



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

جلد دهم

پایه



روش آرای و تفسیر موضوعی قرآن

مؤلف: آیت الله العظمی شکارم سیدانوی

ناشر: پایگاه علمی آیت الله العظمی شکارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام قرآن: روش تازه ای در تفسیر موضوعی قرآن

نویسنده:

ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	پیام قرآن جلد ۱۰
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۷	پیشگفتار
۲۰	پیوند «امامت» و «حکومت»
۲۰	اشاره
۲۴	ضرورت حکومت برای مردم
۲۸	ضرورت حکومت در روایات اسلامی
۳۲	ضرورت حکومت از دیدگاه عقل
۳۶	اهداف حکومت اسلامی
۴۰	انواع حکومت
۴۰	اشاره
۴۰	۱- حکومت‌های خودکامه و استبدادی
۴۰	۲- حکومت دموکراسی
۴۲	۳- حکومت الهی،
۴۶	نقد و بررسی انواع حکومت
۴۸	آیا حکومت انتصابی است یا انتخابی؟
۵۲	ماهیت حکومت اسلامی
۵۲	اشاره
۵۵	ولایت خبری و انشائی
۵۶	حکومت و وکالت
۵۹	رابطه «دین» و «حکومت» از دیدگاه قرآن

۵۹ اشاره
۶۶ دو گروه از طرح حکومت اسلامی وحشت دارند.
۷۲ نقد و بررسی
۷۹ پایه‌های حکومت اسلامی
۷۹ اشاره
۸۲ نظام قانون گذاری در اسلام
۸۲ اشاره
۸۶ تفسیر آیات
۹۵ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر معصومان حق تشریح دارند؟
۱۰۳ مجلس شورا و انتخاب نمایندگان
۱۰۳ اشاره
۱۰۳ اهمیت و لزوم مشورت
۱۰۵ اهمیت مشورت در احادیث اسلامی
۱۰۷ شرایط مشاورین
۱۱۱ چگونگی انطباق مجالس شوار بر موازین مشورت اسلامی
۱۱۱ اشاره
۱۱۴ مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی
۱۱۶ رکن دوم: نظام اجرائی
۱۱۶ اشاره
۱۲۰ نظام اجرائی حکومت اسلامی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۲۱ صفات و شرایط مسئولان اجرائی
۱۲۳ شرایط کارگزاران حکومت در احادیث اسلامی
۱۲۳ اشاره
۱۲۳ ۱- علم و آگاهی در بالاترین سطح

- ۲- سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف ۱۲۳
- ۳- آگاهی بر مسائل زمان ۱۲۳
- ۴- رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان مردم ۱۲۵
- ۵- توجه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنهکارانی که امید به بازگشت و توبه آن می‌رود: ۱۲۵
- ۶- منافع مردم و خویش را یکسان دیدن! ۱۲۶
- ۷- پیوند عاطفی با مردم ۱۲۶
- ۸- دوری از بخل، جهل و نادانی، جفا و ستم ۱۲۷
- ۹- دوری از سازشکاری و هماهنگی با اهل باطل ۱۲۷
- ۱۰- نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت بنگرد ۱۲۷
- ترکیب نظام اجرائی ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- نظام اجرائی در عالم آفرینش ۱۳۱
- نظام اجرائی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳۵
- طرز انتخاب رئیس نظام اجرائی و مسئولان دیگر ۱۳۶
- فرهنگ حاکم بر حکومت اسلامی ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- ۱- اسلام و مسئله جنگ ۱۴۵
- ۲- آداب اسلامی در جمع آوری مالیات ۱۴۶
- ۳- صرفه جویی در همه چیز ۱۴۷
- ۴- بزرگی در فضیلت است نه در سنّ و سال ۱۴۹
- ۵- رأفت و شفقت اسلامی نسبت به مردم ۱۵۰
- ۶- تکیه بر توده‌های مردم ۱۵۰
- ۷- رایزنی دائم با آگاهان ۱۵۱
- ۸- فرهنگ حاکم بر دستگاه قضائی ۱۵۲

- ۱۵۳ ۹- ارتباط مستقیم با مردم
- ۱۵۴ ۱۰- توجه دقیق به حال محرومان
- ۱۵۵ جمع بندی
- ۱۵۶ چگونگی انتخاب رئیس نظام اجرائی
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۶۰ رکن سوم: نظام قضائی در حکومت اسلامی
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۴ چه کسی حقّ داوری و قضاوت دارد؟
- ۱۶۹ صفات قاضی
- ۱۷۱ شرایط کمال
- ۱۷۳ قرآن و صفات قاضی
- ۱۷۵ آداب قضاوت در اسلام
- ۱۷۹ هشدار به قضات اسلامی
- ۱۸۰ تفاوت کیفیت قضا در اسلام و مکاتب مادی
- ۱۸۴ حدود و تعزیرات در اسلام
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۴ ۱- فلسفه حدود و تعزیرات در اسلام
- ۱۸۶ ۲- معنی حدّ و تعزیر
- ۱۸۷ ۳- تعداد حدود اسلامی
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۷ ۱- حدّ زنا
- ۱۸۸ ۲- حدّ سرقت
- ۱۸۸ ۳- حدّ قذف
- ۱۸۸ ۴- حدّ محارب

- ۱۹۰ ۵- حدّ مرتد
- ۱۹۴ ۶- حدّ شرب خمر
- ۱۹۵ ۷- حدّ لواط
- ۱۹۵ ۸- حدّ مساحقه
- ۱۹۶ ۹- حدّ قیادت
- ۱۹۶ ۱۰- حدّ ساحر
- ۱۹۹ چند موضوع مهم در تعزیرات اسلامی
- ۱۹۹ ۱- وحدت روّیه
- ۱۹۹ ۲- تعزیر منحصر به شلاق نیست
- ۲۰۱ ۳- معنی تخییر حاکم در تعزیرات
- ۲۰۲ ۴- تعزیرات در قرآن مجید
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۲ الف. داستان متخلفان جنگ تبوک
- ۲۰۴ ب- داستان ثعلبه
- ۲۰۶ ج. آیه ایذاء
- ۲۰۶ د آیه نشوز
- ۲۱۰ احکام زندان در اسلام
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۰ ۱. تاریخچه زندان
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۲ نخستین زندان در زمان عمر تأسیس شد
- ۲۱۴ زندان در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۱۵ ۲- فلسفه، و اقسام زندانها
- ۲۱۵ اشاره

- ۱- زندان ایدایی و مجازاتی ۲۱۵
- ۲- زندان اصلاحی ۲۱۶
- ۳- زندان احتیاطی ۲۱۶
- ۴- زندان تأدیبی ۲۱۷
- ۵- زندان سیاسی ۲۱۷
- ۶- زندان استحقاقی ۲۱۷
- ۷- زندان حفاظتی ۲۱۷
- اشاره ۲۱۷
- ۱- زندان انتقامی ۲۱۸
- ۲- زندان برای درهم شکستن مقاومت ها ۲۱۸
- ۳- زندان به منظور از بین بردن رابطه رهبری ۲۱۹
- ۴- زندان برای رفع مزاحمت ۲۱۹
- ۵- زندان بخاطر پاکی ۲۱۹
- ۳- زندان از دیدگاه قرآن کریم ۲۲۰
- ۴- موارد زندان و روایات اسلامی ۲۲۲
- ۵- رفتار انسانی با زندانیان ۲۲۴
- اشاره ۲۲۴
- طرح تاریخی ابویوسف در حمایت از زندانیان ۲۲۹
- اداره حسبه و امر به معروف و نهی از منکر ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- تفسیر و جمع بندی آیات گام مهمی در طریق اجرای احکام ۲۳۷
- امر به معروف ونهی از منکر در روایات اسلامی ۲۴۴
- تشکیلات حسبه و محتسب در حکومت اسلامی ۲۵۰
- رکن چهارم: تعلیم و تربیت ۲۵۸

- ۲۵۸ اشاره
- ۲۶۰ ۱- آموزش و پرورش در اسلام
- ۲۶۹ ۲- اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست!
- ۲۷۳ ۳- فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی
- ۲۷۹ ۴- مقام معلم در اسلام
- ۲۸۳ ۵- آموزش‌های مستقیم و غیر مستقیم
- ۲۸۵ ۶- نماز جمعه و آثار آموزشی آن
- ۲۸۸ ۷- آثار فرهنگی کنگره عظیم حج
- ۲۹۰ ۷- تأثیر مساجد معروف و زیارتگاه‌ها
- ۲۹۳ نقش مطبوعات در حکومت اسلامی
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۹ اهمیت کتاب و قلم در روایات اسلامی
- ۳۰۲ چند توصیه مهم به حکومت‌های اسلامی
- ۳۰۳ تشکیل کتابخانه‌ها
- ۳۰۸ نیروهای دفاعی و قوای مسلح
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۱۳ روح جهاد دفاع است؛ نه تهاجم
- ۳۲۶ ارتش‌های منظم و بسیج مردمی
- ۳۲۸ آموزش‌های نظامی
- ۳۲۹ سبق و رمایه (مسابقه سواری و تیر اندازی)
- ۳۳۱ آداب جهاد
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۴ انواع جهاد
- ۳۳۴ اشاره

- ۱- جهاد ابتدایی ۳۳۴
- ۲- جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه ۳۳۶
- ۳- جهاد برای حمایت از مظلومان ۳۳۷
- حکومت اسلامی و مسأله صلح ۳۴۰
- اشاره ۳۴۰
- شرح و جمع بندی ۳۴۳
- نتیجه ۳۵۰
- اسیران جنگی ۳۵۲
- اشاره ۳۵۲
- تفسیر و جمع بندی ۳۵۴
- روایات اسلامی درباره اسیران ۳۵۸
- رابطه مسلمانان و غیر مسلمانان ۳۶۱
- اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی ۳۶۱
- تفسیر و جمع بندی ۳۶۳
- داستان «جزیه» ۳۶۵
- انتخاب بهترین روش در بحث ۳۶۹
- دعوت به یک اصل اساسی مشترک ۳۷۲
- همزیستی با پیروان مذاهب دیگر در روایات اسلامی ۳۷۵
- رفتار مسلمین با غیر اهل ذمه ۳۷۸
- حکومت اسلامی و سازمان‌های اطلاعاتی ۳۸۱
- اشاره ۳۸۱
- داستان جاسوسی حاطب و ساره ۳۸۴
- ماجرای استخبار حدیفه ۳۸۶
- لزوم سازمان‌های اطلاعاتی در روایات اسلامی ۳۸۷

- استراق سمع ۳۹۴
- آزار بدنی برای کشف اطلاعات! ۳۹۶
- سؤال: آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند؟ ۳۹۹
- درباره مرکز ۴۰۱

پیام قرآن جلد ۱۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : پیام قرآن: روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن / ناصر مکارم شیرازی، با همکاری جمعی از فضلا.
مشخصات نشر : تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ۱۰ ج.

شابک : دوره ۹۶۴-۴۴۰-۵۰۶۱-۵ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ هفتم: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۰-X ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دهم) ؛ ج. ۲: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۲-۶ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ هفتم) ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ هشتم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ هشتم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ نهم ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۳-۴ : ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ یازدهم) ؛ ج. ۴: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال : ج. ۴ □ چاپ هشتم ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ج. ۵: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۵-۰ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج. ۵، چاپ ششم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۵، چاپ هشتم) ؛ ۲۰۰۰۰۰۰ ریال (ج. ۵، چاپ نهم) ؛ ج. ۶: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۶-۹ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۶ □ چاپ هشتم) ؛ ج. ۷: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۷-۷ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۷، چاپ هفتم) ؛ ج. ۸: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۸-۵ : ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج. ۸، چاپ ششم) ؛ ج. ۹: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۹-۳ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج. ۹، چاپ پنجم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۹، چاپ هفتم) ؛ ج. ۱۰: ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۰-۷ : ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج. ۱۰ □ چاپ پنجم)
یادداشت : فهرست‌نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۷۶.

یادداشت : ج. ۱ (چاپ هفتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج. ۱ (چاپ هشتم: ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ (چاپ دهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج. ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج. ۲ (چاپ هشتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج. ۲ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ نهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ یازدهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ ششم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ نهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۵ و ۶ (چاپ هشتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ ششم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ پنجم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۱۰ (چاپ پنجم: ۱۳۸۶).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معرفت و شناخت در قرآن مجید. - ج. ۲. خداجویی و خداشناسی در قرآن. - ج. ۳. طرق معرفت‌الله در قرآن مجید. - ج. ۴. صفات جمال و جلال در قرآن مجید. - ج. ۵. معاد در قرآن مجید (۱). - ج. ۶. معاد در قرآن مجید (۲). - ج. ۷. نبوت خاصه در قرآن مجید (۱). - ج. ۸. نبوت خاصه در قرآن مجید (۲). - ج. ۹. امامت و ولایت در قرآن مجید. - ج. ۱۰. حکومت اسلامی در قرآن مجید.

موضوع : قرآن -- تحقیق

موضوع : الهیات

رده بندی کنگره : ۴/۶۵BP/م۷پ۹ ۱۳۰۰ ی ب

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۶۷-۷۷ م

ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح‌تر و بهتر کتابهایی چون کتاب حاضر دارد؛ و تا جواب این دو پرسش روشن نشود، نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتابها چه هدفی را تعقیب می‌کند؟

در پاسخ سؤال اول یادآور می‌شویم که: قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره‌هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی‌گیر با شرک و بت پرستی است؛ در حالی که آیات سوره‌هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده، و ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد؛ که اسلام با آن درگیر بوده.

بدیهی است که هیچ‌یک از این مسائل به صورت یک رساله علمیه، یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نشده، بلکه طبق نیازها و مناسبت‌ها، و ضرورت‌ها، آیات نازل گشته است؛ مثلاً ملاحظه می‌کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامت‌های جنگ و مانند آن به طور پراکنده در هر غزوه به مناسبت آن غزوه نازل گشته؛ درست مانند نسخه‌های یک طبیب ماهر، که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم، نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود؛ و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمام قرآن جمع‌آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل بندی نموده و تفسیر کنیم نامش، «تفسیر موضوعی» است.

مثلاً هر گاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم، (تفسیر ترتیبی است).

هریک از این دو نوع تفسیر، مزایا و آثاری دارد که ما را بی‌نیاز نمی‌سازد؛ و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکو است» هر دو نوع تفسیر برای پژوهندگان قرآن ضروری و لازم است. (البته در آغاز کار، تفسیر ترتیبی، سپس تفسیر موضوعی).

«تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد:

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد؛ که بدون اینها فهم دقیق معنی آیه ممکن نیست.

به تعبیر دیگر (تفسیر ترتیبی)، هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند؛ و رابطه آن را با حیات جامعه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد. و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند.

در حالی که در (تفسیر موضوعی)، آیات از شکل حوادث عینی و جزئی در آمده و شکل کلی به خود می‌گیرند؛ و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شوند.

ولی در عوض «تفسیر موضوعی» امتیازات مهم زیر را دارد:

۱- ابعاد پراکنده یک موضوع را که در آیات مختلف آمده، در کنار هم قرار می‌دهد؛ و موضوعات را به صورت چند بعدی و

جامع می‌نگرد، و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن کشف می‌کند.

۲- ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد را، با توجه به اصل

ص: ۴

اساسی «القرآن یفسر بعضه بعضاً»: (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند) برطرف می‌سازد.

۳- جهان بینی اسلام، و بطور کلی، نگرش آن را در هر مسئله، و هر موضوع آشکار می‌سازد.

۴- بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت؛ و به ژرفای آیات آن، تا آنجا که در حوصله استعداد انسانهاست؛ دست یافت.

بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی، بی‌نیاز از آن دو نوع تفسیر نیست؛ گرچه در قدیم ترین ایام، حتی از عصر ائمه هدی علیهم السلام «تفسیر موضوعی» مورد توجه بوده؛ و دانشمندان اسلام در این زمینه کتابها نوشته‌اند که نمونه روشن آن کتابهای «آیات الاحکام» است؛ ولی باید اعتراف کرد که «تفسیر موضوعی» از رشد شایسته خود بی‌نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می‌کند؛ و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایسته خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع یک روش کاملاً تازه در تفسیر موضوعی قرآن، گام‌های جدیدی را در این موضوع برداشته، و بحمدالله از استقبال گسترده و حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره‌مند بوده است،- هنوز در آغاز راه است؛ و نیاز به همکاری و هم‌فکری بیشتر از سوی علمای اسلام و مفسران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد؛ و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم- حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ص: ۵

پیوند «امامت» و «حکومت»

اشاره

در جلد سابق از پیام قرآن (جلد نهم)، سخن از مسأله «امامت و ولایت» از دیدگاه قرآن مجید در میان بود؛ و از آنجا که مسأله «امامت» از مسأله «حکومت» جدا نیست؛ بلکه از یک نظر، روح امامت و ولایت همان حاکمیت بر نفوس و ابدان، و هدایت آنها به صراط مستقیم و حرکت به سوی کمال و سعادت است؛ به همین دلیل لازم بود به دنبال بحث «امامت»، بحث «حکومت اسلامی» مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار گیرد؛ چرا که در غیر این صورت بحث امامت و ولایت کامل نخواهد شد.

مگر در مورد حضرت مهدی (عج) مهم‌ترین ویژگی را همان اقامه «حکومت واحد عدل جهانی» نمی‌شماریم؟ یعنی همان چیزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و همه امامان معصوم در صدد آن بودند؛ و شرایط خاص زمان و مکان اجازه وصول به آن را نداد؛ هر چند پایه‌گذاری‌های لازم برای این کار انجام گرفت؛ آری همه به دنبال تشکیل حکومت عدل الهی بودند. با این حال چگونه می‌توان بحث «حکومت» را از بحث «امامت» جدا ساخت؟ از این گذشته نخستین کاری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از پیروزی‌های اولیه انجام داد: «تشکیل حکومت اسلامی»؛ بود و آن را یکی از ارکان؛ مهم اسلام بلکه ضامن اجرای تمام قوانین آن می‌شمرد.

جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله چه آنها که به حق جانشین او بودند، و چه آنها که به ناحق بر کرسی خلافت تکیه زدند، همگی خود را موظف به تشکیل یا ادامه حکومت اسلامی می‌دانستند.

مردم کوفه از امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت حق و مبارزه با غاصبان حکومت دعوت کردند؛ و اگر آن حضرت با پیمان شکنی و سستی و بی‌وفایی آنها روبرو نمی‌شد؛ پرچم حکومت عدل اسلامی به دست با کفایت آن حضرت به اهتزاز در می‌آمد. لذا در روایات ائمه معصومین علیهم السلام و نهج البلاغه تعبیرات زیادی دیده می‌شود که نشان می‌دهد؛ دشمنان آنها حق آنان را غصب کردند؛ این حق چیزی جز «حکومت عدل اسلامی» نبود.

ص: ۶

همه اینها و دلائل و شواهد بی شمار دیگری نشان می‌دهد؛ که مسأله «امامت» جدا از مسأله «خلافت» و «حکومت» نیست. در روایت معروف هارون الرشید که به گمان خودش می‌خواست فدک را به امام موسی بن جعفر علیه السلام بازگرداند، نکته جالبی دیده می‌شود؛ که مطلب مورد بحث را روشن تر می‌سازد.

فدک همانگونه که می‌دانیم؛ روستایی در نزدیکی خیبر که خرم و سرسبز بود؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را در حیات خود به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بخشید، و بلافاصله بعد از رحلت آن حضرت آن را غصب کردند، و غصب فدک همیشه مورد اعتراض علاقه‌مندان اهل بیت علیهم السلام بود؛ لذا بر اثر فشار افکار عمومی، هارون الرشید به فکر باز پس دادن آن به اولاد فاطمه علیها السلام افتاد؛ هنگامی که به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: «حُدَّ فِدْكَأَ حَتَّىٰ اُرُدَّهَا إِلَيْكَ»: «حدود فدک را تعیین کن تا آن را به تو بازگردانم» امام از گفتن پاسخ ابا کرد، هارون پیوسته اصرار می‌ورزید، امام علیه السلام فرمود: «من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گرفت! هارون گفت: "حدود واقعی آن کدام است؟" امام علیه السلام فرمود: "اگر من حدود آن را بازگویم، مسلماً تو موافقت نخواهی کرد!"

هارون گفت: "به حق جدت (پیامبر صلی الله علیه و آله) سوگند، که حدودش را بیان کن ("خواهم داد).

امام علیه السلام فرمود: "اما حد اول آن سرزمین عدن است!

هنگامی که هارون این سخن را شنید، چهره‌اش دگرگون شد؛ و گفت: "عجب، عجب!

امام علیه السلام فرمود: "و حد دوم آن سمرقند است!"

آثار ناراحتی در صورت هارون بیشتر نمایان گشت.

امام علیه السلام فرمود: "و حد سوم، آفریقا است!"

در اینجا صورت هارون از شدت ناراحتی تیره شد، و گفت: "عجب! ..."

امام علیه السلام فرمود: "و حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است! ..."

هارون گفت: "پس چیزی برای ما باقی نمی‌ماند، برخیز جای من بنشین، و بر مردم حکومت کن!" - اشاره به اینکه آنچه گفتی تمام مرزهای کشور اسلام است -.

امام علیه السلام فرمود: من به تو گفتم اگر حدود آن را تعیین کنم هرگز آن را بازپس نخواهی داد - آری فدک به یک معنا، تمام قلمرو حکومت اسلامی است -.

ص: ۷

اینجا بود که هارون تصمیم گرفت، موسی بن جعفر علیه السلام را به قتل برساند. (۱) این حدیث پر معنی، دلیل روشنی بر پیوستگی مسأله «فدک» با مسأله «خلافت» است؛ و نشان می‌دهد آنچه در این زمینه مطرح بوده؛ غضب مقام خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که روستای فدک جزئی از آن محسوب می‌شده؛ و اگر هارون می‌خواست فدک را تحویل بدهد، باید دست از خلافت بکشد؛ و همین او را متوجه ساخت که امام موسی بن جعفر علیه السلام هر زمان قدرت پیدا کند، او را از تخت خلافت فرو می‌کشد؛ لذا تصمیم بر قتل آن حضرت گرفت. (۲) غرض اینکه آمیخته بودن مسائل امامت با بحث حکومت و زعامت مسلمین مطلبی نیست که قابل شک و تردید باشد؛ زیرا در همه جا آثار آمیزش این دو به چشم می‌خورد؛ این امر در آیات و روایات اسلامی و در تاریخ زندگی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ دین، و در طبیعت احکام اسلام به وضوح دیده می‌شود.

مباحث فقه اسلامی را در سه بخش خلاصه کرده‌اند: بخش «عبادات»، بخش «معاملات» و «سیاسات».

بخش «سیاسات» که ابواب مهمی از فقه را شامل می‌شود (مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و شهادت، حدود و دیات و قصاص) بخشی است. که از مسائل مربوط به حکومت سخن می‌گوید؛ چرا که جهاد و همچنین بعضی از مراحل امر به معروف نهی از منکر، و نیز قضا و شهادت و اجرای حدود و قصاص، چیزی نیست که بدون حکومت قابل پیاده شدن باشد. مسائل مربوط به انفال و خمس و زکات و اراضی خراجیه که شالوده بیت المال اسلامی را تشکیل می‌دهد، نیز به روشنی بخشی از حکومت را ترسیم می‌کند.

بنابراین فقه اسلام آن چنان با مسائل سیاسی و حکومتی آمیخته، است که اجرای کامل آن، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست. اینها همه شواهد روشنی است بر اینکه «اسلام از حکومت و سیاست جدا نمی‌باشد» و

۱- بحار الانوار، چاپ قدیم، ج ۸، ص ۱۰۶ (نقل از کتاب اخبار الخلفاء) ..

۲- زهرا برترین بانوی جهان، ص ۱۳۰ ..

ص: ۸

حکومت و سیاست به معنی تدبیر نظام جامعه چنان در تار و پود تعلیمات اسلامی نفوذ کرده که اگر بخواهیم آن دو را از هم جدا کنیم، اسلام نامفهوم خواهد بود؛ و کسانی که می‌کوشند این دو را از هم جدا کنند در حقیقت می‌خواهند «اسلام را از اسلام جدا سازند» و اسلام بدون اسلام تناقض آشکاری است.

از مجموع آنچه گفته شد؛ روشن می‌شود که چرا ما از مباحث امامت و ولایت- که در جلد قبل از آن بحث شد- به مسائل «حکومت و زعامت مسلمین» رسیدیم.

ضرورت حکومت برای مردم

اشاره:

پس از ملاحظه پیوند امامت و حکومت، به مسأله مهم دیگری نیز (ضرورت وجود حکومت برای جوامع بشری می‌رسیم. در تمام جوامع بشری تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد نوعی از حکومت وجود داشته است: حکومت قبیله‌گی، حکومت پادشاهان و سلاطین، و حکومت‌هایی از نوع آنچه در دنیای امروز وجود دارد؛ و این بدان معنی است که بشر در هر مرحله‌ای از علم و دانش و فرهنگ باشد، ضرورت وجود حکومت را درک می‌کند؛ و می‌داند زندگی اجتماعی بدون وجود نظم و قانون حاکمیت حتی یک روز هم امکان‌پذیر نیست.

به همین دلیل هنگامی که بعضی از حکومتها متزلزل شده و از هم فرو می‌پاشد و هنوز حاکمیت جدید استقرار نیافته، چنان هرج و مرجی در جامعه پیدا میشود که همه چیز در آتش آن می‌سوزد و خاکستر می‌شود.

بنابراین هیچ عاقلی در ضرورت وجود حکومت برای جوامع انسانی نمی‌تواند تردید کند؛ و نیز به همین دلیل در آیات و روایات اسلامی تصریحات و اشارات فراوانی نسبت به این معنی آمده که به طور فشرده در ذیل از نظر می‌گذرد:

۱- در داستان بنی اسرائیل می‌خوانیم: هنگامی که بر اثر هرج و مرج داخلی و نداشتن حاکمیت قوی و لایق، گرفتار ضعف و فتور و شکست شدند، و دشمنان بر آنان مسلط گشتند، نزد پیامبر خویش آمدند و گفتند: (زاممداری برای ما انتخاب کن تا تحت فرماندهی او در راه خدا پیکار کنیم؛ پیامبرشان گفت: «شاید اگر دستور جهاد به شما داده شود سرپیچی نمایید؛ و در راه خدا پیکار نکنید» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا جهاد نکنیم؛ در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شدیم؟» (شهرهای ما بوسیله دشمن

ص: ۱۰

اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)

الْم تَرِ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَالْنَا أَنْ لَا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا. (۱)

اگر چه در این آیه به یکی از ابعاد و آثار وجود زمامدار برای یک قوم و ملت اشاره شده، و آن مسأله مبارزه با دشمنان خارجی و پاک کردن شهرها از لوٹ وجود بیگانگان و آزادی اسیران است؛ ولی مسلم است که در ابعاد دیگر نیز این معنی صادق می‌باشد. قرآن با این تعبیر نشان می‌دهد که بدون تشکیل حکومت با حاکمیت قوی رسیدن به آزادی و آرامش اجتماعی ممکن نیست؛ ممکن است تصور شود که درخواست بنی اسرائیل در اینجا تنها برای تعیین فرمانده لشکر بود، نه زمامدار؛ ولی باید توجه داشت که تعبیر به «ملک» به معنی زمامدار در تمام شئون است؛ هر چند برنامه بارز او در این ماجرا پیکار با دشمنان خارجی بوده است. در حقیقت پیامبر آن زمان (اشموئیل) نقش رهبری را در آن جامعه به عهده داشت؛ و طالوت منتخب او نقش زمامدار و فرمانده لشکر.

۲- قرآن در ذیل همین ماجرا در چند آیه بعد، سخن از شکست لشکر جالوت در برابر بنی اسرائیل به میان آورده، و می‌گوید: فَهَزَمُوهُمْ بِأَذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ:

«سپس به فرمان خدا، آنها دشمن را به هزیمت واداشتند، و داود» (جوان کم سن و سال و نیرومند شجاعی که در لشکر طالوت بود) «جالوت» (زمامدار دشمن) را کشت؛ و خداوند حکومت و دانش به او بخشید، و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد زمین را فساد فرا می‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد». (۲)

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۶ ..

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۱ ..

ص: ۱۱

جمله اخیر به خوبی نشان می‌دهد که اگر حکومت مقتدر و نیرمندی نباشد، و جلوی طاغیان و سرکشان را نگیرد، زمین پر از فساد می‌شود؛ به این ترتیب حکومت عادلانه یکی از عطایای بزرگ الهی است که جلو مفاسد دینی و اجتماعی را می‌گیرد.

۳- شبیه همین معنی در آیه ۴۰ سوره حج نیز آمده است که بعد از اجازه جهاد در برابر دشمن، به مسلمین می‌فرماید: الَّذِينَ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقِّ اَلَا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَبِيَعٍ وَصَلَوَاتٍ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا: همانها که ناحق از خانه و شهر خود بیرون رانده شدند، جز این که می‌گفتند: «پروردگار ما خدای یکتاست» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصاری، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده، می‌شود ویران می‌گردد.

در اینجا نیز سخن از نقش حکومت در بعد جهاد است، ولی مسلم است که جهاد بدون یک تشکیلات منظم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی امکان‌پذیر نیست، چرا که مجاهدان معمولاً از دو بخش تشکیل می‌شوند: نیروهای نظامی، و نیروهای اجتماعی که در پشت جبهه‌ها پشتیبانی می‌کنند و در واقع تمام جامعه را زیر بال و پر می‌گیرند.

۴- در آیه بعد از آن (آیه ۴۱ حج) درباره مؤمنان راستین می‌خوانیم: الَّذِينَ اِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اَتَوْا الزَّكَاةَ وَ اَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهًا عَنِ الْمُنْكَرِ: «همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

این آیه نیز تلویحاً می‌رساند که برپا داشتن نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر- در مقیاس گسترده و عام- از طریق تشکیل حکومت میسر است؛ و لذا مؤمنان راستین را به این صفت توصیف می‌کند که آنها به هنگام قدرت یافتن و به حکومت رسیدن، این فرائض بزرگ الهی را برپا می‌دارند و اجرا می‌کنند؛ و از اینجا نقش حکومت در اصلاح جامعه از دیدگاه اسلام روشن می‌شود.

۵- در سوره یوسف از آیه ۴۳-۵۶ به ماجرای اشاره می‌کند؛ که ضرورت حکومت در لابلای آن به خوبی تبیین شده، و آن اینکه سلطان مصر خوابی می‌بیند و از یوسف که در

ص: ۱۲

زندان بود و به تعبیر صحیح خوابها کم کم مشهور شده بود؛ تعبیر آن را می‌خواهد؛ او تعبیری برای آینده کشور مصر می‌کند، که هفت سال بحرانی و قحطی در پیش دارند؛ و اگر از آن به سلامت بگذرند سالهای پر برکت و وفور نعمت فرا خواهد رسید، سپس دستوره‌های لازم برای چگونگی مقابله با این سالهای سخت، و طرز تهیه و نگهدای آذوقه، و چگونگی صرفه جویی در مواد غذایی را به آنها یاد می‌دهد؛ و سلطان مصر او را از زندان آزاد کرده و سرپرست خزانه داری مصر می‌کند و مدیریت یوسف که در کنار سلطان مصر قرار گرفته بود، یک ملت عظیم از مرگ رهایی می‌یابد.

این داستان به خوبی ضرورت وجود حکومت مدیر و مدبر و آگاه را برای جوامع انسانی مخصوصاً در مواقع بحرانی روشن و آشکار می‌سازد؛ که اگر جامعه از چنین حکومتی محروم شود، به ضررهای عظیم و جبران ناپذیری گرفتار می‌شود.

۶- از آیات متعددی از قرآن مجید بر می‌آید؛ که حکومت الهی یکی از نعمت‌های بزرگ خداست؛ و این نیست مگر به خاطر نقش مهمی که در نظم جامعه انسانی و جلوگیری از مظالم و ستمها و فراهم ساختن شرایط تکامل انسانها دارد. از جمله در آیه ۷۹ سوره انبیاء درباره حضرت داوود علیه السلام و فرزندش اسماعیل می‌خوانیم: وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا: «به هر یک از آنان داوری و علم فراوان دادیم».

در آیه ۲۰ سوره مائده ضمن بر شمردن نعمت‌های الهی بر بنی اسرائیل می‌فرماید: وَادَّ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اذْ جَعَلَ فِیْكُمْ اَنْبِیَاءَ وَجَعَلَ لَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَالًا یُؤْتِ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِیْنَ

«(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را نسبت به خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعون را بشکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد؛ و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود».

البته همه بنی اسرائیل حاکم و سلطان نبودند؛ ولی هنگامی که از میان آنها حاکمانی بر می‌گزینند، چنین خطابی درباره آنان به عنوان یک قوم و ملت می‌کند که خداوند شما را حاکمان و پادشاهان قرار داد.

ص: ۱۳

در آیه ۳۵ سوره ص از زبان حضرت سلیمان می‌خوانیم: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ «گفت پروردگارا مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای!»^۱

آیات بعد از آن نشان می‌دهد که خداوند دعای او را مستجاب کرد، و حکومتی عظیم و مواهبی فراوان و بی نظیر به او بخشید. و در آیه ۵۴ نساء آمده است: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا. «آیا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) بر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده حسد! می‌ورزند یا اینکه ما به آل ابراهیم که یهود از خاندان او هستند) نیز کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیارشان قرار دادیم».

این مسأله به قدری اهمیت دارد، که خداوند بخشیدن حاکمیت را هم ردیف عزت و گرفتن آن را قرین ذلت شمرده است. در آیه ۲۶ آل عمران می‌فرماید: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ مَنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ:

«بگو "بار الها! ای مالک حکومتها، به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی، و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را، بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی، خوار می‌کنی تمام خوبی‌ها به دست تو است؛ تو بر هر چیزی قادری».^۲

از مجموع آیاتی که در بالا آمد، اهمیت حکومت برای جامعه بشری از دیدگاه قرآن مجید روشن می‌شود، و در واقع این آیات دریچه‌ای است به سوی جهان بسیار وسیع حکومت در جوامع انسانی.

ضرورت حکومت در روایات اسلامی

مسأله «ضرورت حکومت در روایات اسلامی» نیز بازتاب گسترده‌ای دارد؛ و در آنها تصریح شده که مردم بدون حکومت نمی‌توانند زندگی کنند؛ و حتی یک حکومت ظالم، از هرج و مرج و بی حکومتی بهتر است!

ص: ۱۴

نمونه‌ای از این روایات پر معنی را در ذیل با هم بررسی می‌کنیم:

۱- در نهج البلاغه در پاسخی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به خوارج داد؛ که می‌گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: «حکومت و حاکمیت و داوری مخصوص خدا است»- فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»: «این سخن حقی است که از آن اراده باطل شده»، سپس فرمود: «نَعَمْ أَنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لِأَمْرَةِ اللَّهِ»: «آری درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند: حکومت و زمامداری مخصوص خدا است»، سپس فرمود: «وَأَنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَشْتَمِعُ فِيهِ الْكَافِرُ، وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعِدُّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَ يُؤَخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»:

«مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند، و کافران نیز بهره‌مند شوند، و مردم در دوران حکومت او زندگی راحتی داشته باشند؛ به وسیله او اموال بیت المال گردآوری شود، و به کمک او با دشمنان مبارزه کنند، جاده‌ها امن گردد، و حق ضعیفان از زورمندان گرفته شود؛ مردم نیکوکار در رفاه باشند و از دست بدکاران در امان».(۱) بدیهی است اینکه می‌فرماید: «امیری لازم است، خواه نیکوکار یا بدکار» مفهومش این نیست که این دو یکسانند، بلکه منظور این است که در درجه اول باید زمامداری عادل و نیکوکار پیدا کرد؛ و اگر نشد وجود زمامدار ظالم از هرج و مرج بهتر است؛ و این امر منافات با حاکمیت خداوند بر کل جهان هستی ندارد، چرا که حاکمیت مانند نبوت و قضاوت از ذات پاک او نشأت می‌گیرد. در این عبارت ضمناً ابعاد مختلف فلسفه‌های حکومت و دلایل ضرورت آن به طرز بسیار روشنی بیان شده است که شرح آن در بحث‌های آینده خواهد آمد.

۲- در روایات معروفی که فضل بن شاذان از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده است، در بیان دلایل تعیین «اولوالامر» و حاکمیت بر اجتماع به سه نکته مهم اشاره فرموده؛ می‌گوید: «اگر کسی بگوید چرا اولوالامر قرار داده شده، و مردم مأمور به اطاعت

ص: ۱۵

حاکم الهی هستند؟» گفته می‌شود: «به دلایل زیاد از جمله اینکه هنگامی که برای مردم حدودی تعیین شود و دستور یابند که از آن حدود تجاوز نکنند، چون باعث فساد آنها می‌شود؛ این کار سامان نمی‌گیرد، مگر بوسیله حاکم امین در رأس آنها؛ که آنان را از تعدی و داخل شدن در امور ممنوعه باز دارد؛ زیرا اگر این موضوع نباشد، کسی لذات و منافع خود را به خاطر فساد دیگران ترک نمی‌کند؛ و لذا سرپرستی برای آنها قرار داده شده که آنان را منع از فساد کند و حدود و احکام الهی را در میان آنها برپا دارد. دیگر اینکه ما هیچ فرقه‌ای از فرق دنیا، و هیچ ملتی از ملل را نمی‌یابیم که بدون رئیس و رپرستی باقی مانده باشند، همان رئیس و سرپرستی که امر دین و دنیای آنها را سامان بخشد، پس در حکمت (خداوند) حکیم جایز نیست که خلق را بدون آنچه می‌داند برای آنان ضروری است رها سازد، سرپرستی که به کمک او با دشمنان بجنگند، و اموال بیت المار را به وسیله او تقسیم کنند، و جمعه و جماعت آنها را برپا دارد، و ظالم را از تعدی بر مظلوم باز دارد، برای آنان تعیین نکند. دیگر اینکه اگر مردم پیشوا و سرپرست امین و درستکاری نداشته باشند دین و آیین خدا بر باد می‌رود، و سنت و احکام الهی تغییر می‌یابد، و بدعت گذاران چیزهایی از پیش خود بر آنها می‌افزایند، و مخالفان از آن کم می‌کنند، و امور را بر مسلمانان مشتبه می‌سازند» (۱).

۳- در تفسیر نعمانی از امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از ذکر آیاتی از قرآن مانند آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ لِما یُحْیِیْکُمْ: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبر را هنگامی که شما را دعوت می‌کنند به سوی چیزی که شما را زنده می‌سازد» (۲). و آیه وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیْآةٌ یا اُولِی الْاَلْبَابِ (۳) و در حدیثی می‌فرماید: «وَفِی هَذَا اَوْضَحٌ دَلِیْلٌ عَلٰی اَنَّهُ لَا بُدَّ لِلْاُمَّةِ مِنْ اِمَامٍ یَقُولُ بِاَمْرِهِنَّ فِیْ اَمْرِهِنَّ وَیَنْهَاهُمْ، وَ یَقِیْمُ

۱- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۶۰- البته روایت طولانی است و ما تنها قسمتی از آن را نقل کردیم-.

۲- سوره انفال (۸)، آیه ۲۴ ..

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۹ ..

ص: ۱۶

فِيهِمُ الْحِدُودَ وَيُجَاهِدُوا الْعِدَّةَ وَيُقَسِّمُوا الْغَنَائِمَ وَيُقْرِضُوا الْفَرَانِصَ وَيَعْرِفُهُمْ ابْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَيَحذَرُهُمْ مَا فِيهِ مَضَارُّهُمْ، اذْ كَانَ الْاَمْرُ وَالنَّهْيُ اَحَدَ اسْبَابِ بَقَاءِ الْخَلْقِ، وَالْاَسْقَطِ الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ، وَلَمْ يُزْتَدَعْ، وَلَفْسَدِ التَّدْبِيرِ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبًا لِهَاكِكِ الْعِبَادِ: «در این آیات دلیل بسیار روشنی است بر اینکه امت باید امام و پیشوایی داشته باشند که قیام به کارهای آنها کند، و به آنها امر و نهی نماید، و حدود الهی را در میان آنها برپا دارد، با دشمن پیکار کند، و غنائم را عادلانه تقسیم نماید، واجبات را تحقق بخشد، و ابواب صلاح آنها را به آنان نشان دهد، و از آنچه برای آنان زیان بخش است برحذر دارد؛ زیرا امر و نهی یکی از اسباب بقای خلق است؛ و گر نه تشویق و ترس از بین می‌رود، و هیچ کس از گناه باز نمی‌ایستد، نظام جامعه فاسد می‌شود و این سبب هلاکت بندگان خداست» (۱) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «لَا يَشِي تَغْنِي اَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثٍ يُفْرَعُ اِلَيْهِ فِي اَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ، فَاَنْ عُدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا؛ فَفِيهِ عَالِمٌ وَرِعٌ، وَامِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٌ، وَطَيِّبٌ بَصِيرٌ ثِقَةٌ»:

«اهل هر شهری از سه چیز بی نیاز نیستند تا در امور دنیا و آخرت به آن پناه برند؛ اگر این‌ها را از دست دهند سقوط می‌کنند؛ فقیه آگاه و باتقوی، و امیر خوب مورد اطاعت، و طیب بینا و معتمد» (۲) کراراً گفته‌ایم این مسأله در روایات اسلامی به اندازه‌ای اهمیت دارد، که حتی حکومت ظالم مقدم بر هرج و مرج و بی حکومتی شمرده شده؛ چنانکه از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «وَالِ ظُلُومٍ عَشُومٍ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومٍ»: «زمامدار ظالم و ستمگر بهتر است از فتنه (و هرج و مرجی) که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد» (۳) این به خاطر آن است که اگر دسترسی به حکومت عادل نباشد حداقل حکومت ظالم برای حفظ خویش مجبور است امنیت را حفظ کند و مرزهای کشورش را از تجاوز دشمنان محفوظ نگاهدارد؛ در حالی که اگر قید و بند حکومت برداشته شود همه چیز به هم می‌ریزد؛ و افراد فاسد و مفسد، اموال

۱- بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۴۱ ..

۲- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۵ ..

۳- غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۸۴، حدیث ۵۰، باب واو ..

ص: ۱۷

مردم را به تاراج می‌برند؛ و خون بی‌گناهان را بی حساب می‌ریزند، و دشمنان به آسانی در قلمرو آن کشور نفوذ می‌کنند و آنها را تحت سلطه خویش در می‌آورند.

ضرورت حکومت از دیدگاه عقل

آنچه در بالا آمد ضرورت حکومت از دیدگاه قرآن و روایات بود که به لزوم وجود حکومت برای جامعه انسانی و دلایل آن اشاره می‌کرد؛ با مراجعه به «دلائل عقلی» و منطق خرد این مسأله روشن تر می‌شود. این دلائل گاه از دیدگاه یک فرد خداپرست عنوان می‌شود، و گاه از دیدگاه غیر خداپرستان؛ زیرا هر دو در «ضرورت حکومت» برای جامعه مشترکند؛ هر چند دلائل آنها در پاره‌ای از جهات متفاوت باشد. دلایلی که از دیدگاه عموم می‌توان برای این موضوع ذکر کرد، این است که:

اولاً: زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است؛ به گونه‌ای که اگر حیات انسانی از این ویژگی خالی شود به پایین‌ترین مراحل جاهلیت و بهیمنیت سقوط می‌کند؛ چرا که تمام منافع و آثار مفید و سازنده در زندگی بشری، تمدنها و تکامل‌ها، و علوم و فنون و صنایع گوناگون، همه از برکات زندگی اجتماعی و همکاری و تعاون در جهات مختلف است. تا نیروهای کوچک فکری و بدنی به هم ضمیمه نشوند حرکت‌ها و جنبش‌های عظیم اجتماع، در هیچ قسمت صورت نمی‌گیرد. به تعبیر ساده‌تر: از یک سو انسان اگر از اجتماع جدا شود، هم ردیف حیوانات خواهد شد، و این تمایل و خواست درونی و حیات اجتماعی است که به او این همه قدرت و امکان پیرفت و برتری بخشیده است، این از یک سو. از سوی دیگر واضح است که حیات انسان در درون جامعه علی‌رغم آن همه برکات و منافع مهمی که در بر دارد خالی از کشمکشها و تنازعهها و تصادم منافع نیست، نه تنها به خار غلبه خودخواهی و خود پرستی، بلکه به خاطر اینکه بسیار می‌شود که افراد جامعه در تشخیص «حدود» و «حقوق» خود گرفتار اختلاف و اشتباه می‌شوند، ایجا است که قوانینی لازم است تا حقوق هر کس را مشخص کند، و راه را بر تعدی و تجاوز و منازعات ببندد. از سوی سوم مسلم است که این قوانین به تنهایی اثری در رفع تجاوز و تنازع ندارد، بلکه در صورتی مفید و مؤثر است که افراد مورد قبول جامعه آن را به اجرا در آورند، و به

ص: ۱۸

تعبیر دیگر تنها بوسیله ایجاد حکومت است که نظم در جامعه برقرار می‌شود و جلو فساد و خونریزی و غضب حقوق- هر چند به طور نسبی- گرفته می‌شود.

به همین دلیل از قدیم‌ترین ایام اقوام بشری هر کدام حکومتی برای خود داشتند.

ثانیاً: به فرض که مردم بدون حکومت بتوانند با هم زندگی سالمی داشته باشند (امری که محال است) ولی پیشرفت و تکامل در علوم و دانشها و صنایع و شئون مختلف اجتماعی تنها در سایه برنامه ریزی دقیق و مدیریت آگاه، امکان‌پذیر است و برنامه ریزی و مدیریت عبارت دیگری از تشکیل حکومت است.

از این رو تمام عقلای جهان تأکید بر ضرورت تشکیل حکومت برای جوامع بشری می‌کنند، جز چیزی که احیاناً در کلمات بعضی طرفداران کمونیسیم دیده می‌شود که اگر «کمون کامل» برای انسانها حاصل شود یعنی نظام طبقاتی کاملاً از میان برود، دیگر ضرورتی برای وجود حکومت نخواهد بود، چرا که به اعتقاد آنان، دولتها و حکومتها همیشه حافظ منافع طبقه و قشر سرمایه دار هستند، هنگامی که نظام طبقاتی برچیده شود دیگر دلیلی به لزوم حکومت باقی نخواهد بود!

ولی پیداست اینها اوهام و خیالاتی است که در ترازوی عقل و منطق وزن و ارزشی ندارد، چرا که رسیدن به مرحله‌ای که نظام طبقاتی از جهان برچیده شود، یا به تعبیر دیگر همه انسانها در یک سطح قرار گیرند، حداقل در شرایط کنونی جامعه بشری خواب و خیالی بیش نیست.

و به فرض که به چنان جامعه‌ای برسیم و جنگ طبقاتی و حکومتی که حافظ آن است برچیده شود، باز هم برای پیشرفت علوم و صنایع و حفظ سلامت مردم و حفظ نظم و آزادی و تأمین مواد غذایی و مسکن و سایر نیازمندیها، برنامه‌ریزی و مدیریت لازم است، آیا می‌توان مثلاً بدون وزارت علوم و آموزش و پرورش، برنامه صحیحی جهت تعلیم و تربیت جوانان و نوجوانان داشت؟ و آیا بدون وزارت صنایع ممکن است به مسائل صنعتی سرو سامان بخشید؟ آیا بدون وزارت دفاع می‌توان ارتش نیرومندی برای جلوگیری از تهاجمهای بیگانه به وجود آورد؟ و به فرض که در جهان هیچ جنگی نباشد آیا بدون نیروی انتظامی می‌توان نظم مطلوبی به جوامع بشری داد؟

ص: ۱۹

به هر حال این نکته از بدیهیات است که هیچ گاه جامعه بشری حتی برای یک روز بدون حکومت نمی‌تواند زندگی سالمی داشته باشد، و منکران این امر نیز هرگز به آن نرسیدند، و از وسط راه با دستپاچگی و شتاب به صورت شرم آوری بازگشتند!

درست است که حکومت‌های خودکامه و ظالم و ستمگر، مفسد بیشماری به وجود می‌آورند، و سرچشمه بدبختی‌های فراوانی در تمام طول تاریخ برای انسانه بوده و هستند، ولی اگر لحظاتی را که نظام همین حکومتها به هم ریخته و به طور موقت یک یا چند روز پیش از آنکه حکومت دیگری جایگزین شود در نوعی بی‌حکومتی به سر می‌بردند در نظر بگیریم و هرج و مرج عجیب و ناامنی شدید و در هم ریختن همه چیز و گسترش آشوب در تمام سطوح جامعه رابه خاطر بیاوریم، باز ملاحظه می‌کنیم که آن حکومت ظالم نیز از بی‌حکومتی بهتر بود.

و اما از دیدگاه خدا پرستان یعنی آنها که معتقد به ارسال رسل و انزال کتب از سوی خداوند می‌باشند، ضرورت حکومت واضحت‌تر است و آشکارتر است:

زیرا از یک سو اهدافی که برای بعثت انبیاء در منابع دینی آمده و دلایل عقلی نیز آن را تأیید می‌کند، بدون تشکیل حکومت غیر ممکن خواهد بود، مثلاً تعلیم و تربیت صحیح و تزکیه نفوس بدون تشکیل حکومت بسیار مشکل یا غیر ممکن است.

فکر کنید اگر تمام دارس و دانشگاهها در عصر و زمان ما در تیار یک حکومت ضد مذهبی یا بی تفاوت در برابر مذهب باشد، و وسائل ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون و مطبوعات نیز به همین شکل اداره شوند، و ما بخواهیم تنها با نصیحت و انردز مردم و یا حداکثر، استفاده کردن از مساجد و منابر آنها به اهداف انبیاء و تعلیم و تربیت الهی نزدیک کنیم مطمئناً به جایی نمی‌رسیم، و تنها شعله ضعیفی از ایمان و تقوا در نفوس اقلیت باقی و برقرار خواهد بود، ولی هرگاه حکومتی بر مبنای ایمان و توحید و اعتقاد به خدا و مقدسات تشکیل شود، و تمام این مراکز حساس را در اختیار بگیرد آنگاه مسأله شکل دیگری به خود خواهد گرفت.

در مورد «عدالت اجتماعی» و «قیام ناس به قسط» که هدف دیگری است باز مطلب همین گونه است، چگونه ممکن است با وجود یک حکومت ظالم و فاقد دین و ایمان، یا

ص: ۲۰

وابسته به مستکبران و استعمارگران اقامه قسط و عدل نمود؟

کوتاه سخن اینکه هیچ یک از اهداف مقدس پیامبران الهی بدون تشکیل حکومت جز در مقیاس محدود، تحقق نمی‌یابد، به همین دلیل پیامبر اسلام تا تکمیل حکومت نداد به اهداف والای خود نرسید، در میان سایر پیامبران نیز آنها که موفق به تشکیل حکومت الهی شدند، به پیروزی و موفقیت چشمگیری نائل گشتند، ولی آنها که این توفیق نصیبشان نشد شدیداً از سوی قشرهای فاسد و مفسد در محاصره قرار گرفتند.

و نیز به همین دلیل در آخر زمان، نیز گسترش توحید و عدل تنها از طریق تشکیل حکومت جهان مهدی (عج) صورت می‌گیرد؛ اینها هم از یک سو.

از سوی دیگر احکام اسلام منحصر به «عبادات» نیست، بلکه احکام فراوانی داریم که به شئون سیاسی و اجتماعی مسلمین مربوط است، مانند احکام حدود و دیات و خمس و زکات و انفال و مانند آنها.

آیا بدون تشکیل حکومت می‌توان حقوق نیازمندان را به عنوان زکات از همه اغنیاء گرفت؟ و یا قضاوت اسلامی را در تمام سطوح پیاده کرد؟ چه تضمینی برای اجرای حدود، و جلوگیری از فاسدان در دست داریم؟ و اگر دشمنی به کشور اسلام هجوم آورد چگونه بدون تشکیل حکومت و بسیج لشگرهای کار آزموده و تهیه سلاحهای مختلف، دفاع از حوزه اسلام و دفع هجوم خارجی امکان‌پذیر است؟!

کوتاه سخن اینکه: تا حکومتی عادلانه و مردمی بر اساس اعتقادات الهی تشکیل نشود قسمت عمده احکام اسلامی زمین می‌ماند، چرا که از بخشهای سه گانه احکام، «سیاسات» برنامه حکومت است و در متن حکومت قرار گرفته، و «معاملات» بدون پشتوانه حکومت صالح هرگز سامان نمی‌پذیرد، حتی «عبادات» مانند حج و نماز جمعه و جماعت، نیز در سایه حکومت الهی عظمت و شکوه دارد.

اهداف حکومت اسلامی

از آنچه در بحث قبل درباره ضرورت وجود حکومت به طور اجمال گفته شد اهداف حکومت اسلامی نیز روشن گردید، برای توضیح بیشتر توجه شما را به آیات زیر جلب می‌کنیم:

۱- در آیه ۴۱ سوره حج می‌خوانیم: «الَّذِينَ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»: «آنها (یاوران الهی) کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند».

تعبیر به «مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» به معنی قدرت بخشیدن به آنها در روی زمین است، ولی این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن در خصوص قدرت حکومت به کارفته، چنانکه در سوره یوسف در دو آیه می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» (۱) و در مورد ذوالقرنین آمده است: «أَنَا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»: «ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم، و اسباب هر چیزی را در اختیارش نهادیم» (۲). بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود که یاران خدا هنگامی که به حکومت رسیدند از یک سو راه را برای رسیدن به قرب پروردگار که یکی از مظاهر آشکار آن نماز است هموار می‌سازند، و از سوی دیگر راه را برای عدالت اجتماعی که یک وسیله بارز آن اداء زکات است می‌گشایند، و از سوی سوم با هر گونه مفسده اجتماعی مبارزه کرده، عوامل گسترش نیکی‌ها و خوبیها را در جامعه که یک وسیله مهم آن امر به معروف و نهی از منکر است فراهم می‌سازند.

۱- سوره یوسف (۱۲) آیات ۲۱ و ۵۶ ..

۲- سوره کهف (۱۸) آیه ۸۴ ..

ص: ۲۲

اگر فرض کنیم که تعبیر به «مکنا» به معنی هر گونه قدرت بخیدن بوده باشد باز دلالت آیه بر مقصود ما روشن است، زیرا حکومت بارزترین نمونه قدرت است، مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌گوید: منظور از تمکین در ارض، قدرت بخشیدن به آنهاست که هر چه را از امور مربوط به زندگی اراده کنند انجام دهند بی آنکه کسی مانع آنها گردد. (۱) آیا چنین قدرتی جز از طریق به دست آوردن حکومت امکان‌پذیر می‌باشد؟

در تفسیر قرطبی این معنی با صراحت بیشتری آمده است زیرا جمله «الَّذِينَ أَنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» را به معنی امر و صاحبان حکومت تفسیر کرده است. (۲) اصولاً امر به معروف و نهی از منکر که در آیه فوق آمده چنانکه در مباحث فقهی نیز آمده است دارای مراحل مختلفی است که یک مرحله آن منحصرأ در اختیار حکومت است.

۲- در آیه ۵۵ سوره نور درباره حکومت صالحان چنین آمده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» در این آیه بعد از آنکه خداوند به مؤمنان صالح العمل وعده خلافت و حکومت می‌دهد، آن را با چند جمله تعقیب می‌کند که در واقع به منزله اهداف این حکومت است، نخست تمکین و قدرت بخشیدن به دین الهی و حاکمیت آن بر پهنه اجتماع، و دیگر از میان زمین نا امنی‌ها و تبدیل آن به امنیت اجتماعی کامل و دیگر عبادت خالی از هر گونه شرک. و به این ترتیب اهداف حکومت طبق این بیان عبارتند از:

- ۱- حاکمیت دین و قوانین الهی بر همه اجتماع.
 - ۲- استقرار و امنیت کامل در همه جا.
 - ۳- عبادت خالصانه پروردگار و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی.
- و در واقع هدف نهایی همان تکامل انسان و سیر الله است که استقرار امنیت و حاکمیت قوانین الهی مقدمه وصول به آن محسوب می‌شود.

۳- در آیه ۲۶ سوره ص خطاب به داود پیامبر بزرگ الهی می‌خوانیم: «يَا دَاوُودُ اٰ جَعَلْنَاكَ

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۴، صفحه ۳۸۶..

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۴۶۵..

ص: ۲۳

خَلِيفَةٌ فِي الْاَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»:

«ای داود! ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق حکومت و داوری کن.»

در این آیه به روشنی نتیجه خلافت و حکومت در زمین را احقاق حقوق می‌شمرد، و به تعبیر دیگر جلوگیری از هر گونه تجاوز و تعدی و گرفتن حق ضعیفان و محرومان از زورمندان و اقویا.

بدیهی است این تنها هدف حکومت داود یا پیامبران بنی اسرائیل نبود، این یکی از اهداف مهم هر گونه حکومت الهی در هر زمان و هر مکان است.

درست است که حکم کردن در بسیاری از آیات قرآن به معنی قضاوت و داوری آمده، اما با توجه به اینکه در آغاز آیه سخن از خلافت در روی زمین است روشن می‌شود که هر گونه حاکمیت به عدل در مفهوم جامع آیه درج است. از این گذشته قضاوت نیز یکی از شئون حکومت است. شبیه همین معنی در آیه ۵۸ سوره نساء آمده است، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش برساند و هنگامی که در میان مردم داوری و حکومت می‌کنید به عدالت حکومت کنید».

در روایات متعددی که در فسیر این آیه نازل شده است با صراحت آمده که منظور از این امانت همان مقام ولایت است که هر امامی به امم بعد از خود می‌سپارد هر چند در سایر امانات نیز جاری می‌شود (۱). به خصوص اینکه در بعضی از این روایات آمده است که مخاطب در آیه، حکام (و امرا) هستند (۲) و این نشان می‌دهد که حکومت به عدل در آیه فوق تنها به معنی داوری و قضاوت نیست، بلکه هر گونه حاکمیت عادلانه را شامل می‌شود.

۴- اصولاً تمام آیات و روایاتی که هدف بعثت انبیاء را به عنوان تعلیم و تربیت و تزکیه نفوس و اقامه قسط در میان مردم و رفع لال و شکستن زنجیرهای اسارت ذکر می‌کند، در

۱- نورالثقلین، جلد ۱، صلحه ۴۹۵ و ۴۹۶- تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ۲۴۹- بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۲۷۴ به بعد ..

۲- تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۳۸۰ (انه خطاب بها الحکام) ..

ص: ۲۴

واقع اهداف تشکیل حکومت‌های الهی را نیز بیان می‌کند زیرا حکومت‌های الهی مقدمه و ابزاری هستند برای تأمین اهداف بعثت انبیاء، و به این ترتیب اهداف حکومت‌های الهی را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱- تعلیم و تربیت و رشد جامعه در جنبه‌های علمی و اخلاقی.
 ۲- تأمین آزادی‌های انسانی، و نفی هر گونه اسارت و استعمار بشر به وسیله بشر خواه در جنبه‌های فکری باشد یا سیاسی و نظامی و اقتصادی.

۳- اقامه عدل و داد و تأمین عدالت اجتماعی در تمام سطوح جامعه.

۴- فراهم ساختن امنیت اجتماعی به عنوان مقدمه‌ای برای وصول به اهداف دیگر.

۵- فراهم کردن مقدمات بندگی خدا و سیر الی الله و تکامل انسانی و رسیدن به مقام و قرب الهی که به اصطلاح غایه الغایات و مُنتهی الرغبات است.

این بحث را با سخنی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در آغاز فرمان مالک اشتر آمده و اهداف حکومت اسلامی در آن به روشنی ترسیم شده است پایان می‌دهیم، آنجا که فرمود:

«هذا ما أمر به عیدالله علی امیر المؤمنین، مالک بن الحارث الأشتر فی عهدیه الیه حین و لاه مضیر، جبایة خراجها، و جهاد عیدوها و استیصال اهلها و عمارة بلادها»: «این دستوری است که بنده خدا علی علیه السلام به مالک بن حارث اشتر در فرمانش به او صادر کرده است، زمانی که وی را زمامدار و والی کشور مصر قرار داد تا مالیت‌های آن سرزمین را جمع آوری کند و با دشمنان آن کشور بجنگد، به اصطلاح اهلش همت گمارد، و به عمران و آبادی شهرهای آن پردازد» (۱). بدین ترتیب عمران و آبادی بلاد و اصلاح حال مردم جهاد با دشمنان و تقویت بیت المال به عنوان پشتوانه‌ای برای انجام این امور، به عنوان اهداف این حکومت شمرده شده است، ولی چنانکه اشاره شد اینها اهدافی است که در مرحله اول قرار دارد اما اهداف نهایی و اصلی همان تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و سیر الی الله است.

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳ ..

ص: ۲۵

انواع حکومت

اشاره

حکومت در طول تاریخ اشکال مختلفی داشته و شاید به تعداد کشورهای جهان حکومت‌هایی بوده است، ولی اصول آن را می‌توان به سه گونه تقسیم کرد:

۱- حکومت‌های خودکامه و استبدادی

که بر اساس حاکمیت فرد یا گروه خاصی بنا شده و بر محور اراده فرد یا آن گروه دور می‌زند و طبعاً تأمین کنند منافع همانها است و نتیجه آن بردگی جامعه و بدبختی و سیه روزی آنه است، و بیشترین جنایت را در طول تاریخ این حاکمان خودکامه و سلاطین مستبد مرتکب شدند که برای حفظ خویش، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناختند حتی برادران و فرزندان خود را در صورت مزاحمت و یا حتی احتمال مزاحمت به خاک و خون می‌کشیدند.

در این نوع حکومت اراده مردم هیچ گونه نقشی ندارد و مصالح آنها مطرح نیست و همه یز بر محور زور می‌چرخد. این نوع حکومت نیز شاخه‌های مختلفی دارد، گاه استبداد فردی است و گاه استبداد حزبی، به طوری که یک حزب کوچک که اقلیتی را تشکیل می‌دهد با توسل به زور بر اکثریت مسلط می‌شود و افکار خود را بر آنها تحمیل می‌کند، این همان چیزی است که مارکسیستها طرفدار آن بودند و به عنوان دیکتاتوری پرولتاریا از آن یاد می‌کردند (منظور از پرولتاریا تولید کننده بود و گروه کوچکی از آنها که وفداری و کارائیشان به ثبوت رسیده بود، در حزب کمونیسم نام نویسی کرده و جمعیت کوچکی را در برابر جمعیت عظیم مردم تشکیل می‌دادند و بر آنها حکومت می‌کردند، حزبی که نه فراگیر بود و نه انتخاب آزادی در آن صورت می‌گرفت و نه هر کس می‌توانست در آن نام نویسی کند و نه رنگ و بویی از دموکراسی داشت).

۲- حکومت دموکراسی

که به اصطلاح عالی‌ترین و کامل‌ترین حکومت در دنیای امروز است.

ص: ۲۶

در این سیستم حکومتی، اصل بر این است که تمام مردم از هر گروه و هر قشر با آزادی کامل به پای صندوقهای رأی بروند و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند و سرنوشت ملت خویش را برای سالهای معین تحت ضوابط خاصی به دست آنها بسپارند و آنها نیز با تبادل نظر و مشورتی که ظاهراً آزادانه صورت می‌گیرد، قوانین و مقرراتی که به عقیده آنها حافظ منافع مردم است و وضع و مقرر کنند و هیئتی برای اجرای آن تعیین نمایند که رئیس این هیئت گاه وسیله این نمایندگان انتخاب می‌شود و گاه مستقیماً به وسیله مردم، تحت عنوان نخست وزیر یا رئیس جمهوری، و آن را حکومت دموکراسی یعنی حکومت مردمی یا حکومت مردم بر مردم می‌نامند.

این نوع حکومت نیز به دو نوع تقسیم می‌شود: نوعی که ظاهراً و واقعاً جنبه مردمی دارد، و این در دنیای امروز و گذشته بسیار کم و شاید وجود خارجی پیدا نکرده باشد.

نوع دیگر آن است که اب و رنگی از حکومت مردمی دارد ولی در باطن چنین نیست، روح آن «استبداد» و ظاهر آن «دموکراسی» است!

این تفاوت ظاهر و باطن نیز دو گانه است گاه فرد یا افراد خود کامه‌ای آشکارا در روند انتخابات دخالت می‌کنند و مردم را با فشار به پای صندوقهای می‌فرستند و یا با آراء تقلبی صندوقها را پر می‌کنند، تا افراد مورد نظر خود را از صندوق بیرون آورند. و گاه این دخالت به طور مرموز، و حتی نا آگاهانه صورت می‌گیرد به طوری که افراد ساده لوح و خوش باور، تصور می‌کنند انتخاب به صورت کاملاً آزاد صورت گرفته، در حالی که چنین نبوده است، زیرا گروه اندکی که دارای ثروت و امکانات فراوان هستند وسایل ارتباط جمعی را در اختیار می‌گیرند، و با ظرافت تمام و استفاده از دقایق روانشناسی افراد مورد نظرشان به گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که غالب مردم تصور می‌کنند اینها افرادی اندیشمند! در حالی که واقعاً مزدورانی هستند که در خدمت آن گروه ثروتمند پر نفوذ و سود پرست قرار گرفته‌اند.

در این گونه جوامع که نمونه‌های فراوانی در اروپا و به ویژه آمریکا دارد حکومت در واقع نوعی استبداد و ظالمانه است که در لباس دموکراسی و حکومت مردمی عرضه می‌شود.

۳- حکومت الهی،

و آن حکومتی است که نه بر محو صر اراده فرد ای افراد می چرخد، و نه بر محور اراده اکثریت مردم، بلکه بر اساس اراده الله است، و به یقین خداوند اراده‌ای جز تأمین مصالح واقعی بندگانش ندارد، این نوع حکومت در حکومت انبیاء و جانشینان راستین آنها و کسانی که خط انبیاء را ادامه می دهند دیده می شود، و در دنیا بسیار کم است.

در قرآن مجید نمونه هایی از هر سه نوع حکومت ارائه شده است:

۱- در مورد حکومت استبدادی خود کامگان به حکومت فرعون اشاره می کند و می گوید «او در زمین، برتری جویی را آغاز کرد، و اهل آن به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی کشاند، پسران آنها را سر می برید، و زنان آنها را (برای کنیزی و خدمت و کامجویی) زنده نگه می داشت، او به یقین از مفسدان بود!» (أَنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ).

او تمام سرزمین مصر را ملک شخصی خود می دانست و رودها و نهرهای عظیم آن را متعلق به خود می پنداشت و می گفت: «ای قوم من آیا ملک و حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها زیر فرمان جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟» (يَا قَوْمِ لَلي لِي مُلْكُ مِصْرٍ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ). (۱)

او حتی به حکومت خود کامه بر مردم قانع نبو، انتظار داشت همگی او را پرستند، و غیر او را پرستش نکنند! از این رو به موسی گفت: «اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را به زندان می افکنم!» (لَئِنْ اتَّخَذْتَ لِلهَا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ). (۲)

او حتی عقیده داشت که اگر کسی در مقام تحقیق بر آید و از مدعی نبوت معجزاتی ببیند و به صداق و راستی او یقین پیدا کند، حق ندارد بدون اذن و اجازه فرعون ایمان بیاورد! به همین دلیل ساحران فرعون را که بعد از مشاهده دلائل روشن به موسی علیه السلام

۱- سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۱ ..

۲- شعرا (۲۶) آیه ۲۹ ..

ص: ۲۸

ایمان آوردند سخت نکوهش کرد و گفت: «آیا به او ایمان آوردید پیش از آن که من به شما اجزا دهم!» (قَالَ فِرْعَوْنِ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ). (۱)

شبيه همین معنی در مورد سلطان خود کامه دیگری یعنی «نمرود» نیز دیده می‌شود، که با صراحت به ابراهیم علیه السلام گفت: «معجزاتی را که می‌گویی کار خداست از من هم ساخته است! من زنده می‌کنم و می‌میرانم!» (انا اخی و امیت) ولی هنگامی که با استدلال دندانشکن ابراهیم علیه السلام روبرو شد که می‌گفت: «خداوند همه روزه خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، اگر تو قدرت داری یک روز آن را از مغرب بیرون آور، و اینجا بود که او فرو ماند و مبهوت شد». (۲) اصولاً همه مردم حتی خود سلاطین خود کامه آنها را به فساد در روی زمین و برهم زدن نظام جامعه انسانی می‌شناختند، به همین دلیل هنگامی که نامه «سلیمان» به «ملک سبا» رسید، و او در صدد بر آمد تا تحقیق کند سلیمان، پادشاه خود کامه است یا پیامبر خدا، هدایایی برای او فرستاد، و در ضمن گفت: «عادت پادشاهان این است که وقتی وارد یک شهر و آبادی شوند آن را به فساد می‌کشند و عزیزان را ذلیل می‌کنند، کار آنها پیوسته همین گونه است!» (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا إِذْ لَّهُ وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ). (۳)

آنها مخالفان خود را به بدترین وجهی شکنجه می‌کنند و زنده زنده در آتش می‌سوزانند همان گونه که درباره «اصحاب الاخدود» در سوره «بروج» آمده است (در تاریخ می‌خوانیم ذونواس پادشاه آنها دستور داد خندقی حفر کنند و هیزم فراوان در آن بریزند و آتشی عظیم بر افروزند، و مسیحیان پایدار بر آیین مسیح علیه السلام را در کام آتش بیفکنند، حتی بر پیران فرتوت و کودکان شیرخوار نیز رحم نکنند) گناه آنها چه بود؟ «چیزی جز آن نبود که به خداوند عزیز شایسته ستایش، ایمان آورده بودند» (وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ). (۴)

۱- اعراف (۷) آیه ۱۲۳ ..

۲- سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸ ..

۳- سوره نمل، (۲۷) آیه ۳۴ ..

۴- سوره بروج، آیه ۸ ..

ص: ۲۹

تاریخ از این گونه حکومت‌های خودکامه بسیار به خاطر دارد؛ و قرآن مجید در آیات مختلف اشارات متعددی به آنها دارد؛ که با ملت خویش به صورت بردگان و حتی بدتر از آن رفتار می‌کردند، و اصولاً یکی از اهداف قیام انبیاء مبارزه با این خودکامگان و نجات مردم از چنگال آنها بوده است.

۲- در مورد حکومت شورایی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم نیز بعضی از اشارات در قرآن دیده می‌شود؛ هر چند به طور کامل همانند آنچه امروز به این عنوان شناخته می‌شود نیست. در سوره «نمل» آیه ۳۲ در داستان سلیمان و ملکه سبا می‌خوانیم: هنگامی که نامه سلیمان به او رسید مشاوران خود را جمع کرد و جریان نامه را برای آنها شرح داد و گفت: «ای اشراف! نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنید، که من درباره هیچ کار مهمی، بدون حضور (ومشورت) شما تصمیم نگرفته‌ام» قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ

به یقین در آن زمان نه انتخاباتی در کار بود و نه آراء مردمی؛ ولی همین اندازه که او در کارهایش مقتید به شورا بود چهره کمرنگی از حکومت شورایی را نشان می‌داد.

اضافه بر این، مسأله شورا و مشورت یکی از برنامه‌های مؤکد اسلام در امور اجتماعی و حکومتی است. چنانکه قرآن درباره مؤمنان راستین می‌گوید: **وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ** «کارهای آنها به صورت مشورت در میان آنهاست» (۱) و حتی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که در کارهایش با مؤمنان مشورت کند: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**. (۲)

حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر چند از نوع حکومت الهی بود، اما با این حال مأمور به مشورت با مردم بوده است تا بعد مردمی آن نیز حفظ شود.

۳- اما در مورد حکومت‌های الهی در قرآن مجید بحث‌های فراوانی دیده می‌شود. در مورد حضرت داوود علیه السلام که حکومت عظیمی داشت، می‌فرماید: **وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ**: «او خداوند حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می‌خواست به او

۱- سوره شوری، آیه ۳۸ ..

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹ ..

ص: ۳۰

تعلیم داد.» (۱) و درباره سلیمان علیه السلام از زبان خودش می گوید: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي أَنْتَ عَلِيمُ السَّرَائِرِ (۲) از آیات بعد از آن به خوبی استفاده می شود که این دعا به اجابت رسید، و خداوند حکومت بی نظیری به او داد که در گذشته و حال سابقه نداشته و ندارد؛ باد به فرمان او بود، و دیوان و ددان در تسخیر او بودند، و حتی از پرندگان آسمان برای مقاصد خود استفاده می کرد.

درباره آل ابراهیم می فرماید: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُ مُلْكًا عَظِيمًا: «ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.» (آل ابراهیم (۳) علیه السلام شامل بنی اسرائیل و یوسف و داود و سلیمان و غیر آن‌ها می شود).

در مورد طالوت - یکی از سلاطین معروف بنی اسرائیل - از قول پیامبر آن زمان (اشموئیل) می فرماید: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا: «وپیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما برگزیده است» (۴) یعنی این موهبت از ناحیه او است.

بنی اسرائیل که از معیارهای شایسته حکومت الهی بی خبر بودند، بر این انتخاب خرده گرفتند؛ و خود را شایسته‌تر از او برای این منصب پنداشتند؛ چرا که طالوت یک روستائی زاده بود، نه مال و ثروتی داشت و نه از طایفه و از خاندان معروف و بزرگی بود؛ ولی پیامبرشان آنها را از این اشتباه بیرون آورد گفت: معیار حاکمیت الهی قدرت روحانی و جسمانی است؛ که هر دو در طالوت وجود دارد، نه مال و ثروت و امتیازات ظاهری بی ارزشی که در اختیار دنیاپرستان است.

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۱ ..

۲- سوره ص، آیه ۳۵ ..

-۳

۴- سوره بقره، آیه ۲۴۷ ..

ص: ۳۱

در آیه ۵۴ سوره «نساء» نیز اشاره روشنی به حکومت الهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و آل محمّد کرده، می‌فرماید: اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا: «یا این که نسبت به مردم (پیامبر اسلام و خاندانش)، بر آن چه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟! مابه خاندان ابراهیم، (که یهود از آنها هستند نیز)، کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.» این بود نمونه‌هایی از انواع حکومت در قرآن مید. اکنون به نقد و بررسی هر یک از این حکومت‌های سه‌گانه بپردازیم:

نقد و بررسی انواع حکومت

مفاسد حکومت‌های دیکتاتوری و استبدادی بر کسی پوشیده نیست؛ و بیشترین خسارت‌ها از این ناحیه دامنگیر جامعه بشریت در طول تاریخ شده است. قتل بی‌گناهان، انواع شکنجه‌ها، جنگ‌های بی‌دلیل و مخرب، غارت سرمایه‌ها، به استضعاف کشاندن محرومان، انواع تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها، صرف کردن سرمایه‌های اجتماع در راه عیاشی‌ها و هوسرانی‌ها، از آثار نکبت‌بار حکومت‌های خودکامه و استبدادی است؛ و قرآن مجید در یک آیه حق مطلب را ادا کرده و می‌فرماید: اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا اَعْرَءَ اَهْلِهَا اِذْلَةً وَكَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ

«پادشاهان (خودکامه) هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آن جا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) روش آنان همواره این گونه است!»

تفاوتی نمی‌کند که استبداد، فردی باشد یا گروهی، بلکه آثار سوء استبداد گروهی گاه بیشتر است، و روشن‌ترین نمونه آن، استبداد حزب کمونیسم در روسیه شوروی بود که فجایع عظیم و بی‌مانندی که تاریخ مثل آن را سراغ نداشت به بار آورد. حکومت‌های استبدادی که در لباس حکومت‌های مردمی و دموکراسی است، نیز زیانش کمتر از حکومت‌های استبدادی آشکار و بی‌پرده نیست؛ بلکه در بسیاری از جهات، بدتر و خطرناک‌تر است؛ زیرا مردم همیشه در برابر دیکتاتوری‌های خودکامه حساس هستند و در انتظار فرصت اند تا قیام کنند و طومار زندگانی کثیف آنها را در هم بیچند؛

ص: ۳۲

ولی استبداد در لباس دموکراسی - همانند بسیاری از حکومت های غربی که با تبلیغات بسیار گسترده و هزینه های سنگین توسط قشر سرمایه دار ظالم به سر کار می آید - چیزی نیست که توده های مردم را در فرصت های مناسب بسیج کند و بر ضد آنها بشوراند. و اما «حکومت دموکراسی واقعی» که نماینده اکثریت مردم است؛ - اگر چنین حکومتی در دنیا یافت شود - آن هم از جهات زیادی توأم و با نارسائی ها بلکه ظلم و ستم و بیدادگری است؛ زیرا:

اولاً در غالب کشورهای که ظاهراً یا واقعاً چنین حکومتی را دارند، بسیاری از مردم عملاً در انتخابات شرکت نمی کنند؛ مثلاً تنها شصت یا هفتاد درصد و یا حتی کمتر از آن در انتخابات شرکت می کنند، و با این حال گاه جمعی از مردم اکثریت آراء می برند که هرگز اکثریت در جامعه را ندارند. مثلاً سی و یک درصد در مقابل بیست و نه درصد (از مجموع شصت درصد مردمی که در انتخابات شرکت کرده اند).

در چنین صورتی که مصداق های فراوانی دارد، اقلیتی از مردم جامعه زمام حکومت را به دست گرفته، و اکثریت را تحت سیطره خود قرار می دهند؛ و بدیهی است که آنها قوانین و نظامات جامعه را طبق منافع گروهی خود تنظیم می کنند؛ و این یک ظلم فاحش است.

ثانیاً فرض کنیم تمام مردمی که حق شرکت در انتخابات را دارند، بدون استثناء در آن شرکت کنند؛ - البته این فرضی است که هرگز واقع نشده است - باز ممکن است گروهی با اکثریت ضعیف به سر کار آیند (مثلاً پنجاه و یک درصد در مقابل چهل و نه درصد یا کمی بیشتر و کمتر).

این نیز در واقع یک نوع استبداد اکثریت بر ضد اقلیت است؛ و در یک کشور صد میلیون نفری چهل و نه میلیون نفر مثلاً باید تحت فرمان پنجاه و یک میلیون نفر بوده باشد؛ و همه چیز جامعه در مسیر منافع آن اکثریت، و گاه به زیان این اقلیت وسیع و گسترده باشد.

از این رو بسیاری از اندیشمندان اذعان دارند؛ که حکومت اکثریت، یک نوع حکومت ظالمانه ای است که چاره ای جز آن نیست؛ اگر آن را محور قرار ندهیم چه کاری می توان انجام داد؟

ثالثاً از این گذشته به فرض که حکومت دموکراسی هیچ یک از این دو اشکال را نداشته

ص: ۳۳

باشد؛ حکومتی دنباله رو خواست های اکثریت مردم است؛ و می دانیم که توده های مردم بر اثر بد آموزی ها گاه گرفتار انحرافات می شوند، و در این گونه موارد باید آگاهان و صالحان جمعیت به پا خیزند، و با این آفت بزرگ مبارزه کنند. در حالی که در نظام های دموکراسی در این گونه موارد نه تنها مبارزه ای صورت نمی گیرد؛ بلکه انحرافات شکل قانونی به خود می گیرد. مثلاً هم جنس بازی در انگلستان و امریکا قانونی می شود! و سقط جنین و مفسد دیگری در بسیاری از کشورهای غربی به حکم قانون مجاز می گردد؛ چرا که نمایندگان مردم در این گونه نظام ها مجری خواسته های مردم اند نه ناظر بر مصالح آنها.

اینجا است که باید به سراغ نوع سوم حکومت، یعنی «حکومت صالحان»، حکومتی که انبیاء الهی پیشنهاد کرده اند، برویم؛ حتی اگر انتخاباتی صورت می گیرد باز بر اساس انتخاب صالحان و زیر نظر امام عادل صورت می گیرد. در این نوع حکومت آفات سه گانه ای که بر دموکراسی سایه افکنده وجود ندارد. نه سرمایه دارها برنده هستند، نه آفت استبداد نیمی از مردم نسبت به نیم دیگر وجود دارد، و نه هماهنگی با خواسته های انحرافی محیط.

بنابراین تنها حکومتی که می توان آن را با تمام وجود پذیرفت حکومت الهی است.

حکومت پیامبر و امامان معصوم و کسانی که با داشتن شرایط ویژه، حق حکومت را از سوی آنها دریافت می دارند؛ و به یقین دنیا هرگز روی عدالت و صلاح و سعادت را نخواهد دید؛ مگر اینکه در سایه حکومت های الهی قرار گیرد.

آیا حکومت انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ این سؤال با دیدگاه های مختلف متفاوت می شود. آنها که پیرو مذهبی نیستند- و یا اگر مذهبی دارند آن را محدود به مسائل شخصی می دانند و از قلمرو مسائل اجتماعی به کلی بیگانه می شمردند مانند بسیاری از مسیحیان- پاسخشان به این سؤال روشن است. آنها می گویند: حکومت در بهترین شکل آن باید از سوی مردم باشد؛ و چون اتفاق آراء در این امر غالباً ممکن نیست، باید به دنبال انتخاب حاکمان از سوی اکثریت بود.

ولی جالب این است که طرفداران این عقیده حکومت هایی را که به زور و از طریق توسل به کودتای نظامی و قهر و غلبه نظامیان بر سر کار آمده است، به رسمیت

ص: ۳۴

می‌شناسند؛ و برای آن‌ها مهم نیست که حکومت از چه راهی بر سر کار آمده؟! مهم آن است که بینیم چه کسی برمسند قدرت است و می‌تواند قدرت خود را تثبیت کند.

به همین دلیل در آغاز هر حکومتی که در هر نقطه‌ای از جهان صورت می‌گیرد، کمی صبر می‌کنند تا ببینند آیا کودتا پیروز می‌شود یا نه؟ اگر پیروز شد و پایه‌های آن محکم گردید همه حکومت‌های دنیای مادی - یکی پس از دیگری - آن را به رسمیت می‌شناسند.

عجیب تر اینکه به گفته نویسنده الفقه الاسلامی و ادلته تمام فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز همین عقیده را دارند که امامت و حکومت ممکن است، با قهر و غلبه حاصل شود؛ و کسی که بازور بر سر کار آید؛ حاکم واجب‌الاطاعه است! بی آنکه نیاز به بیعت مردم یا جانشینی امام و خلیفه قبل داشته باشد. (۱) در بعضی از کلمات فقیه معروف اهل سنت، احمد حنبل، این معنی با صراحت بیشتری آمده است؛ او امامت را نه مشروط به عدالت می‌داند، و نه علم و فضیلت؛ و حدیثی نقل می‌کند که مطابق آن هر کس با قدرت شمشیر بر سر کار آمد خلیفه و امیر مؤمنان است؛ و برای هیچ کس جایز نیست که او را امام نداند؛ خواه نیکوکار باشد یا فاجر! (۲) نظیر همین معنی در منهاج السنن آمده است. (۳) ممکن است کسی بگوید که ابراز چنین عقیده‌ای فقط از سوی کسانی که هیچ گونه ایمانی به خدا ندارند، امکان‌پذیر است؛ ولی کسانی که دم از ایمان و اسلام می‌زنند و ارزش‌های ویژه حکومت مانند ایمان و عدالت را به رسمیت می‌شناسند چرا چنین فتوایی بدهند؟!

ولی اگر به این حقیقت توجه کنیم که آنها غالباً در صدد توجیه وضع موجود خلفای نخستین و بنی امیه و بنی عباس، و همگامی و همراهی با آنها بودند؛ تعجب نخواهیم کرد که حکومت ظالمان و فاجرانی را که با قهر و غلبه و شمشیر بر سر کار آمده‌اند را به رسمیت بشناسند.

۱- الفقه الاسلامی و ادلته، جلد ۶، صفحه ۶۸۲ ..

۲- الاحکام السلطانیه، صفحه ۲۰ ..

۳- منهاج السنن، کتاب البغاه، صفحه ۵۱۸ ..

ص: ۳۵

به هر حال هر گاه از دیدگاه قرآن مجید به این مسأله بنگریم؛ روشن است که حکومت در درجه اول مخصوص ذات پاک خداوند است؛ سپس برای هر کس که خداحکومت را به او عطا کند. قرآن مجید در چندین آیه می‌گوید: **انِ الْحُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ** «حکم و فرمان، تنها از آن خداست» (۱). همین مضمون در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود.

«حکم» در اینجا معنی وسیعی دارد که هم «حکومت» را شامل می‌شود، و هم «داوری و قضاوت» را. در واقع توحید خالقیت، ملازم توحید حاکمیت است. یعنی: هنگامی که بپذیریم سراسر عالم آفرینش مخلوق خداست باید قبول کنیم که ملک تامّ او است؛ و طبیعی است که حاکمیت مطلق بر چنین جهانی قبل از هر کس و هر چیز از آن او خواهد بود. بنابراین حاکمیت‌ها باید به او منتهی شود، و به فرمان او صورت گیرد؛ و هر کس بدون اذن و فرمان او بر مسند حکومت بنشیند، متجاوز و غاصب است!

این دیدگاه که از توحید افعالی پروردگار که یکی از شاخه‌های آن توحید مالکیت و حاکمیت است، سرچشمه می‌گیرد و برای خدا پرستان موحد کاملاً شناخته شده است؛ همان گونه که دیدگاه‌های مکتب‌های الحادی بر کسی پنهان نیست. (دقت کنید) به همین دلیل ما پیامبران الهی را حاکمان اصلی از سوی او می‌دانیم؛ و نیز به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در اولین فرصت ممکن یعنی: هنگامی که به مدینه هجرت فرمود و زمینه را برای «تشکیل حکومت» آماده دید بلافاصله حکومت را تشکیل داد.

بعد از او نیز کسانی حقّ حکومت دارند که بی واسطه یا باواسطه از سوی او برای این مقام تعیین شده باشند. روایات متعددی که امیران و امامان و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را با صراحت در «دوازده نفر» خلاصه می‌کند، و منابع و مدارک آن، از معروف ترین کتب شیعه و اهل سنت- در جلد گذشته پیام قرآن آمده- است، این حق را به امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام می‌دهد (چرا

ص: ۳۶

که هیچ تفسیر قابل قبولی برای این روایات جز آنچه گفته شده ارائه نشده است).

بر اساس همین تفکر در زمان غیبت حضرت مهدی (عج) نیز کسانی حق حکومت دارند، که از سوی او به طور خاص یا به طور عام برای احراز این مسئولیت منصوب شده باشند.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می‌گیریم که «حکومت» از دیدگاه یک مسلمان موحد باید از سوی بالا تعیین شود؛ حتی حقی که برای مردم قائل می‌شویم آن حق نیز باید از سوی خدا معین گردد و هرگز یک موحد خداپرست نمی‌تواند اراده خلق را بی آنکه منتهی به اراده خالق شود به عنوان اساس حکومت بپذیرد. (دقت کنید)

و اینکه بعضی از نا آگاهان نوشته‌اند: «این حقیقت ملموس را همه درک می‌کنند که هر کس را اکثریت مردم به زمامداری برگزینند، و پشتیبانش باشند، حاکم می‌شود؛ زیرا نیروی اصلی جامعه خود مردم هستند... این مردم هستند که ولایت را به کسی می‌دهند و به حاکمیت او عینیت می‌بخشند» با تفکر توحیدی سازگار نیست.

ما می‌گوییم تفکر توحیدی عکس این رایان می‌کند می‌گوید: این خداست که ولایت را به کسی می‌دهد و به حاکمیت او عینیت می‌بخشد، و اگر مردم در این زمینه حقی دارند آن هم به اذن و فرمان او است.

کوتاه سخن اینکه تفکر توحیدی «حکومت» را از سوی بالا می‌بیند و تفکرات الحادی، از سوی پایین!

ص: ۳۷

ماهیت حکومت اسلامی

اشاره

با توجه به آنچه در بحث قبل گذشت تحقیق درباره «ماهیت حکومت اسلامی» چندان پیچیده نیست؛ زیرا با قبول توحید، حاکمیت که از شاخه‌های توحیدافعالی خداست حق حکومت اولاً و بالذات از آن خدا شمرده می‌شود؛ سپس از آن هر کس که او بخواهد و برای این منصب قرار دهد. بنابراین حکومت اسلامی نه حکومت دیکتاتوری و استبدادی است، و نه حکومت دموکراسی؛ بلکه نوعی حکومت برتر یعنی حکومت خدایی و الهی است.

ولی این بدان معنی نیست، که اصل مشورت و توجه به آراء مردم در بافت حکومت اسلامی نقشی نداشته باشد؛ و نسبت به آن بی توجهی شود.

زیرا هنگامی که «مَالِكُ الْمُلُوكِ» و «اِحْکَمُ الْحَاكِمِينَ» که خداوند است، دستور به مشورت و توجه به آراء مردم بدهد؛ این امور مشروعیت پیدا می‌کند.

از طرفی می‌دانیم در دو آیه از قرآن مجید صریحاً دستور به شورا داده شده است.

در آیه ۳۸ سوره «شوری» که به خاطر همین آیه این سوره «شوری» نامیده شده، برای مؤمنان متوکل علی الله هفت صفت بارز ذکر می‌کند که یکی از آنها مشورت در امور مهمه است و می‌فرماید: «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (وامورشان با مشورت در میان آنها انجام می‌گیرد!)!

و در آیه ۱۵۹ «آل عمران» از این فراتر رفته و سه توصیه مهم درباره مؤمنان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داده که یکی از آن سه دستور، مشاورت با آنان در امور مهمه است، می‌فرماید:

صلى الله عليه وسلم وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ «ودر کارها، با آنان مشورت کن».

بنابراین احترام به آراء مردم مشروعیت خود را از فرمان پروردگار به دست می‌آورد.

از سوی دیگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم او و دانشمندان و علمایی که به

ص: ۳۸

عنوان ولی فقیه مشروعیت خویش را با واسطه از خداوند کسب می‌کنند، مأموریت دارند که مصالح مردم (بندگان خدا) را در همه جا مورد توجه قرار دهند؛ و به اصطلاح رعایت غبطه عموم کنند؛ و مسلم است مصلحت مردم ایجاب می‌کند که به نوعی در امر حکومت سهیم و شریک باشند و به آراء آنها توجه شود؛ بنابراین توجه به آراء مردم جنبه الهی پیدا می‌کند.

به تعبیر دیگر حکومت الهی وقتی انسجام پیدا می‌کند که توان و قدرت اجرایی بالایی داشته باشد؛ و به دست آوردن این توان و قدرت جز با مشارکت مردم در امر حکومت میسر نیست. در واقع اجرای احکام الهی واجب است؛ و مشارکت مردم در امر حکومت مقدمه این واجب محسوب می‌شود؛ و مقدمه واجب، واجب است.

خلاصه اینکه «جوهره حکومت اسلامی» حکومت الهی است؛ ولی این حکومت در نهایت سر از حکومت مردمی در می‌آورد. تعیین پیامبران و امامان و جانشینان آنها، جوهره الهی حکومت را تشکیل می‌دهد و مأمور بودن این افراد به مسأله مشورت و احترام به آراء مردم که آن نیز به فرمان خداست، جوهره مردمی آن را تشکیل می‌دهد.

آنها که تصور می‌کنند که حکومت اسلامی یک پارچه متکی به آراء مردم است؛ و عنصر الهی آن را به فراموشی می‌سپارند؛ بیراهه می‌روند؛ و آنها که فقط به عنصر الهی آن توجه دارند جنبه شورا و آراء مردم را نادیده می‌گیرند؛ باز در اشتباه اند.

در بحث های آینده (در بحث بیعت و شوری) شرح بیشتری در این باره مطالعه خواهید فرمود.

به هر حال چگونه می‌توان این واقعیت را انکار کرد که مشارکت مردم در امر حکومت، به حاکمان قدرت و قوت می‌بخشد، و

بدون مشارکت آنها هیچ کاری از آنان ساخته نیست؛ همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه شششنبه می‌فرماید:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظِّ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»:

«آگاه باشید به آن خدایی سوگند که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نبود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده‌اند، و از این رو حجت بر من تمام شده است؛ و اگر نبود عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان و علماء گرفته است که در

ص: ۳۹

برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار ناقه خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌نمودم» (۱). این تعبیر به خوبی می‌رساند که حمایت مردمی حتی باعث اتمام حجت بر ولی منصوب از طرف خداوند می‌گردد. بی‌شک ولایت آن حضرت از سوی خداوند و از طریق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ثابت شده بود، و این ولایت فعلیت داشت، و بر خلاف آنچه بعضی از ناآگاهان گفته‌اند جنبه شأنی و بالقوه نداشت؛ ولی از نظر اجرائی و عملی نیاز به حمایت مردم داشت؛ و بدون آن به فعلیت نمی‌رسید.

در مورد فقهای اسلام نیز چنانکه خواهیم گفت، ولایت فعلیه برای همه ثابت است؛ ولی اعمال این ولایت تنها در صورتی میسر است که حمایت و پشتیبانی مردم نسبت به آن حاصل گردد؛ و به همین دلیل آن ولی فقیه که بتواند آراء مردم را به خود جلب کند نسبت به دیگران اولویت خواهد داشت؛ چرا که او بهتر می‌تواند مقام ولایت خود را اعمال کند در حالی که دیگران نمی‌توانند (شرح بیشتر این سخن، به خواست خدا در جای خود خواهد آمد).

بنابراین اگر در این گونه موارد تعبیر به انتخاب میشود، مفهومی این نیست که این منصب از سوی مردم به آن داده می‌شود؛ زیرا همان گونه که گفتیم از دیدگاه توحیدی حق ولایت تنها با خداست و این مقام برای کسانی است که خداوند بدون واسطه یا با واسطه اولیائش برای آنها تعیین فرموده است؛ و اصالت دادن به آراء مردم و نفی جوهره الهی حکومت از بینش‌های شرک آلود و غیر توحیدی سرچشمه می‌گیرد.

منظور این است که مردم اعلام حمایت و پشتیبانی از فردی از فقها می‌کنند که او را از میان همه فقهاء شایسته‌تر و لایق‌تر و جامع‌تر دیده‌اند؛ و اگر انتخاب به دست مردم بود، لزومی نداشت از میان فقیهان انتخاب کنند بلکه می‌توانستند هر کس را مایل هستند برای این کار برگزینند؛ خواه فقیه باشد یا غیر فقیه.

کوتاه سخن اینکه: مردم کسی را بر مسند حکومت نمی‌نشانند؛ چرا که این حق،

ص: ۴۰

مخصوص خداست، تنها کاری که می‌کنند، این است که از میان کسانی که خداوند حقّ ولایت به آنها داده است یکی را انتخاب کرده و اعلام حمایت و پشتیبانی از او می‌کنند؛ و اگر تعبیر انتخاب می‌شود، این انتخاب مفهومی غیر از آنچه در دنیای مادی می‌بخشد دارد، و قرائن حالیه و مقالیه گواه بر این حقیقت است که ماهیت این دو انتخاب کاملاً با هم متفاوت است (دقت کنید). بنابراین همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام قبل از بیعت مردم، ولی خدا بود؛ که طبق صریح آیه ولایت اَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۱) این ولایت را خدا به علی علیه السلام داده بود؛ و طبق حدیث متواتر غدیر و جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غدیر خم رسماً او را از سوی خدا به این مقام منصوب کرد؛ ولی بیعت مردم با دیگران سبب شد که او مدتی نتواند ولایت خویش را اعمال کند؛ و تنها بعد از بیعت مردم با او بود که امکان اعمال این ولایت حاصل شد. آری مردم زمینه‌های اجرائی را فراهم کردند، نه اینکه مقام ولایت او رابه فعلیت برسانند.

در مورد فقها نیز مسأله همین طور است؛ آنها طبق دلایلی که خواهد آمد هر گاه علاوه بر اجتهاد و عدالت، مدیر و مدبر و آگاه به زمان و شرایط آن باشند؛ دارای ولایت فعلیه از سوی خداوند هستند؛ ولی اعمال این ولایت نیاز به مقدماتی دارد که از همه مهم تر حمایت مردمی است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در زمانی که در مکه بود نتوانست تشکیل حکومت الهیه بدهد؛ تنها در زمانی که وارد مدینه شد و حمایت مردمی به قدر کافی فراهم گشت و موانع برطرف گردید تشکیل حکومت داد؛ ولی این بدان معنی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه مقام ولایت را نداشت؛ و در مدینه از سوی مردم به او داده شد. (باز هم دقت بفرمایید).

ولایت خبری و انشائی

بعضی معتقداند علمایی که در مسأله ولایت فقیه سخن گفته‌اند دو دیدگاه مختلف

ص: ۴۱

دارند: بعضی ولایت فقیه را به معنی «خبری» پذیرفته‌اند؛ و بعضی به مفهوم «انشایی»؛ و این دو مفهوم در ماهیت با یکدیگر متفاوت‌اند.

زیرا اولی می‌گوید: «فقهای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند»، و دومی می‌گوید: «مردم، فقیه واجب الشریط را باید به ولایت انتخاب کنند».

ولی به اعتقاد ما این تقسیم بندی از اصل، بی اساس به نظر می‌رسد؛ چرا که ولایت هر چه باشد «انشائی» است؛ خواه خداوند آن را تعریف کند یا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یا امامان علیهم السلام. مثلاً امام علیه السلام بفرماید: «أَنْتِي قَدْ جَعَلْتَهُ حَاكِمًا»: «من - فقیهی را که دارای شرایط ایمان و تقواست - به ولایت و حکومت نصب کردم»، یا فرضاً مردم انتخاب کنند، و برای او انشاء ولایت و حکومت نمایند.

هر دو انشائی است؛ تفاوت در این است که در یک جا انشاء حکومت از ناحیه خداست؛ و در جای دیگر از ناحیه مردم، و تعبیر به اخباری بودن در اینجا نشان می‌دهد که گوینده این سخن به تفاوت میان اخبار و انشاء دقیقاً آشنایی نداشته است، و یا اگر آشنا بوده، این تعبیرات را از روی مسامحه به کار برده است.

تعبیر صحیح این است که ولایت در هر صورت، انشائی است و جزء مقاماتی است که بدون انشاء تحقق نمی‌یابد. تفاوت در این است که انشاء این مقام و موهبت ممکن است از سوی خدا باشد یا از سوی مردم؛ مکتب‌های توحیدی آن را از سوی خدا می‌دانند - و هر جا از سوی مردم باشد باز باید به اذن خدا باشد - و مکتب‌های الحادی آن را از سوی مردم می‌پندارند.

بنابراین نزاع بر سر «اخبار» و «انشاء» نیست؛ سخن بر سر این است که چه کسی انشاء کند خدا یا خلق؟ یا به تعبیر دیگر مبنای مشروعیت حکومت اسلامی آیا اجازه و اذن خداوند در تمام سلسله مراتب حکومت است یا اجازه و اذن مردم؟ مسلم است آنچه با دیدگاه‌های الهی سازگار است، اولی است نه دومی.

حکومت و وکالت

ص: ۴۲

گاه گفته می‌شود «حکومت» مردمی نوع «وکالت» است؛ نه اعطاء منصب؛ زیرا مالک الملوك خداست و او باید این منصب را به کسی اهداء کند.

به تعبیر دیگر همان گونه که در امور شخصی هر کسی می‌تواند به دیگری وکالت بدهد و این امر مشروعیت قطعی دارد؛ همچنین در امور اجتماعی نیز این امکان هست که مردم کسی را وکیل خود کنند، که از سوی آنها تدبیر امور اجتماعی کند؛ و مادام که این وکالت باقی است آنها موظف به قبول نتایج آن هستند.

ولی این سخن از جهاتی نادرست است؛ زیرا اولاً: وکیل اکثریت جامعه چه حقی دارد که درباره اقلیت نیز دخالت کند؟ فرض کنید ۵۱ میلیون نفر کسی را وکیل خود کردند؛ و ۴۹ میلیون نفر شخص دیگری را، مطابق کدام دلیل وکیل ۵۱ میلیون نفر حق دارد در امور ۴۹ میلیون نفر دیگر دخالت نماید؟!

ثانیاً: در بسیاری از انتخابات دنیا به هر دلیل گروه عظیمی اصلاً به پای صندوق های رأی نمی‌روند، و کسی را به عنوان وکالت خود بر نمی‌گزینند؛ چه الزامی دارد که آنها از کسی که وکالت دیگران را بر عهده دارد پیروی کنند؟!

ثالثاً: وکالت یک عقد جایز است؛ و موکل هر زمان بخواهد می‌تواند وکیل خود را عزل نماید؛ در حالی که در نظامات سیاسی دنیا هرگز مردم نمی‌توانند نمایندگان خود، یا منتخبین برای ریاست جمهوری و مانند آن را عزل کنند.

حقیقت این است که مسأله دموکراسی را نمی‌توان تحت این گونه عناوین گنجانید.

دموکراسی ماهیتی مخصوص به خود دارد؛ و در واقع یک نوع قرار داد اجتماعی ناشی از ضرورت است؛ چرا که جامعه، حکومت می‌خواهد و از سوی دیگر اتفاق نظر مردم در این مسأله امکان‌پذیر نیست؛ پس به حکم اجبار و ناچاری باید به سراغ رأی اکثریت رفت و باید اقلیت در برابر اکثریت تسلیم باشند؛ چون راه دیگری برای اداره اجتماع از نظر آنها وجود ندارد، هر چند این کار به طور کامل عادلانه نیست.

اما آنها که حکومت را از سوی خدا می‌دانند راه دیگری را پیشنهاد می‌کنند؛ و آن اینکه بینیم خداوند حکومت را در اختیار چه کسی گذارده است؟ هر چند نظرات مردم - در مواردی که افراد لایق و شایسته از نظر تعالیم اسلام متعدداند - می‌تواند در تعیین فرد

ص: ۴۳

مورد قبول، سرنوشت ساز باشد؛ و آن کس ترجیح پیدا کند، که پشتیبانی مردمی بیشتری را برای اجرای اهداف حکومت دارد. مسائل مربوط به بیعت می‌تواند این مسأله را روشن تر سازد؛ و به خواست خدا درباره نقش بیعت در حکومت، و ماهیت و شرایط بیعت در بحث‌های آینده به طور مشروح سخن خواهیم گفت.

رابطه «دین» و «حکومت» از دیدگاه قرآن

اشاره

در کشورهای غربی شعار «جدایی دین از سیاست»، بسیار رایج است و شاید به یک معنی جزء مسلمات آنها شده است؛ و به همین دلیل از تشکیل حکومت اسلامی که «دین» و «سیاست» را به طور قاطع با هم می‌آمیزد وحشت می‌کنند و رنج می‌برند! و این به دو دلیل است:

۱- آیینی که غالباً در جوامع غربی وجود دارد آیین مسیحیت (کنونی) است؛ و می‌دانیم این آیین- بر اثر تحریفات زیادی که با گذشت زمان در آن پدید آمده است- به صورت یک مسأله کاملاً خصوصی و فردی و منحصر به رابطه خلق و خالق که تعلیمات آن منحصر به یک سلسله توصیه‌های اخلاقی می‌شود، در آورده است؛ و کاری به مسائل اجتماعی و مخصوصاً مسائل سیاسی ندارد. فرق میان یک دین دار و غیر دین دار در این جوامع آن است که: فرد دیندار به یک سلسله مسائل اخلاقی پایبند است، و هفته‌ای یک روز به کلیسا می‌رود، و ساعتی به نیایش و مناجات می‌پردازد؛ ولی افراد بی دین تعهد خاصی نسبت به مسائل اخلاقی ندارند؛- هر چند گاهی به عنوان ارزش‌های انسانی نه دینی، برای آن احترام قائل‌اند- و هرگز به کلیسا نمی‌روند.

۲- خاطره بسیار دردناکی که آنها از حکومت ارباب کلیسا در قرون وسطی و دوران «انگلیزیسیون» (تفتیش عقاید) دارند؛ سبب شده که برای همیشه دین را از سیاست جدا کنند.

توضیح اینکه: ارباب کلیسا در قرون وسطی بر تمام شئون سیاسی و اجتماعی مردم اروپا مسلط شدند؛ و پاپ‌ها با قدرت تمام بر کشورهای این قاره حکومت می‌کردند، حکومتی که منتهی به استبداد و خودکامگی شدید شد. تا آنجا که در برابر نهضت‌های علمی به

ص: ۴۵

پاخواستند و هر فکر نو و پیشرفت علمی را به عنوان ضدیت با مذهب در هم کوبیدند، محکمه‌هایی که بعداً به نام انگیزسیون نامیده شد برپا کردند، و گروه‌های بی شماری را به این محکمه‌ها کشاندند و محکوم کردند؛ بعضی را سر بریدند، و بعضی را زنده زنده در آتش سوزاندند یا محکوم به زندان نمودند، که در میان آنها جمعی از دانشمندان معروف علوم طبیعی بودند؛ تمام پادشاهان از آنها حساب می‌بردند، و حکمشان برای آنها مطاع بود!

اضافه بر این ثروت‌های سرشاری اندوختند، و زندگی تجملاتی عجیبی برای خود فراهم ساختند.

مجموعه این امور، مردم را بر ضد آنها شورانید و مخصوصاً علمای علوم طبیعی در برابر آنها به سختی موضع گرفتند؛ و شعار جدایی دین از سیاست از یک سو، و تضاد علم و دین از سوی دیگر همه جا سر داده شد. سپس با پیروزی این جناح، کلیسا و حاکمانش از صحنه اجتماع و حکومت عقب رانده شدند؛ و تنها کشوری که از آن امپراطوری عظیم در دست ارباب کلیسا باقی مانده همان کشور بسیار کوچک واتیکان است؛ که کمتر از یک کیلومتر مربع می‌باشد! یعنی به اندازه یک روستای بسیار کوچک (۱) این‌ها همه تحولاتی بود که در اروپا و در آن شرایط خاص به وجود آمد.

سپس گروهی که از کشورهای اسلامی برای تحصیل یا کارهای تجاری یا سیاحت به فرنگ رفته بودند؛ به هنگام بازگشت این طرز فکر را به عنوان ارمغان غرب به شرق اسلامی آوردند؛ که «دین» از سیاست باید جدا باشد. بی آنکه تفاوت‌های عظیمی را که میان اسلام و مسیحیت تحریف یافته، وجود داشت درک کنند؛ و به تفاوت فرهنگ اسلامی حاکم بر این کشورها با فرهنگ کلیسا بیندیشند.

متأسفانه بعضی از کشورهای اسلامی تسلیم این توطئه تبلیغاتی شدند و آن را به عنوان یک اصل اساسی پذیرفتند باید توجه داشت که دولتهای غربی که از قدرت حکومت اسلام

۱- در لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین مساحت واتیکان ۴۴ هکتار (کمتر از نیم کیلومتر) ذکر شده؛ و جمعیت آن در بعضی از منابع ۵۲۵ نفر! و در بعضی هفتصد نفر و در بعضی یک هزار نفر ذکر شده است! در واقع این کشور مجموعه‌ای از کلیساها و عمارات اداری وابسته به آن می‌باشد. واتیکان دارای ایستگاه راه آهن، تأسیسات پستی و فرستنده رادیویی و قانون مخصوص به خود و حکومت مستقل می‌باشد و حدود پنجاه کشور در دربار پاپ نمایندگی دارند. قابل توجه اینکه این کشور در دل شهر رم پایتخت ایتالیا واقع شده است (لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین و المنجد فی الاعلام) ..

ص: ۴۶

سخت بیمناک بوده و هستند این مسأله را سخت دنبال کردند، و کشورهای غرب زده‌ای همانند ترکیه، پیروی از این اصل را سر لوحه کار خود قرار داده و حکومت لائیک (غیر مذهبی) را تشکیل دادند.

این در حالی بود که بسیاری از کشورهای اسلامی و امت‌های بیدار مسلمان در برابر این توطئه ایستادند؛ توطئه‌هایی که می‌خواست مسلمین را از اسلام جدا سازد؛ و اسلام را بسان مسیحیت امروز، به صورت یک رابطه ظاهری و خصوصی خلق با خالق و بیگانه از اجتماع و سیاست در آورد.

به همین دلیل هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست و نخستین حکومت اسلامی - انقلابی تشکیل شد؛ همگی در غرب انگشت حیرت بر دهان نهادند؛ که مگر می‌شود مذهب زمام حکومت را به دست گیرد؟ مگر ممکن است دین جواب گوی تمام نیازهای عصر و زمان ما باشد؟ و بعد از آنکه دیدند این حکومت ریشه دار و باثبات شد؛ برای اینکه در چهار دیوار مرزهای این کشور محدود بماند و الگویی برای سایر کشورهای اسلامی نشود، دست به کار فعالیت‌ها مخرب زیادی شدند که شرح آن را باید از کتابهایی که در این زمینه نوشته شده است طلب کرد.

خوشبختانه این توطئه‌ها مؤثر واقع نشد و تفکر تأسیس «حکومت اسلامی» در بسیاری از کشورهای مسلمان دنیا، در قاره آسیا و آفریقا، به عنوان یک تفکر زنده و نجات بخش در آمد؛ هر چند غربی‌ها به شدت در برابر آن مقاومت می‌کنند و در این راه از هیچ کاری اعم از تهمت‌ها و دروغ‌ها و برچسب‌های کاذب و تبلیغات مغرضانه شبانه روزی ابا ندارند.

اما اینکه چگونه اسلام از نظر اصول و فروع و تاریخ با مسأله حکومت آمیخته است، مسأله پیچیده‌ای نیست؛ و هر کس قرآن مجید و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، و همچنین تاریخ اسلام را مورد توجه قرار دهد؛ این مسأله را به وضوح در می‌یابد که جدا کردن حکومت و سیاست از اسلام امری غیر ممکن است؛ و به منزله این است که بخواهند اسلام را از اسلام جدا کنند!

ص: ۴۷

شاهد این سخن قبل از هر چیز تاریخ اسلام است. همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد نخستین کاری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه انجام داد تشکیل حکومت اسلامی بود. او به خوبی می‌دانست اهداف نبوت و بعثت انبیاء یعنی: تعلیم و تربیت، و اقامه قسط و عدل و سعادت و تعالی انسان، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست؛ به همین دلیل در نخستین فرصت ممکن به فرمان خداوند پایه‌های حکومت را بنا نهاد.

ارتشی تشکیل داد که مهاجران و انصار در آن شرکت داشتند؛ و هر کس در هر سنّ و سال و در هر شرایط - بجز زنان و کودکان بیماران و از کار افتادگان ملزم به شرکت در آن بودند. تهیّه سلاح و مرکب و آذوقه این ارتش کوچک و ساده قسمتی بر عهده خود مردم بود، و قسمتی بر عهده حکومت اسلامی؛ و هر قدر دامنه غزوات و پیکار با دشمنان سر سخت گسترده‌تر می‌شد تشکیلات ارتش اسلام وسیع‌تر و منظم‌تر می‌گشت.

حکم زکات نازل شد و برای نخستین بار بیت‌المال اسلامی برای تأمین هزینه‌های جهاد، و تأمین نیازهای محرومان تشکیل گردید. احکام قضائی و مجازات‌های جرائم و تخلفات، یکی پس از دیگری نازل شد و حکومت اسلامی وارد مراحل تازه‌ای گشت. اگر اسلام حکومتی نداشته، تشکیل ارتش و بیت‌المال و دستگاه قضائی و مجازات متخلفان چه معنی می‌تواند داشته باشد؟! این وضع بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در دوران خلفای نخستین، و حتی در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس همچنان ادامه یافت، و آنها به نام خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردم حکومت کردند؛ هر چند حکومت آنها غالباً ظالمانه و خارج از چارچوب قوانین اسلامی بود؛ ولی هر چه بود نشان می‌داد که تشکیل حکومت یکی از مسائل ابتدایی و بنیادی اسلام است. فشارهایی که بر ائمه اهل بیت علیهم السلام، وارد می‌شد، - قیام امام حسین علیه السلام، ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، زندانی شدن امام موسی بن جعفر علیه السلام، تعیین امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام به سامرا، و تحت نظر قرار گرفتن آنان از ترس قیام بر ضد حکومت - همه به خوبی نشان می‌دهد که امامان راستین تشکیل حکومت عدل الهی را از وظایف

ص: ۴۸

حتمی خود می‌شمردند و از هر فرصتی برای آن استفاده می‌کردند و دشمنان آنها نیز به خوبی بر این امر واقف بودند. اگر اسلام مانند مسیحیت کنونی محدود به یک سلسله احکام اخلاقی بود؛ این پدیده‌ها در تاریخ اسلام مفهومی نداشت و هیچ کس با یک معلم ساده اخلاق یا زاهد گوشه‌گیر و پیشوایی که تنها به اقامه نماز جماعت قناعت می‌کند معارضه‌ای ندارد. معارضه تنها زمانی شروع می‌شود که پای مسأله حکومت به میان آید، اینها همه از یک سو؛ از سوی دیگر بسیاری از احکام اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است با صدای رسا فریاد می‌زند که باید حکومتی تشکیل گردد؛ و در چهارچوبه حکومت پیاده شود، و به تعبیر دیگر، این احکام، احکام سیاسی است؛ و خطّ سیاسی جامعه اسلامی را تعیین می‌کند. آیات زیادی از قرآن درباره مسأله جهاد و وظایف مجاهدین و مسأله غنائم جنگی و شهدا و اسرا است، آیا این گونه از احکام در بیرون دایره حکومت قابل توجیه است؟

بسیاری از آیات قرآن، ناظر به وظایف قاضی و احکام قضا و اجرای حدود و قصاص و مانند آن، و بسیاری ناظر به اموال بیت المال است.

مسأله امر به معروف و نهی از منکر در محدوده تذکرات و اوامر و نواهی زبانی وظیفه همه مردم است؛ ولی بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر که نیاز به شدت عمل و توسل به زور، و حتی قیام مسلحانه نظامی دارد که جز از طریق حکومت قابل اعمال نیست.

اجرای عدالت اجتماعی و اقامه قسط و عدل و گشودن راه برای آزادی تبلیغ در سراسر جهان، هرگز با توصیه و نصیحت و اندرزهای اخلاقی انجام نمی‌شود. این حکومت است که باید به میدان آید، و چنگال ظالمان را از گریبان مظلومان جدا سازد؛ و حقوق مستضعفان را باز ستاند و ندای توحید را از طریق رسانه‌های موجود، در هر زمان به گوش مردم جهان برساند. همین مضامین به صورت گسترده‌تر در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات معصومین علیهم السلام وارد شده است؛ و بخش عظیمی از فقه اسلام و کتب فقهی را تشکیل می‌دهد؛ و اگر بخواهیم این مسائل را از روایات و کتب فقهی جدا سازیم؛ چیزی باقی نمی‌ماند!

ص: ۴۹

همان گونه که قبلاً اشاره شد کتب فقهی را به سه بخش تقسیم می‌کنند: «عبادات»، «معاملات» و «سیاسات». عبادات رابطه خلق با خالق است.

معاملات رابطه مردم با یکدیگر است.

سیاسات رابطه مردم با حکومت می‌باشد.

ولی اگر دقت کنیم تنها بخش سیاسات نیست که بدون تشکیل حکومت شکل نمی‌گیرد؛ بخش معاملات نیز اگر نظارت حکومت بر حسن اجرای آن نباشد دست خوش هزارگونه نابسامانی می‌شود؛ و حقوق مستضعفان پایمال می‌گردد و جامعه به دو قطب ثروتمند و فقیر تقسیم می‌شود؛ و انواع کمبودهای مصنوعی و ساختگی در جامعه باعث رنجش می‌گردد.

حتی عبادات نیز بدون وجود یک حکومت قوی و نیرومند و عادل سامان نمی‌پذیرد.

یکی از عبادات حج است؛ که جنبه سیاسی آن، بسیار قوی است. نماز جمعه عبادت مهم دیگری است که علاوه بر حضور گسترده همه قشرهای مردم در خطبه‌های آن، مهم ترین مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی روز، در آن مطرح می‌گردد.

نماز جماعت شبانه روزی نیز از این محتوی خالی نیست؛ هر چند جنبه سیاسی آن کم‌رنگ تر است.

آیه ۴۱ سوره «حج» اشاره لطیفی به این مسائل دارد؛ می‌گوید: الَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَامْرُؤًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ:

«همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت و حکومت بخشیدیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

با توجه به آنچه گفته شد، جای تردید باقی نمی‌ماند که جدا ساختن تعلیمات اسلامی از مسائل سیاسی، امری غیر ممکن است؛ و شعارهایی که راجع غرب در جدایی سیاست از مذهب داده می‌شود، در شرق اسلامی کاملاً بی محتوا و بی ارزش است.

این سخن را با حدیث جامع و جالبی از امام امیرالمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم:

هنگامی که ابوالدرداء و ابو هریره نامه معاویه را برای علی علیه السلام آوردند که در آن تقاضا

ص: ۵۰

شده بود که قاتلان عثمان را به آنها بسپارد تا مجازات کنند؛ امام علیه السلام فرمود: «آنچه را معاویه گفته بود به من رساندید، حال سخنان مرا بشنوید و از طرف من به او ابلاغ کنید و بگویید»:

«أَنَّ عُمَانَ بْنَ عَفَانَ لَا يَعْدُوا أَنْ يَكُونَ أَحَدَ رَجُلَيْنِ: أَمَّا أَمَامٌ هُدَى حَرَامِ الدَّمِ وَوَاجِبُ النُّصَيْرَةِ لَا تَحِلُّ مَعْصِيَتُهُ وَلَا يَسَعُ الْإِمَّةَ خِذْلَانُهُ، أَوْ أَمَامٌ ضَلَالُهُ حَلَالُ الدَّمِ، لَا تَحِلُّ وَلَا يَتَّهَى وَلَا نُصْرَتُهُ، فَلَا يَخْلُوا مِنْ أَحَدَى الْخَصَلَتَيْنِ وَالْوَاجِبُ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ الْإِسْلَامِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ مَا يَمُوتُ أَمَامُهُمْ أَوْ يُقْتَلُ، ضَالًّا كَانَ أَوْ مُهْتَدِيًّا، مَظْلُومًا كَانَ أَوْ ظَالِمًا، حَلَالُ الدَّمِ أَوْ حَرَامِ الدَّمِ، أَنْ لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَلَا يَحْدُثُوا حَدًّا وَلَا يُقَدِّمُوا يَدًا وَلَا رِجْلًا وَلَا يَبْدُو بِشَيْءٍ قَبْلَ أَنْ يَخْتَارُوا لَأَنْفُسِهِمْ أَمَامًا عَفِيفًا عَالِمًا وَرِعًا بِالْقَضَاءِ وَالسِّيَرَةِ، يَجْمَعُ أَمْرَهُمْ وَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ وَيَأْخُذُ لِلْمَظْلَمِ مِنَ الظَّالِمِ حَقَّهُ وَيَحْفَظُ أَطْرَافَهُمْ وَيُجِيبُ فِتْنَتَهُمْ وَيَسِمُ حِجَّتَهُمْ وَ يُجِيبُ صِدْقَاتِهِمْ، ثُمَّ يَحْتَكِمُونَ إِلَيْهِ فِي أَمَامِهِمُ الْمُقْتُولِ ظُلْمًا لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ فَإِنْ كَانَ أَمَامُهُمْ قَتَلَ مَظْلُومًا حُكْمًا لِأَوْلِيَانِهِ بِدَمِهِ، فَإِنْ قَتَلَ ظَالِمًا نَظَرَ كَيْفَ الْحُكْمِ فِي ذَلِكَ»:

«عثمان بن عفان از دو حال خارج نیست: یا پیشوای هدایت بود و ریختن خونش حرام؛ و یاری کردنش واجب، و سرپیچی از فرمان او گناه بود؛ و امت نمی‌بایست یاری او و را ترک کند؛ و یا پیشوای ضلالت بود و خونش حلال؛ و پذیرش حکومت و یاری او حرام بود.

بالاخره از این دو حال خارج نیست؛ ولی واجب در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین بعد از آنکه امام و پیشوایی از دنیا می‌رود یا کشته می‌شود، خواه گمراه باشد یا اهل هدایت، مظلوم باشد یا ظالم، خونش مباح باشد یا حرام، این است که هیچ کاری نکنند و دست به برنامه جدیدی نزنند و گامی برندارند و چیزی را آغاز نکنند، پیش از آنکه برای خودشان امام و پیشوای پاکدامن، عالم، پارسا، آگاه به مسائل قضائی، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برگزینند؛ تا کارهای آنها را جمع و جور کنند و در میان آنها حکومت نماید و حق مظلوم را از ظالم بگیرد و مرزها را نگهداری کند و اموال بیت‌المال را جمع آوری نماید و حج را - به طور منظم - بر پا دارد، و زکات را جمع نماید، سپس - هنگامی که امور آنها سامان یافت - درباره پیشوایی که معتقداند مظلوم کشته شده نزد او به داوری روند، اگر آن پیشوا مظلوم بوده، داوری می‌کند که صاحبان خون حق او را بگیرند و اگر ظالم بوده نگاه می‌کند که حکم در

ص: ۵۱

این میان چیست» (۱) (بنابراین تو ای معاویه قبلاز پرداختن به مسأله قتل عثمان باید اصل حکومت اسلامی را پذیری و با کسی که همه مردم با او بیعت کرده‌اند بیعت کنی و لحظه‌ای با تو سل به این بهانه‌ها تأخیر نیندازی).

دو گروه از طرح حکومت اسلامی وحشت دارند.

با وجود تمام آنچه گفته شد طبق مدارک مسلم «اسلام بدون حکومت» اسلامی مسخ شده، و خالی از محتوا، و در واقع اسلام منهای اسلام است. باز گروهی در اینجا مقاومت می‌کنند و با مسأله طرح حکومت اسلامی به مخالفت بر می‌خیزند؛ سرچشمه این مخالفت در واقع دو چیز است که: یکی جنبه روانی دارد و دیگری جنبه روایی.

امّا آنچه جنبه روانی دارد این است که: آنها خاطره تلخی از حکومت‌ها دارند و بر این عقیده‌اند که در شرایط کنونی هیچ کس قادر بر این نیست که حکومت الهی را تشکیل دهد و عدل اسلامی را پیاده کند؛ زیرا همیشه فشارهایی از داخل از سوی افراد تندرو بر حکومت وارد می‌شود که خواهان شکستن حریم قوانین اسلامی و بر هم زدن عدالت اجتماعی و مقدم داشتن شعارهای خالی از محتوا بر ضوابط شناخته شده کتاب و سنت است.

از سوی دیگر از خارج نیز بر آن فشارهایی وارد می‌شود و سیاست‌های بسیار مرموزانه اجانب، که توسط عوامل مخفی و آشکار آنها اعمال می‌گردد؛ اجازه نمی‌دهد، حکومت اسلامی در مسیر خود به حرکت در آید، و حتماً در نقطه‌ای آن را از مسیر اصلی به سوی مقاصد خود منحرف می‌سازند؛ به همین دلیل حکومت اسلامی واقعی را غیر قابل عمل می‌دانند.

آنها داستان مشروطه را شاهد و گواه این مدعا می‌شمرند که علمای دین با قوت تمام در آن وارد شدند؛ تا چهره‌ای از حکومت اسلامی- یا چیزی که شباهت به حکومت اسلامی در

ص: ۵۲

پاره‌ای از جهات داشته باشد- به دنیا نشان دهند؛ ولی علی رغم تمام تلاش‌ها، سرانجام منحرفان داخلی و خارجی دست به دست هم دادند، و آن را مبدل به حکومت خودکامه ویرانگر و بیدادگر ساختند.

امّا از نظر روایی به سراغ روایاتی می‌روند که می‌گویند: «هر پرچمی قبل از قیام مهدی (عج) به عنوان حکومت برپا شود، پرچم ضلالت است!»!

نمونه‌ای از این روایات را در ذیل می‌خوانیم؛

این روایات در حقیقت چند گروه است:

نخست در گروهی از آنها می‌خوانیم تا وقت مساعد برای خروج و قیام بر ضدّ سلاطین جائر و حکومت‌های ظالم نباشد، قیام نکنید؛ مانند:

۱- روایتی که ابوالمرهف از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند؛ فرمود: «الْفِتْرَةُ عَلَى مَنْ اِثَارَهَا، هَلَكَ الْمَحَاصِرُ، قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَحَاصِرُ؟ قَالَ: الْمُسْتَعْجِلُونَ...».

«گرد و خاک و غبار متوجه کسی می‌شود که آن را پراکنده کند هر کس غباری بیفشاند بر صورت و دامان خودش می‌نشیند- «محاصیر» هلاک می‌شوند، راوی می‌گوید عرض کردم:

«محاصیر» چیست؟ فرمود: کسانی هستند که عجله می‌کنند- و قبل از فراهم شدن شرایط قیام بر ضدّ حکومت جائر دست به این کار می‌زنند» (۱). ۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از پدران گرامیش در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می‌خوانیم؛ فرمود: «يَا عَلِيُّ اِنَّ اِزَالَهَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي اَهْوَنُ مِنْ اِزَالَهَ مُلْكِكَ لَمْ تَنْقُضِ اَيَّامُهُ»:

«ای علی! بر کندن کوه‌های ثابت و ریشه دار آسان‌تر است از زائل کردن حکومتی که هنوز ایامش پایان نیافته- و شرایط زوالش فراهم نشده است» (۲). ۳- در حدیثی از عیسی بن قاسم آمده است که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «از خدا بپرهیزید و به مصالح خویش بیندیشید؛ چرا که شما از همه سزاوارتر برای این کار هستید

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۳۶، این روایات را صاحب وسائل در جلد ۱۱ کتاب الجهاد باب ۱۳ از ابواب جهاد العدو آورده است..

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۳۸..

ص: ۵۳

«... سپس افزود: «ان اتاكم مينا آت ليدعوكم الى الرضا مينا فنحن نشهدكم اننا لانرضى، انه لا يطيعنا اليوم وهو وحده و كيف يطيعنا اذا ارتفعت الزيات والاعلام»:

«اگر کسی از ما بیاید و شما را دعوت به خشنودی ما کند- توجه داشته باشید الرضی لال محمد شعار پر جاذبه‌ای بوده است که در آن زمان غالب قیام کنندگان به آن استناد می کردند- ما شما را شاهد می گیریم که راضی به چنین قیامی نیستیم؛ او امروز اطاعت از ما نمی کند در حالی که تنها است؛ هنگامی که پرچم ها برافراشته شود- و گروه کثیری اطراف او را بگیرند- چگونه اطاعت ما خواهد کرد؟! (۱)»-۴ در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«الزموا الارض و اضبروا على البلاء ولا تحركوا بايديكم و سئوفكم في هوى السيتكم و لا تشنعجلا بما لم يعجله الله لكم، فانه مم مات منكم على فراشه و هو على معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا، و وقع اجره على الله، و اسئوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت النبيه مقام اضلته لسيفه فان لكل شئيه مدده و اجلا»:

«بر جای خود بمانید- و بدون اجازه قیام نکنید- در برابر بلاها و مشکلات استقامت ورزید؛ شمشیرهایتان را در راه هوی و هوس و کلماتی- بدون مطالعه- از دهانتان بیرون می آید، به کار نگیرید، و درباره آنچه خداوند شتاب در آن را لازم ندانسته شتاب نکنید. زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش را به طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است! و اجر و پاداش او بر خداست، و ثواب اعمال نیکی را که نیت انجام آن را داشته است می برد، و نیت او جانشین ضربات شمشیر او می گردد- و بدانید- هر چیزی وقت معینی دارد و سرآمدی مشخص- اگر قبل از آن به سراغش برودی ناکام می شوید»- (۲). بدیهی است این طایفه از اخبار هیچ گونه دلالتی بر نهی از اقامه حکومت اسلامی قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) ندارد بلکه تنها پیام این اخبار آن است که منتظر فرصت ها باشید؛ و قبل از رسیدن فرصت مناسب، دست به این کار نزنید؛ چرا که تلفات و ضایعات

۱- همان مدرک ..

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰، بخش آخر خطبه ..

ص: ۵۴

فراوانی خواهید داد و نتیجه‌ای نخواهید گرفت.

بلکه شاید مفهوم این سخن عکس آن باشد که بعضی انتظار دارند؛ مفهومی این باشد هنگامی که شرایط قیام و تشکیل حکومت اسلامی فراهم گردد، به سراغ آن بروید و اقدام کنید.

در واقع این روایات اشاره به همان چیزی است که در خطبه ۵ نهج البلاغه آمده است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَمُجْتَنِي الثَّمَرَ لِعَيْرِ وَقْتِ اِثْنَائِهَا كَالزَّرَاعِ بَعِيرِ اَرْضِهِ»: «کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند مانند کسی است که بذر خود را در زمین نامناسبی پاشیده است!» - هیچ یک از این دو به نتیجه و ثمره‌ای نمی‌رسد.

گروه دیگری از این روایات می‌گوید: قیام باید به عنوان «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»، یعنی:

دعوت به سوی امامان معصوم علیهم السلام و اهداف آنها بوده باشد بدون آن قیام مجاز نیست.

از جمله در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «ان اتاكم آت منا فانظروا على اي شيء تخرجون؟ ولا تقولوا خرج زيد فان زيدا كان عالما و كان صيدوقا و لم يدعكم الى نفسه و انما دعاكم الى الرضا من آل محمد، ولو ظهر لوفى بما دعاكم اليه، انما خرج الى سلطان مجتمعت ليقضه، فالخرج من اليوم الى اي شيء يدعوكم؟ الى الرضا من آل محمد؟

فَنَحْنُ نُسْهِدُكُمْ اَنَا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَعَصِنَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ احَدٌ، وَ هُوَ اِذَا كَانَتِ الزَّيَاةُ الْاَلْوِيَّةُ اَجْدَرُ اَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا»:

«هر گاه کسی از سوی ما آمد- و ادعا کرد می‌خواهم قیام بر ضد حکومت ظالمان کنم- بنگیرد برای چه می‌خواهید قیام کنید؛ نگویند زید قیام کرد، زید عالم و راستگو بود، و هرگز شما را به سوی خویش فرا نخواند؛ بلکه شما را به خشنودی آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت کرد، و اگر پیروز می‌شد به آنچه شما را به سوی آن دعوت نمود وفا می‌کرد- و حکومت را به ما می‌سپرد- او در برابر حکومت متمرکز قیام کرد تا آن را در هم بشکند- ولی موفق نشد- هر گاه کسی امروز از ما قیام کند به چه چیزی شما را فرا می‌خواند؟ به خشنودی آل محمد صلی الله علیه و آله؟ ما شما را گواه می‌گیریم که ما خشنود از این کار نیستیم!، امروز که او تنهاست نافرمانی می‌کند- و بدون اجازه دست به این کار می‌زند- مسلماً هنگامی که پرچم‌ها

ص: ۵۵

برافراشته شد و مردم دور او را گرفتند به طریقی اولی به حرف ما گوش نمی‌دهد» (۱). مسلم است این حدیث و مانند آن، نیز دلیل بر عدم تشکیل حکومت اسلامی نیست؛ بلکه می‌گوید باید هدف تشکیل حکومت جلب رضا و خشنودی امامان معصوم علیهم السلام که جانشینان واقعی پیامبران باشد؛ خودسرانه و بدون جلب رضایت موافقت آنها دست به این کار نزنند! بنابراین هر گاه در عصر غیبت شرایط تشکیل حکومت اسلامی فراهم گردد و یقین پیدا کنیم که حضرت مهدی (عج) راضی به تشکیل حکومت است؛ و هدف از تشکیل آن چیزی جز احیای اسلام و قرآن و جلب رضا و خشنودی آل محمد نباشد؛ نه تنها منعی برای تشکیل این حکومت وجود ندارد بلکه باید به سراغ آن رفت. (دقت کنید).

گروه دیگری از روایات، روایاتی است که می‌گوید: «هر قیامی قبل از قیام مهدی (عج) مواجه با شکست خواهد شد!» مانند روایات زیر:

۱- در حدیثی از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «كُلُّ رَايَةٍ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (۲).

«هر پرچمی قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود. صاحب آن طاغوتی است که غیر خداوند متعال را پرستش می‌کند» (و بتی است که مورد پرستش قرار می‌گیرد).

۲- در حدیث دیگری از حسین بن خالد می‌خوانیم: «که می‌گوید: "خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم عبدالله بن بکیر حدیثی نقل کرده که من دوست دارم آن را بر شما عرضه کنم- و از شما بشنوم" - امام فرمودند: "کدام حدیث؟" عرض کردم این بکیر از عبید بن زراره نقل می‌کند که من نزد امام صادق علیه السلام بودم هنگامی که محمد بن عبدالله بن الحسن (۳) خروج کرد- و در برابر منصور دوانقی قیام نمود- مردی از یاران ما وارد شد و

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۳۶ ..

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۳۷ ..

۳- محمد بن عبدالله بن الحسن، نوه امام حسن مجتبی علیه السلام است در زمان منصور عباسی قیام کرد و گروه زیادی با او بیعت کردند، بر مدینه و مکه و یمن استیلا یافت؛ ولی منصور لشکری عظیم به جنگ او فرستاد و بر او پیروز شد و او را به شهادت رساند، و محمد بن عبدالله به نفس زکیه معروف است؛ شهادت او در ماه رمضان سنه ۱۴۵ واقع شد (تتمه المنتهی، صفحه ۱۳۵ به بعد) ..

ص: ۵۶

عرض کرد: "فدایت شوم، محمد بن عبدالله خروج کرده چه دستور می‌دهید؟ آیا با او خروج کنیم؟" فرمود: "اَسْئَلُكُمْ مَا سَأَلْتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ": "مادام که آسمان و زمین ساکن است، شما هم حرکت نکنید!"
عبدالله بن بکیر گفت: "اگر مسأله چنین باشد نه قیامی وجود خواهد داشت و نه قیامی - "چون آسمان و زمین همیشه ساکن است و تکان و اضطراب، محسوس، ظاهر نیست -.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: "امام صادق علیه السلام درست فرموده، و مطلب آن گونه که ابن بکیر پنداشته است نیست؛ منظور از سکون آسمان این است که ساکن از ندا باشد - ندای مخصوصی که قبل از قیام حضرت مهدی (عج) از آسمان بلند می‌شود - و منظور از سکون زمین، همان زلزله و فرو رفتن در زمین است که برای لشکر - سفیانی در آستانه ظهور مهدی (عج) - واقع می‌شود." (۱) از این حدیث نیز استفاده می‌شود که قیامی قبل از قیام مهدی نباید واقع شود.

۳- در حدیث دیگری از سدید - یکی از یاران امام صادق علیه السلام - می‌خوانیم که «حضرت به او فرمود: "الزَّم بَيْتَكَ وَكُنْ حَلَسًا مِنْ إِخْلَاصِهِ، وَاسْئَلْ مَا سَأَلَتِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِي قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَلَوْ عَلَى رَجْلِكَ": "در خانه ات باش، و همچون فرشی از فرش های آن باش! و مادام که شب و روز ساکن است، ساکن باش؛ ولی هنگامی که خبر به تو رسد که سفیانی خروج کرده است به سوی ما بیا هر چند با پای پیاده باشد!" (۲) سفیانی یکی از گردنکشان و حکام ظالمی است که قبل از قیام حضرت مهدی (عج) قیام می‌کند و لشکرهایی به مناطق مختلف می‌فرستد؛ از جمله لشکری به سوی مدینه گسیل می‌دارد که در صحرائی نزدیک مدینه، زلزله‌ای رخ می‌دهد و شکافی در زمین ظاهر می‌شود و آنها را فرو می‌برد!
روایات متعدّد دیگری نیز به همین مضمون وارد شده که تا نشانه‌های ظهور حضرت

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۱ ..

۲- همان مدرک، صفحه ۳۶ ..

ص: ۵۷

مهدی (عج) آشکار نشود، قیام نکنید؛ مانند روایت عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام و روایت معلی بن خنیس از آن حضرت، و روایت جابر از امام باقر علیه السلام و روایات دیگر. (۱)

نقد و بررسی

در مورد این روایات، توجه شما را به چند نکته ضروری جلب می‌کنیم:

۱- ما دارای یک سلسله اصول مسلم در شریعت اسلامی هستیم که تخطی از آنها جایز نیست از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» از امور مسلمی است که هیچ گونه تردیدی در آن روا نیست؛ آیات و روایات فراوان با تأکید بسیار، روی این دو اصل مسلم تکیه کرده است.

حال اگر در محیطی قرار بگیریم که احکام الهی پایمال شده، منکرات آشکار گشته، و معروف‌ها به فراموشی سپرده شده، و ظلم و فساد همه جا را فرا گرفته است، و ما قادر هستیم که با یک قیام مؤثر نظام حکومت فساد را بر هم زنیم و در مقیاس وسیعی منکرات را از میان ببریم و معروف را جانشین آن سازیم؛ آیا در چنین فرضی هیچ کس می‌تواند مدعی شود که این کار حرام است؟ و باید نشست و تماشاچی صحنه‌های فساد و پایمال شدن احکام اسلام و خروج جوانان مسلمان از دین و آیین بود؟!

ممکن است بهانه جویان بگویند چنین چیزی واقع نشده، ما می‌گوییم فرض کنید چنین امری رخ داد، این فرض، که محال عقلی نیست، آیا باز هم در این فرض می‌گویید باید دست از هر اقدامی برداشت و تسلیم فراگیری فساد و ظلم و نابودی احکام اسلامی بود؟!

گمان نمی‌کنیم هیچ عالم و محققى چنین چیزی بر زبان جاری کند!

از شواهد این سخن اینکه در حالات محمد بن عبدالله از دودمان امام مجتبی علیه السلام که - معروف به نفس زکیه است - می‌خوانیم: «هنگامی که گروهی از افراد سرشناس به عنوان حضرت مهدی با او بیعت کردند، و جریان به امام صادق علیه السلام رسید و حتی از حضرتش خواستند با او بیعت کند! امام فرمود: "که این کار را نکنید، زیرا هنوز موقع آن نرسیده است

ص: ۵۸

- و ظهور مهدی در آینده خواهد بود- اگر تو (یعنی عبدالله پدر محمد) فرزندی را مهدی موعود می‌دانی، او مهدی نیست، و اکنون وقت آن فرا نرسیده است، و اگر می‌خواهی او را وادار کنی که برای خدا خروج کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید، به خدا سوگند ما او را تنها نمی‌گذاریم، و با او بیعت خواهیم کرد!"

عبدالله عصبانی شد و جواب نامناسبی داد. (۱) کوتاه سخن اینکه به فرض که روایات فوق تصریح کند که قبل از قیام مهدی هر گونه قیامی مایه گمراهی است، ما هرگز به خاطر خبر واحد یا چند خبر که در حکم خبر واحد است نمی‌توانیم اصول مسلمة اسلام را که در قرآن و کلمات معصومین علیهم السلام است، کنار بگذاریم؛ بنابر این هر وقت مقدمات تشکیل حکومت اسلامی و بر چیدن بساط ظلم و فساد و جنایت و بیدادگری فراهم گردد نباید در اقدام بر آن تردیدی به خود راه داد؛ و ادله امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و اقامه عدل و داد را به عذر اینکه در چند خبر مشکوک این کار نهی شده است زیر پا نهاد!

۲- در برابر این روایات، روایات دیگری داریم که نشان می‌دهد ائمه هدی علیهم السلام بعضی از قیام‌هایی را که در عصر و زمان آنها روی داد ستودند، هر چند این قیام‌ها به نتیجه نهایی نرسید، چگونه ممکن است این قیام‌ها ممنوع باشد و باز آن را بستایند؟! از جمله در روایات اسلامی از قیام زید بن علی به عنوان یک قیام مقدس یاد شده است؛ مرحوم شهید در قواعد در بحث امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید: «خروجش به اذن امام علیه السلام بود» و شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: «زید بعد از امام باقر علیه السلام برترین فرزندان امام سجاد علیه السلام و عالم و عابد و پارسا و سخنی و شجاع بود، با شمشیر قیام کرد تا امر به معروف و نهی از منکر کند و خونخواهی شهدای کربلا نماید». (۲) مرحوم علامه مامقانی روایات زیادی در فضیلت و مدح زید بن علی نقل می‌کند و پاره‌ای از روایات را که در مذمت او وارد شده است، در برابر روایات مدح، ناچیز و قابل توجیه

۱- ارشاد مفید با تلخیص، جلد ۲، صفحه ۱۸۵، باب ۱۳ در حالات امام صادق علیه السلام ..

۲- تنقیح المقال، رجال مامقانی، حالات زید ..

ص: ۵۹

می‌شمرد. (۱) مرحوم علامه مجلسی بعد از آنکه اختلاف اخبار را درباره زید و قیام او ذکر می‌کند می‌فرماید: «اخباری که دلالت بر جلالت مقام او و مدح و ستایش او دارد و اینکه او مدعی غیر حق نبود، بیشتر است و اکثر اصحاب به عظمت مقام زید اعتراف دارند.» (۲) اگر قیام‌های قبل از حضرت مهدی (عج) قیام گمراهان و مشرکان باشد؛ چگونه می‌توان قیام زید بن علی را تعریف و تمجید کرد؟!

نمونه دیگر روایاتی است که در مدح حسین بن علی شهید فح آمده است:

او که از نوه‌های امام حسن مجتبی علیه السلام بود در ایام خلیفه عباسی موسی الهادی در سنه ۱۶۹ قیام کرد، به عنوان حج آن سال از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، هنگامی که به سرزمین فح در نزدیکی مکه رسیدند، جنگ شدیدی میان او و یارانش از یکسو، و عمّال و لشکریان خلیفه عباسی از سوی دیگر واقع شد، در این جنگ عظیم حسین بن علی با گروهی از کسانی که با او بودند شهید شدند؛ او همان کسی است که دعبل خزاعی در اشعار معروف «مدارس آیات» از او به عنوان شهید بزرگی از شهدای اهل بیت علیهم السلام یاد کرده است و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بر او خرده نگرفت که آنجا می‌فرماید:

قُبُورِ بَكْرِ فَانَ وَ اٰخِرِي بَطِيْنِيْهُ وَ اٰخِرِيْ بَفَحٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِيْ

و در حدیثی از امام نهم امام جواد علیه السلام می‌خوانیم: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از سرزمین فح عبور می‌کرد پیاده شد و نماز خواند، هنگامی که به رکعت دوم رسید در حال نماز گریه کرد، آن چنان گریه‌ای که مردم به خاطر گریه او به گریه افتادند، هنگامی که سلام نماز را داد از علت گریه آن حضرت پرسیدند، فرمود: "جبرئیل بر من نازل شد و به من گفت: "ای محمد! اِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ يُقْتَلُ فِيْ هٰذَا الْمَكَانِ، اَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ، اَجْرُ شَهِيدَيْنِ:"

"مردی از فرزندان تو در این سرزمین کشته می‌شود، پاداش کسی که با او شهید شود پاداش دو شهید است." (۳)

۱- همان مصدر، حالت زید..

۲- بحار، جلد ۴، صفحه ۲۰۵..

۳- تنقیح المقال، جلد ۱، صفحه ۳۳۷، حالات حسین بن علی شهید فح و بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۱۶۵..

ص: ۶۰

حَتَّىٰ فِي حَدِيثِي مِنْ جَوَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَقْلٌ شَدِيدٌ لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ اللَّطْفِ مَصِيرٌ عَظِيمٌ مِنْ فَحْخٍ: «بعد از ماجرای کربلا قتلگاهی برای ما مهم تر از قتلگاه فحّ نبود». (۱) و در روایتی از خود حسین بن علی (شهید فحّ) نقل شده که می گفت: «ما خَرَجْنَا حَتَّىٰ شَاوَرْنَا مُوسَىٰ بْنَ جَعْفَرٍ فَأَمَرْنَا بِالْخُرُوجِ»: «ما قیام نکردیم مگر اینکه با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشورت نمودیم و او به ما دستور قیام داد». (۲) مرحوم علامه مامقانی در پایان شرح حال او می گوید: «از آنچه که گفتیم روشن شد که او از ثقات است؛ زیرا امام موسی بن جعفر علیه السلام در خبری به این معنی گواهی داده» و در حدیث آمده: «افرادی که با او شهید شدند پاداش دو شهید دارند» و پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خود بر او گریه کرد، و امام صادق علیه السلام فرمود: «روح او پیش از جسدش به بهشت وارد شد!»

شرح بیشتر در این باره را در همان کتاب تنقیح المقال - جلد اول، صفحه ۳۳۷ و بحار الانوار، جلد ۴۸ صفحه ۱۶۰ به بعد بخوانید.

از همه اینها گذشته در روایاتی آمده است که قبل از قیام مهدی (عج) اقوامی قیام می کنند، و زمینه را برای قیام مهدی (عج) آماده می سازند، و از آنها در روایات به نیکی یاد شده است، اگر قیام های قبل از حضرت مهدی (عج) باطل و دعوت به طاغوت بود، این روایات مفهوم صحیحی نداشت؛ در اینجا به دو روایت از طرق شیعه و اهل سنت قناعت می کنیم؛ در حالی که تعداد این روایات زیاد است.

در حدیثی از امام ابوالحسن الاول، امام کاظم علیه السلام، می خوانیم که «فرمود: "رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ يَدْعُوا النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَثُرَ الْحَدِيدُ لَا تَرْتَلُهُمُ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجُبُّونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ:"

"مردی از اهل قم قیام می کند و مردم را دعوت به حق می نماید جمعیتی گرد او را می گیرند که مانند پاره های آهن (سخت و محکم) هستند، طوفان های سخت آنها را تکان

۱- همان مدرک ..

۲- همان مدرک ..

ص: ۶۱

نمی‌دهد، و از جنگ خسته نمی‌شوند و ترس به خود راه نمی‌دهند و بر خدا توکل می‌کنند و عاقبت برای پرهیزکاران است!"^(۱) در بعضی از روایاتی که به این گونه قیام‌ها اشاره می‌کند، تصریح شده که: آنها زمینه ساز قیام حضرت مهدی (عج) هستند، و به هر حال نشان می‌دهد که قیام‌های مشروعی قبل از قیام مهدی (عج) صورت می‌گیرد، قیام‌هایی که خونین، و برای دعوت به سوی حق، و توأم با پیروزی است.

در حدیثی در سنن ابن ماجه، از منابع معروف اهل سنت، می‌خوانیم:

«گروهی از جوانان بنی هاشم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دید، چشمانش پر از اشک شد و رنگ مبارکش دگرگون گشت، سؤال شد چرا در صورت مبارک شما آثار ناراحتی می‌بینیم؟ فرمود:

"أَنَا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي بَلَاءً وَ تَشْرِيداً وَ تَطْرِيداً حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ مَعَهُمْ رِيَاءٌ سُوءٌ فَيَسْأَلُونَ الْخَيْرَ فَلَا يُعْطَوْنَ فَيَقَاتِلُونَ وَيُنْصَرُونَ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلَأُهَا قِسْطاً كَمَا مَلَأُوهَا جَوْرًا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِيَهُمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ:"

"ما خاندانی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده و خاندان من بعد از من با حوادث سخت و تبعید و کنار زدن آنها- از مقام هایشان روبرو می‌شوند تا اینکه گروهی از مشرق می‌آیند که با آنها پرچم‌های سیاه است، مطالبه نیکی می‌کنند- و خواهان حق و عدالت می‌شوند- اما به آنها نمی‌دهند؛ پس پیکار می‌کنند و یاری می‌شوند، و پیروز می‌گردند، و آنچه را می‌خواهند به آنها می‌دهند؛ ولی آنها پذیرا نمی‌شوند تا آن را به کسی از اهل بیت من بسپارند؛ پس زمین را از عدالت پر می‌کند آنگونه که از ظلم پر شده است، هر کدام از شما آن زمان را درک کند باید به آنها بیببوند؛ هر چند روی برفها با سینه راه برود!"^(۲) از ذیل روایت به خوبی استفاده می‌شود که این قیام در آستانه قیام مهدی (عج) و قبل

۱- سفینه البحار، واژه قم ..

۲- سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه ۱۳۶۶، حدیث ۴۸۲ ..

ص: ۶۲

از آن واقع می‌شود و زمینه ساز قیام آن حضرت خواهد بود و قیامی مشروع است.

از مجموع آنچه در این فصل گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که قبل از قیام مهدی (عج) قیام‌های دیگری صورت می‌گیرد که جنبه الهی دارد؛ بعضی به نتیجه می‌رسد و بعضی به شکست منتهی می‌شود، و چنان نیست که هر پرچمی که قبل از حضرت مهدی (عج) برافراشته شود پرچم طاغوت باشد؛ هر چند با اجازه اهل بیت علیهم السلام یا در مسیر اهداف آنها قرار گیرد. (دقت کنید)

۳- آخرین سخن اینکه روایاتی که می‌گوید: «هر قیامی قبل از قیام مهدی (عج) صورت گیرد قیامی شرک آلود و در مسیر طاغوت است باید آن چنان تفسیر شود که هم با مسلمات فقهی و احکام امر به معروف و نهی از منکر مبارزه با فساد سازگار باشد، و هم با قیام‌های متعددی که در زمان معصومین واقع شده و بر آن صحه نهادند هماهنگ گردد؛ و برای تفسیر این روایات چند راه در پیش داریم:

- ۱- منظور از آن قیام‌هایی است که بدون اذن و اجازه معصومین یا حکام شرع و نایبان عام امام در عصر غیبت صورت بگیرد.
 - ۲- منظور قیام‌هایی است که به قصد دعوت به خویش و نه دعوت به سوی اهداف آل محمد صلی الله علیه و آله انجام گیرد که در روایات مکرر به آن اشاره شده است.
 - ۳- منظور قیام‌هایی است که در مقاطع خاصی صورت می‌گیرد که هیچگونه آمادگی برای این گونه قیام‌ها نیست، و ائمه هدی علیهم السلام برای پیشگیری از این قیام‌های زودرس و ناپخته آن جمله‌ها را فرمودند و از آن نهی کردند.
- در اینجا بار دیگر بازگشت به قرآن مجید می‌کنیم و دعوت‌های عمومی قرآن را می‌نگریم که امت اسلامی را دعوت به قیام بر ضد ظالمان و حمایت از مظلومان و اقامه قسط و عدل می‌کند.
- در آیه ۷۵ سوره «نساء» می‌خوانیم: وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ

ص: ۶۳

لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا: «چرا در راه خدا، و (برای رهایی) در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند "پروردگارا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگراند، بیرون ببر؛ (ورهایی ببخش)؛ و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده؛ و از جانب خود، یار و یابوری برای ما مقرر فرما.» "روشن است که این آیه و همچنین آیات مشابه که در زمینه اقامه قسط و عدل یا دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان سخن می‌گویند انحصار به زمان و مکان خاصی ندارد، و یکی از اصول زیر بنایی اسلام است، و هر جا مقدمات و زمینه‌های این هدف مقدس فراهم گردد باید بدون فوت وقت به آن اقدام نمود.

پایه‌های حکومت اسلامی

اشاره

مقدمه

می‌دانیم هر «حکومتی» نیاز به سه رکن اساسی دارد و بدون آن قادر به ادامه حیات نیست:

۱- رکن تقنین (قانون گذاری)

۲- رکن اجرایی

۳- رکن قضایی

نخست باید قوانینی داشته باشد که مشکلات جامعه را حل کند، و روابط مردم با یکدیگر در پرتو آن روشن گردد، و چراخ‌های اجتماع را در مسیر ترقی و تکامل به گردش درآورد. بگذریم از اینکه مبدأ این قانون گذاری چیست؟ که گاه وحی الهی است، و زمانی اراده یک فرد بر اطرافیان او، و زمان دیگری مجالس قانون گذاری که بعداً از آن سخن خواهیم گفت.

حتی جوامعی که بر اساس قوانین الهی اداره می‌شوند و قوانین آنها صرفاً از مبدأ وحی سرچشمه می‌گیرد نیز احتیاج به «قوه مقننه» دارند، تا قوانین کلی الهی را بر نیازهای روزمره آنها تطبیق کند، و در مسائل جزئی و نیازهای هر زمان که با گذشت زمان ها در تغییر و تبدیل است بر مسائل مورد ابتلاء تطبیق دهد، و به اصطلاح «ردّ فروع بر اصول» کند، و یا به تعبیر دیگر «کارشناسی موضوعی» نماید.

بعد از روشن شدن متون قوانین و قرار گرفتن آنها در آستانه عمل، باید اجرای آن به دست گروهی سپرده شود که آن را در سطح جامعه پیاده کنند، اگر نیاز به آیین نامه‌های اجرائی دارد آیین نامه‌ها را بنویسند، و اگر ندارد بلافاصله وارد مرحله اجرا شوند، و این همان چیزی است که در دنیای امروز «قوه مجریه» یا «دولت» نامیده می‌شود، دولت‌ها نیز

ص: ۶۵

رئیس‌دارند؛ که گاه از آن به عنوان رئیس جمهوری، و گاه نخست وزیر، و گاه صدراعظم، تعبیر می‌کنند آنها نیز به نوبه خود وزراء و مدیر کل‌ها و مدیران مراحل پایین تر و رؤسای بخش‌ها دارند که وظایف اجرایی را در میان آنها تقسیم کرده و به وسیله آنها برنامه‌های خود را پیاده می‌کنند.

در این میان ممکن است درگیری‌هایی در میان مردم، یا در میان بخش‌های حکومت و یا حکومت و مردم، در جهات مختلف مسائل حقوقی واقع شود، قوه‌ای که عهده‌دار تشخیص ظالم از مظلوم و صاحب حق از مدعی فاقد حق می‌باشد، «قوه قضائیه» نامیده می‌شود و شک نیست که بعد از صدور حکم از ناحیه این قوه، باز برای اجرای آن نیاز به قوه مجریه است که باید این احکام را دقیقاً پیاده کند.

در این میان بخش‌های دیگری نیز در نظام جامعه وجود دارد که گاه تصور می‌شود ارکان مستقلی را تشکیل می‌دهند، و ممکن است از آن به رکن چهارم و پنجم و مانند آن یاد شود، مانند اطلاعات و استخبارات و همچنین آموزش و پرورش به تعلیم و تربیت و همچنین رسانه‌های گروهی و نیروهای نظامی و انتظامی.

ولی روشن است که این امور بخشی از قوه مجریه و به منزله ابزاری در دست او است که برای پیاده کردن قوانین از طرق بهتر و مؤثرتر از آنها استفاده می‌کند.

مراکز اطلاعاتی از توطئه‌های پنهانی پرده بر می‌دارند، و حوادثی را که در گوشه و کنار واقع می‌شود، در اختیار مسئولین اجرایی می‌گذارند تا آنها بتوانند توطئه‌ها را در هم بشکنند، و نیک و بد جامعه را دریابند، و به موقع در برابر آن موضع‌گیری مناسب کنند؛ همچنین مراکز آموزشی و رسانه‌های گروهی به آنها کمک می‌کنند تا به اهداف خود از طرق فرهنگی نزدیک شوند؛ زیرا بهترین طریق اجرای قانون همان، طریق فرهنگی است که جامعه را به صورت خودکار وادار به اجرای قوانین می‌کند و مصداق لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ «تا مردم قیام به عدالت کنند» (۱) می‌گردد و همچنین است، مراکز دیگری که در بالا ذکر شد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و هر یک از این ارکان سه گانه را در آیات قرآن

ص: ۶۶

جستجو و پی‌گیری می‌کنیم.

ص: ۶۷

نظام قانون گذاری در اسلام

اشاره

اشاره

از دیدگاه قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام و علمای اسلام، قانون گذاری در اصل از آن خداست و در واقع مسأله تقنین (قانون گذاری) یکی از شئون توحید افعالی است؛ همان گونه که خداوند حاکم علی الاطلاق بر تمام جهان هستی و جهان انسانیت است حاکم بر نظام تشریح نیز می‌باشد. (دقت کنید)

این مسأله علاوه بر اینکه در آیات و روایات اسلامی با صراحت آمده منطبق بر دلیل عقل نیز هست؛ زیرا قانون گذار واقعی کسی است که واجد صفات زیر باشد:

- ۱- انسان و تمام ویژگی های او را از نظر جسم و جان بشناسد، به گونه‌ای که انسان شناس کامل باشد؛ و از تمام اسرار وجود او، عواطف، امیال، غرایز، شهوات، هوس ها، و مسائل فطری او با خبر باشد و نیز از تمام استعدادها و شایستگی هایی که در فرد و جامعه نهفته و کمالاتی که در بالامکان برای او میسر است مطلع باشد؛ و خلاصه هیچ چیز در ساختار وجود انسان بر او مخفی نماند.
- ۲- از تمام آثار اشیای جهان و خواص و ویژگی های آنها از نظر هماهنگی با وجود انسان و ناهماهنگی با خبر باشد؛ و دقیقاً مصالح و مفاسد تمام اعمال و کارهای فردی و اجتماعی و پیامدهای آنها را بداند.
- ۳- از تمام حوادثی که در آینده دور یا نزدیک ممکن است رخ دهد؛ و به شکلی در سرنوشت انسان مؤثر است، آگاه باشد.
- ۴- قانون گذار واقعی کسی است که از هر لغزش و گناه و خطا و اشتباهی برکنار باشد؛ و در عین دلسوزی و مهربانی، قوی الاراده و با شهامت باشد و از هیچ قدرتی در اجتماع نترسد.

ص: ۶۸

۵- هیچ گونه منفی در اجتماع بشریت نداشته باشد؛ مبدا محور افکار او هنگام تنظیم قوانین - آگاهانه یا نا آگاهانه - متوجه جبهتی که حافظ منافع شخص او است گردد، و مصالح جامعه را فدای منافع خودش کند.

آیا چنین صفاتی جز در خداوند وجود دارد؟ آیا کسی را پیدا می کنید که بگوید: «من انسان را با تمام ویژگیهایش شناخته‌ام؟» در حالی که بزرگترین دانشمندان در پاسخ این سؤال، اظهار عجز و ناتوانی می کنند، بلکه انسان را رسماً موجودی ناشناخته معرفی کرده و حتی این عنوان را برای کتاب های خود انتخاب کرده اند.

آیا کسی پیدا می شود که از گذشته و آینده و روابط دقیق آن با زمان حال با خبر باشد؟

آیا کسی پیدا می شود که اسرار و آثار همه موجودات را بداند و بالاخره از هر گونه لغزش و گناه و خطا در امان باشد؟

مسئلاً هیچ کس جز خدا و فرستادگان او دارای چنین صفاتی نیستند.

از این اشاره کوتاه، به خوبی نتیجه می گیریم که قانون گذار واقعی خداست که انسان را آفریده و از تمام اسرار وجود او با خبر است، و اسرار همه موجودات را می داند و از حوادث آینده و گذشته و روابط آنها با حوادث امروز به خوبی آگاه است.

هیچ گونه خطا و اشتباه در ذات پاک او راه ندارد و از کسی نمی ترسد، کمبودی ندارد که بخواهد آن را از طریق قوانین موضوعه بر طرف سازد، بلکه در تشریحات خود تنها نفع انسان ها را ملحوظ می دارد.

افزون بر همه اینها سراسر جهان قلمرو حکومت و حاکمیت او است و معنی ندارد در چنین قلمروی کسی جز او امر و نهی کند، بلکه پذیرفتن امر و نهی دیگران و به رسمیت شناختن قانونی، غیر قانون او شرک و نوعی گمراهی است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات را که قانون گذاری را ویژه خداوند می شمرد مورد توجه قرار می دهیم.

۱- مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۱)

ص: ۶۹

- ۲- وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ (۱)
- ۳- وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۲) ۴- وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۳) ۵- وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴)
- ۶- وَ أَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ (۵) ۷- أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۶) ۸- أَنْمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۷) ۹- وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۸) ۱۰- الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (۹)

ترجمه:

- ۱- «... آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند، و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی دهد!»
- ۲- «در هر چیز اختلاف کنید، داوری آن با خداست.»
- ۳- «... و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند کافراند.»
- ۴- «... و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.»

۱- سوره شوری، آیه ۱۰ ..

۲- سوره مائده، آیه ۴۴ ..

۳- سوره مائده، آیه ۴۵ ..

۴- سوره مائده، آیه ۴۷ ..

۵- سوره مائده، آیه ۴۹ ..

۶- سوره مائده، آیه ۵۰ ..

۷- سوره نور، آیه ۵۱ ..

۸- سوره انعام، آیه ۱۵۳ ..

۹- سوره مائده، آیه ۳ ..

ص: ۷۰

- ۵- «... و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسق اند».
- ۶- «و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن؛ و از هوسهای آنان پیروی مکن؛ و از آنها بر حذر باش، مبدا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند».
- ۷- «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!»
- ۸- «هنگامی که (مؤمنان) به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، سخنان تنها این است که می‌گویند: "شینیدم و اطاعت کردیم" و اینها رستگاران (واقعی) هستند».
- ۹- «این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!»
- ۱۰- «... امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

تفسیر آیات

در هفت آیه نخست از این آیات سخن در این است که «حکم» تنها حکم الهی است و همه باید از «حکم» او پیروی کنند. درست است که «حکم» در اصل به معنی «منع» است (۱) ولی از آنجا که امر و نهی و فرمان سبب منع از کار خلاف می‌شود، به آن حکم گفته شده، و به علوم و دانشها از این جهت حکمت گفته‌اند که مانع از اعمال جاهلانه و نابخردانه است. این نکته نیز قابل توجه است که واژه «حکم» در قرآن مجید، گاه به معنی داوری آمده، و گاه به معنی امر و نهی و فرمان، آنجا که به معنی داوری است نیز نوعی امر و نهی و فرمان است که از سوی قاضی صادر می‌شود.

۱- به مصابیح اللغه و مصباح اللغه و مفردات راغب مراجعه شود ..

ص: ۷۱

با توجه به آنچه گفته شد به آیات باز می‌گردیم آیه نخست، حاکمیت و حکومت و امر و نهی و همچنین ولایت را، مخصوص خدا شمرده است و می‌فرماید: «آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و هیچ کس را در حکم خود شریک نکرده است» ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا. (۱)

در واقع صدر و ذیل آیه به منزله علت و معلول است؛ زیرا هنگامی که ولایت مخصوص خدا باشد طبیعی است که حکم و فرمان و قانون نیز منحصر به او باشد، ناگفته پیداست، که «حکم» در اینجا هم امر و نهی را شامل می‌شود و هم قضاوت و هم حکومت را؛ چرا که همه اینها از شاخه‌های ولایت است، و چون ولایت منحصر به او است؛ پس حکم هم از آن او است؛ بلکه بعضی معتقدند حاکمیت تکوینی خداوند بر عالم آفرینش را نیز شامل می‌شود؛ چرا که ولایت او در عالم تشریح و تکوین هر دو ثابت است؛ پس حاکمیت او نیز عمومیت دارد.

در آیه دوم سخن از داوری خداست و می‌فرماید: «در هر چیز اختلاف کنید، داوریش با خداست» وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ (۲)

و در ذیل آیه می‌فرماید: «این است خداوند پروردگار من، تنها بر او توکل کردم و تنها به سوی او باز می‌گردم» ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ انبَتُّ

چون همه چیز (مخصوصاً حکم و داوری) به دست او است، تنها باید بر او توکل کرد و به سوی او بازگشت نمود. از آنجا که داوری و قضاوت از حکم و قانون جدا نیست- و به اصطلاح بسیاری از موارد نزاع از قبیل شبیه حکمیه است، نه شبیه موضوعیه- معلوم می‌شود که حکم و فرمان و قانون نیز فقط به دست او است.

۱- سوره کهف، آیه ۲۶ ..

۲- سوره شوری، آیه ۱۰ ..

ص: ۷۲

آیه سوّم، چهارم و پنجم، از کسانی سخن می‌گوید که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، و برای آن اهمیتی قائل نیستند، یا به تعبیر دیگر به سراغ احکامی غیر از احکام خدا می‌روند، در یک آیه آنها را کافر و در آیه دیگر ظالم و در آیه سوّم فاسق شمرده است: وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ... فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ... فَأُولَئِكَ الْفَاسِقُونَ (۱)

آنها کافرانند به این دلیل که یکی از شاخه‌های توحید افعالی یعنی توحید حاکمیت الله را به فراموشی سپرده‌اند، این شاخه از توحید می‌گوید: «غیر او نه حقّ حکم و فرمان دارد و نه حقّ حکومت، و نه داوری، و مسلماً هر کس از این اصل منحرف شود، به نوعی از شرک گرفتار شده است».

آنها ظالم هستند به دلیل اینکه به خود و دیگران ستم می‌کنند و احکامی که مایه سعادت آنها و سبب پیشرفت جامعه است، کنار زده و به احکام کم ارزش یا بی‌ارزشی که فقط مصالح محدودی را در نظر گرفته روی می‌آورند. آنها فاسق هستند به خاطر اینکه از مرز بندگی و عبودیت خارج شده‌اند؛ زیرا می‌دانیم معنی فسق خارج شدن از وظیفه و فرمان است.

این سه تعبیر مختلف (کافر و ظالم و فاسق) در این سه آیه بسیار حساب شده است و ممکن است اشاره به سه بعد قانون الهی باشد زیرا «قانون» از یک سو به قانون گذار (خداوند) منتهی می‌شود که مخالفتش کفر است؛ و از سوی دیگر به بندگان خدا منتهی می‌شود که مخالفتش ظلم است؛ و از سوی سوّم، به شخص حاکم و قاضی منتهی می‌شود که حکمش (در آنجا که بر خلاف حکم خداست) فسق است.

ششمین آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که در میان آنها به آنچه خداوند نازل کرده است حکم کند و از هوی و هوس آنها پیروی نکند و بر حذر باشد که او را از پاره‌ای از احکامی که خداوند بر او نازل کرده است، نفریند و منحرف نسازند و
انِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا

۱- سوره مائده، آیات ۴۴، ۴۵ و ۴۷ ..

ص: ۷۳

أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ (۱)

مقابله میان «حکم به ما انزل الله» و «پیروی از هوی و هوس»، نشان می‌دهد که آن کس که از حکم خدا روی برتابد، در درّه هولناک هوی و هوس سقوط می‌کند، و تصریح به اینکه بر حذر باشد و از اینکه تو را فریب دهند تأکیدی است مجدد بر پیروی از احکام الهی و ایستادگی در برابر وسوسه‌ها و به رسمیت نشناختن غیر آن. بدون شک پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر مقام عصمت هرگز فریب آنان را نمی‌خورد ولی تعبیر فوق درسی است برای سایر مردم که متوجه نیرنگ‌های دشمنان برای منحرف ساختن مؤمنان از احکام الهی بوده باشند.

با توجه به شأن نزولی که مفسران برای این آیه ذکر کرده‌اند آیه فوق در مورد قضاوت و داوری در اختلافات و منازعات است، و کلمه «بینهم» (در میان آنها) نیز حکایت از این معنی می‌کند، ولی مسلم است که داوری باید مستند به حکم و قانونی باشد، و مفهوم آیه این است که مستند داوری فقط باید «ما انزل الله» یعنی احکامی که خدا نازل کرده است باشد.

آیه بعد که در قرآن درست بعد از آیه فوق قرار گرفته، می‌فرماید: «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟ چه کسی برای آنها که یقین (به مبدأ و معاد و نبوت تو) دارند بهتر از خدا حکم می‌کند؟! أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲)

در اینجا احکام غیر الهی را احکام جاهلیت شمرده است! احکامی که از جهل و نادانی، و گاه از هوی و هوس‌های ناشی از جهل سرچشمه می‌گیرد، و اگر درست بیندیشیم این معنی اختصاص به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و قیام او در زمان جاهلیت عرب ندارد، بلکه هر حکم غیر الهی - چنانکه قبلاً هم اشاره شد - نمی‌تواند آمیخته به جهل نباشد؛ زیرا به یقین علم انسان محدود است؛ نه شناخت کاملی از تمام ویژگی‌ها و زوایای وجود خویش دارد، و نه آگاهی کامل نسبت به اسرار موجودات و حوادث گذشته و حال و آینده که در مصالح و

۱- سوره مائده، آیه ۴۹ ..

۲- سوره مائده، آیه ۵۰ ..

ص: ۷۴

مفاسد احکام اثر می‌گذارد؛ به علاوه چون هر کس در اجتماع دارای منافع و تمایلاتی است طبعاً نمی‌تواند به هنگام قانون گذاری خود را به کلی از آنها بر کنار سازد، تنها خداست که از همه چیز آگاه و از همه کس بی نیاز است.

برسویی در تفسیر روح البیان، در بیان معنی جاهلیت می‌گوید: «آن هر چیزی است که متکی به وحی و کتاب آسمانی نباشد!» (۱) در تفسیر فی ضلال می‌خوانیم: «جاهلیت اشاره به زمان خاصی نیست بلکه شرایط و اوضاع ویژه‌ای است که دیروز بوده و امروز و فردا نیز می‌تواند باشد، جاهلیت آن گونه که قرآن توصیف می‌کند حکم بشر برای بشر است، چرا که پیروی از عبودیت و بندگی بشر نسبت به بشر، و خارج شدن از عبودیت الله است. (۲) در تفسیر مجمع البیان از بعضی از مفسران پیشین نقل شده: تعبیر به جاهلیت اشاره به کارهای یهود در آن عصر است که هر گاه ضعیفان جامعه کاری انجام می‌دادند، احکام و قوانین تورات را درباره او اجرا می‌کردند، ولی هر گاه زورمندان و اشراف مرتکب گناهی می‌شدند آنها را مؤاخذه نمی‌کردند، و نیز از بعضی نقل می‌کند که «جاهلیت» هم بت پرستان را شامل می‌شود و هم اهل کتاب را. (۳) این گونه تبعیض‌ها که در عصر و زمان ما نیز به شدت جریان دارد و قوانین هم در درون کشورها و هم در روابط بین الملل، تنها در مورد ضعفا اجرا می‌شود، و قدرتمندان غالباً مستثنی هستند، نشانه وجود جوامع جاهلی است!

قابل توجه اینکه بسیاری از آیاتی که در بالا آمد و سخن از منحصر بودن حق قانونگذاری و تشریح به خداوند می‌گوید در سوره «مائده» است، و می‌دانیم سوره «مائده»

۱- تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۴۱۰ ..

۲- فی ضلال، جلد ۲، صفحه ۷۵۱ ..

۳- در جمله «أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةُ يَبْغُونَ»، محذوفی وجود دارد، بعضی گفته‌اند: «در تقدیر "أَفْحَكُمُ الْأَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةُ" می‌باشد» (روح المعانی ذیل آیه مورد بحث) و بعضی گفته‌اند: «"أَفْحَكُمُ حَكَمُ الْجَاهِلِيَّةِ" تفسیر قرطبی و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث) یا "حکام الجاهلیة" ..

ص: ۷۵

بنابر مشهور آخرین سوره یا از آخرین سوره هایی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است و بسیاری از مسائل مهم اسلامی و از جمله مسائل مربوط به حکومت که از ارکان مهم اسلام است در آن مطرح گردیده، و در آیه‌های متعددی از این سوره تأکید شده است که «حکم»، «فرمان» و «تشریح قانون» منحصر به خداست، و این تأکیدهای مکرر در این سوره پر معنی است.

هشتمین آیه سخن از ایمان و تسلیم مطلق در برابر حکم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آورده می‌گوید: «هنگامی که مؤمنان به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنها حکم کند، فقط سخنان این است که می‌گویند: "شنیدیم و اطاعت کردیم": "أَنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱)»

از شأن نزولی که در بعضی از تفاسیر برای آیات بعد از آن آمده است - که جمعی از مناقان هنگامی که وضع خود را متزلزل دیدند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم - روشن می‌شود که منظور از آیه فوق که سخن از نقطه مقابل این گروه یعنی مؤمنان می‌گوید تسلیم مطلق در مقابل قوانین خداست، و هر قانونی را غیر آن از درجه اعتبار ساقط می‌کند، و اگر منظور تنها مسأله قضاوت و داوری باشد باز دلالت بر مقصود ما دارد؛ زیرا همان گونه که گفتیم: «مسأله داوری نیز بر اساس قانونی صورت می‌گیرد»؛ بنابراین تسلیم بودن در برابر قضاوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به معنی تسلیم بودن در مقابل قانون الهی است؛ و لذا همیشه قضات هنگام صدور احکام خود، استناد به یک یا چند ماده قانون می‌کنند و بر اساس آنها حکم صادر می‌کنند، مؤمنان باید تنها به موارد قوانین الهی استناد جویند.

ص: ۷۶

نهمین آیه به دنبال فرمان های الهی دهگانه‌ای است که در آیات قبل از آن آمده است- در مورت ترک شرک، نیکی کردن به پدر و مادر، ترک فرزند کشی، و به طور کلی ریختن خون بی گناهان، و اعمال زشت دیگر- و در پایان همه آنها می‌فرماید: «این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راه های مختلف- و قوانین نادرست دیگر- پیروی نکنید که شما را از حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید» و آنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱)

از این تعبیر به خوبی روشن می‌شود که «صراط مستقیم» همان حکم و قانون و فرمان الهی است، و هر آنچه غیر از آن است، راههای کج و معوج و نادرستی است که مردم را از صراط مستقیم خداوند دور می‌سازد و نیز از این تعبیر استفاده می‌شود که پیمودن راه های دیگر، مایه تفرقه و پراکندگی و اختلاف است؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا نظر انسان ها حتی دانشمندان بزرگ در تشخیص مصالح و مفاسد کارها با هم تفاوت بسیار دارند، هر گاه قانون گذاری به دست انسان ها سپرده شود دائماً اختلاف و پراکندگی بر جوامع انسانی حاکم خواهد بود.

ابن مسعود در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «که پیامبر خط مستقیمی کشید؛ سپس فرمود: "این راه صحیح است،" سپس از طرف راست و چپ آن، خطوط مختلفی کشید و فرمود: "اینها راه ها (متفرق) است، در کنار هر یک از آنها شیطانی نشسته که افراد را به سوی آن می‌کشد!" (۲) در دهمین و آخرین آیه مورد بحث، گر چه مستقیماً سخنی از مسأله انحصار قانون گذاری به خداوند به میان نیامده ولی تعبیری دارد که از آن به خوبی استفاده می‌شود موردی برای قانون گذاری غیر خدا وجود ندارد؛ می‌فرماید: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاویدان) شما پذیرفتم» الْيَوْمَ

۱- سوره انعام، آیه ۱۵۳ ..

۲- تفسیر فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۳.

ص: ۷۷

اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا. (۱)

می‌دانیم که «دین» به معنی واقعی آن شامل تمام شئون زندگی بشر می‌شود، و با توجه به اینکه اسلام خاتم ادیان است و تا پایان جهان بر قرار خواهد بود، مفهوم آیه این است که تمام آنچه مورد نیاز انسان‌ها از نظر قوانین تا پایان جهان است در اسلام پیش بینی شده، و بنابراین زمینه‌ای برای قانون گذاری دیگری باقی نمی‌ماند.

البته بخشی از این قوانین خاص و جزئی، و بخشی عام و کلی است؛ وظیفه علمای دین و قانون گذاران اسلامی آن است که آن کلیات را بر مصادیق آن تطبیق کنند و مقررات مورد نیاز را از آنها استنباط و استخراج نمایند.

در روایات اسلامی نیز کراراً بر این معنی تأکید شده است و علی علیه السلام در نکوهش کسانی که به خود اجازه قانون گذاری را در محیط اسلامی می‌دادند، و آن را اجتهاد می‌نامیدند، سخنان آموزنده مشروحه دارد که بخشی از آن چنین است: «امُّ اَنْزَلَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَيْعَانَ بِهِمْ عَلٰى اَتْمَامِهِ اَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ اَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ اَنْ يَرْضٰى»: «آیا خداوند دین ناقصی نازل کرده و از آنها برای تکمیل آن کمک خواسته؟ یا آنها شریک خداوند که حق دارند بگویند- و قانون گذاری کنند- و بر خدا لازم است که رضایت دهد و بپذیرد؟» (۲) روایات متعددی که می‌گوید: «آنچه مورد نیاز امت اسلامی تا روز قیامت بوده است در قوانین اسلامی پیش بینی شده، حتی دیه وارد کردن یک خراش بر بدن دیگری، و اینکه باید این احکام را از اهلش گرفت» نیز به خوبی نشان می‌دهد که در اسلام قانون گذاری مخصوص خداست، و جایی برای قانون گذاری دیگران باقی نیست؛ بنابراین آنچه در مجالس قانون گذاری اسلامی انجام می‌شود همان تطبیق اصول کلی قوانین اسلام بر مصادیق و موارد آن است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا

۱- سوره مائده، آیه ۳ ..

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸ ..

ص: ۷۸

يَحْتَاٰجُ اِلَيْهِ الْاُمَّةُ اِلَّا اَنْزَلَهُ فِى كِتَابِهٖ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُوْلِهِ:

«خداوند متعال هیچ چیزی را که امت اسلامی به آن نیازمند بوده است رها نکرده مگر اینکه در کتابش، حکم آن را نازل فرموده، و برای رسولش تبیین کرده است.» (۱) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ اِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ وَ سُنَّةٌ»: «هیچ چیزی نیست مگر اینکه کتاب یا سنتی درباره آن نازل شده است.» (۲) در روایات دیگری آمده است که همه احکام و قوانین لازم، برای امت اسلامی تشریح شده، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَا تَرَكَ عَلَيَّ شَيْئًا اِلَّا كَتَبَهُ حَتَّى اَرِشَ الْخَدَشِ»: «علی علیه السلام هیچ قانونی از قوانین را فرو نگذارد مگر اینکه - پیامبر صلی الله علیه و آله آن را املا کرد و علی علیه السلام - آن را نوشت حتی دیه یک خراش!» (۳) برای آگاهی بیشتر از وسعت این گونه احادیث، به کتاب جامع الاحادیث جلد ۱، باب ۴ از مقدمات مراجعه فرمایید.

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۹، حدیث ۲ ..

۲- همان مدرک، حدیث ۴ ..

۳- جامع احادیث الشیعه، جلد ۱، باب ۴ از ابواب مقدمات، حدیث ۲۶ ..

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر معصومان حق تشریح دارند؟

مسئله ولایت بر تشریح، یا به تعبیر ساده‌تر داشتن حقّ قانون گذاری در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام از مسائل بسیار پیچیده است؛ که در احادیث اسلامی مکرّر درباره آن صحبت شده است.

آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حق دارد آنچه را مصلحت می‌بیند به عنوان یک قانون برای مسلمین وضع کند؛ هر چند وحی الهی نسبت به خصوص آن نازل نشده باشد؟

شک نیست که این امر محال نمی‌باشد به شرط اینکه خداوند چنین حقّی (حقّ قانون گذاری و تشریح) را به او بدهد، سخن در این است که آیا چنین امری واقع شده و دلایل نقلی گواهی بر آن می‌دهد یا نه؟

روایات فراوانی داریم که - بعضی از این روایات صحیح است، هر چند بعضی از آنها ضعیف می‌باشد - که می‌گوید: خداوند تفویض امر به پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء بعد از او کرده است (منظور از تفویض امر حقّ قانون‌گذاری و تشریح است).

مرحوم کلینی روایات مربوط به تفویض را در جلد اول اصول کافی، در یک باب جمع آوری کرده و ده حدیث در این زمینه نقل می‌کند، از جمله در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌خوانیم که فرمودند: «انَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی فَوَّضَ الِی نَبِیِّهِ اَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتْهُمْ ثُمَّ تَلٰی هَذِهِ الْاٰیةَ وَ مَا اَتَاكُمْ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا»:

«خداوند متعال کار مردم را به پیامبرش تفویض کرده تا بنگرد چگونه اطاعت می‌کنند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: " که هر چیزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی می‌کند خودداری کنید.» (۱) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۶۷، حدیث ۵- سوره حشر، آیه ۷..

ص: ۸۰

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ أَنْكَ لَعَلِي خُلُقِي عَظِيمٌ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا، وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ...»:

«خداوند متعال پیامبرش را با محبت خود آشنا ساخت و پرورش داد سپس فرمود "تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری،" و به دنبال آن تفویض امر به او کرد، و فرمود "آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما آورده بگیرد (و اطاعت کنید)، و از آنچه شمارا نهی کرده خودداری نمایند" و فرمود "کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است" (۱) قرائن موجود در عبارات فوق به خوبی نشان می‌دهد که منظور از تفویض چیست.

در بعضی از این روایات آمده است که بعد از این تفویض الهی، پیامبر صلی الله علیه و آله قوانینی تشریح فرمود، از جمله اینکه خداوند نماز را دو رکعت قرار داد و پیامبر صلی الله علیه و آله، (در نمازهای ظهر و عصر و عشاء) دو رکعت بر آن افزود، و در مغرب یک رکعت، و این تشریح پیامبر صلی الله علیه و آله هم سنگ فریضه الهی است و عمل به آن واجب است، و نیز ۳۴ رکعت (دو برابر فرائض) به عنوان نافله بر آن افزود، خداوند روزه ماه رمضان را واجب فرمود، و پیامبر صلی الله علیه و آله روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماهی را مستحب نمود... (۲) در احادیث دیگری که در زمینه تفویض امر تشریح به پیامبر اسلام وارد شده است، نمونه‌های دیگری نیز از تشریحات پیامبر صلی الله علیه و آله دیده می‌شود. (۳) در اینکه منظور از «تفویض امر» چیست؟ چندین احتمال درباره آن داده شده، از جمله:

۱. تفویض امر تشریح به پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت کلی.

۲. تشریح جزئی در موارد محدود، به این گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نزول احکام الهی یا بعد از آن احکامی را تشریح فرموده و خداوند امضا کرده است.

۳. تفویض امر حکومت و تدبیر و سیاست و تربیت نفوس و حفظ نظام.

۱- همان مدرک، صفحه ۲۶۵، حدیث ۱- سوره قلم، آیه ۴ و سوره حشر، آیه ۷ و سوره نساء، آیه ۸۰..

۲- همان مدرک، صفحه ۲۶۶، حدیث ۴..

۳- برای توضیح بیشتر و بررسی تمام روایات تفویض و جمع بندی آن به کتاب انوار الفقاهه، جلد اول، صفحه ۵۵۲-۵۸۵ مراجعه فرمایید..

ص: ۸۱

۴. تفویض امر عطا و منع (به هر کس صلاح ببیند از بیت المال ببخشد و به آن کس مصلحت نبیند نبخشد).

۵. تفویض در بیان حقایق اسرار احکام یعنی آنچه را از اسرار، و احکام مصلحت می‌بیند بیان کند و آنچه را مصلحت نیست نگوید. از مجموع روایاتی که در باب تفویض وارد شده، معنی دوّم استفاده می‌شود و آن این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موارد محدودی به اذن خدا قانون گذاری فرموده- شاید این موارد از ده مورد تجاوز نکند- و این امر از سوی خداوند امضا شده است و به تعبیر دیگر خدا این اختیار را به او داده که در بعضی از موارد قانون گذاری کند و سپس آن را امضا فرموده است. ضمناً از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که خداوند این مقام را به آنها به چند دلیل داده است: نخست اینکه عظمت مقام آنها را نشان دهد که تشریحات آنان هم طراز تشریح خدا است، و دیگر اینکه مردم را امتحان کند که تا چه اندازه تسلیم فرمان پیامبراند، سوّم اینکه خداوند آنها را مؤید به روح القدس فرموده و از این طریق به اسرار احکام الهی آشنا ساخته است. از آنچه در بالا گفته شد چند نکته روشن می‌شود:

۱. از مجموع روایات تفویض چنین بر می‌آید که خداوند ولایت بر تشریح را اجمالاً به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داده و این امر از یک سو برای امتحان اطاعت خلق و از سوی دیگر به عنوان تعظیم مقام والای پیامبر صلی الله علیه و آله و بیان منزلت او نزد خداوند سبحان بوده است.

۲. این تفویض جنبه کلی ندارد بلکه در موارد محدود و معدودی صورت گرفته است؛ به همین دلیل غالباً در مسائل مهمی که مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند و او در انتظار وحی می‌نشست؛ و این دلیل روشنی است بر اینکه تفویض کلی صورت نگرفته است؛ و گرنه ضرورتی نداشت پیامبر در انتظار وحی بنشیند؛ بلکه خودش می‌توانست هر قانونی را تشریح کند. (دقت کنید)

۳. این مقام والا به اذن خداوند و اجازه او به آن حضرت داده شده است، به علاوه بعد از تشریح پاره‌ای از قوانین از سوی پیامبر، خداوند آن را امضا می‌فرمود؛ بنابراین هرگز دلیل بر تعدد شارع و قانون گذار نیست؛ بلکه تشریح پیامبر نیز شاخه‌ای از تشریح خدا است.

ص: ۸۲

۴. این مقام برجسته و والا- بعد از آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مؤید من عندالله شد و به وسیله روح القدس تقویت می‌گردید، معصوم بود؛ و خطا و لغزشی در کار او وجود نداشت، بنابراین کسانی که دارای این شرایط نباشند چنین موقعیتی برای آنها ثابت نیست.

۵. امامان معصوم علیهم السلام هر چند مؤید به روح القدس بودند و هرگز خطا و لغزشی از آنها سر نمی‌زند؛ ولی آنها تشریح تازه‌ای نداشتند چرا که بعد از اكمال دین و اتمام نعمت الهی، تمام احکام مورد احتیاج امت تا روز قیامت، مطابق روایات فراوانی که شاید در سر حدّ تواتر است تشریح شده بود و جایی برای تشریح تازه باقی نمانده بود؛ بنابراین وظیفه امامان معصوم علیهم السلام توضیح و تبیین احکامی بود که بدون واسطه یا با واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت داشته بودند.

سؤال

ممکن است گفته شود از بعضی از روایات چنین بر می‌آید که امیر مؤمنان علی علیه السلام زکات را بر اسب مقرر فرمود، و این تشریح تازه‌ای بود.

روایت چنین است امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «وَضَعَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ الْخَيْلِ الْعِتَاقِ الرَّاعِيَّةِ فِي كُلِّ فَرَسٍ فِي كُلِّ عَامٍ دِينَارِينَ وَعَلَى الْبِرَازِينَ دِينَارًا»:

«امیر مؤمنان علی علیه السلام بر اسب های خوب بیابان چر، در هر اسبی هر سال دو دینار قرار داد، و بر اسب بارکش (یابو) یک دینار.»

و نیز در روایت علی بن مهزیار، آمده است که: امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ که وارد بغداد شد، علاوه بر خمس واجب معمولی، خمس دیگری را در بخش عظیمی از اموال، تنها برای یک بار مقرر داشت. (۱) هر دو حدیث از نظر سند معتبر است؛ بنابراین باید گفت که امامان معصوم علیهم السلام نیز حق تشریح و قانون گذاری داشتند.

پاسخ

۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸، حدیث ۵..

ص: ۸۳

در اینجا احکام حکومتی با احکام کلی شرعی اشتباه شده است، احکام کلی همان قوانین ثابت و مستمری است که در هر عصر و زمان و مکان تا روز قیامت باقی و برقرار است؛ ولی احکام حکومت احکامی است که به خاطر ضرورت‌ها و مانند آن به طور موقت قرار داده می‌شود (مانند حکم تحریم تنباکو که در یک روز به خاطر مبارزه با استعمار اقتصادی انگلستان از سوی مرجع بزرگی وضع شد و در روز دیگری که خطر پایان یافت برداشته شد).

از قرائنی که در روایت امام جواد علیه السلام آمده است به خوبی استفاده می‌شود که هنگام ورود آن حضرت به بغداد شیعیان در مضیقه سختی بودند، و امام تعدد خمس را در آن سال مخصوص، برای حلّ این مشکل قرار داد، و در واقع احکام عناوین ثانویه و ضرورت را بر یکی از مصادیق آن تطبیق فرمود، نه اینکه تشریح تازه‌ای شده باشد.

حکم زکات که در روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است نیز می‌تواند همین گونه باشد، و لذا این حکم محدود به همان زمان بود و فقها آن را به عنوان یک تشریح عام تلقی نکرده و بر طبق آن فتوا نداده‌اند. (دقت کنید)

۶. از آنچه در بند ۵ آمد روشن می‌شود که غیر امامان معصوم علیهم السلام به طریق اولی حق تشریح قوانین کلیه الهیه ندارند؛ چرا که از یک سو با ختم نبوت و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و اکمال دین و اتمام نعمت، جایی برای تشریح دیگران وجود ندارد، و همه احکام کلیه الهیه که مورد نیاز انسان‌ها تا روز قیامت بوده است طبق روایات فراوان تبیین شده است؛ و از سوی دیگر غیر آنها معصوم و مؤید به روح القدس نیستند تا چنین حقی برای آنها ثابت باشد؛ زیرا در روایات گذشته شرط حاکمیت بر تشریح، این معنی شمرده شده بود.

۷. باید توجه داشت که بعضی از روایات تفویض، ناظر به تشریح احکام نیست بلکه نظر به واگذاری حکومت و ولایت، یا واگذاری بیت المال به آنها دارد.

۸. جمعی از فقهای اهل سنت اعتقاد به تفویض تشریح احکام به فقها در مالانصّ فیه دارند، توضیح اینکه: علمای اهل سنت مسائل را به دو گروه تقسیم می‌کنند: ما فیه نصّ (آنچه دستوری درباره آن در قرآن و سنت وارد شده) و مالا نصّ فیه (آنچه دستوری درباره آن وارد نشده است).

ص: ۸۴

در بخش اول همه معتقدند باید به دستورات و نصوص عمل کرد، و قسمت دوم بسیاری از آنها معتقدند به اینکه نخست باید به سراغ قیاس رفت یعنی آن مسأله را با مسائلی که حکم خاصی در آن وارد شده است مقایسه نمود، و حکمی شبیه آن برای آن مسأله قائل شد؛ و در غیر این صورت علمای دین موظف اند مصلحت و مفسده آن کار را بررسی کنند و آنچه در نظرشان قوی تر است، حکمی بر طبق آن وضع کنند و بر پیروان آنها لازم است آن حکم را بپذیرند و به عنوان حکم الهی بر آن تکیه نمایند.

این همان چیزی است که گاه از آن به عنوان اجتهاد- البته اجتهاد به معنی خاص، نه اجتهاد به معنی استنباط احکام ادله شرعی- و گاه از آن به عنوان تصویب یاد می کنند، و می گویند: «آنچه را فقیه در این گونه موارد به عنوان قانون وضع می کند مورد تصویب الهی است! و اگر فقهای مختلف احکام متعدد و مختلفی وضع کنند همه آنها به عنوان حکم الهی مورد قبول است!» و به این ترتیب حق قانون گذاری را به فقها در موردی که نص و دلیل خاصی در آن وارد نشده است می دهند.

ولی فقهای شیعه به پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام با اساس و ریشه این سخن مخالف اند و می گویند: «تمامی احکامی که مورد نیاز انسان ها تا دامنه قیامت بوده است در شریعت اسلامی پیش بینی شده و چیزی ناگفته باقی نمانده است تا کسی تشریحی کند؛ منتهی بعضی از این احکام به صورت خاص در قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله یا سنت ائمه معصومین بیان شده و بعضی در قواعد کلیه و اصول عامه و یا به تعبیر دیگر در «عمومات» و اطلاقات ادله اولیه و ثانویه به چشم می خورد، به طوری که برای هر موضوعی از موضوعات، حکمی ثابت است هر چند این حکم گاه به عنوان حکم واقعی و گاه به عنوان حکم ظاهری شناخته می شود».

بنابراین چیزی به عنوان اجتهاد- به معنی خاص- و یا قیاس، و یا مالا نص فیه وجود ندارد؛ و کار فقهاء تنها تطبیق احکام کلی بر مصداق های آن است.

از این ها روشن می شود قانون گذاری در مجالس قانون گذاری در عرف مذهب پیروان اهل بیت علیهم السلام به معنی وضع احکام جدید در مسائل مورد ابتلا نیست، بلکه منظور تطبیق اصول بر فروع و یا تشیخص موضوعات مختلف و با اصطلاح کارشناسی موضوعی است.

ص: ۸۵

خلاصه اینکه مجالس قانون گذاری در مذهب شیعه به معنی وضع احکام کلیه در برابر احکام اسلام، و یا مالا نصّ فیه نیست، و همگی از قبیل تطبیق احکام، یا کارشناسی موضوعی است؛ و به همین دلیل در کنار آن شورای نگهبان قرار داده شده، تا جمعی از فقها بر آن نظارت کنند و مطمئن شوند که قوانین موضوعه بر خلاف احکام اسلام نیست.

حتی مجلس تشخیص مصلحت که اخیراً در قانون اساسی پیش بینی شد، نیز به معنی تشخیص موضوع است، نه جعل قانون: توضیح اینکه: یکی از عناوین ثانویه عنوان اهم و مهم است، یعنی هر گاه دو مسأله شرعی با یکدیگر تضاد پیدا کنند، مثلاً گاه حفظ اموال مردم و تصرف نکردن در مال بدون اذن صاحبش با مسأله احتیاج مبرم به کشیدن خیابان در شهرو بیابان در تضاد واقع شود از یک سو حفظ نظم جامعه اسلامی واجب است، و آن بدون کشیدن جاده‌های ضروری، غیرممکن است و از سوی دیگر حفظ اموال مردم نیز لازم است؛ در این گونه موارد باید آنچه مهم تر است مقدم داشته شود، و اجازه کشیدن این گونه جاده‌ها داده شود؛ البته در این گونه موارد هر گونه ضرر و زیانی که به مالکان اراضی می‌رسد باید جبران گردد.

همچنین در مورد نرخ گذاری اجناس مختلف، قانون اولی اسلام، آزادی نرخ است؛ اما در مواردی که این آزادی سبب سوء استفاده گروهی از سودجویان شود و جامعه در تنگنا قرار گیرد و حفظ نظام اقتصادی جامعه متوقف بر نرخ گذاری شود، بی شک مسأله حفظ نظام مقدم است در اینجا می‌توان قانونی برای تعیین نرخ اجناس وضع کرد و دولت اسلامی را موظف به اجرای آن نمود.

مجلس تشخیص مصلحت در این موارد آنچه را مهم تر است با مطالعه دقیق باید انتخاب کند تا حکومت اسلامی به اجرا در آورد، درست مثل اینکه حفظ نفس واجب است و خوردن گوشت حرام ممنوع است، ولی در موارد خاصی که راه منحصر به استفاده از گوشت های حرام است آن را مجاز می‌شمیریم، چرا که اهمیت حفظ نسل بیشتر از آن است.

بنابراین مفهوم مجلس تشخیص مصلحت با اجتهاد و استحسان و مصالح مرسله که در میان اهل سنت معمول است فرق بسیار دارد، اینجا تعارض دو حکم مورد توجه است و

ص: ۸۶

تشخیص مصلحت اهم می‌شود، و در آنجا برای موضوعی که به اعتقاد آنها حکمی برای آن وضع نشده حکم وضع می‌کنند. (دقت کنید)

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می‌گیریم که مجلس قانون گذاری یکی از ارکان حکومت اسلامی است، چرا که در هر زمان و هر محیط و هر شرایط نیازها و مسائل تازه‌ای پیدا می‌شود که باید قانون آن دقیقاً پیش بینی شود؛ ولی قانون گذاری به معنی برنامه ریزی و تطبیق اصول بر فروع و استخراج فروع از قوانین کلی و تشخیص موضوعات به طور دقیق است.

مجلس شورا و انتخاب نمایندگان

اشاره

در اینجا نخست باید به سراغ مسأله «اهمیت مشورت در اسلام» و موارد آن و صفات کسانی که طرف مشورت واقع می‌شوند برویم.

اهمیت و لزوم مشورت

مسأله «مشورت» به ویژه در امور اجتماعی و آنچه به سرنوشت جامعه مربوط است، از مهم ترین مسائلی است که اسلام آن را با دقت و اهمیت خاصی مطرح کرده و در آیات قرآن و روایات اسلامی و تاریخ پیشوایان بزرگ اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. در چند آیه از قرآن مجید دستور به مشورت داده شده است.

در آیه ۱۵۹ سوره «آل عمران» خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که با مسلمانان در امور مهم مشورت کند و شاورَهُمْ فِي الْأُمْرِ.

و در آیه ۳۸ سوره «شوری»، هنگام بیان اوصاف برجسته مؤمنان راستین می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ «و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا می‌دارند و امورشان به صورت مشورت در میان آنها است».

همان گونه که ملاحظه می‌کنید در این آیه، «مسأله شورا» در ردیف ایمان به خدا و نماز قرار گرفته که بیانگر اهمیت فوق العاده آن است.

گاه گفته می‌شود مأمور شدن پیامبر صلی الله علیه و آله برای مشورت با مردم تنها به خاطر احترام به شخصیت مسلمانان و شرکت دادن آنها در مسائل اجتماعی بوده؛ زیرا تصمیم گیرنده نهایی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است نه شورا، چنانکه قرآن در پایان آیه مشورت می‌فرماید: فَإِذَا

ص: ۸۸

عَزَمْتُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: «هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) و بر خدا توکل کن» (۱).

ولی مسلم است که منظور از ذیل آیه این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم مشورت کند و بعد نظرات آنها را نادیده گرفته، و راه دیگری را پیش گیرد، چنین کاری نه با هدف آیه سازگار است - زیرا سبب بی احترامی به افکار عمومی و در نتیجه رنجش مسلمانان می شود و نتیجه معکوس می بخشد - و نه با تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله می سازد؛ چرا که در حوادث مهم هنگامی که مشورت می کرد، به نظریه مردم مسلمان احترام می گذاشت و حتی گاه نظر مبارک خود را نادیده می گرفت تا اصل مشورت در میان آنها تقویت گردد.

قابل توجه اینکه آیه مشورت با توجه به آیات قبل و بعد آن، ناظر به غزوه احد است و می دانیم در داستان احد، پیامبر صلی الله علیه و آله موافق به خارج شدن لشکر از شهر نبود، ولی چون نظر اکثریت مسلمانان بر این امر قرار گرفت، موافقت فرمود (۲). و به فرض که این آیه برای پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ویژگی را قائل شود که مشورتش با مردم جنبه تشریفاتی داشته باشد، ولی آیه سوره «شوری» که دستور عام مسلمین را بیان می کند که کاملاً بیانگر این مطلب است که باید کارهای مهم در میان مسلمین با نظر شورا انجام پذیرد، و شورا نقش تعیین کننده دارد.

بدیهی است شورا در مسائلی است که حکم خاصی از سوی خداوند نازل نشده باشد، و اگر می گوئیم شورا در امر خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله بی اعتبار است، به خاطر این است که در این زمینه دستور خاصی از سوی خداوند رسیده بود، و با تعیین وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جایی برای شورا باقی نمی ماند. و به تعبیر دیگر «مشورت» همیشه در موضوعات است نه در احکامی که دستور آن از سوی خداوند صادر شده است. به هر حال شورا در محدوده‌ای که در بالا بیان شد یک اصل اساسی در اسلام است.

تعبیر به «امر»، اشاره به کارهای مهم، مخصوصاً مسائل مورد نیاز جامعه است، و این واژه چنان مفهوم گسترده‌ای دارد که تمام امور مهم سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی را

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹ ..

۲- سید المرسلین، جلد ۲، صفحه ۱۴۲ ..

ص: ۸۹

در بر می‌گیرد.

در قرآن مجید حتی در امور مهم مربوط به نظام خانواده (اجتماع کوچک) دستور به مشورت داده شده است؛ از جمله در باز گرفتن کودک از شیر قبل از فرا رسیدن دو سال کامل اشاره به اصل مشورت می‌کند، و می‌فرماید: فَأَنْ ارادا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا: «و اگر آن دو (پدر و مادر)، با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند کودک را (زودتر از دو سال) از شیر باز گیرند، گناهی بر آنها نیست.» (۱) و این دلیل بر اهمیت فوق العاده مشورت در کارهاست.

اهمیت مشورت در احادیث اسلامی

در احادیث اسلامی، چه احادیثی که از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده یا از پیشوایان معصوم دیگر، اهمیت فوق العاده‌ای برای این امر ذکر شده، تا آنجا که در حدیث نبوی معروف به عنوان یکی از اسباب حیات جامعه، و ترک مشورت یکی از اسباب مرگ جامعه معرفی شده است می‌فرماید: «إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ خِيَارَكُمْ وَ اغْنِيَاكُمْ سَمَحَاتِكُمْ وَ أَمْرُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا، وَ إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شِرَارَكُمْ وَ اغْنِيَاكُمْ بَخْلَائِكُمْ وَ لَمْ يَكُنْ أَمْرُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا: «هنگامی که زمامداران شما نیکان شما باشند، و توأگران شما سخاوتمندان، و کارهایتان به مشورت انجام گیرد، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است،- و شایسته حیات و زندگی هستید- ولی هرگاه زمامدارانتان بدان شما، و ثروتمندان افراد بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید، در این صورت زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است!» (۲) اهمیت مشورت تا آن پایه است که علی علیه السلام فرمود: «الِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهُدَايَةِ وَ قَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ»: «مشورت عین هدایت است و کسی که تنها به فکر خود قناعت کند

۱- سوره بقره، آیه ۲۳۳ ..

۲- تحف العقول، بخش سخنان کوتاه پیامبر صلی الله علیه و آله، حدیث ۱۳ ..

ص: ۹۰

خویشتن را به خطر انداخته است!»^(۱) در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می‌خوانیم: «لَا يَسْتَعْتَبِنِي الْعَاقِلُ عَنِ الْمَشَاوِرَةِ»: «انسان عاقل خود را بی‌نیاز از مشورت نمی‌بیند»^(۲). دلیل آن هم روشن است، و آن به تعبیر زیبایی که در بعضی از روایات از علی علیه السلام در این زمینه وارد شده است چنین است: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيُضَمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ»: «سزاوار است که عاقل رأی و فکر سایر عقلا را به رأی و فکر خود اضافه کند، و علوم دانشمندان را به علم خود ضمیمه نماید- و از مجموع آنها برای کارهای مهم تصمیم‌گیری کند»^(۳). و در حدیث دیگر از همان حضرت علیه السلام آمده است «مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اشْتِزَاءً بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ»: «هر کس با خردمندان مشورت کند، از نور خرد آنها روشنی می‌گیرد»^(۴). بنابراین مشورت سبب افزودن عقل و علم و تجربه دیگران بر عقل و علم و تجربه خویش است که در این صورت انسان کمتر گرفتار خطا و اشتباه می‌شود.

احادیث در این زمینه بسیار فراوان است، و این بحث فشرده را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و حدیثی از علی علیه السلام پایان می‌دهیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تُظَاهِرَةَ أَوْ تُقِّ مِنَ الْمَشَاوِرَةِ» «هیچ پشتیبانی و یا مددی محکم‌تر از مشورت نیست»^(۵) و علی علیه السلام می‌فرماید: «شَاوِرْ ذَوِي الْعُقُولِ تَأْمَنْ مِنَ الزَّلَلِ وَالنَّدَمِ»: «با خردمندان مشورت کن تا از لغزش و پشیمانی در امان بمانی»^(۶). این نکته نیز قابل توجه است که لزومی ندارد که مشاوران حتماً بالاتر از خود انسان باشند، ای بسا افراد کوچک‌تری که دارای عقل و خرد خدادادی هستند که مشورت با آنها راه‌گشا است، چنانکه در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که در محضر

۱- بحار، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۴ ..

۲- غرر الحکم، جلد ۶، حدیث ۱۰۰۵۹ ..

۳- غرر الحکم، جلد ۱، حدیث ۴۶۹ ..

۴- غرر الحکم، جلد ۶، حدیث ۱۰۰۸۰ ..

۵- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۰ ..

۶- غرر الحکم، جلد ۶، حدیث ۱۰۰۴۷ ..

ص: ۹۱

آن حضرت علیه السلام، سخن از پدر گرامیش به میان آمد، فرمود: عقل و خرد آن حضرت هرگز با عقل و خردهای دیگران قابل مقایسه نبود، ولی در عین حال گاه با غلامان سیاه مشورت می‌کرد، عرض کردند با مثل این‌ها مشورت می‌کنی؟! فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ عَلَيَّ لِسَانِهِ»: «چه بسا خداوند متعال حق را بر زبان او بگشاید». (۱) سخن را درباره اهمیت مشورت با شعر زیبایی از یکی از شعرای عرب پایان می‌دهیم:

أَقْرَنُ بِرَأْيِكَ رَأْيَ غَيْرِكَ وَأَشْتَرُ فَالْحَقُّ لَا يَخْتَفِي عَلَيَّ الْاِثْنَيْنِ
لِلْمَرْءِ مِرْآةٌ تُرِيهِ وَجْهَهُ وَتُورِي قَفَاهُ بِجَمْعِ مِرْآَتَيْنِ:

«نظر و فکر دیگران را به نظر و فکر خویش قرین کردن و در کارها مشورت نما- زیرا حق بر دو نفر پنهان نمی‌گردد. چرا که یک آئینه تنها صورت انسان را به او نشان می‌دهد- ولی اگر دو آئینه در برابر هم قرار دهد می‌توان پشت سر خویش را نیز ببیند!» (۲)

شرایط مشاورین

بی شک طرف مشورت انسان، مخصوصاً، در امور مهمه و مسائل حساس اجتماعی، هر شخصی نمی‌تواند باشد، بلکه باید دارای صفات ویژه‌ای باشد که او را صالح برای این کار کند، به همین دلیل در روایات اسلامی، گروهی به عنوان «افراد شایسته مشورت» و گروهی به عنوان «غیر شایسته» معرفی شده‌اند:

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «إِنَّ الْمَشُورَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِحُدُودِهَا الْأَرْبَعَةِ... فَأُولَئِهَا أَنْ يَكُونَ الَّذِي تُشَاوَرُهُ عَاقِلًا، وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ حُرًّا مُتَيَدِّنًا، وَالثَّلَاثُ أَنْ يَكُونَ صِدِيقًا مُؤَاخِيًا، وَالرَّابِعُ أَنْ تُطَّلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ...»: «مشورت تنها با چهار شرط سودمند است، نخست اینکه مشاور تو عاقل باشد، دوم آزاده و با ایمان و سوم دوست علاقمند و دلسوز باشد، چهارم اینکه او را بر سر خود آگاه سازی تا آگاهی او نسبت به موضوع مورد مشورت همچون آگاهی تو باشد». (۳)

۱- میزان الحکمه، جلد ۵، صفحه ۲۱۱ ..

۲- همان مدرک، صفحه ۳۱۸ ..

۳- همان مدرک، صفحه ۳۱۸ ..

ص: ۹۲

در حدیث دیگری از علی علیه السلام می‌خوانیم: «خَيْرٌ مَا شَاوَرْتَ ذُوُوا التُّهَى وَ الْعِلْمِ وَ اَوْلُو التَّجَارِبِ وَ الْحَزْمِ»: «بهترین کسی که با او مشورت می‌کنی صاحبان عقل و علم و کسانی که دارای تجربه و دور اندیشی هستند، می‌باشد» (۱) در نقطه مقابل این معنی، در روایات اسلامی شدیداً از مشورت با افراد بخیل و ترسو و حریص و احمق نهی شده است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! لا تُشاورُ جباناً فَانَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ المَخْرَجَ وَ لا تُشاورِ البَخِيلَ فَانَّهُ يُقَصِّرُ بِكَ عَن غَايَتِكَ، وَ لا تُشاورِ حَرِيصاً فَانَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا»: «ای علی با آدم ترسو مشورت نکن که راه خروج (از مشکلات) را بر تو تنگ می‌کند و با بخیل مشورت مکن که تو را از (بذل و بخشش بجا) و رسیدن به هدف باز می‌دارد و با حریص نیز مشورت مکن که حرص و از را برای تو زینت می‌دهد (و تو را به راه خطا می‌کشاند)» (۲) در روایات دیگری از مشورت با افراد احمق و نادان و کذاب و دروغگو نیز نهی شده است (۳) از آنچه در بالا گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که مشاوران- مخصوصاً در امور مهم- باید افرادی هوشمند، عاقل، خیر خواه، باتجربه، راستگو، امین، شجاع و با سخاوت بوده باشند؛ و از میان رفتن هر یک از این صفات موجب وهن و سستی و تزلزل پایه‌های مشورت می‌گردد.

مثلاً هر گاه مشاور، آدم احمق و جاهل باشد، حقایق را در نظر انسان دگرگون می‌سازد و آن گونه که در احادیث وارد شده است اراده می‌کند به تو نیکی رساند ولی مایه شرّ می‌شود! و اگر ترسو باشد مانع از اقدام به موقع و قاطعیت در امور می‌گردد، و هر گاه دروغگو باشد به تعبیر روایات دور را در نظر تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌سازد؛ و به سرابی می‌ماند که تشنگان را در بیابان فریب می‌دهد؛ و اگر بخیل باشد مانع از هر کار خیر می‌گردد و دائماً تو را از فقر و تنگدستی می‌ترساند، و اگر ترسو باشد مانع از تصمیم‌گیری به موقع می‌شود، و

۱- غرر الحکم ..

۲- بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۴ ..

۳- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۰، حدیث ۱۳ ..

ص: ۹۳

فرصت‌ها از دست می‌رود و اگر آدم کم تجربه یا بی تجربه‌ای باشد همه چیز را به هم می‌ریزد و برنامه‌های سازنده را به شکست می‌کشانند؛ و اگر حریص باشد تو را به ظلم و ستم دعوت می‌کند تا آتش حرص را فرو بنشانند. (۱) با توجه به این پیامدها باید در انتخاب مشاوران مخصوصاً در مسائل مهم اجتماعی که حقوق دیگران در آن مطرح است سخت گیر بود، و معیارهای بالا را دقیقاً در نظر گرفت.

این نکته نیز قابل توجه است که از نظر اسلام مشورت ایجاد حق می‌کند، یعنی شخص مشاور یا باید مشورت را نپذیرد و یا اگر پذیرفت حق امانت را رعایت کند، و آنچه را خیر و صلاح تشخیص می‌دهد در اختیار مشورت کننده قرار دهد، و در غیر این صورت خائن محسوب می‌شود! و خیانت در مشورت یکی از بزرگترین گناهان است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ اسْتَشَارَهُ اخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَمَحْضُهُ النَّصِيحَةَ سَلَبَ اللَّهُ لُبَّهُ»: «هر کس برادر مؤمنش با او مشورت کند و خیرخواهی را خالصانه انجام ندهد، خداوند عقل و خرد او را از او خواهد گرفت». (۲) در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «خِيَانَةُ الْمُسْتَشِيرِ وَالْمُسْتَشِيرِ مِنْ أَفْطَحِ الْأُمُورِ وَأَعْظَمِ الشُّرُورِ وَ مُوجِبُ عَذَابِ السَّعِيرِ»: «خیانت به کسی که در برابر نظر تو تسلیم شده و مشورت می‌خواهد از بدترین کارها، و بزرگترین بدی‌ها، و موجب عذاب سوزان (روز قیامت) است!» (۳) سخن درباره مشورت و فروع و شاخ و برگ آن بسیار دامنه دار است آنچه در بالا آمد عصاره‌ای از این بحثها بود که راه را برای بحثهای دیگر می‌گشاید.

این بحث را با شعر جالب دیگری که درباره صفات مشاوران است پایان می‌دهیم:

لَا تَسْتَشِرْ غَيْرَ نَدْبٍ حَازِمٍ فَطِنٍ قَدْ اسْتَوَى مِنْهُ اشْرَارُ وَأَعْلَانُ

فَلتَلدَابِيرِ فُرْسَانٍ إِذَا رَكَّضُوا فِيهَا ابْرُؤَا كَمَا لِلْحَزْبِ فُرْسَانُ

«مشورت مکن مگر با افراد با فضیلت دوراندیش هوشیار- که ظاهر و باطن آنها یکی

۱- تمام آنچه در بالا گفته شد تقریباً در روایات مختلف آمده است ..

۲- بحار، جلد ۷۲، صفحه ۱۰۴ ..

۳- غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۴۴۳ ..

ص: ۹۴

است.

چرا که برای تدبیر امور، قهرمانانی است که وقتی سوار بر مرکب می‌شوند به خوبی از عهده کار بر می‌آیند؛ همان گونه که برای جنگ نیز سوارکارانی لازم است»^(۱).

۱- حیوة الحیوان، دمیری، جلد ۱، صفحه ۱۷۳ ..

چگونگی انطباق مجالس شوار بر موازین مشورت اسلامی

اشاره

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه: قبول داریم که مسأله مشورت از اساسی‌ترین دستوره‌های اسلام است ولی در شکل کنونی که گروهی از مردم انتخاب می‌شوند و در مجلسی مثلاً به نام «مجلس شواری اسلامی» اجتماع می‌کنند و مطابق آیین نامه خاصی جلسات اداره می‌شود و به بحث و بررسی و شور می‌نشینند، و سپس رأی‌گیری می‌کنند و با اکثریت آراء چیزی را تصویب کرده و لازم الاجرا می‌شمرند چه دلیل شرعی می‌تواند داشته باشد؟!

و به تعبیر دیگر این گونه تشریفات برای مجالس قانون گذاری فعلی در هیچ آیه و روایت و تاریخی وارد نشده، مشروعیت و لزوم التزام به لوازم آن از کجا ثابت شده است در حالی که امروز یکی از سه رکن مهم حکومت اسلامی را همین «مجلس شورا» تشکیل می‌دهد، با آیین نامه‌ها و آداب و سنن ویژه‌اش.

همین معنی در تصویب آیین نامه‌ها در سطوح پایین تر، در سطح مجالس وزراء و تصمیم گیرندگان در مسائل اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی نیز دیده می‌شود.

در پاسخ این سؤال مهم در یک جمله کوتاه باید گفت: در مجالس شورای کنونی در واقع همان «شکل سازمان یافته مشورت» است که در اسلام وارد شده است.

توضیح اینکه: در مسائل مهم اجتماعی مربوط به یک کشور سزاوار است که با همه مردم در سراسر آن کشور مشورت شود، ولی از آنجا که یک چنین شورای گسترده‌ای عملاً امکان پذیر نیست، به علاوه همه مردم در همه مسائل خبرویت ندارند با توجه به این دو نکته چاره‌ای جز این نیست که نمایندگانی از سوی مردم انتخاب شوند تا به مشورت بنشینند، و آنچه را این نمایندگان که در حقیقت حضورشان در آن مجلس به معنی حضور

ص: ۹۶

همه مردم در آنجا است برگزینند و تصویب کنند مصداق یک شورای تام العیار و جامع الاطراف اسلامی محسوب می‌شود. و از آنجا که اتفاق آراء در غالب مسائل غیر ممکن است، چاره‌ای جز این نیست که رأی اکثریت که غالباً به واقع نزدیک تر است معیار باشد.

البته اکثریت در اینجا اکثریتی است که از افراد با ایمان و آگاه تشکیل یافته؛ زیرا فرض ما این است مردم به حکم وظیفه اسلامی خود، نمایندگان خویش را از افراد واجد شرایط انتخاب می‌کنند.

بنابراین آنچه گفته می‌شود که قرآن اکثریت را در بسیاری از موارد نکوهش کرده است به طور مسلم محلّ کلام ما را شامل نمی‌شود؛ اکثریتی که در آیه اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱) اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲) اَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۳) اَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۴) و امثال اینها ذکر شده همه ناظر به اکثریت جوامع منحرف و تربیت نیافته است؛ نه اکثریت مؤمنان و متعهدان و آگاهان.

این ضمائر به قرینه آنچه قبل از آن آمده، همه بازگشت به افراد مشرک و آلوده و نادان و متعصب و بی بند و بار باز می‌گردد؛ هرگز قرآن نمی‌گوید: «اکثر المؤمنین یا اکثر المتّقین لا یعلمون و لا یفقهون» به همین دلیل در علم اصول در باب تعادل و تراجیح آنجا که سخن از روایات متعارضه است می‌خوانیم که: شهرت در میان فقهاء یکی از مرجحات است؛ و شهرت همان استناد به قول اکثریت فقهاء می‌باشد، در حدیث وارد شده است: «خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ اصْطِحَابِكَ وَدَعْ الشَّاذَّ النَّادِرَ فَإِنَّ الْمَجْمَعَ عَلَيْهِ لَارِيبَ فِيهِ»: «آن روایتی را که در میان اصحاب (مؤمن و آگاه) تو مشهور است، بگیر؛ و آن روایتی را که طرفداران کمی دارد رها نما، زیرا روایت مشهور- که اکثریت قاطع فقهای آگاه به آن رأی داده‌اند- مورد اطمینان است و شک و تردید در آن راه ندارد». (۵)

۱- سوره مائده، آیه ۱۰۳ ..

۲- سوره انعام، آیه ۳۷ ..

۳- سوره توبه، آیه ۸ ..

۴- سوره مؤنون، آیه ۷۰ ..

۵- وسائل الشیعه، جلد ۲۷، صفحه ۱۰۶، باب وجوب جمع بین احادیث مختلفه، (به همین مضمون) ..

ص: ۹۷

حتی از تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به خوبی استفاده می‌شود که آن حضرت با اینکه عقل کل بود، باز به نظر اکثریت مسلمانان در موارد «مشورت» احترام می‌گذاشت.

از جمله در جنگ احد هنگامی که در مورد ماندن در مدینه یا بیرون رفتن و جنگیدن در خارج مدینه با مسلمانان «مشورت» فرمود؛ و اکثریت مسلمین طرفدار نظریه دوم بودند آن را پذیرفت و به آن جامه عمل پوشاند، حتی نظر مبارک خود را که موافق اقلیت بود نادیده گرفت و به این وسیله بزرگترین درس را در تاریخ اسلام در مورد «مشورت» به مسلمانان داد: (۱) حتی چنانکه می‌دانیم نتیجه این کار چندان مطلوب نشد؛ ولی با این حال فایده احترام به شورا از ضایعات عظیم جنگ احد بیشتر بود! (دقت کنید)

در جنگ خندق نیز شبیه این معنی اتفاق افتاد؛ در مغازی واقعی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مسائل جنگی بسیار با اصحاب خود مشورت می‌کرد. از جمله قبل از جنگ احد به آنها فرمود: «آیا از مدینه بیرون برویم و با سپاه احزاب به نبرد برخیزیم و یا در مدینه باشیم و در اطراف آن خندق بکنیم، یا در نزدیک مدینه باشیم و پشت به کوه کنیم؟! در اینجا میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف شد ... گروهی طرفدار این شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله به خارج از مدینه بروداً ولی سلمان گفت ما هنگامی که از سواران دشمن بیمناک بودیم، در اطراف شهر خندق می‌کنیم، آیا اجازه می‌فرماید ای رسول خدا که در اطراف مدینه خندق بکنیم؟ نظریه سلمان مورد قبول (اکثر) مسلمین واقع شد (و کندن خندق را ترجیح دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت). (۲) باز تکرار می‌کنیم که در مشورت‌ها هنگامی که گروهی طرف مشورت واقع شوند مخصوصاً در مسائل مهم اجتماعی، کمتر اتفاق آراء صورت می‌گیرد؛ و اگر اکثریت مورد توجه قرار نگیرد، هرگز کار به جایی نمی‌رسد.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسأله «شورا و مشورت»، پیش از آنکه در اسلام وارد شود در میان سایر عقلای جهان نیز بوده و به اصطلاح اسلام آن را- با افزودن شرایط دقیقی- امضا فرموده است. در میان عقلای جهان نیز مطلب همین گونه است که معیار نظر

۱- سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۶۶ ..

۲- مغازی واقعی، جلد ۱، صفحه ۴۴۴ (با تلخیص) ..

ص: ۹۸

اکثریت می‌باشد؛ این در مورد اعتماد بر رأی اکثریت.

امّا آیین نامه‌هایی که در مجالس قانون گذاری برای نحوه اداره مجلس و رأی گیری ملاک عمل قرار می‌گیرد آن نیز بر اساس تصویب همان مجلس و از طریق همان شورا است.

بنابراین مجالس قانون گذاری اسلامی با تمام تشریفات که در امر انتخابات، و منتخبین، و اداره جلسات، و نحوه بررسی مسائل، و تقسیم آنها به فوری و غیر فوری، و مانند اینها دارد، همان شکل سازمان یافته اصل «مشورت» است که در اسلام به عنوان یک اصل اساسی شناخته شده است، و تمام آن را می‌توان بر این اصل تطبیق داد.

بدیهی است هر گاه این مجالس از برنامه شورای اسلامی از نظر اوصاف مشاورین یا امور دیگر انحراف یابد و افرادی نا آگاه یا غیر متعهد انتخاب شوند، یا محیط آزاد رأی تبدیل به جو فشار گردد، و یا چیزی بر خلاف قوانین اسلامی و دستورات مسلم دینی مورد تصویب واقع شود؛ به یقین چنان مجلسی، مجلس شوری اسلامی نخواهد بود و ما از آن دفاع نمی‌کنیم.

مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی

تعبیر به «قوه مقننه» یا «مجلس قانون گذاری» که نام آن از دیگران گرفته شده است گاهی این معنی را تداعی می‌کند که نمایندگان مردم در این مجلس، وضع قانون یعنی تشریح حلال و حرام می‌کند. در حالی که چنین نیست و همان گونه که در بحثهای گذشته نیز اشاره شد، کار اصلی نمایندگان در چنین مجلسی تطبیق احکام کلیه بر مصادیق و کارشناسی موضوعی است یعنی: باید بنشینند و از طریق شورا، موضوعات پیچیده مورد نیاز را برای تطبیق احکام اسلامی بر آنها پیدا کنند.

مثلاً دفاع از کشور اسلامی در مقابل تهاجم بیگانگان و پیکار با آنان یک امر واجب است همان گونه که در شرایط خاصی صلح با آنان موجب تقویت بنیه‌های اسلام و دفع شرّ آنان می‌گردد، ولی تشخیص این معنی که آیا مثلاً در شرایط فعلی، جنگ باعث دفع شرّ آنهاست یا صلح؟ این امر نیاز به کارشناسی موضوعی دارد که مجلس می‌نشیند و با در نظر گرفتن تمام جوانب مسأله، آنچه را مصلحت می‌بیند بر می‌گزیند.

ص: ۹۹

یا اینکه در مورد مصرف بیت المال و اینکه چگونه بودجه تنظیم شود تا عادلانه باشد، و مصداق عدل و داد گردد؛ مجلس به شور می‌پردازد و آنچه را مصداق اصلح می‌بیند بر می‌گزیند.

البته گاه ممکن است در تطبیق احکام اسلامی بر مصادیق آن، مجلس دچار خطا گردد؛ زیرا معمولاً غالب نمایندگان از فقهاء و مجتهدین نیستند، به همین دلیل در نظام جمهوری اسلامی برای جلوگیری از چنین اشتباهاتی نهادی به نام شورای نگهبان که گروهی از فقهاء و حقوق دانان تشکیل شده پیش بینی گردیده تا از اسلامی بودن قوانین در امر کارشناسی موضوعی مجلس اطمینان حاصل گردد.

از این سخن چنین می‌توان نتیجه گرفت که: میان مجالس قانون گذاری اسلامی، و مجالس قانون گذاری کشورهای لائیک و غربی، دو تفاوت اساسی وجود دارد:

۱- در مجالس قانون گذاری غیر مذهبی واقعاً تشریح حکم می‌کنند؛ و حلال و حرام و مجاز و ممنوع وضع می‌کنند، بی آنکه پایبند به حکم الهی باشند. ولی در مجالس قانون گذاری اسلامی کار اصلی همان تطبیق احکام کلی الهی بر مصادیق آن و یا کارشناسی موضوعی است.

۲- در مجالس قانون گذاری اسلامی، هدف تأمین نیازها برای حلّ مشکلات و پیشبرد جامعه اسلامی در تمام زمینه‌های مثبت در چارچوبه تعلیمات اسلام است، در حالی که در مجالس قانون گذاری غربی و لائیک، هدف دنباله روی از خواسته‌های مردم است. خواه این خواسته‌ها انحرافی باشد و موجب انحطاط جامعه، و یا مثبت و سازنده باشد و به همین دلیل در این مجالس شاهد و ناظر تصویب قوانین زشت و احمقانه‌ای مانند مجاز بودن هم جنس گرایی، و به رسمیت شناختن عقد ازدواج در میان دو فرد مذکر، و مانند آن از مصوّبات رسوا و ننگین هستیم!

در حالی که قانون گذاری اسلامی، اصل اساسی خواست خداوند و اصول شناخته شده اسلام و توجه به خواسته‌های مثبت مردم در این چارچوب است؛ نه هر خواست و میل انحرافی.

ص: ۱۰۰

رکن دوم: نظام اجرایی

اشاره

قوانین به تنهایی، کلماتی بر صفحه کاغذ هستند؛ ارزش واقعی آنها وقتی ظاهر می‌شود که به مرحله عمل بیایند. درست به نسخه‌های طبیب می‌ماند که هر قدر ماهرانه و حساب شده و مشکل گشا باشد؛ تا مورد عمل قرار نگیرد کمترین تأثیری در حال بیمار نخواهد داشت. شناخت بیماری، انجام دقیق تمام آزمایشها، و شناخت کم و کیف صحیح داروها، همه یک طرف، و انجام عملی آنها نیز یک طرف؛ بلکه رکن اصلی را جنبه‌های عملی تشکیل می‌دهد.

یک قانون هر قدر خوب و ارزنده باشد، تا گامی برای اجرای آن برداشته نشود هیچ اثری ندارد؛ آبروی یک دستگاه قانون گذاری خوب را «قوه مجریه» حفظ می‌کند.

با اینکه این مسأله از واضحات است؛ باز قرآن مجید، اشارات پر معنایی درباره آن دارد از جمله:

۱- هنگامی که حضرت موسی علیه السلام پیام رسالت را در کنار کوه طور، در وادی ایمن دریافت داشت، و دستور مبارزه با فرعون و نجات بنی اسرائیل و دعوت به سوی توحید و حق و عدالت را دریافت داشت، برای اجرای آن از خداوند کمک خواست و عرض کرد: **وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا (۱)** مِنْ اَهْلِي - هَارُونَ اَخِي - اَشْدُدْ بِهِ اِزْرِي - وَاشْرِكْهُ فِي امْرِي

او بعد از آنکه از خداوند تقاضای شرح صدر و گشوده شدن گره زبان و آسان شدن کارها کرد، عرضه داشت: «و وزیري از خاندانم برايم قرار ده- برادرم هارون را- با او پشتم را محکم کن- و او را در کارم شریک ساز». (۲)

۱- «ماوردی» در الاحکام السلطانیة می‌گوید: وزیر ممکن است از ماده «وزر» به معنی سنگینی مشتق شده باشد، چون با سنگین مسئولیت را بر دوش می‌کشد. یا از ماده وزر به منی ملجأ و پناه (چرا که پناهگاه مردم است) یا از ماده آر به معنی پشت (زیرا پشتیبان رئیس خود است) (الاحکام السلطانیة، صفحه ۲۴) ..

۲- سوره طه، آیه ۲۹ ..

ص: ۱۰۱

۲- در داستان بنی اسرائیل و طالوت می‌خوانیم: هنگامی که بنی اسرائیل از ظلم جالوت به جان آمدند؛- همان مردی که آنها را از خانه و زندگی بیرون رانده و فرزندان‌شان را اسیر کرده بود،- طرح مبارزه با او را ریختند، و در میان خود تصویب کردند، ولی برای اجرای این طرح، مجری و مدیری قوی و نیرومند و شایسته از هر جهت لازم بود؛ برای انتخاب چنین فردی به نزد پیامبر زمان‌شان اشموئیل آمدند و گفتند: اَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ «زمامداری برای ما برگزین، تا (زیر فرمان او) در راه خدا با دشمن پیکار کنیم». (۱) او هم از ناحیه خداوند فرمان یافت که طالوت، جوان با ایمان و آگاه و شجاع و پاکدل، را برگزیند، فرمود: اِنَّ اللَّهَ فَدَّ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا: «خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است» (۲) ۳- در داستان یوسف علیه السلام نیز می‌خوانیم: هنگامی که سالهای بسیار سخت و خطرناکی را از نظر اقتصادی برای مردم مصر پیش بینی کرد، و برنامه‌ای برای گذشتن (عاقلانه) از این سالهای سخت تنظیم نمود، سلطان مصر برای اجرای این برنامه، خود یوسف علیه السلام را انتخاب کرد، و این انتخاب به پیشنهاد خود یوسف انجام شد، قرآن می‌گوید: قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ اَنتِى حَفِيظٌ عَلِيمٌ «یوسف» گفت: "مرا سرپرست خزان این سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم". (۳) و یوسف با تدبیر خاص خود و مدیریت نیرومندی که داشت، کشور مصر را در سالهای قحطی به خوبی حفظ کرد.

۴- حکومت سلیمان، بی شک یکی از گسترده‌ترین حکومت‌هایی است که کره زمین به خود دیده است. او برای پیشبرد جامعه انسانی و نشر عدالت از تمام قوا و نیروهای ممکن، با مدیریت و انضباط شدید، استفاده کرد؛ یا به تعبیر دیگر خداوند هر گونه وسایل لازم را برای اجرای کارها در اختیار او قرار داد و او هم با استفاده از این وسایل به اهداف مهمی دست یافت.

۱- سوره بقره، آیه ۲۴۶ ..

۲- سوره بقره، آیه ۲۴۷ ..

۳- سوره یوسف، آیه ۵۵ ..

ص: ۱۰۲

قرآن مجید در سوره «نمل»، در شرح داستان حکومت داوود و فرزندش سلیمان اشاره به علم و دانش وسیع این دو کرده می‌فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا: «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم...»** سپس می‌افزاید: **وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلْمُنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَاعْطَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده و از هر چیزی به ما عطا گردیده است...» (۱).** و در آیات سوره سبأ درباره این پدر و پسر می‌گوید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارَ لَهُ الْحَدِيدَ- اِنْ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا اِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ- وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَاسَلَّمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَرْغَبْ مِنْهُمْ عَنْ امْرِئِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ- يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ:

«و ما به داود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم؛ (مابه کوه‌ها و پرندگان گفتیم) "ای کوهها و ای پرندگان با او هم آواز شوید، و همراه او تسیح خدا گوید؛" و آهن را برای او نرم کردیم. - (و به او گفتیم "): زره‌های کامل و فراخ بسازد و حلقه‌ها را به اندازه و متناسب کن؛ و عمل صالح بجا آورد که من به آنچه انجام میدهند بینا هستم. - و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می‌پیمود و عصر گاهان مسیر یک ماه را- و چشمه مس (مذاب) را برای او جاری ساختیم؛ و گروهی از جنّ پیش روی او به اذن پروردگارش کار می‌کردند، و هر کدام از آنها که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد او را از عذاب آتش سوزان می‌چشانیم!- آنها هر چه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند:

معبدها، و تمثال‌ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض‌ها! و دیگ‌های ثابت (که بزرگی قابل حمل و نقل نبود! و به آنان گفتیم) ای آل داود! شکر (این همه نعمت را) را بجا آورید، ولی عده کمی از بندگان من شکر گزارند». (۲) قدرت مدیریت سلیمان و شدت انضباط او در امور اجرایی و اداره کشور به قدری بود

۱- سوره نمل، آیه ۱۵ و ۱۶ ..

۲- سوره سبأ، آیه ۱۰-۱۳ ..

ص: ۱۰۳

که وقتی او جان داد در حالی که تکیه به عصا کرده بود- و به همین دلیل جسد او سر پا ایستاده بود- کارگزاران او با دقت وظایف خود را انجام می‌دادند تا اینکه موربانه عصای او را خورد و بر زمین افتاد.

چنانکه قرآن در ادامه آیات فوق می‌گوید: فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبِ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ

« (سلیمان با آن همه جلال و شکوه) هنگامی که مرگ را برای او مقرر داشتیم، کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر جنده زمین (موربانه) که عصای او را می‌خورد، (تا شکست پو پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند، در عذاب خوار کننده باقی نمی‌ماندند.» (۱) اینها همه از مدیریت اجرائی قوی سلیمان و انضباط کاری او خبر می‌دهد.

اصولاً همانگونه که در جهان آفرینش مأموران اجرائی خداوند که در قرآن مجید از آنها به وَالْمُؤَدَّبَاتِ امراً (۲) تعبیر شده است و اشارات فراوان دیگری به اعمال فرشتگان الهی در تنظیم و مدیریت عالم در زمینه‌های مختلف نیز دیده می‌شود؛ در جهان انسانی نیز بدون یک دستگاه اجرائی قوی و منظم و حساب شده با تقسیم کارها و مسئولیت‌ها، برقراری نظم و اجرای قوانین غیر ممکن است.

در فرمان مالک اشتر که نمونه کامل نظام اجرائی از جهت آیین کشور داری در آن تبیین گردیده؛ این مطلب به خوبی به چشم می‌خورد.

در این فرمان، علی علیه السلام بعد از اشاره به مسأله مشاوران به وظایف اجرائی مالک اشتر، به عنوان حاکم کشور مصر، اشاره کرده، دستور می‌دهد: «وزرای خود را از میان افراد خوش سابقه و آگاه و صریح اللہجه و اهل صداقت و ورع و دور از هر گونه تملق و چاپلوسی برگزیند؛ و در همه کار و همه حال در تشخیص مصالح کشور با علما و خردمندان به مشورت بنشیند.»

۱- سوره سبأ، آیه ۱۴ ..

۲- سوره نازعات، آیه ۵ ..

ص: ۱۰۴

سپس به بخش‌های مختلف اجرایی حکومت پرداخته؛ نخست به مسأله نیروی دفاعی و ارتش قدرتمند اسلام پرداخته؛ و بعد به کارمندان و کارگزاران حکومت؛ و سپس به قضات اشاره می‌کند، سپس به سراغ تجار و امور تجاری و صنعتی، و اقتصادی می‌رود و سرانجام به مسائل مربوط به نیازمندان و محرومان جامعه می‌پردازد؛ و وظایف و مسئولیت‌های هر یکی از آنها را در رابطه با این امور طی بیانات گسترده و بسیار حساب شده‌ای، با ذکر دقایق و ظرایف شرح می‌دهد.

این عهدنامه که در واقع عصاره‌ای از آیات قرآن مجید و روایات نبوی است؛ آن‌چنان تنظیم شده که نه تنها، گذشت چهارده قرن گرد و غبار کهنگی بر آن نيفشانده، بلکه عظمت آن با گذشت زمان آشکارتر شده است و نمونه بارزی از برنامه ریزی اسلامی در زمینه اصول حاکم بر مدیریت اسلام و نظام اجرایی در حکومت اسلامی است.

نظام اجرایی حکومت اسلامی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله

اگر چه «حکومت اسلامی» در عصر آن حضرت بسیار ساده بود؛ ولی تمام آنچه برای یک حکومت مقتدر مورد نیاز است، در آن پیش بینی شده بود؛ «مسجد پیامبر ۹» با آن سادگی عجیب پایگاه اصلی حکومت و کانون نظام اجرایی بود.

از یک سو دانشگاه اسلام محسوب می‌شد؛ چرا که شب و روز کانون آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت بود.

و از سوی دیگر ستاد ارتش اسلام و مرکز فرماندهی کل قوا به حساب می‌آمد.

و از سوی سوم محکمه قضا و به اصطلاح کاخ دادگستری بود.

از سوی چهارم مرکز بیت المال و جمع آوری زکات و غنائم جنگی محسوب می‌شد؛ و با تمام کوچکی و سادگی که داشت همه این امور را در خود جای می‌داد!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هر کدام از این امور، مسئول یا مسئولینی برگزیده بود و این امر بعد از آن حضرت نیز ادامه یافت؛ مخصوصاً در عصر علی علیه السلام شکل و رنگ تازه و تنظیمات وسیع تری به موازات پیشرفت اسلام در جهان پیدا کرد،

که اصول آن در فرمان آن

ص: ۱۰۵

حضرت علیه السلام به مالک اشتر تبیین شده است.

اینها همه نشان می‌دهد که بعد از مسأله شورا باید به مسأله «نظام اجرایی» پرداخت که بدون آن هر قانونی ارزش خود را از دست می‌دهد.

صفات و شرایط مسئولان اجرایی

در سه آیه از قرآن مجید به طور صریح و در چندین آیه دیگر به طور اشاره، به صفات و ویژگی‌های کارگزاران لایق حکومت پرداخته شده است.

نخست در قصه طالوت و بنی اسرائیل می‌خوانیم: «و پیامبرشان به آنها گفت: "خداوند طالوت را برای زمام داری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است" گفتند: "چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ارث زیادی ندارد" گفت: "خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و "قدرت" جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد می‌بخشد؛ و احساس خداوند وسیع است؛ و "از لیاقت افراد برای منصب‌ها آگاه است."»^(۱) به این ترتیب دو شرط عمده رئیس حکومت اسلامی، و در مرحله بعد همه کارگزاران را علم و قدرت می‌شمرد.

در داستان یوسف علیه السلام نیز به دو شرط درباره مدیران و کارگزاران رده بالایی حکومت مانند: حافظان بیت المال (وزیر دارایی) اشاره می‌کند: قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگه دارنده و آگاهم.»^(۲) در مورد کارکنان لایق- در داستان موسی و شعیب- نیز از زبان دختران شعیب اشاره به دو شرط شده است: قَالَتْ اخِداهُمَا يَا اَبْتَ اِنَّ تَاَجِرَهُ اِنَّ خَيْرَ مَنْ اَسْتَاَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْاَمِينُ «یکی از آن دو (دختر) گفت: "پدرم (خطاب به شعیب است) او را استخدام کن (اشاره به

۱- سوره بقره، آیه ۲۴۷ ..

۲- سوره یوسف، آیه ۵۵ ..

ص: ۱۰۶

موسی است که در آن زمان جوان نیرومندی بود) زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که «قوی» و «امین» باشد (و او همین مرد است).^(۱) به این ترتیب علم و آگاهی و خردمندی، و قوت و قدرت، و امانت و درستکاری را در تمام سطوح از رئیس حکومت گرفته تا وزراء و حتی کارمندان جزء- با تفاوت مراتب- شرط می‌کند.

در آیات دیگر قرآن نیز اشاراتی به این مطلب دیده می‌شود و شرایطی برای کارگزاران حکومت ذکر شده، از جمله:

- ۱- پرهیز از همکاری با اسراف کاران؛ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ «و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید». ^(۲) ۲- پرهیز از همکاری با سفیهان و بی‌خردان؛ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا: «اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان نسپردید». ^(۳) ۳- «پرهیز از به همکاری طلبیدن گمراهان: وَمَا كُنْتُمْ تُخِذُوا الْمُضِلِّينَ عَضُدًا: «من هیچگاه گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی‌دهم». ^(۴) ۴- پرهیز از دروغگویان: فَلَا تُطِيعُوا الْمُكَذِّبِينَ ^(۵)
- ۵- پرهیز از عیب جویان و سخن چینان و مانعان از خیر و متجاوزان و افراد گنهکار و کینه توز شکمبار و خشن و بد نام: وَلَا تُطِيعُوا كَلِّمَ خَلَافٍ مَهِينٍ - هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنِيمٍ - مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ اِثِمٍ - عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ^(۶) ۶- پرهیز از پیروی هوای نفس: فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ اِنْ تَغْدُوا: «بنابراین از هوای و هوس پیروی نکنید». ^(۷)

۱- سوره قصص، آیه ۲۶ ..

۲- سوره شعراء، آیه ۱۵۱ ..

۳- سوره نساء، آیه ۵ ..

۴- سوره کهف، آیه ۵۱ ..

۵- سوره قلم، آیه ۸ ..

۶- سوره قلم، آیه‌های ۱۰-۱۳ ..

۷- سوره نساء، آیه ۱۳۵ ..

ص: ۱۰۷

۷- و بالاخره لزوم همکاری با مؤمنان و عدم استفاده از غیر مسلمین در پست های کلیدی که سبب تسلط آنها بر مسلمانان گردد: وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا: «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است». (۱) اینها شرایطی است که رعایت آنها در «کارگزاران» حکومت اسلامی ضروری است.

شرایط کارگزاران حکومت در احادیث اسلامی

اشاره

در احادیث اسلامی نیز برای کارگزاران حکومت شرایط بسیار سنگین و قابل ملاحظه‌ای قرار داده شده است که بدون آن هرگز، حکومت اسلامی به طور کامل تحقق نمی‌یابد.

۱- علم و آگاهی در بالاترین سطح

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ امْرُؤُهُمْ إِلَى السُّفَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: «کسی که امامت و پیشوایی جمعیتی را بر عهده گیرد در حالی که در میان آنها آگاه تر از او وجود دارد؛ پیوسته کار آنها رو به انحطاط می‌رود تا روز قیامت»! (۲) در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ دَعَى النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبَدِعٌ ضَالٌّ»: «کسی که مردم را به خویشتن دعوت کند، در حالی که در میان آنها آگاه تر از او وجود دارد، او بدعت گزار گمراه است»! (۳)

۲- سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف

در یکی از کلمات قصار معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَلَمَةُ الرَّيَاسِيَةِ سَمْعَةُ الصَّدْرِ»: «ابزار ریاست و مدیریت سعه صدر و گشادگی روح و فکر و تحمل فراوان است». (۴)

۳- آگاهی بر مسائل زمان

۱- سوره نساء، آیه ۱۴۱ ..

۲- وسائل، جلد ۵، صفحه ۴۱۵، باب ۲۶ از ابواب صلوة الجماعة ..

۳- سفینه البحار، جلد ۲، ماده علم ..

۴- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۷۶ ..

ص: ۱۰۸

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:
 «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»: «آن کس که آگاه از وضع زمان خود باشد مسائل پیچیده و گمراه کننده به او هجوم نمی‌آورد»! (۱)

۴- رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان مردم

در حدیثی می‌خوانیم که امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن خطاب فرمود: «ثَلَاثٌ أَنْ حَفِظْتَهُنَّ وَعَلِمْتَ بِهِنَّ كَفْتَكَ مَا سِوَاهُنَّ، وَ أَنْ تَرَكْتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ: قَالَ: وَ مَا هُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: أَقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَ الْبُعِيدِ، وَ الْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ، وَ الْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ. فَقَالَ عُمَرُ: لَقَدْ أَوْجَزْتَ وَ أَبْلَغْتَ!»
 «فرمود: سه چیز است اگر آن را به خوبی حفظ کنی و عمل نمایی تو را از امور دیگر بی‌نیاز می‌کند؛ و اگر آنها را ترک نمایی چیزی غیر از آن تو را سود نمی‌دهد.
 عمر عرض کرد: آنها چیست ای ابوالحسن؟!
 فرمود: اجرای حدود الهی نسبت به افراد دور و نزدیک، و حکم بر طبق کتاب خدا در خشنودی و غضب، و تقسیم با عدالت در میان سیاه و سفید.
 عمر عرض کرد: به راستی مختصر گفתי و حق مطلب را ادا کردی»! (۲)

۵- توجه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنهگاران که امید به بازگشت و توبه آن می‌رود:

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ثَلَاثَةٌ تَجِبُ عَلَى السُّلْطَانِ لِلْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ؛ مُكَافَأَةُ الْمُحْسِنِ بِالْإِحْسَانِ لِيَزْدَادُوا رَغْبَةً فِيهِ، وَ تَعَمُّدُ ذُنُوبِ الْمَسِيئِ لِيُتُوبَ وَ يَرْجَعَ عَنْ غِيِّهِ، وَ تَأْلُفُهُمْ جَمِيعاً بِالْإِحْسَانِ وَ الْأَنْصَافِ»:

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۷ ..

۲- بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۴۹، حدیث ۵۳ ..

ص: ۱۰۹

«سه کار است که بر حاکم اسلامی لازم است در مورد عوام و خواص انجام دهد:

نیکوکاران را پاداش نیک دهد تا برای انجام نیکی‌ها تشویق شوند؛ و گنهکاران را پرده پوشی کند تا از گناه خود توبه کنند و از گمراهی خویش بازگردند؛ و همه را زیر چتر احسان و انصاف جمع کند».(۱)

۶- منافع مردم و خویش را یکسان دیدن!

از جمله دستورهایی که علی علیه السلام به محمد بن ابی بکر داد هنگامی که او را به زمامداری مصر برگزید؛ این بود: «اِحْبَبْ لِعَامَّةِ رَعِيَّتِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اَهْلِ بَيْتِكَ، وَ اَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ اَهْلِ بَيْتِكَ فَانَّ ذَلِكُ اَوْ جِبُّ لِحُجَّةٍ وَ اَصْلِحْ لِلرَّعِيَّةِ»:
«برای عموم مردم چیزی را دوست بدار که برای خود و خانواده خود دوست می‌داری؛ و برای آنها چیزی را ناخوش دار که برای خود و خانواده خود ناخوش داری؛ چرا که این کار منطقی تو را قوی‌تر می‌کند و مردم را به صلاح و اصلاح نزدیکتر می‌سازد».(۲)

۷- پیوند عاطفی با مردم

در بعضی از روایات اسلامی سلطان عادل به منزله پدر شمرده شده است؛ و به مردم توصیه شده که همانند پدر او را گرامی دارند. مفهوم این سخن آن است که او هم باید با چشم فرزندی به مردم نگاه کند و به این ترتیب باید یک رابطه عاطفی نیرومند آن گونه که میان پدر و فرزندان است میان او و مردم برقرار باشد. امام موسی بن جعفر علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «انَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ فَاحْبُبُوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لَانْفُسِكُمْ وَ اَكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ بَانْفُسِكُمْ»:
«سلطان عادل به منزله پدر مهربان است؛ پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خود دوست می‌دارید و ناخوش دارید برای او آنچه را برای خود ناخوش دارید».(۳)

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۳ ..

۲- بحار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷ ..

۳- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۴۷۲، حدیث ۱ ..

۸- دوری از بخل، جهل و نادانی، جفا و ستم

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَامَامَةِ الْمُشْرِكِينَ؛ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوْلِ، فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبُ بِالْحَقُّوقِ وَيَقِفُ بِهَا دُونَ الْمُقَاتِعِ، وَلَا الْمُعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكُ الْأُمَّةَ»:

«شما می‌دانید کسی که بر نوامیس، خون‌ها، غنائم، احکام و پیشوایی مسلمین، حکومت می‌کند، نباید بخیل باشد؛ مبادا در جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد، و نباید جاهل و نادان باشد؛ که با جهلش آنها را گمراه سازد، و نه جفاکار که پیوندهای آنها را از هم بگسلد و نه ستمکار که گروهی را بی دلیل به گروهی دیگر مقدم دارد؛ و نه رشوه خوار در قضاوت که حقوق آنها را پایمال کند، و در رساندن حق به صاحبش کوتاهی ورزد؛ و نه تعطیل کننده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که امت را به هلاکت بيفکند». (هیچیک از اینها شایسته حکومت و وزارت و ولایت نیستند). (۱)

۹- دوری از سازشکاری و هماهنگی با اهل باطل

همان امام بزرگوار در کلمات قصارش در نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ»:

«فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند برپا دارد که (با دشمنان خدا) سازشکار نباشد؛ و به روش اهل باطل عمل نکند و پیرو فرمان طمع نگردد». (۲)

۱۰- نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت بنگرد

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات متعددی پستها و مناصب و مقامها در

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱ ..

۲- کلمات قصار، کلمه ۱۲۰ ..

ص: ۱۱۱

حکومت اسلامی به عنوان امانت الهی معرفی شده است؛ نه به عنوان یک وسیله برتری جویی و استفاده شخصی. حتی قبل از روایات اسلامی، در بعضی از آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است، در آیه ۵۸ «نساء» می‌خوانیم: **انَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الِی الْاِمَانٰتِ الِیْ اَهْلِهَا وَ اِذَا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْکُمُوْا بِالْعَدْلِ**

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

در ذیل این آیه در تفاسیر کتب و حدیث روایات متعددی آمده که منظور از امانت، همان ولایت و حکومت، و در مرحله نخست ولایت امامان معصوم علیهم السلام است. (۱) از جمله در روایتی که در تفسیر آیه فوق می‌خوانیم:

«یَعْنِی الْاِمَامَةَ وَ الْاِمَامَةُ الْاِمَانَةُ»: «منظور از این آیه امامت است، و امامت به معنی امانت می‌باشد!»

در کتاب دعائم الاسلام نیز در حدیثی از علی علیه السلام نقل شده است که به قاضی اهواز «رفاعه» چنین نوشت: «اعْلَمْ یَا رُفَاعَةَ اَنَّ هٰذِهِ الْاِمَارَةَ اِمَانَةٌ، فَمَنْ جَعَلَهَا خِیَانَةً فَعَلَّیْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ الِیْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ، وَ مَنْ اسْتَعْمَلَ خَائِنًا فَاِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ بَرِئٌ مِنْهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ»: «بدان ای رفاعه! این حکومت (و پستهای مختلف آن) امانت (الهی) است هر کس در آن خیانت کند لعنت خدا تا روز قیامت بر او باد، و هر کسی خائنی را به کار گیرد، محمد صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت از او بیزار است». (۲) در تفسیر در المنثور از علی علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «حَقَّ عَلَی الْاِمَامِ اَنْ یَحْکُمَ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اَنْ یُوَدِّی الْاِمَانَةَ، فَاِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ فَحَقَّ عَلَی النَّاسِ اَنْ یَسْمِعُوْا لَهٗ وَ اَنْ یَطِيعُوْا وَ اَنْ یُجِیْبُوْا اِذَا دَعُوْا»: «بر امام و پیشوای مسلمین لازم است که مطابق آنچه خداوند نازل کرده است حکومت کند و امانت را ادا نماید؛ هنگامی که این کار را انجام دهد، بر مردم لازم است به سخنان او گوش فرا دهند، و اطاعتش کنند؛ و هر گاه آنها را فراخواند به دعوت او پاسخ

۱- در تفسیر برهان حداقل هفت روایت در این زمینه نقل شده است، در بحار الانوار نیز در جلد ۲۳، صفحه ۲۸۰ و ۱، روایات متعددی دیده می‌شود ..

۲- دعائم الاسلام، جلد ۲، صفحه ۵۳۱ ..

ص: ۱۱۲

گویند» (۱) در نهج البلاغه نیز می‌خوانیم که امام امیرالمؤمنان علیه السلام در نامه‌ای که به فرماندار آذربایجان نوشت: «وَ اِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ بِطُعْمِيَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ اَمَانَةٌ»: «کار تو (فرمانداری) برای تو وسیله نان و آب نیست، بلکه امانتی است در گردنت!» (۲) بدیهی است این روایات مفهوم گسترده آیه را که توصیه به حفظ همه امانات می‌کند محدود نمی‌کند؛ بلکه همان گونه که می‌دانیم بیان مصداق واضح امانت الهی است.

این نیز جای شک نیست که آن کس که به این مناصب به چشم امانت الهی بنگرد طرز رفتارش نسبت به کسانی که آن را حق خود و ملک مطلق خویش می‌نگرند بسیار متفاوت است. همان گونه درباره اموال و ثروت‌ها نیز قرآن چنین تعبیری را دارد و آنها را امانت الهی در دست مردم می‌شمرد و مالک اصلی را خدا معرفی می‌کند که چند روزی این امانت را به بندگانش سپرده می‌فرماید: «وَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» «به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید» (۳) مسلماً صرف کردن اموالی که به عنوان امانت نزد انسان است و صاحبش دستور صرف آن را در موارد خاصی می‌دهد، هیچ مشکلی ندارد؛ در حالی که اگر انسان خودش را مالک اصلی بداند، صرف آن برای او آسان نیست.

۱- در المثنور، جلد ۲، صفحه ۱۷۵ ..

۲- نهج البلاغه، نامه پنجم ..

۳- سوره حدید، آیه ۷ ..

ترکیب نظام اجرایی

اشاره

معمولاً «نظام اجرایی» از شبکه وسیعی تشکیل می‌شود که در رئیس آن رئیس حکومت قرار گرفته؛ وزراء در مرتبه بعد، و در مرتبه سوم مدیران کل و استانداران و فرمانداران و رؤسای بخشهای تابعه هستند و هر کشوری خواه کوچک باشد یا بزرگ، نیاز به چنین تقسیماتی دارد، خواه به این نام‌ها باشد یا با نام‌های دیگر.

در واقع این شبکه گسترده دارای فلسفه روشنی است که از مسأله لزوم تقسیم کارها سرچشمه می‌گیرد.

این مسأله در جهان تشریح و نظامات جامعه انسانی، عکسبرداری روشنی از ساختارهای نظام تکوین است. هنگامی که به بدن یک انسان از نظر تشکیلات درون و برون نگاه می‌کنیم می‌بینیم این جهان صغیر که عالم کبیر در آن خلاصه شده دارای یک «نظام اجرایی» بسیار منسجم با یک شبکه وسیع و گسترده برای تقسیم کارهاست.

هنگامی که عقل و خرد، درباره انجام کاری تصمیم می‌گیرد و فرمان نهایی صادر می‌شود هر یک از بخشهای بدن فعالیت خود را آغاز می‌کند، و با هماهنگی کامل مطلب را تا مرحله نهایی تعقیب می‌نماید.

در یک مثال ساده هنگامی که انسان احساس خطر می‌کند؛ فی‌المثل از طریق چشم و گوش از وجود یک حیوان درنده در نزدیکی خود آگاه شود- قیافه او را ببیند یا صدای او را بشنود- و سلاحی برای دفاع در اختیار نداشته باشد و پناه گاهی در آن نزدیکی باشد؛ فرمان فرار به سوی آن پناه گاه از سوی عقل صادر می‌شود. شبکه‌های اعصاب و عضلات سریعاً به کار می‌افتد، ضربان قلب برای رساندن خون اضافی به عضلات به شدت بالا می‌رود، شش‌ها برای تصفیه کردن خون و رساندن اکسیژن بیشتر برای سوخت و سوز عضلات با سرعت مشغول به کار می‌شوند، هر گونه آثار خستگی و کسالت و خواب موقتاً از

ص: ۱۱۴

بین می‌رود و انسان با کمال هوشیاری مراقب اوضاع و حرکات خویش است، و به اصطلاح خواب از چشم او می‌پرد. تمام اموری که ممکن است فکر انسان را به خود مشغول کند و از این کار مهم باز دارد مانند گرسنگی، تشنگی و درد ناگهان فراموش می‌گردد!

نیروهای ذخیره بدن به طور کامل بسیج شده، برای سخت‌ترین کارها آمده می‌گردد، و گاه انسان ده برابر قدرتی که در حال عادی از خود نشان می‌دهد قدرت نمایی می‌کند؛ و همه این‌ها به اصطلاح به طور خودکار و تمام اتوماتیک انجام می‌شود؛ و چنان دقیق و ظریف و حساب شده است که مطالعه همین موضوع به تنهایی برای پی بردن به علم و قدرت پروردگار و آشنایی به حقیقت توحید کافی است.

یک جامعه انسانی نیز حکم یک بدن را دارد و به همین دلیل کارها باید دقیقاً در آن تقسیم شود؛ و هر یک از نیازهای فرهنگی، اقتصادی، نظامی، معنوی و مادی جامعه با برنامه ریزی دقیق دنبال گردد؛ و در عین جدایی هماهنگ بودن، و هر کدام کار دیگری را تکمیل کردن ضروری است.

به همین دلیل تمام جوامع بشری - اعم از دیندار و بیگانه از دین، شرقی و غربی، قدیم و جدید - این اصل را در زندگی اجتماعی خود پذیرفته‌اند، هر چند در چگونگی تقسیم کارها و مناصب و مسئولیت‌ها با هم متفاوت اند، بعضی بسیار ابتدایی و بعضی حساب شده کار می‌کنند.

نظام اجرایی در عالم آفرینش

با اینکه خداوند بر همه چیز قادر و توانا است و بی شک هر چه را اراده کند بلافاصله انجام می‌گیرد اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا ارَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، فقط به او می‌گوید: "موجود باش،" آن نیز بی درنگ موجود می‌شود» (۱). با این حال آیات قرآن مجید به خوبی نشان می‌دهد که خداوند کارهای جهان را تقسیم

ص: ۱۱۵

کرده، گروه‌هایی از فرشتگان را مأمور انجام هر یک از کارهای مهم آفرینش و تشریح کرده است. گاه به طور کلی به این مسأله اشاره کرده می‌فرماید: جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحٍ مِّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ «فرشتگان را رسولانی قرار دادارای که صاحب بال‌های دو گانه و سه گانه و چهار گانه» (۱) و در جای دیگر می‌فرماید: فَالْمِدْبَرَاتِ امْرَأًا: «سوگند به فرشتگانی آنها که امور را تدبیر می‌کنند» (۲) و در جای دیگر از قول فرشتگان نقل می‌کند که می‌گویند: وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَأَنَا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَأَنَا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ «هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد»- و ما همگی (برای اطاعت فرمان خداوند) به صف ایستاده‌ایم؛- و ما همه تسبیح گوی او هستیم» (۳) و گاه انگشت روی گروه‌های خاصی با وظایف مخصوصشان گذارده است که به عنوان نمونه، گروه‌های زیر را می‌توان نام برد:

- ۱- فرشتگانی که مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی هستند يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (۴) ۲-
- گروهی که حاملان عرش اند الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (۵) ۳- گروهی که مراقبان اعمال انسان‌ها هستند وَأَنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ - كِرَامًا كَاتِبِينَ - يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۶) ۴-
- گروهی که امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها و حوادث سخت زندگی هستند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُورُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا

۱- سوره فاطر، آیه ۱ ..

۲- سوره نازعات، آیه ۵ ..

۳- سوره صافات، آیه ۱۶۴-۱۶۶ ..

۴- سوره نحل، آیه ۲ ..

۵- سوره غافر، آیه ۷ ..

۶- سوره انفطار، آیه‌های ۱۰-۱۲ ..

ص: ۱۱۶

لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا. (۱) ۵- گروهی که حافظان انسان‌ها در برابر بسیاری از خطرات و حوادث اند: وَهُوَ الْفَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً. (۲) ۶- گروهی که مأمور قبض ارواح اند قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (۳) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ (۴) ۷- فرشتگانی که مأمور تقسیم ارزاق اند فَاَلْمُقَسَّمَاتِ امْرَأًا (۵) در تفسیر این آیه، بعضی آنرا به تناسب آیات قبل، اشاره به فرشتگانی که ارزاق را در میان بندگان تقسیم می‌کنند دانسته‌اند و بعضی آن را به فرشتگانی که مأمور تقسیم همه کارها در جهان هستی می‌باشند.

۸- فرشتگانی که مأمور گسترش ابرها و نزول بار آن‌ها و مأمور پراکنده ساختن آنها بعد از ریزش باران هستند وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا - فَاَلْفَارِقَاتِ فَرَقًا. (۶)

۹- فرشتگانی که مأمور خنثی کردن و سوسه‌های شیاطین از قلوب مؤمنان هستند و با تهاجم شیاطین بر افکار بندگان مؤمن مبارزه کرده، و سوسه‌های آنها را خنثی می‌کنند فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۷) ۱۰- فرشتگانی که در شب قدر نازل می‌شوند و مأمور ابلاغ مقدرات الهی در طول یک سال هستند، مقدراتی که بر حسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها و اعمال هر کس تعیین می‌شود؛ نه بدون حساب و شکل اجباری، تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مَنْ كُلُّ امْرَأٍ (۸) همان گونه که ملاحظه می‌کنید خداوند با تمام قدرتی که بر هر کار دارد، تدبیر امور این جهان را در میان فرشتگان تقسیم کرده و برای هر گروه وظیفه و مأموریتی قائل شده است.

۱- سوره احزاب، آیه ۹ ..

۲- سوره انعام، آیه ۶ ..

۳- سوره سجده، آیه ۱۱ ..

۴- سوره نحل، آیه ۳۲ ..

۵- سوره ذاریات، آیه ۴ ..

۶- سوره مرسلات، آیه‌های ۳ و ۴ ..

۷- در تفسیر این آیه مطالب گوناگونی گفته شده که یکی از معانی آن همان است که در بالا آمد- سوره صافات، آیه ۲ ..

۸- سوره قدر، آیه ۴ ..

در روایات اسلامی نیز درباره اصناف فرشتگان تعبيرات متعدّد و پرمعنایی از نظر تقسیم مسئولیت ها دیده می‌شود، از جمله در نهج البلاغه در خطبه اشباح آمده است:

«وَمِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْغَمَامِ الدُّيْحِ، وَفِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشُّمَخِ ... وَفِي قَتْرِهِ الظَّلَامِ الْأَيْهِمِ خَرَفَتْ أَقْدَامُهُمْ تُخَوِّمُ الْأَرْضِ السُّفْلَى فَهِيَ كَرِيَاتٍ بَيْضٍ قَدْ نَفَذَتْ فِي مَخَارِقِ الْهَوَاءِ، وَتَحْتَهَا رِيحٌ هَفَّافَةٌ، تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ أَنْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِبَةِ، قَدْ اسْتَفْرَعَتْهُمْ اشْغَالُ عِبَادَتِهِ، وَوَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ ... قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَشَرِبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ»:

«گروهی از آنها دست در کار آفرینش ابرهای پر آب و کوه های عظیم و مرتفع و آفرینش ظلمت و تاریکی هستند.

و گروهی دیگر قدم هایشان تا قعر زمین پایین رفته و همانند پرچم های سفیدی فضا را شکافته؛ و در زیر آن بادهایی است که به نرمی حرکت می‌کند و در حدود معینی نگاهش می‌دارد؛ اشتغال به عبادت آنها را از کار دیگر بازداشته و در حقیقت ایمان میان آنها و معرفت حق پیوند داده است ... شیرینی معرفت الهی را چشیده، و از جام محبتش سیراب شده‌اند!»^(۱) روایات فراوان دیگری درباره تقسیم مسئولیت ها در میان فرشتگان داریم که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد.^(۲) از آنچه در بالا گفته شد این پیام قرآنی را می‌توان دریافت که اگر انسان ها بخواهند همگام و هم سو با دستگاه ربوبیت پروردگار در جهان هستی و مدیریت او در عالم تکوین عمل کنند باید مسأله تقسیم کارها و مسئولیت ها را در جامعه انسانی مورد توجه دقیق قرار دهند، تا زندگی آنها قرین موفقیت بوده باشد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (معروف به خطبه اشباح) ..

۲- برای توضیح بیشتر درباره اصناف فرشتگان به بحار الانوار، جلد ۵۹، صفحه ۱۷۴ به بعد، و صحیفه سجّادیه، دعای سوم مراجعه فرمایید ..

ص: ۱۱۸

به تعبیر دیگر: ما می‌دانیم دستگاه تکوین و تشریح باید همسان عمل کنند؛ و زندگی انسانها باید از آفرینش الهی الهام گیرد و رنگ و صیغه الهی داشته باشد و آنچه در آنجا حاکم است در اینجا حاکم گردد؛ توجه به این حقیقت ما را به مسأله تنظیم امور اجرائی دعوت می‌نماید.

نظام اجرائی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله

با اینکه حکومت اسلامی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به شکل بسیار ساده‌ای بود در عین حال مسأله تقسیم مسئولیت‌ها در «نظام اجرائی» این حکومت، کاملاً آشکار و حساب شده بود.

از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر یک از جنگ‌ها که خود شخصاً در آن شرکت نداشت؛ فرمانده یا فرماندهانی تعیین می‌کرد و حتی گاه برای حوادث احتمالی که ممکن بود برای فرمانده نخستین پیش آید جانشین برای او تعیین می‌فرمود؛ مثلاً: در جنگ موته فرمانده اصلی لشکر را جعفر بن ابیطالب تعیین فرمود سپس اضافه کرد: اگر حادثه‌ای برای جعفر پیش آمد زید بن حارثه؛ و اگر برای او نیز حادثه‌ای پیش آمد عبدالله بن رواحه و اگر برای او هم حادثه‌ای پیش آمد مسلمانان از طریق مشورت یک نفر را از میان خود برای فرماندهی لشکر برگزینند. (۱) و نیز در تواریخ آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله کتاب و نویسندگانی داشت برای کتابت وحی و امور دیگر که از میان آنها حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علی علیه السلام و همچنین زید بن ثابت، علاء بن حضرمی و ابی بن کعب را می‌توان نام برد. (۲) برای جمع آوری زکات و امانت بیت المال، افرادی را برگزیده بود که از میان آنها مهاجر ابن ابی امیه، که مأمور نظارت بر جمع آوری اموال بیت المال در صنعا بود، و «زیاد بن لبید» در حضرموت و عدی بن حاتم در قبیله طی و مالک بن نویره در بنی حنظله، و زبرقان بن

۱- سید المرسلین، جلد ۲، صفحه ۴۴- بعضی از مورخان ترتیب امرای سه گانه را به شکل دیگری نقل کرده‌اند که تفاوتی در مقصود ما ندارد ..

۲- کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۳۱۳ ..

ص: ۱۱۹

بدر در قبیله بنی سعد و علاء بن حضرمی در بحرین را می‌توان ذکر کرد. (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کارشناسانی نیز برای تخمین محصول نخلستان‌ها برای پرداخت مقدار زکات تعیین فرموده بود، از جمله عبدالله بن رواحه بود. همچنین فرماندارانی برای مناطق مختلف انتخاب می‌کرد که از میان آنها علی علیه السلام و معاذ بن جبل را برای یمن و عتاب بن اسید را برای مکه، و عثمان بن ابی العاص را بر منطقه بنی ثقیف می‌توان نام برد.

آن حضرت سفیران و رسولان متعددی داشت که هر کدام را برای ابلاغ دعوتش به سوی یکی از پادشاهان و زمامداران کشورهای هم‌جوار فرستاد. از جمله عبدالله بن حذافه را به سوی کسری پادشاه ساسانی، و دحیه کلبی را به سوی قیصر پادشاه روم، و حاطب بن ابی بلتعہ را به سوی مقوقس، پادشاه مصر، و عمر و بن امیہ را به سوی نجاشی زمامدار حبشه، مبعوث فرمود. (۲) به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که در آن حکومت خالی از هر گونه تشریفات «نظام اجرائی» کاملاً منسجم که از بخش‌های مختلفی تشکیل شده بود، و برای هر یک مسئول یا مسئولانی برگزیده بود؛ حاکم بود.

همه اینها به خوبی نشان می‌دهد که مسأله تقسیم مسئولیت‌ها و مدیریت‌ها در بخش‌های «نظام اجرائی» حکومت اسلامی، امری است مسلم و اجتناب‌ناپذیر.

طرز انتخاب رئیس نظام اجرائی و مسئولان دیگر

در جهان بینی اسلامی که حکومت از آن خدا، و سرچشمه مشروعیت آن در جوامع انسانی با استناد به اجازه و تفویض الهی است؛ طبیعی است که «نظامات اجرائی» در تمام سلسله مراتب از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله سپس امامان معصوم علیهم السلام و بعد از آنها جانشینان و نمایندگان آنان یعنی: فقهای بزرگ تعیین گردد.

به همین دلیل می‌بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگامی که حکومت اسلامی را در آغاز

۱- سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۴۶ ..

۲- خاندان وحی، صفحه ۲۶ ..

ص: ۱۲۰

هجرت به مدینه بنیان نهاد؛ و در باقیمانده عمر پر برکت خود آن را گسترش داد همه جا فرمانداران و امراء لشکر و قضات و سفیران را شخصاً تعیین می فرمود؛ و احتمالاً در موارد مهم در انتخاب آنان با اصحاب و یارانش به شورمی پرداخت.

ولی به یقین هنگامی که کار به دست فقیه جامع الشرائط می افتد به خصوص در عصر و زمان ما- که لزوم مشارکت مردم در امر حکومت از بدیهیات است، چرا که بدون مشارکت آنان، هرگز انگیزه کافی برای همکاری با حکومت وجود نخواهد داشت- لازم است مسأله شور و مشورت با مردم در متن برنامه گزینش سطوح بالای نظام اجرایی قرار گیرد.

به تعبیر دیگر: مردم باید درباره «رئیس نظام اجرایی» و رده بالای این نظام شناخت کافی و هماهنگی داشته باشند؛ و هر گاه فقیه جامع الشرائط نسبت به این موضوع بی اعتنا باشد مصالح مسلمین را به خطر افکنده و نظام اسلامی را متزلزل ساخته است و به همین دلیل مشروعیت ولایت خود را نیز از دست می دهد.

ولی فقیه هرگز نمی تواند بگوید من جانشین معصوم هستم و مانند عصر پیامبر صلی الله علیه و آله تمام مدیران اجرایی و نخست وزیر و وزیران و رئیس جمهور را در نظام حکومت اسلامی خودم تعیین می کنم؛ چرا که این امر هماهنگ با مصالح مردم و غبطه مسلمین و شرایط امر به معروف و نهی از منکر نیست. پایه های حکومت سست، و اساس آن متزلزل و ریشه های آن را بسیار ضعیف و کم قدرت خواهد کرد؛ بلکه به زودی اساس چنین حکومتی از صفحه اجتماع برچیده خواهد شد.

او باید به اصل شورای قرآنی در این امر مهم احترام بگذارد؛ و به گزینش مردم اهمیت بدهد؛ و آنها را در این امر سهیم کند؛ و یکی از بهترین راه های آن همان است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی شده است که رئیس جمهور، نخست از سوی مردم برگزیده می شود و با آراء آنها پشتوانه عمومی پیدا می کند، و در مرحله نهایی حکم او از سوی فقیه جامع الشرائط تنفیذ می گردد؛ تا از یک سو جنبه مردمی آن تثبیت شود، و از سوی دیگر جنبه الهی که اساس این گزینش را تشکیل می دهد تأمین گردد. (دقت کنید)

این نکته قابل توجه است که تجربه نشان داده که انتخاب مردم در یک جامعه مؤمن و مذهبی هر گاه با زمینه سازی صحیح قلبی و آموزش و شناخت کافی صورت گیرد؛ غالباً

ص: ۱۲۱

درست خواهد بود.

حال اگر در بعضی از موارد به راستی وجدان و تشخیص عمومی گرفتار اشتباه شود- که این موارد کم و نادری است- فقیه جامع الشرائط باید از اختیار خود استفاده کرده از تنفیذ حکم چنین کسی سرباز زند. ولی از آنجا که ولی فقیه خود برگزیده مردم است،- چنانکه بعداً اشاره خواهد شد- باید با تدبیر و درایت و با ارائه مدارک و دلایل به روشن شناختن مردم بپردازد؛ و وجدان عمومی را نسبت به این امر آگاه سازد؛ و اگر اشتباهی رخ داده جلو آن را بگیرد.

ولی همان گونه که گفتیم این در موارد بسیار نادری صورت می‌گیرد به خصوص اینکه صلاحیت نامزدها را برای این امر، گروهی از آگاهان باید قبلاً تأیید کنند؛ و با توجه به این مسأله فوق العاده بعید به نظر می‌رسد که مشکل مهمی پیش آید.

البته ممکن است گزینش مردم به صورت غیر مستقیم انجام شود؛ به این معنی که مردم: نمایندگان خود را برای مجلس شورای اسلامی برگزینند، سپس نمایندگان کسی را برای نخست وزیری در نظر گرفته، و بعد از شور کافی و احراز صلاحیت وی، به او رأی اعتماد دهند و بعد برای تنفیذ این حکم به ولی فقیه مراجعه کنند. ولی فقیه نیز گاه مستقیماً و گاه به طور غیر مستقیم- مانند آنچه در مورد فقهای شورای نگهبان مشاهده می‌کنیم- این نظر را تأیید و تصویب و تنفیذ می‌کند.

در نظام جمهوری اسلامی هر چند در حال حاضر «رئیس قوه اجرائی» یعنی: رئیس جمهوری از سوی مردم برگزیده می‌شود؛ ولی مسئولان رده بالا- یعنی: وزراء به پیشنهاد او و گزینش نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد؛ به این ترتیب مردم از دو طریق در انتخاب وزیران شریک و سهیم اند: از طریق نمایندگان مجلس، و از طریق «رئیس قوه» اجرائی که منتخب مردم هستند.

فقیه جامع الشرائط نیز از طریق شورای نگهبان و هم از طریق تنفیذ حکم رئیس جمهوری بر این کار نظارت می‌کند. این روش نه چندان پیچیده، هم دخالت فقیه جامع الشرائط را در این گزینش مطابق موازین شرعی تأمین می‌کند و هم مشارکت مردم را و به این ترتیب جنبه‌های شرعی و

ص: ۱۲۲

مردمی به طور دقیق رعایت می‌شود. (دقت کنید)

فرهنگ حاکم بر حکومت اسلامی

اشاره

این بخش از مسائل مربوط به حکومت اسلامی یکی از مهم‌ترین و سازنده‌ترین بخش‌ها است؛ زیرا ممکن است از آنچه در بحث پیشین درباره نظام اجرایی در حکومت اسلامی گفته شد چنین تصوّر شود که در حکومت اسلامی نیز به همان راهی می‌رویم که حاکمان غیر اسلامی رفته‌اند.

یعنی: در اینجا نیز تقسیم مسئولیت‌ها، و تشکیل وزارتخانه‌ها و انتخاب وزراء و مدیران بلند پایه و غیر بلند پایه، و رئیس جمهور یا نخست وزیر مطرح است؛ و نیز مسأله انتخابات مردمی و تکیه بر آراء و خواسته‌های مردم و انتخاب مستقیم یا غیر مستقیم توسط نمایندگان مردم در مجلس شورا و مانند اینها وجود دارد، بنابراین تنها تفاوت این حکومت با سایر حکومت‌ها در نام و عنوان است! ولی این اشتباه بزرگی است چرا که مهم‌ترین چیزی که ملت‌ها و حکومت‌ها و جمعیت‌ها را از هم جدا می‌سازد همان «فرهنگ‌های حاکم» بر آنهاست، زیرا حکومت یا نهادها و ارگان‌های حکومتی تنها به منزله جسم است و روح آنها همان فرهنگی است که بر آنها حکومت می‌کند.

برای پی بردن به فرهنگ اسلامی حاکم بر این نظامات، بحث‌های زیادی لازم است که در خور کتاب یا کتاب‌های مستقلی است؛ آنچه در اینجا می‌خوانید در واقع فهرستی از آن محسوب می‌شود، فهرستی که می‌تواند خوانندگان گرامی را از کیفیت اجمالی و اهداف و اهمیت این مسأله آگاه سازد.

به طور کلی سه اصل عمده بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت‌های مردمی جدا می‌سازد:

۱- مسئولان اجرایی خود را امانت دار الهی می‌دانند که باید حکومت و مقامات

ص: ۱۲۴

حکومتی را که به آنها سپرده شده به عنوان یک ودیعه حفظ کنند، رابطی میان خدا و بندگان او باشند و آنچه را او فرمان داده دقیقاً در مورد بندگان اجرا کنند. آنها هرگز نمی‌توانند در فکر حفظ مقام یا منافع خویش یا منافع گروه خاصی باشند. در حالی که حاکمان مادی بیش از همه چیز در فکر حفظ مقام و منافع خویش هستند، و گاه برای رسیدن به یکی از مقامات ممکن است ملیون‌ها هزینه کنند؛ و به یقین باید بعد از رسیدن به حکومت جای هزینه‌ها را پر کرده و اضعاف مضاعف بر آن بیفزایند؛ و یا لااقل به قشر و جمعیت خاصی تعلّق دارند، و برای حفظ منافع خاصّ جمعیت خود که برای رساندن او به حکومت، سرمایه‌گذاری‌های کلانی کرده‌اند تا بازدهی بسیار پر سودی داشته باشند، تلاش و کوشش کنند؛ تفاوت این دیدگاه با دیدگاه حاکمان و مدیران اسلامی، در تمام زمینه‌ها کاملاً روشن است.

۲- مردم آنها را مبعوثان الهی می‌دانند چرا که اطاعت از آنها شاخه‌ای از اطاعت خداست، و فرمان آن‌ها به منزله فرمان الهی است. آنها قوانین حکومت اسلامی را- در صورتی که حکومت بر پایه‌های صحیحی استوار شود- قانون خدا می‌دانند و اطاعت از آن را موجب نجات در آخرت، و مخالفت با آن را گناه و مایه عذاب در سرای دیگر می‌شمرند. این دیدگاه با دیدگاه عمومی در حکومت‌های مادی که حاکمان را افرادی همچون خود می‌دانند که غالباً در صدد حفظ منافع خویش یا منافع حزب و گروه خویش اند و در هر مورد مردم قوانین را نپسندند، و از بیم مجازات در امان باشند شانه از زیر بار آن خالی می‌کنند، بسیار متفاوت است.

۳- اصولاً روح معنویت و ارزش‌های اخلاقی در چنین حکومتی باید بر همه چیز سایه بیفکند و مسائل اخلاقی و انسانی در سر لوحه کارها قرار گیرد؛ انگیزه‌ها باید فراتر از انگیزه‌های مادی باشد، مگر نه این است که هدف نهایی از تشکیل حکومت و بهتر زیستن، فراهم آمدن مقدمات برای سیر الی الله و قرب به خدا و تکامل روحی و معنوی است؟! آیا این انگیزه‌ها می‌تواند با انگیزه‌های مردم و کارگزاران در یک حکومت مادی یکسان باشد؟

ص: ۱۲۵

البته برای رسیدن به یک حکومت الهی و اسلامی تام العیار، راه دور و درازی را باید پیمود؛ و آموزش های فراوانی باید به جامعه داد، ولی هر چه باشد محتوای این حکومت با حکومت های مادی از نظر عنصر فرهنگی بسیار متفاوت بلکه متباین است.

با این تحلیل کوتاه به سراغ آیات قرآن، و سپس روایات اسلامی می‌رویم تا چشم انداز «فرهنگ حاکم بر محورهای مختلف حکومت اسلامی» را بررسی کنیم:

۱- در آیه ۱۵۹ «آل عمران» می‌خوانیم:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و (مهربان) شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب؛ و در کارها با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل نما، زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد».

به این ترتیب حاکم اسلامی در کنار قاطعیت و تصمیم‌گیری محکم، مأمور به عفو و گذشت و حتی استغفار در درگاه الهی و نرمش و ملایمت می‌باشد و تکیه گاه اصلی را در همه چیز و همه کار خدا می‌داند.

۲- در آیه ۳۴ «فصیلت» دستور می‌دهد که کدورت و دشمنی را با آب محبت بشوید و تا آنجا که ممکن است از مقابله به مثل در برابر دوستان بپرهیزید، می‌فرماید: اذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ احْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ

«بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه خواهی دید همان کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است» ولی بلافاصله می‌افزاید: «به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامت اند نمی‌رسند، و جز کسانی که بهره‌عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی‌شوند» (۱).

۱- سوره فصیلت، آیه ۳۵..

ص: ۱۲۶

حاکمیت این گونه «فرهنگ بر نظام اجرائی اسلامی» که درست در جهت ضد فرهنگ مادی قرار دارد، نورانیت و صفای خاصی به آن می‌بخشد و معنی و مفهوم دیگری به آن می‌دهد.

۳- در آیه ۲۸ سوره «کهف» در برابر اصرار کسانی که معتقد بودند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باید افراد فقیر را هر چند مخلص و مؤمن باشند از خود دور سازد، و به قشرهای ثروتمند و پر نفوذ نزدیک شود، با صراحت و قاطعیت می‌فرماید: *وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا:*

«با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند؛ و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است.» چه قدر تفاوت است میان این منطق که عشق و ایمان به خدا در این گونه افراد برترین ارزش می‌شمرد؛ و فرمان می‌دهد دست رد به سینه ثروتمندان غافل و بی‌خبر بزن؛ نه فقیران مخلص و با ایمان و میان منطق کسانی که امروز در سطح جهان باصراحت اعلام می‌دارند که ارزش اصلی همان منافع مادی است و همه ارزش‌های دیگر را پیش پای آن قربانی می‌کنند.

۴- آیه ۲۶ سوره «ص» در یک پیام قاطع و کوبنده خطاب به داود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: *يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ: «ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.»*

همان گونه که می‌بینیم به این پیامبر معصوم به عنوان یک الگو و نمونه هشدار می‌دهد که مراقب وسوسه‌های شیطان نفس باشد که مایه انحراف او از طریق حق و عدالت نگردد.

بنابراین یک حاکم اسلامی همیشه مراقب این معنی است که مبادا در داوری‌های خود گرفتار حب و بغض‌ها و هوی و هوس‌ها گردد و حق بی‌گناهی را ضایع کند. و چقدر تفاوت دارد این منطق با منطق کسانی که تنها قاضی را در برابر قانون، آن هم قانونی که هزار گونه

ص: ۱۲۷

راه فرار و توجیه و تفسیر دارد مسئول می‌شمرد؟!

۵- در آیه ۱۳۵ «نساء» تمام مؤمنان را مخاطب ساخته و یک اصل مهم دیگر را یادآور می‌شود؛ و آن مسأله مقدم داشتن اصول و ضوابط بر هر گونه رابطه است؛ می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او (کسی که گواهی شما به زیان او است غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید؛ که منحرف خواهید شد. و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است».

به این ترتیب نه تنها رابطه فرزند و پدر و مادر و برادر نباید مانع اجرای حق و عدالت و قیام به قسط گردد؛ بلکه منافع خویشتن را نیز باید در برابر اجرای حق نادیده گرفت.

بدیهی است در حکومت های مادی ممکن است از چنین مسائلی سخن گفته شود ولی نه تنها ضمانت اجرا ندارد؛ بلکه اگر دقت شود مفهوم صحیحی برای آن متصور نیست، به همین دلیل همواره شخصیت های آنها منافع شخصی و گروهی را بر عدل و داد و قیام به قسط مقدم می‌شمردند، و در آنجا روابط بر ضوابط حاکم است و گاه آشکارا با انجام کارهای ضدّ و نقیض و برخورد دو گانه با مسائل شبیه هم که یکی در مسیر منافع است و دیگری بر ضدّ منافع، قوانین به آسانی در هم شکسته می‌شود و بطلان شعارهای مربوط به قسط و عدالت و حقوق بشر در عمل به ثبوت می‌رسد.

در روایات اسلامی نیز نکته‌های بسیار جالبی برای معرّفی «فرهنگ حاکم بر حکومت اسلامی» دیده می‌شود که شرح همه آنها بسیار به درازا می‌کشد ولی در اینجا به گلچینی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- اسلام و مسئله جنگ

با اینکه جنگ اوج خشونت انسان‌هاست؛ و متأسفانه گاه این خشونت در برابر کسانی که چیزی جز منطق زور را نمی‌فهمند ضرورت پیدا می‌کند. در عین حال اسلام حتی در برنامه‌های جنگی خود مسائل انسانی را با این مسأله خشن آمیخته و رعایت اصول اخلاق را حتی در برابر دشمنان سرسخت و لجوج و در میدان جنگ لازم شمرده است.

هنگامی که گروهی از سربازان اسلام عازم میدان جنگ می‌شدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را فرا می‌خواند و این دستورات را به آنها گوشزد می‌نمود، می‌فرمود:

«سَبِّرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَغْلُوا، وَ لَا تُمَثِّلُوا وَ لَا تَغْدِرُوا وَ لَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَانِيًّا، وَ لَا صَبِيًّا وَ لَا امْرَأَةً وَ لَا تَقَطُّعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهَا، وَ إِذَا رَجُلٌ مِنْ أَدْنَى الْمُسْلِمِينَ أَوْ أَضْلَهُمْ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَهُوَ جَارٍ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَإِنْ تَبِعَكُمْ فَأَخَوْكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَنْ أَبِي فَأَبْلِعُوهُ مَأْمَنَةً وَ اسْتَبْنُوا بِاللَّهِ عَلَيْهِ»:

«به نام خدا و به کمک پروردگار و برای خدا و در طریق آیین رسول الله حرکت کنید، خیانت نکنید، و اعضای مجروحان و کشتگان میدان جنگ را قطع ننمایید، پیمان شکنی نکنید، پیرمردان از کار افتاده را به قتل نرسانید، و همچنین کودکان و زنان را، هیچ درختی را قطع نکنید مگر اینکه نیاز به آن داشته باشید؛ و هر گاه مسلمانی خواه کمترین آنها باشد یا برترین آنها، امان به مردی از مشرکان بدهد، او در امان است تا کلام خدا را بشنود اگر از آیین شما پیروی کند برادر دینی شماست و اگر نپذیرد او را به جایگاه امنش برسانید و از خدا بخواهید تا او مسلمان شود».(۱) و در دستور دیگری می‌خوانیم:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُلْقَى الشُّمُّ فِي بِلَادِ الْمُشْرِكِينَ»: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه سم در شهرهای مشرکان افکنده شود».(۲) بنابراین به کار بردن گازهای سمی، داروهای سمی و هر نوع سلاح شیمیایی ممنوع است. باز در دستور دیگری از همین قبیل از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا بَيَّتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله

۱- فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۷ و ۲۸، حدیث ۱ ..

۲- فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۸، حدیث ۲ ..

ص: ۱۲۹

عِدْوًا قَطُّ: «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز به دشمنان خود شبیخون نزد» (۱) و باز در یکی دیگر از دستورات جنگی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در آن زمان که عازم یمن بود فرمود چنین می‌خوانیم: «لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَ أَيْمَ اللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرَ لَكَ مِمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ»: «با کسی پیکار مکن مگر اینکه قبلاً او را به سوی اسلام بخوانی - و آنچه در توان داری برای هدایت او و دست برداشتن از جنگ به کارگیری - سوگند به خدا اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند برای توبهتر است از آنچه آفتاب بر آن طلوع و غرب می‌کند» (۲).

۲- آداب اسلامی در جمع آوری مالیات

در آداب مربوط به جمع آوری زکات و اموال بیت المال می‌خوانیم: علی علیه السلام هر گاه کسی را مأمور جمع زکات می‌کرد، برنامه و فرمان مبسوطی برای او می‌نوشت که آنچه در ذیل می‌خوانیم بخشی از آن است:

«أَنْطَلِقُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَخِدَّةِ لَأَشْرِيكَ لَهُ، وَ لَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِمًا، وَ لَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَ لَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَاَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَيْتَاهُمْ، ثُمَّ امْنُصِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ ثُمَّ تَقُولُ: عِبَادَ اللَّهِ! ارْسَلْنِي إِلَيْكُمْ وَ لِيَّ اللَّهُ وَ خَلِيفَتُهُ لَأَخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مَنْ حَقَّ فَتَوَدُّوهُ إِلَى وَ لِيَّهِ، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَ أَنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَيِّفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعَسِّفَهُ أَوْ تُرَهِّقَهُ»:

«باتقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی همتا حرکت کن؛ و در این راه هیچ مسلمانی را مترسان، و از سرزمین او ناخشنود مگذر، بیش از آنچه حق خداوند در اموال او هست از او نگیر، هنگامی که به آبادی قبیله می‌رسی در محل آب آن آبادی فرود آی و داخل خانه هایشان مشو. سپس با آرامش و قار به سوی آنان برو تا در میان آنها

۱- فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۸ (باب وصیة رسول الله ...، حدیث ۳) ..

۲- فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۸، حدیث ۴ ..

ص: ۱۳۰

قرارگیری به آنها سلام کن و از اظهار محبت و تحیت بخل موز، سپس به آنان بگو: ای بندگان خدا مرا ولی خدا و خلیفه‌اش به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است بگیرم، آیا در اموال شما حقی وجود دارد که آن را به نماینده‌اش پردازید؟، ولی اگر کسی گفت "نه، دیگر به او مراجعه مکن! و اگر کسی پاسخ مثبت داد همراه او برو، ولی او را نترسان و تهدید نکن، و نیز او را به کار مشکلی مکلف نسا." ...

در دنبال این سخن، سفارش‌های مؤکدی درباره نحوه انتخاب عادلانه زکات بیت المال از میان اموال خوب و بد و مرغوب و نامرغوب مردم، و رعایت رفق و مدارا، و محبت، می‌کند؛ که نمونه روشنی از برخورد بزرگوارانه و حاکمیت ارزش‌های اسلامی بر این گونه مسائل با مردم است. (۱) ممکن است بعضی تصور کنند که این گونه برخورد با مسایل مالیات اسلامی موجب ضعف و فتور است و با آنچه امروز مشاهده می‌کنیم تفاوت بسیار دارد!

ولی نباید فراموش کرد که این گونه دستورها باید در جامعه‌ای پیاده شود که با فرهنگ اسلام تربیت شده و به راستی احساس مسئولیت در مردم وجود دارد.

هم اکنون می‌بینیم در بعضی از جوامع غیر اسلامی به خاطر فرهنگی که بر آنها حاکم است، بسیاری از مردم شخصاً مالیات خود را داوطلبانه می‌پردازند بی آنکه کسی به دنبال آنها برود، و از آن بهتر و والاتر در جامعه اسلامی خودمان هزاران هزار نفر از افراد متدین نزد مراجع دینی می‌آیند و حساب دقیق اموال خود را می‌کنند و ذکات فطره و همچنین خمس واجب را بی آنکه احدی آگاه باشد به دست مراجع تقلید و مجتهدان می‌رسانند؛ حتی چند کیلو قند و شکر و چای اضافی خانه را در سر سال محاسبه می‌کنند، که همه مردم خود را در مقابل آن مسئول می‌دانند.

هر گاه این فرهنگ بر تمام مسائل مالیاتی حاکم بشود، پاسخ ایراد بالا کاملاً داده خواهد شد.

۳- صرفه جویی در همه چیز

ص: ۱۳۱

دقت فوق العاده در صرف اموال بیت المال به عنوان یک ودیعه مهم الهی که حسابرسی سختی در روز قیامت درباره آن خواهد شد از ویژگی‌های دیگر این فرهنگ است. تا آنجا که در داستان معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام و برادرش عقیل خوانده‌ایم که حتی او حاضر نشد کمترین تبعیضی میان برادر نیازمند خود و دیگر مسلمانان قائل شود و حتی به وسیله «حدیده مُحَمَّاه» (آهن تفتیده) که نزدیک دست برادر خود برد به او هشدار داد و وی را از عذاب الهی در قیامت بر حذر داشت، عذابی که گیرنده و دهنده را (در موارد خلاف) در بر می‌گیرد.

موارد فراوانی از دقت پیشوایان بزرگ اسلام در این زمینه دیده می‌شود که در تاریخ دنیا بی نظیر است، از جمله دستور معروفی است که علی علیه السلام به کتاب و نویسندگان حکومت اسلامی داد و فرمود:

«ادِقُوا اَقْلَامَكُمْ وَ قَارِبُوا بَيْنَ سِطُورِكُمْ وَ اخِذُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ، وَ اقْضُوا قَصِدَ الْمَعَانِي، وَ اَيَّاكُمْ وَ الْاِكْتَارَ، فَانَّ اَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْمَلُ الْاَضْرَارَ»:

«نوک قلم‌ها را تیز کنید- تا خطوط را باریک تر بنویسید- و فاصله سطرها را کم کنید و مطالب اضافی را حذف کنید و سخنان اصلی را بنویسید- و از لفاظی و شاخ و برگ‌های بیهوده بپرهیزید- و از پرگویی خودداری کنید چرا که اموال مسلمانان تحمل این همه ضرر و زیان را ندارد!» (۱) امام صادق علیه السلام این مطلب را به صورت کلی‌تری بیان فرموده، می‌گوید: «انَّ الْقَصْدَ امرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ انَّ السَّرْفَ يُبْغِضُهُ حَتَّى طَرَحَكَ الثَّوَاءَ فَانَّهَا تَصْلُحُ لِشَيْءٍ وَ حَتَّى صَبَّكَ فَضَلَ شَرَابِكَ»: «میان‌ه روی و صرفه جویی کاری است که خداوند بزرگ آن را دوست دارد، و اسراف کاری را مبعوض می‌شمرد حتی دور انداختن هسته خرما صحیح نیست، چرا که به درد چیزی می‌خورد، و حتی دور ریختن باقیمانده آبی را که خورده‌اید اسراف است». (۲) این نکته شایان توجه است که امروز ثابت شده هیچ چیز دور ریختنی نیست؛ یعنی: از

۱- خصال جلد اول، باب الخمسه، حدیث ۸۵، مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانور این حدیث را از خصال در جلد ۷۳ بحار، صفحه ۴۹ و جلد ۱۰۱، صفحه ۲۷۵ و در جلد ۴۱، صفحه ۱۰۵ نقل کرده است..

۲- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴، حدیث ۱۰..

ص: ۱۳۲

همه ضایعات و فضولات صنایع و غیر صنایع می‌توان بهره‌گیری کرد، تا آن جا که فاضلاب‌های گندیده را تصفیه کرده و به پای زراعت‌ها می‌فرستند و از آن محصول فراوان می‌گیرند و زباله‌ها را جمع‌آوری کرده و از آن فراوده‌های مختلف می‌سازند. این سخن را با جمله پرمعنایی از دعای صحیفه سجادیّه امام علی بن الحسین علیه السلام پایان می‌دهیم امام در پیشگاه خداوند عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنِي عَنِ السَّرَفِ وَالْأَزْدِيَادِ، وَقَوْمِنِي بِالْبِدْلِ وَالْإِقْتِصَادِ، وَعَلِّمْنِي حُسْنَ التَّقْدِيرِ، وَأَقْبِضْ نِي بِطُفَيْكَ عَنِ التَّبْدِيرِ»: «خداوندا! درود بر محمد و آلش بفرست، و مرا از اسراف و زیاده‌روی بازدار، و با بذل و بخشش و میانه‌روی برپا دار، و راه و رسم حسن تقدیر (اندازه‌گیری دقیق در زندگی) را به من بیاموز، و مرا به لطف از تبذیر (وریخت و پاش بی دلیل) نگاهدار» (۱).

۴- بزرگی در فضیلت است نه در سن و سال

عتاب بن اسید که جوان باهوش و شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرمانداری مکه برگزیده شد؛ و حضرت در فرمان او جمله‌هایی نوشت که بیانگر فرهنگ متعالی اسلام در زمینه مسائل اجرایی حکومت است. در بخشی از این فرمان می‌خوانیم: «فَهَوَ لَنَا خَادِمٌ وَفِي اللَّهِ إِخٌ وَلَأَوْلِيَانَا مُوَالٍ، وَلَا عِدَانَا مُعَادٍ، وَهُوَ لَكُمْ سَمَاءٌ ظَلِيلَةٌ، وَأَرْضٌ زَكِيَّةٌ، وَ شَمْسٌ مُضِيئَةٌ وَلَا يَخْتَجُّ مُخْتَجٌّ مِنْكُمْ فِي مُخَالَفَتِهِ بِصَغَرِ سِنَّةٍ، فَلَيْسَ الْأَكْبَرُ هُوَ الْأَفْضَلُ، بَلْ الْأَفْضَلُ هُوَ الْأَكْبَرُ!» «او خدمت‌گزار ما است و در راه خداوند برادر (عزیز است) و نسبت به دوستان ما علاقمند، و نسبت به دشمنان مخالف است، و او برای شما آسمانی است سایه افکن و زمینی است پر بار، و خورشیدی درخشان، ... هیچ کس از شما نباید به خاطر کمی سنّ او با وی به مخالفت برخیزد، چرا که همیشه افراد مسن‌تر افضل نیستند، بلکه کسی که افضل است بزرگتر محسوب می‌شود!» (۲).

۱- صحیفه سجادیّه، دعای ۳۰ (دعائهُ فِي الْمَعُونَةِ عَلَى قِضَاءِ الدِّينِ) ..

۲- بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۱۲۳ ..

ص: ۱۳۳

۵- رأفت و شفقت اسلامی نسبت به مردم

در آغاز فرمان معروف مالک اشتر که به راستی برترین منشور کشورداری است که با گذشت زمان هرگز کهنه نمی‌شود و گرد و غبار نسیان بر آن پاشیده نخواهد شد هنگامی که می‌خواهد «رأفت و شفقت اسلامی را نسبت به عموم» ساکنان کشور اسلامی مصر، یادآور شود، می‌فرماید: «وَأَشْعِرْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَالطَّفَّ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِئْفَان: أَمَا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»: «قلب خود را نسبت به رعایا و ملت خود پر از رحمت و محبت و لطف کن؛ و نسبت به آنان همچون حیوان درنده‌ای نباش که خوردن آنها را غنیمت بشمری؛ زیرا آنها یکی از دو گروه اند: یا برادر دینی تو هستند، یا انسانی همانند تو!» (۱) در واقع فرهنگ حاکم بر روابط مسلمین با غیر مسلمانان در این چند جمله کوتاه منعکس شده است.

۶- تکیه بر توده‌های مردم

در بخش دیگری از این فرمان دستور می‌دهد که تکیه گاه او در همه حال و در همه چیز توده‌های زحمت کش جامعه و عامه مردم باشند؛ و از تکیه کردن بر اقلیت ثروتمند خود خواه پرتوقع بپرهیزند، و همواره در فکر خوشنودی و رضای گروه اول باشند نه دوم، می‌فرماید:

«وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْ سَيِّطُهَا فِي الْحَقِّ وَاعْتَمُهَا فِي الْعَدْلِ وَاجْمَعْهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ، وَأَنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلُ عَلَى الْوَالِي مَوْوَنَةً فِي الرِّخَاءِ وَأَقْلَبُ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَكَرَهُ لِلْإِنصَافِ وَاسْأَلُ بِالْإِلْحَافِ وَأَقْلَبُ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَابْطَأُ عِذْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ، وَاضْعَفُ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ، وَأَنْمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْإِعْلَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صِعُوكَ لَهُمْ وَمَيْلَكَ مَعَهُمْ»:

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳ ..

ص: ۱۳۴

«باید محبوب ترین کارها نزد تو اموری باشد که با حق و عدالت موافق تر و با رضایت «توده مردم» هماهنگ تر است؛ چرا که خشم توده مردم خشنودی اقلیت خواص را بی اثر می‌سازد، امّا ناخشنودی خواص با رضایت عموم جبران‌پذیر است؛ (این را بدان که) هیچ یک از رعیت از برای والی از نظر هزینه زندگی در حالت صلح، سنگین تر و از نظر کمک به هنگام بروز مشکلات ناچیزتر، و در اجرای عدالت و انصاف ناراحت تر، و به هنگام درخواست و سؤال پر اصرارتر، و پس از عطا و بخشش کم سپاس تر، و به هنگام عدم پاسخگویی به خواسته‌های آنان دیر عذر پذیرتر، و در موقع رویارویی با مشکلات کم استقامت تر از گروه خواص نیست!- و به این ترتیب هزینه‌ها و توقعاتشان بیشتر، و خدمت و همکاریشان کمتر از «توده‌های مردم» است- و چون پایه دین و اجتماع مسلمین و نیروی ذخیره برای دفاع در برابر دشمنان تنها توده مردم هستند باید گوشت متوجه خواسته‌های آنان، و تمایل و توجه به آنها باشد!» (۱) در بخش دیگری دستور می‌دهد عیبجویان حسود را که دائماً در جستجوی عیوب مردمند از خود به شدت دور ساز!

می‌فرماید: «وَلْيَكُنْ أَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ اَشْنَأُهُمْ عِنْدَكَ، اَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ، فَانَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا الْوَالِي اَحَقُّ مِنْ سَتْرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَاِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرَ مَا ظَهَرَ لِمَكَ وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلٰى مَا غَابَ عَنْكَ!»: «باید کسانی که نسبت به مردم از همه عیبجوتراند از تو دورتر باشند؛ زیرا مردم عیبی دارند که والی در پوشاندن آن عیوب از همه سزاوارتر است. هرگز در صدد کشف عیوب پنهانی مردم مباش، وظیفه تو تنها آن است که آنچه ظاهر است اصلاح کنی و آنچه از تو مخفی است خدا درباره آن حکم خواهد کرد.» (۲)

۷- رایزنی دائم با آگاهان

۱- همان مدرک ..

۲- همان مدرک ..

ص: ۱۳۵

همکاری و همگامی با «دانشمندان و آگاهان و متخصصان» هر فن یکی دیگر از نکات مهم فرهنگ اسلامی حاکم بر نظامات اجرائی است. در همان عهدنامه مالک چنین آمده است: «وَ أَكْثَرُ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَالَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِإِلَادِكُمْ وَ إِقَامِهِ مَا اسْتَيْقَمَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكُمْ»: «با دانشمندان زیاد به گفتگو بنشین، و با خردمندان بسیار بحث و گفتگو کن درباره تثبیت اموری که به وسیله آن وضع کشورت اصلاح می‌شود و موجب قوام کار مردم در گذشته نیز بوده است». (۱) از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که زمامداران و حاکمان اسلامی باید همیشه مشاوران یا گروه‌های متعددی از مشاوران برای مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی داشته باشند؛ و بدون رایزنی با آنها هرگز در مسائل مهم تصمیم‌گیری نکنند.

۸- فرهنگ حاکم بر دستگاه قضائی

از اوصافی که برای قضات در این عهد نامه ذکر شده، نکات بسیار مهمی استفاده می‌شود که به یقین در هیچ مکتبی تا این حد درباره آنها دقت نشده است و گوشه‌ای از «فرهنگ حاکم بر نظامات قضائی» را روشن می‌سازد و می‌فرماید:

«ثُمَّ اخْتَرْنَا لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيْقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتِمَادِي فِي الزَّلَّةِ، وَلَا يَحْضُرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِإِذْنِي فَهَمَّ دُونَ أَقْصَاءِهِ، وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَ آخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ، وَ أَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخُصْمِ، وَ اضْبَرَّهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ وَ اضْبَرَّهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَنْشِئُ تَمِيلُهُ أَغْرَاءٌ وَ أَوْلِيكَ قَلِيلٌ!»:

«سپس از میان مردم برجسته‌ترین افراد را برای قضاوت برگزین - دقت کنید در اینجا دوازده صفت برای قاضی ذکر شده است که در هر کس جمع باشد به راستی قاضی نمونه است -».

باید از کسانی باشند که مراجعات پی در پی آنها را در تنگنا قرار نمی‌دهد؛ و برخورد

ص: ۱۳۶

منافقان آنان را به خشم و کج خلقی وا نمی‌دارد؛ هرگز در اشتباهاتش پافشاری نمی‌کند؛ و هنگامی که حق برای او روشن شود بازگشت به آن برای او آسان است؛ طمع را از دل بیرون کرده، و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نمی‌کند؛ قاضی باید از کسانی باشد که در شبهات از همه محتاطتر و در تمسک به دلیل و حجت از همه پافشارتراند؛ از مراجعه شکایت کنندگان ملول نمی‌شود و در کشف واقعیت‌ها شکیباتر است؛ ولی هنگام آشکار شدن حق، در صدور حکم و فصل خصومت، از همه قاطع‌تر باشد؛ از کسانی باشد که ستایش مداحان آنها را فریب ندهد، و تمجید بسیار آنها، او را متمایل به جانب مدح کننده نسازد؛ ولی (بدان) این گونه افراد بسیار کم هستند! (۱)

۹- ارتباط مستقیم با مردم

ارتباط مستقیم با مردم، آن هم ارتباطی صمیمانه و واقعی نه تشریفاتی و ظاهری، از نکات مهم دیگری است که در این فرمان بر آن تکیه شده و به مالک اشتر به عنوان زمامدار آشنا با فرهنگ اسلام چنین دستور می‌دهد: «وَاجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتَقَعِدَ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ إِحْرَاسِكَ وَشُرْطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: "لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ:"

«برای ارباب رجوع وقتی مقرر کن که شخصاً به نیازهای آنها رسیدگی کنی؛ در یک مجلس عمومی و همگانی که برای آنها تشکیل می‌دهی بنشین، و برای خداوندی که تو را آفریده است تواضع کن (درها را بگشا) و مأموران و محافظان و لشکریان را از اطراف خود دور کن، تا هر کس می‌خواهد سخنی بگوید بدون ترس و لکنت زبان حرف‌های خود را با تو در میان نهد، چرا که من این سخن را بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: "ملت‌ی که

ص: ۱۳۷

حقّ ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد هرگز پاک و پاکیزه نمی‌شود.^۱ تجربه نیز نشان داده ارتباط های غیر مستقیم با مردم غالباً سبب گمراهی زمامداران و عدم آگاهی کامل آنها از اوضاع محیط و مخصوصاً عدم دسترسی ضعیفان به حق خود می‌شود. به علاوه ارتباط های مستقیم پیوند محبّت و صمیمیت را در میان حاکمان و توده‌های مردم را روز به روز محکم تر می‌نماید.

۱۰- توجّه دقیق به حال محرومان

نکته مهمّ دیگر که آن را به عنوان نکته پایانی بحث فرهنگ حاکم بر نظام اجرائی حکومت اسلامی مطرح می‌کنیم- هر چند مطالب ناگفته در این زمینه باز هم بسیار است-، اهمّیت فوق العاده‌ای است که در فرهنگ حکومت اسلامی به «قشرهای محروم جامعه» داده شده است.

در همان فرمان مالک اشتر، هنگامی که علی علیه السلام به این بحث می‌رسد لحن و آهنگ و سخن او به کَلِّی دگرگون می‌گردد، و می‌فرماید: «ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسِي وَ الزَّمْنِي فَأَنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًا وَ أَحْفَظَ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَ اجْعَلْ لَهُمْ قَسِيمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَ قَسِيمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْأِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَمَنْ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَ كُلُّ قَدْ اسْتُرِعِيَتْ حَقُّهُ فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُغَيِّرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافَةَ، لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهَمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ»:

«خدا را، خدا را، در مورد طبقه پایین اجتماع، همان ها که راه چاره‌ای ندارند، از مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کارافتادگان، زیرا در این قشر کسانی هستند که روی سؤال دارند و نیز افرادی هستند که باید بدون سؤال و تقاضا به آنها کمک کنی. آنچه خداوند در مورد آنان به تو دستور داده است عمل کن؛ در بخشی از بیت المال، و قسمتی از درآمد حاصل از کشاورزی را در هر منطقه‌ای به آنها تخصیص ده؛ زیرا آنها که دورانند به

ص: ۱۳۸

مقدار کسانی که نزدیک اند سهم دارند، و باید حق همه آنها رعایت شود، هرگز نباید سرخوشی و غرور و زمامداری تو را از آنها به خود مشغول سازد، و (بدان) هیچ گاه به خاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام می‌دهی از ترک رسیدگی به کارهای کوچک معذور نیستی؛ هرگز دل از این گروه برمگیر! و چهره خود را در برابر آنها درهم نکش! (۱) این اصرار و تأکید فراوان و بی نظیر امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره این گروه، بارزترین نشانه عدالت اجتماعی اسلام و حفظ حقوق انسان‌ها مخصوصاً قشرهای ضعیف است؛ و عمل خود آن حضرت در دوران حکومتش گواه روشنی بر این مدعا است.

جمع بندی

آنچه در بالا- آمد گوشه‌هایی از «فرهنگ حاکم بر نظام اجرائی اسلام» است که می‌تواند به عنوان نمونه برداری از مجموعه این فرهنگ مورد بررسی قرار گیرد و دقت در آن، ابعاد این حکومت الهی و مردمی را نشان می‌دهد؛ و نیز از مطالعه آن می‌توان به این حقیقت پی برد که آنچه در حال حاضر به عنوان حکومت اسلامی شناخته می‌شود، هنوز تا رسیدن به شکل اصلی این حکومت فاصله بسیاری دارد هر چند در مسیر آن و به سوی این هدف حرکت می‌کند.

چگونگی انتخاب رئیس نظام اجرائی

اشاره

در دنیای امروز طرق مختلفی برای برگزیدن «رئیس نظام اجرائی» و مسئولین رده بالا وجود دارد؛ گاه از طریق انتخاب مستقیم است، و گاه انتخاب غیر مستقیم است، و گاه انتصاب از ناحیه مسئول برتر. آنچه در زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده می‌شود این است که این انتخاب از طریق نصب الهی صورت گرفته، و گاه از طریق شخص پیامبر صلی الله علیه و آله.

نصب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای این منصب از سوی خداوند روشن است و آیاتی مانند آیات زیر شاهد بر آن است:

۱- النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است»، (۱) ۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اولوالامر (اوصیاء پیامبر) را»، (۲)

۳- فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا:

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند»، (۳)

۱- سوره احزاب، آیه ۶ ..

۲- سوره نساء، آیه ۵۹ ..

۳- سوره نساء، آیه ۶۵ ..

ص: ۱۴۰

۴- فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

«آنها که فرمان او (پیامبر اسلام) را مخالفت می‌کنند باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنه‌شان را بگیرد، و یا عذابی دردناک به آنها برسد!» (۱)

ناگفته پیداست که اطاعت مطلق آن گونه که در آیات فوق آمده است؛ با نصب او برای زمامداری جامعه اسلامی ملازم است. آیات دیگری نیز در قرآن مجید همین معنی را تأیید می‌کند.

در مورد پیشوایان معصوم و ائمه هدی علیهم السلام نیز اعتقاد ما بر این است که آنها نیز از سوی خداوند، و به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله منصوب و برگزیده شده‌اند. آیات سوره «مائده» یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... (۲) که در مورد داستان غدیر نازل شده و در تفسیر نمونه مشروحاً از آن بحث کردیم، و روایات متعددی که از طرق تمام فرق اسلامی در موارد و مواضع مختلف درباره نصب علی علیه السلام به خلافت و جانشینی آن حضرت نازل شده- و شرح آن در جلد نهم پیام قرآن گذشت- و نیز روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره پیشوایان و خلفای دوازده گانه او، و روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام (هر امامی درباره امام بعد) وارد شده- و شرح آن نیز در همان جلد ۹ پیام قرآن آمده است- همه گواه این مدعا است و نیازی به تکرار آنها در اینجا نمی‌بینیم.

این در مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام است، و امیرا در مورد کسانی که در مراحل بعد قرار گرفته‌اند این نصب و انتصاب ممکن است از سوی ولی فقیه و مجتهد جامع الشرائط صورت گیرد چرا که مطابق بحث ولایت فقیه که بعداً به آن اشاره خواهد شد جانشین امامان معصوم علیهم السلام فقهای صالح و واجد شرایط هستند، ولی حاکم شرع و فقیه جامع الشرائط موظف است در تمام مسائل اجتماعی و سیاسی مربوط به ملت اسلام مصلحت آنها را در نظر بگیرد؛ و بدون شک مصلحت آنها چنین ایجاب می‌کند که «مسئولان

۱- ضمیر در «امر» به عقیده بعضی از مفسران به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر می‌گردد، و به عقیده بعضی دیگر به خداوند، ولی معنی اول با محتوای آیه سازگارتر است، در تفسیر المیزان نیز همین معنی پذیرفته شده است. (المیزان جلد ۱۵، صفحه ۱۶۷)، سوره نور، آیه ۶۳ ..

۲- سوره مائده، آیه ۶۷ ..

ص: ۱۴۱

بالای نظام اجرائی» با مشورت و مشارکت مردم انتخاب شوند تا همکاری صمیمانه‌تری در میان آنها باشد؛ و این نمی‌شود مگر اینکه مردم در انتخاب آنها به نحوی خواه به طور مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشته باشند؛ به ویژه در عصر و زمان ما که فرهنگ عمومی حاکم بر جوامع انسانی، فرهنگ مشارکت عمومی در امر حکومت است.

بنابراین قبلاً افراد متعددی که صلاحیت برای این منصب مهم را دارند، و شرایط لازم را برای این وظیفه حساس طبق تصدیق خیرگان صالح و بی‌نظر احراز کرده‌اند؛ به مردم معرفی می‌شوند. سپس مردم طبق یک برنامه انتخاباتی صحیح و سالم در امر گزینش یکی از آنها شرکت می‌کنند و به یقین آن کس که پایگاه مردمی محکم تر و بیشتری داشته باشد برگزیده می‌شود و چون همکاری و هم‌یاری عموم با او بیشتر است برای این منصب اصلح می‌باشد.

سپس نوبت به تنفیذ حکم او از طرف فقیه جامع‌الشرایط می‌رسد؛ تا سلسله مراتب به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیهم السلام و منصوبان الهی، و در واقع به رضا و اذن پروردگار منتهی شود.

و بی‌شک تنفیذ حاکمیت چنین کسی که پایگاه مردمی محکم‌تری دارد؛ و اکثریت آراء نشان می‌دهد که از حمایت وسیع‌تری از سوی مردم برخوردار است به صلاح و غبطه مردم است. و ولی فقیه که موظف به رعایت مصالح جامعه است از تنفیذ حکم چنین کسی سرباز نخواهد زد.

نتیجه این که: حکومت اسلامی که مسیر خود را از بالا یعنی: از حکومت الله به سوی مردم طی می‌کند؛ می‌تواند کاملاً بر موازین حکومت مردمی منطبق گردد. با این تفاوت که در نامزدهای «مسئول اجرائی» حکومت اسلامی، یک سلسله شرایط از نظر اسلام و ایمان و امانت و تقوا قبلاً باید احراز گردد، و برخلاف سیستم حکومت غیر اسلامی، که این شرایط در آن مطلقاً مطرح نیست. و این یک تفاوت مهم است که حکومت‌های الهی را از حکومت‌های مادی جدا می‌سازد؛ هر چند هر دو ممکن است در شکل حکومت مردمی ظاهر گردد.

این درباره «مسئول اصلی نظام اجرائی» است، و در مورد مسئولان رده بالایی درجه بعد نیز ممکن است مشارکت مردم به طور مستقیم یا غیر مستقیم باشد، مثلاً مردم به وزراء نیز

ص: ۱۴۲

رأی بدهند؛ و یا اینکه از طریق نمایندگان آنها در مجلس شورای اسلامی برگزیده شوند؛ در هر دو صورت مردم به نوعی در گزینش آنه مشارکت دارند، ولی باز در این مرحله داشتن شرایطی مانند اسلام و ایمان و امانت لازم و ضروری است، چرا که آنها برای اجرای احکام اسلام و عدالت اجتماعی و فرهنگ انسانی و فضایل اخلاقی برگزیده می‌شوند، و «ذات نیافته از هستی، بخش» «کی تواند که شود هستی بخش»!

رکن سوم: نظام قضائی در حکومت اسلامی

اشاره

اشاره

قضاوت و داوری برای حلّ اختلافات و رفع منازعات از قدیمی ترین ایام در میان بشر وجود داشته است؛ حتی در جوامع بدوی نوعی داوری برای حلّ اختلافات از سوی رئیس قبیله یا نزدیکان او یا شخص معینی که برای این کار منصوب می شده وجود داشته است.

در حقیقت نمی توان تاریخچه‌ای برای مسأله قضا به دست آورد، جز اینکه بگوییم عمر آن همان عمر جوامع انسانی است. دلیل آن هم روشن است زیرا همان گونه که می دانیم طبیعت زندگی بشر یک زندگی اجتماعی و گروهی است؛ و بی شک این زندگی با تمام امتیازاتش میدان برخوردها و تراحم ها است، و به تعبیر دیگر این زندگی گروهی گر چه منبع انواع منافع و برکات برای جوامع انسانی و موجب پیشرفت در تمام جنبه‌های مادی و معنوی است، ولی با این حال مشکلات و نقاط منفی هم دارد، و آن منازعاتی است که همیشه بر سر احقاق حقوق افراد، و دفع تجاوزها صورت می گیرد؛ که اگر با داوری صحیحی حلّ و فسخ نشود جوامع انسانی را مبدل به صحنه زد و خوردهای دائمی خونین و نابود کننده می سازد و کانون فساد می شود.

توجه به این نکته نیز لازم است که این اختلاف ها و کشمکش ها که گاه در میان دو یا چند فرد، و گاه در میان دو قبیله، یا دو کشور ظاهر می شود، لازم نیست همیشه ناشی از روح تجاوز گری و خودخواهی و هوی و هوس بوده باشد؛ بلکه اگر فرض کنیم جامعه‌ای پیدا شود که نمونه تامّ مدینه فاضله باشد، و همه از نظر ایمان و تقوی و اخلاق و فرهنگ انسانی در بالاترین سطح قرار داشته باشند باز اختلاف تشخیص و برداشت و سوء تفاهم ها و عدم آگاهی به جزئیات حقوق اجتماعی و قوانین موضوعه، ممکن است سبب بروز کشمکش ها برای تشخیص حقوق حقّه افراد گردد.

ص: ۱۴۴

بنابراین وجود دستگاه‌های قضائی به هر حال جزء بافت جدایی‌ناپذیر جوامع انسانی است که در هر حدّ و هر سطح از فرهنگ و تفکر و اندیشه بوده باشند بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند.

بدیهی است به موازات گسترش جوامع بشری دستگاه‌های قضائی نیز گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌شود؛ زیرا نه تنها کمیت و تعداد برخوردارها به خاطر روابط بیشتر و نزدیک‌تر در این جوامع فزونی می‌یابد؛ بلکه از نظر کیفیت، بسیار پیچیده‌تر و مشکل‌تر می‌شود، و هرگاه دستگاه‌های قضائی پا به پای گستردگی این جوامع پیش نرود صحنه اجتماع بر اثر کشمکش‌های خطرناک روز به روز تاریک‌تر می‌شود.

کوتاه سخن اینکه: برای تعمیم عدالت اجتماعی، و جلوگیری از ظلم و فساد و پایان دادن به کشمکش‌ها و منازعات، و اجرای صحیح قوانین و همچنین نظارت دقیق بر دستگاه‌های اجرائی، و آشنا ساختن مسئولین رده‌های مختلف به وظایف خویش، یک نیروی مقتدر قضائی با پشتوانه کافی برای اجرای احکام آن لازم و ضروری است و به همین دلیل اسلام که به مضمون یا اِيْهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يَحْيِيْكُمْ (۱) دین حیات و زندگی واقعی انسانهاست اهمیت فوق‌العاده‌ای برای این مسأله قائل شده، و برای اصل و ریشه و همچنین شاخ و برگ آن، دستورات و مقررات فراوانی وضع کرده است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم در قرآن در آیات متعددی به این موضوع اشاره شده است؛ از جمله:

۱- در یک جا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می‌فرماید: اَنَا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرَاكَ اللّٰهُ وَاَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيْمًا: «ما این کتاب رابه حقّ بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی» (۲) ۲- در مورد دیگر درباره داوری در میان غیر مسلمان‌ها نیز همین دستور را به

۱- سوره انفال، آیه ۲۴ ..

۲- سوره نساء، آیه ۱۰۵ ..

ص: ۱۴۵

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد و می‌فرماید: «وَأَنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد». (۱) ۳- در جای دیگر روی سخن را به همه مؤمنان کرده و همین دستور را به آنها می‌دهد، و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا:» «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست». (۲) ۴- از سوی دیگر به مؤمنان سفارش می‌کند که به داوری عادلانه پیامبر صلی الله علیه و آله گردن نهند و کمترین ناراحتی نه تنها در ظاهر، که در باطن هم نداشته باشند، و حق و عدالت را هر چند تلخ باشد با جسم و جان پذیرا شوند. می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا:» «نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نخواهند بود مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند». (۳) ۵- و نیز می‌فرماید: «أَمَّا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْتَلِفُونَ» «سخن مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می‌گویند (شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ و اینها همان رستگاران (واقعی) هستند». (۴) ۶- قرآن مجید حتی در مسأله شهادت و گواهی دادن به حق که یکی از مقدمات مهم داوری به حق و عدالت است، تأکید فراوان نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ

۱- سوره مائده، آیه ۴۲ ..

۲- سوره نساء، آیه ۵۸ ..

۳- سوره نساء، آیه ۴۵ ..

۴- سوره نور، آیه ۵۱ ..

ص: ۱۴۶

انْ لَا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیک تر است؛ و از معصیت خدا پرهیزید، که خداوند از آنچه انجام می‌دهید، با خبر است» (۱). بنابراین در محیط جامعه اسلامی هیچ چیز نمی‌تواند حق و عدالت را بر هم زند؛ شهادت‌ها همه باید عادلانه باشد چه در مورد دوست و چه در مورد دشمن، و داوری‌ها و قضاوت‌ها نیز باید بر محور عدالت دور زند، و نزدیک‌ترین و دورترین افراد باید در آن یکسان باشند.

۱- سوره مائده، آیه ۸ ..

ص: ۱۴۷

چه کسی حق داوری و قضاوت دارد؟

اشاره

همان گونه که حکومت و حاکمیت بنابر اصل مسلم توحید افعالی به خداوند باز می‌گردد، حق داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است.

توحید افعالی می‌گوید: همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد؛ و توحید خالقیت می‌گوید:

همه چیز در این عالم از او نشأت می‌گیرد؛ و توحید حاکمیت که از شاخه‌های توحید خالقیت است می‌گوید: حکومت مخصوص پروردگار است، و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خدا داوری و قضاء نیز از آن او باشد؛ و از آن کسانی که او داوری آنها را مجاز شمرده است.

از سوی دیگر توحید اطاعت می‌گوید: تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمانشان به فرمان خدا باز می‌گردد، مقبول و مطاع است؛ بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشد.

اگر از این دیدگاه به جامعه انسانی بنگریم مبدأ حق داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود؛ و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد. زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جا سرچشمه می‌گیرد و آفرینش ما از سوی او و فرمان در همه جا فرمان او است؛ بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضائی ما به فرمان او برگردد، مشروعیت خود را از ناحیه او کسب کند، و رنگ الهی به خود بگیرد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و مسأله انحصار داوری را به داوری الله پی‌گیری

ص: ۱۴۸

می‌کنیم:

۱- در آیه ۵۷ سوره «انعام» می‌خوانیم: **انِ الْحُكْمِ اِلَّا لِلّٰهِ يَفْضُلُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلَيْنِ** «حکم و فرمان، تنها از آن خداست! حق را از باطل جدا می‌کند؛ و او بهترین جدا کننده (حق از باطل) است».

همین تعبیر **انِ الْحُكْمِ اِلَّا لِلّٰهِ** بدون جمله ذیل آن در سوره «یوسف» آیه ۴۰ آمده است.

البته آنچه در سوره «یوسف» آمده است ممکن است مفهوم گسترده‌تری داشته باشد که هم حکومت را شامل شود و هم قضاوت و داوری را؛ ولی آنچه در آیه بالا- آمد به قرینه ذیل آن که اشاره به فصل خصومت‌ها و پایان دادن به نزاع‌ها دارد، بیشتر ناظر به مسأله داوری است.

گروهی از مفسران مانند طبرسی در مجمع‌البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر نیز بر این معنی انگشت‌گذارده‌اند. (۱)

۲- در آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ از سوره «مائده» به ترتیب می‌خوانیم: **وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاولئك هم الكافرون ... فاولئك هم الظالمون ... فاولئك هم الفاسقون** «و آن‌ها که به آن چه خدا نازل کرده است نمی‌کنند، کافراند ... ستم‌کاراند ... فاسق‌اند!»

کافر هستند به خاطر اینکه از خطّ توحید (توحید حاکمیت) خارج شده‌اند. ظالم‌اند به خاطر اینکه به خود و دیگران ستم می‌کنند؛ چرا که از مصالح قطعی احکام الهی محروم می‌مانند و به گرداب مفساد احکام جاهلی فرو می‌غلطند؛ و فاسق‌اند به خاطر اینکه از دایره اطاعت خارج شده‌اند؛ و می‌دانیم فسق همان خروج از خط اطاعت است. البته این آیات مفهوم وسیعی دارد که هم مسأله فتوا در احکام الهی را شامل می‌شود، و هم مسأله قضاوت و داوری، و هم مسأله حاکمیت را که در هر سه بعد باید این امور، موافق و مطابق

۱- مجمع‌البیان، جلد ۳، تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۳، صفحه ۷..

ص: ۱۴۹

حکم خدا و ما انزل الله بوده باشد. (دقت کنید)

۳- در آیه ۶۰ سوره «نساء» قرآن مجید هر حکم غیر الهی را حکم طاغوت می‌شمرد؛ و رفتن به سراغ آن را پیروی از خطّ شیطان می‌داند. می‌فرماید: الْم تَرَّ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا: «آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بیفکند!»

۴- قرآن احکام و داوری هایی را که از غیر مبدأ الهی صادر می‌شود، حکم جاهلیت می‌شمرد و در برابر کسانی که خواهان احکام غیر الهی بودند- مانند گروهی از یهود که با یکدیگر منازعه داشتند و انتظار داشتند با مراجعه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن حضرت مطابق میل آنها حکم کند- می‌فرماید: افْحَكُمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!» (۱) ۵- در جای دیگر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یاد می‌دهد که بگوید: افْغَيْرِ اللَّهُ ابْتِغَى حُكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا: «آیا غیر خدا را به داوری؟! در حالی که او است که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن آمده به سوی فرستاده است؟» (۲) ۶- در جایی دیگر با صراحت تمام دستور می‌دهد که همه اختلافات را با داوری خداوند حل کنند، می‌فرماید: وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ «در هر چیز اختلاف کنید،

۱- سوره مائده، آیه ۵ ..

۲- سوره انعام، آیه ۱۱۴ ..

ص: ۱۵۰

داوریش با خدا است! (۱)

از مجموع این آیات و آیات دیگر به روشنی این مطلب ثابت می‌شود که از دیدگاه قرآن، داور و قاضی و حاکم خدا است و کسانی که از سوی او به داوری و قضا می‌نشینند و هر چه غیر آن است حکم جاهلیت و داوری طاغوت و شیطان می‌باشد! از این رو در حکومت اسلامی سلسله مراتب قضاات باید به اذن و فرمان پروردگار منتهی شود؛ و مشروعیت آنان از آنجا نشأت بگیرد؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این مقام را از خدا گرفته، و امامان معصوم از سوی خداوند به وسیله پیامبرش برای این مقام برگزیده شده‌اند؛ و قضاات اسلامی مشروعیت کار خود را از آنها می‌گیرند.

در آیه ۲۰ سوره «مؤمن»، این مطلب به وضوح بیان شده می‌فرماید: وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ خداوند به حق داوری می‌کند، و معبودهایی را که غیر از او می‌خوانند هیچگونه داوری ندارند».

بنابراین تنها قضاوت و داوری خداوند و اولیاء الله قابل قبول است، نه داوری های شرک آلود و غیر الهی.

این معنی در روایات اسلامی با صراحت بیشتر در ابواب قضا بیان شده، از جمله:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اتَّفُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ أَمَّا هِيَ لِلإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، لَنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ»: «از قضاوت پرهیزید، چرا که قضاوت و داوری مخصوص امام آگاه به اصول قضا، و عادل در میان مسلمانان است؛

ص: ۱۵۱

(آری برای پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است)» (۱) ۲- در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شریح قاضی فرمود: «یا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ وَصِيَّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٍّ!»: «ای شریح! جایی نشسته‌ای که در آنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصی پیامبر، یا شقیّی دور از سعادت!» (۲) ۳- در حدیث دیگری از امام صادق صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «وَالْحُكْمُ لَا يَصَحُّ إِلَّا بِإِذْنٍ مِنَ اللَّهِ وَبُرْهَانِهِ»: «حکم و داوری صحیح نیست مگر به اذن و اجازه و برهان الهی» (۳).

به این ترتیب هم دلایل عقلی که ناظر بر توحید افعالی، و توحید حاکمیت و مالکیت است، مشروط بودن قضا را به اذن الهی اثبات می‌کند؛ و هم آیات قرآنی و هم روایاتی که در این زمینه وارد شده است، و اینکه می‌گویند مجتهد جامع الشرائط (ولی فقیه) دارای سه منصب است: منصب افتاء، و منصب قضاء، و ولایت، ناظر به همین معنی است. اکنون به سراغ صفات قاضی در اسلام، و همچنین آداب قضاء و تفاوت‌های اساسی میان قضاوت و داوری در اسلام و دنیای غرب و مسائل دیگری برای تکمیل این مباحث می‌رویم.

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۳، حدیث ۳ ..

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۳، حدیث ۲ ..

۳- مصباح الشریعه، صفحه ۴۱، (اعتبار این کتاب از نظر دانشمندان مورد گفتگو است به خصوص اینکه مؤلف آن تاکنون شناخته نشده است) ..

صفات قاضی

در منابع اسلامی، شرایط سنگینی برای قاضی ذکر شده است شرایطی که شاید در هیچ مکتب و مذهبی دیده نمی‌شود؛ هرچند در تعداد این شرایط در میان علمای اسلام و فقهای شیعه و اهل سنت گفتگو است.

از آنجا که این کتاب یک کتاب فقه استدلالی نیست تنها به آنچه در میان همه فقهای ما، اجماع و اتفاق بر آن است؛ اشاره می‌کنیم و سپس اشاره گذرایی به شرایطی که مورد بحث و گفتگو است و گروهی طرفدار شرطیت آن هستند و گروه دیگری آن را از کمالات قاضی می‌شمرند نه شرایط لازم، خواهیم داشت.

امّا آنچه در میان فقهای ما مورد اتفاق است و به تعبیر فقیه ماهر، صاحب جواهر رضوان الله تعالی علیه «لاخلاف اجدّه فی شیء منها»: «هیچ اختلافی در هیچ یک از این شروط نمی‌بینم» و مرحوم شهید ثانی آنها را مورد اتفاق می‌شمرد هفت شرط است:

۱- بلوغ، بنابراین قضاوت و داوری کودک نابالغ هر چند علم و آگاهی و تقوا را در حدّ بالا داشته باشد مقبول نیست؛ چرا که افراد غیر بالغ هیچ گونه مسئولیت الهی ندارند؛ و از محدوده قوانین و دستورات شرعی خارج اند به همین دلیل هرگز نمی‌توان بر قضاوت آنها اعتماد کرد.

۲- کمال عقل، بنابراین نه مجنون و نه افرادی که ناقص العقل و دارای عدم تعادل روحی هستند نمی‌توانند بر مسند قضا بنشینند و دلیل آن هم ناگفته پیداست.

۳- اسلام و ایمان، بنابراین کسی که از زمره مسلمین بیرون است و به مبانی مکتب اهل

ص: ۱۵۳

بیت علیهم السلام اعتقاد ندارد داوری او پذیرفته نیست، دلیل آن نیز روشن است.

۴- عدالت، یعنی مرحله بالایی از تقوا که او را از انجام گناهان کبیره و اصرار بر صغائر باز دارد؛ و به یقین از کسی که دارای چنین مرتبه‌ای از تقوا نمی‌باشد نمی‌توان انتظار قضاوت صحیحی داشت.

۵- علم و آگاهی به قوانین الهی در مورد حقوق مردم، و حدود و دیات و قصاص و معاملات، و همچنین آیین دادرسی اسلامی، آیا کسی که فاقد چنین شرطی است (اجتهاد مطلق و یا حدّ اقل تجزی) و اینکه- غیر مجتهد آگاه به تمام مسائل حقوقی و آیین دادرسی اسلامی است- حکمش نافذ می‌باشد؟ در میان دانشمندان و فقها گفتگو است، هر چند مشهور میان فقها اعتبار اجتهاد است؛ حتی بعضی اعلیّت نسبت به تمام علمای شهر را شرط کرده‌اند ولی این قول ضعیف است.

اما به هر حال اگر دسترسی به مجتهدان مطلق به اندازه کافی نباشد چاره‌ای جز استفاده کردن از کسانی که مجتهد نیستند ولی آگاه به تمام مسائل از طریق تقلید می‌باشند، نیست.

۶- طهارت مولد، و به تعبیر دیگر حلال زاده بودن، چرا که فرزند نامشروع هر چند خودش گناهی نکرده ولی در جامعه اسلامی نمی‌تواند مقبولیت پیدا کند، و حکم او نافذ گردد؛ و بی شک قاضی باید مورد قبول و نافذ الکلمه باشد.

افزون بر این، در چنین کسی زمینه‌های گناه و انحراف بیشتر است هر چند مجبور به گناه و انحراف نیست. (دقت کنید)

۷- ذکوریت، در میان علمای اسلام مشهور و معروف این است که قاضی باید مرد باشد، هر چند بعضی از فقهای اهل سنت، مانند ابوحنیفه در این حکم تردید یا مخالفت کرده است. (۱)

۱- از ابوحنیفه نقل شده که قضاوت زن را در اموال پذیرفته است، ولی از طبری جواز به طور مطلق حکایت شده است. (بدایة المجتهد، جلد ۲، صفحه ۴۶۰، کتاب الاقضیه).

ص: ۱۵۴

روشن است که غلبه عواطف و احساسات در زنان اجازه نمی‌دهد که کار خشنی همچون مسأله قضا، و داوری را بر عهده بگیرند؛ به علاوه این موضوع مورد اجماع و اتفاق علمای شیعه است.

در اینجا سه شرط دیگر وجود دارد که در میان علما و دانشمندان محل گفتگو است:

۸- حریت بنابراین برده نمی‌تواند قاضی باشد- ولی بسیاری این شرط را نپذیرفته‌اند.

۹- بینا بودن.

۱۰- شنوا بودن.

در واقع هیچ دلیلی بر این شرایط سه گانه اخیر وجود ندارد، بنابراین در صلاحیت برای قضاوت در میان برده و آزاد تفاوتی وجود ندارد؛ (و خوشبختانه موضوع بردگی در زمان ما به کلی منتفی است).

و در مورد بینایی و شنوایی اگر قضاوت در موضوعاتی باشد که نیاز به دیدن یا شنیدن نداشته باشد مثلاً قاضی نابیناست ولی از طریق گوش نمی‌تواند همه چیز را بشنود و دقیقاً قاضی نابیناست اما می‌تواند از طریق چشم ببیند و پرونده را بخواند و قضاوت صحیح کند، در اینجا مانعی از داوری او وجود ندارد هر چند غالباً یک شخص نابینا یا ناشنوا، توانای داوری در همه چیز را ندارد، بنابراین رعایت این دو به عنوان مقدمه واجب غالباً لازم است.

آنچه در بالا- گفته شد درباره لزوم صفات هفتگانه فوق و عدم لزوم صفات سه گانه اخیر در واقع به صورت اشاره بود و شرح مبسوط آن را باید در کتب فقه استدلالی مطالعه کرد.^(۱)

شرایط کمال

علاوه بر شرایط دهگانه فوق در بحث گذشته نیز گفته شد شرایط و صفات دیگری

۱- در این زمینه می‌تواند به جلد ۴۰ جواهر، صفحه ۱۲-۲۳ مراجعه فرمایید ..

ص: ۱۵۵

- در روایات اسلامی برای قاضی معتبر شمرده شده که آنها را باید شرایط کمال دانست که در عهدنامه مالک اشتر به قسمت مهمی از آن (آمیخته با شرایط واجب) اشاره شده است و آن عبارت است:
- ۱- افضلیت، نسبت به تمام مردم (یا تمام اهل شهر)، (ثُمَّ اخْتَرَهُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ اَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ).
 - ۲- پر حوله کردن (مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْاُمُورُ).
 - ۳- سعه صدر (وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ).
 - ۴- عدم لجاجت (وَلَا يَتِمَادِي فِي الرِّبَالَةِ).
 - ۵- تسلیم در برابر حق بودن (وَلَا يَخْضِرُ مِنَ الْقَبِيِّ اِلَى الْحَقِّ اِذَا عَرَفَهُ).
 - ۶- طمع نداشتن (وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلٰى طَمَعِ).
 - ۷- قناعت به بررسی سطحی نکردن (وَلَا يَكْتَفِي بِاَذْنِي فَهَم دُونَ اَقْصَاءِ).
 - ۸- در شبهات از همه محتاطتر باشد (وَاَوْفَقَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ).
 - ۹- در تمسک ه دلیل پافشاری کند (وَاخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ).
 - ۱۰- ازت کرار مراجعات شکایت کنندگان ملول و خسته نشود (وَاقْلَهُمْ تَبْرُمًا بِمِرَاجِعَةِ الْخَصْمِ).
 - ۱۱- در کشف حقایق از همه شکیباتر باشد (وَاصْبِرْهُمْ عَلٰى تَكْشُفِ الْاُمُورِ).
 - ۱۲- به هنگام آشکار شدن حق قاطعیت به خرج دهد (وَاصْرَمَهُمْ عِنْدَ اَتْصَاحِ الْحُكْمِ).
 - ۱۳- ستایش متملقان او را فریب ندهد و تمجید مداحان او را مایل به مدح کننده نسازد (مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ اطْرَاءُ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ اغْرَاءُ).
 - ۱۴- قاضی باید مکفی المؤمنه از بیت المال باشد و آنقدر به او داده شود که نیاز به این و آن پیدا نکند و چشمش به دست مردم نباشد (وَافْسَحْ لَهُ فِي الْبَدْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ

ص: ۱۵۶

حاجته ال الناس). (۱)

افزون بر اینها، دستورات دیگری نیز در روایات اسلامی به قاضی داده شده است که آنها را نیز از یک نظمی توان جز و شرایط کمال شمرد از جمله اینکه: دعوت مردم را به مهمانی نپذیرد، هدایا را قبول نکند، برای خریدن جنس شخصاً به بازار نرود، هیچ یک از طرفین دعوی را به مهمانی خویش دعوت نکند، و پرهیز از تمام اموری که بیم آن می‌رود از آن طریق، مردم در او نفوذ کنند و محور فکر او را تغییر داده و متوجه خود سازند، و آگاهانه یا به طور نا آگاه برخلاف حق داوری کند.

قرآن و صفات قاضی

در قرآن مجید هر چند این صفات و شرایط به طور مبسوط و جدای از یکدیگر نیامده است، ولی تعبیراتی در قرآن دیده می‌شود که عمده صفات و شرایطی که در بالا آمد در آن جمع است.

۱- در یک جا قرآن مجید پیروی از هوا و هوس را مانع از حکم به عدالت می‌شمرد و آن را مایه انحراف از حق می‌داند و می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ أَنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید.**

برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او (کسی که گواهی شما به زیان اوست غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از

ص: ۱۵۷

آنان حمایت کند. بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید؛ که منحرف خواهید شد.» (۱) ۲- همین معنی به شکل دیگری در داستان حکومت و قضاوت داود آمده است، خطاب به او می‌فرماید: یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضه لک عن سبیل الله ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.» (۲) به این ترتیب قرآن، پرهیز از ام الفساد را که پیروی از هوای نفس است، یکی از شروط اصلی داوری و گواهی به حق، شمرده، و نقطه مقابل آن، سطح بالایی از تقواست که مانع از هر گونه انحراف از مسیر عدالت و حق می‌گردد، تا آنجا که حتی نیرومندترین عواطف انسانی که مولود پیوند و رابطه پدری و فرزندی یا رابطه برادری است، نتواند آن را در هم بشکند.

۳- در جای دیگر حکم و داوری به «ما انزل الله» را شرط ایمان و عدالت می‌شمرد. (۳) و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تأیید می‌کند که داوریش مطابق چیزی باشد که خدا به او تعلیم کرده و ارائه فرموده است انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحكم بین الناس بما اراک الله. (۴)

روشن است حکم به «ما انزل الله» در صورتی ممکن خواهد بود که آگاهی کافی نسبت به احکام الهی حاصل شود.

۴- در جای دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می‌دهد- تا دیگران حساب خود را نکنند- و می‌گوید: مبدا تمایلات شخصی و سوسه‌های خود خواهانه مردم مانع از اجرای عدالت گردد: و ان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک «و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن؛ و از هوس های آنها پیروی مکن؛ و بر حذر باش، مبدا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، است منحرف سازند!» (۵)

۱- سوره نساء، آیه ۱۳۵ ..

۲- سوره ص، آیه ۲۶ ..

۳- سوره مائده، آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ ..

۴- سوره نساء، آیه ۱۰۵ ..

۵- سوره مائده، آیه ۴۹ ..

ص: ۱۵۸

۵- و نیز هشدار می‌دهد همان گونه که دوستی‌ها نباید مانع اجرای عدالت گردد، دشمنی‌ها و خصومت‌ها نیز نباید موجب این انحراف شود، باید همیشه حکم و شهادت مطابق حق و عدالت باشد؛ چه درباره دوست و چه درباره دشمن. در آیه ۸ سوره «مائده» می‌خوانیم: وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ اَنْ لَا تَعِدُّوْا اَعِدُّوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی «دشمنی با جمعیتی، شمارا به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیک تر است».

نتیجه:

از آیات بالا و آنچه در روایات اسلامی و فتاوی فقهای بزرگ درباره صفات لازم برای قضاوت و شهادت و همچنین صفات کمال قاضی آمده است، به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که اسلام بیشترین سرمایه گذاری در این قسمت کرده و با دقت زیاد مسأله عدالت قضائی را دنبال نموده است و پیروان مکتب خود را به پایبند بودن به مسأله عدالت قضائی چنان ملزم ساخته که کمترین انحراف از حق و عدالت را برای قاضی مجاز نشمرده است و حتی به مسائلی که ممکن است با چند واسطه در فکر قاضی اثر بگذارد و او را از حق و عدالت منحرف سازد توجه نموده و نسبت به آن هشدار داده است.

هر گاه آنچه را در فصل بعد درباره آداب القضا (آداب قضاوت) آمده است بر این شرایط بیفزاییم اهتمام فوق العاده اسلام نسبت به این امر روشن تر می‌شود به گونه‌ای که شعارهای عدالت خواهی مکاتب دیگر در برابر آن کم رنگ می‌گردد.

آداب قضاوت در اسلام

ص: ۱۵۹

مسأله مهم این است که ادیان الهی به خاطر پشتوانه اخلاقی نیرومندی که دارند در مسأله قضاوت و داوری و اصولی که بر تشکیلات قضائی و مجلس داوری حاکم است بسیار فراتر از مکتب های مادّی رفته‌اند، بلکه این دو قابل مقایسه نیستند. در این دستورات، لطایف و ریزه کاری ها و دقت های فراوانی دیده می‌شود، و هر چند پاره‌ای از آنها مربوط به زمان های گذشته است و شاید امروز چندان کاربردی نداشته باشد، ولی از نظر اصولی همان ها نیز دارای مفهوم پر باری نسبت به مسائل قضائی است. کافی است در اینجا آنچه را مرحوم محقق در شرایع در بحث آداب القضاء آورده است و در واقع عصاره‌ای است از آنچه در روایات اسلامی و کلمات فقها آمده بیاوریم.

او می‌گوید: «مستحب است که قاضی این امور را رعایت کند:

۱- درباره اهل منطقه‌ای که مأموریت برای آن منطقه دارد، تحقیق و تفحص کامل کند (فرهنگ آن مردم را بشناسد و به شرایط اخلاقی و اقتصادی آنجا آشنا گردد، علما و نیکان و پاکان و حتی قضات سابق را شناسایی کند، تا در کار خود بصیرت کافی داشته باشد. زیرا آگاهی به شرایط منطقه و محل و فرهنگ حاکم مردم، تأثیر زیادی در مسأله داوری عادلانه دارد).

۲- هنگامی که وارد محلّ مأموریت خود می‌شود، خانه (و مرکز قضاوت خود) را در وسط شهر قرار دهد تا همه شاکیان به طور مساوی دسترسی به او داشته باشند!

۳- هنگام مورد در شهر به وسیله منادیان ورود خود را اعلام دارند تا همه (ستمدیدگان) با خبر شوند.

۴- جلسه قضا باید در محلّ باز و آشکاری باشد تا همه به آسانی به آن دسترسی پیدا کنند (نه پشت درهای بسته و در محاصره مأموران).

۵- به محض ورود در محل باید تمام مدارک مردم و پرونده‌های موجود را از قاضی پیشین دریافت دارد و همچنین ودیعه‌ها و امانت ها را نیز تحویل بگیرد (در آن زمان معمول بوده که بسیاری از مردم اشیاء گران قیمت را به عنوان ودیعه نزد حاکم می‌گذاشتند و

همچنین

ص: ۱۶۰

اموالی که مورد نزاع بود).

۶- هر گاه محل قضاوت مسجد باشد قاضی باید هنگام ورود به مسجد نماز تحیت بخواند سپس پشت به قبله بنشیند تا مدعیان و شاکیان رو به قبله باشند (و احساس کنند در محضر الهی سخن می گویند).

۷- باید وضع زندانیان را دقیقاً بررسی کند، و آنها را که دلیل کافی برای ماندنشان در زندان نمی بیند، آزاد سازد، و آنجا که دلیل کافی وجود دارد شاکی را بخواهد و جریان را دنبال کند، و همچنین درباره قیم‌های ایتام و امنای حاکم، و حافظین اموال یتیمان، دقت کند، اگر در میان آن‌ها افراد نااهلی هستند، به زودی آنها را بر کنار سازد و افراد صالحی را جانشین آنها کند.

۸- در مجلس داوری جمعی از دانشمندان و علما و آگاهان را دعوت کند تا مراقب حکم و داوری او باشند و اگر خطایی از او سرزند، او را به خطایش آشنا سازند.

۹- خودش برای خرید و فروش به بازار نرود (مبادا مردم برای جلب نظر او ارفاق‌هایی انجام دهند که آگاهانه یا نا آگاه تحت تأثیر آن واقع شود).

۱۰- در مجلس قضاوت نباید قیافه خود را چنان در هم بکشد که مردم نتواند با صراحت مطلب خود را بگویند؛ همچنین آن چنان نرم و ملایم نباشد که شاکیان جسور شوند و مدعیان گمان برند که حلواست!

۱۱- در میان شاهدان تبعیض قائل نشود (و شاهدان آشنا و غیر آشنا دور و نزدیک را در صورت داشتن شرایط شهادت یکسان بشمرد).

۱۲- پرونده‌های هر هفته را جمع آوری کرده و جداگانه بایگانی کند، و همچنین پرونده‌های هر ماه و هر سال را با قید تاریخ، منظم سازد (یا دستور لازم درباره تنظیم آنها بدهد).

این فقیه بزرگ در بحث وظایف قاضی و آنچه برای او لازم‌المراعات است نیز چنین

ص: ۱۶۱

می گوید:

حاکم هفت وظیفه دارد:

- ۱- واجب است مساوات را در میان دو طرف دعوا در سلام و جلوس و نگاه کردن و سخن گفتن و گوش فرا دادن و عدالت در حکم رعایت کند (به این معنی که اگر به یکی از آنها با احترام خاصی سلام می کند یا جواب سلام می گوید، عین آن را درباره دیگری رعایت کند؛ و تفاوت موقعیت اجتماعی آنها هیچگونه تأثیری در این مسأله نداشته باشد؛ و اگر به یکی از آنها لحظاتی نگاه می کند به دیگری نیز همان مقدار نگاه کند؛ و هر گاه سخنان یکی را به دقت می شنود نسبت به دیگری این چنین کند. خلاصه اینکه مساوات کامل را در مجلس قضا و داوری در تمام جوانب حتی تشریفات و احترامات جزئی رعایت نماید، تا جلوی انحرافات کلی به خوبی گرفته شود).
- ۲- قاضی نباید به یکی از دو طرف دعوا، مطلبی تلقین یا تعلیم کند که به زیان طرف دیگر باشد.
- ۳- هر گاه دو طرف دعوا سکوت کنند نباید به یکی از آن دو اشاره کند که سخت را بگو، بلکه بهتر است هر دو را مخاطب ساخته بگوید حرفتان را بزنید یا بگوید شخص مدعی سخنش را بگوید و شکایتش را طرح کند.
- ۴- هر گاه حکم مسأله مورد دعوا، روشن باشد باید هر چه زودتر داوری کند، ولی مستحب است قبلاً آنها را ترغیب به صلح و سازش نماید، اگر حاضر نشدند حکم را صادر می کند.
- ۵- هر گاه شکایات به ترتیب وارد شود، باید نوبت را رعایت کند بدون هیچگونه تفاوت از نظر موقعیت اجتماعی ارباب دعوی، و اگر ترتیب روشن نباشد، قرعه می زند.
- ۶- هر گاه شخص مدعی علیه در ضمن دعوی، دعوی دیگری را مطرح کند به سخنان او گوش نمی دهد تا دعوی اول پایان یابد.

ص: ۱۶۲

۷- هر گاه یکی از طرفین دعوی اقدام به طرح دعوی قبل از دیگری کند او را مقدم می‌شمرد. (۱) تکرار می‌کنیم که بحث جامع و مستدل درباره این مسائل را باید در کتب فقه استدلالی و منابع معروف حدیث دنبال کرد، آنچه در اینجا آورده شد عصاره‌ای است از آنچه در آن کتب آمده، تا نشان دهیم فرهنگی که بر تشکیلات قضائی اسلامی حاکم است چگونه فرهنگی است، و تفاوت آن را با سایر مکاتب روشن سازد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که در روایات اسلامی به قاضی توصیه شده است که در حال خشم و عصبانیت در مجلس قضا ننشیند (۲) همچنین سزاوار نیست که قاضی در حال تشنگی و گرسنگی و خواب آلودگی در مجلس قضا حاضر گردد (چرا که ممکن است این امور در قضاوت او اثر بگذارد و خطا کند). (۳) کوتاه سخن اینکه: قاضی باید به دقت مراقب باشد که هیچ موضوع جزئی و کلی او را از مسیر حق و عدالت منحرف نسازد و عقربه فکر او را به سوی باطل نکشاند.

هشدار به قضات اسلامی

با اینکه قضاوت و داوری در میان مردم برای کسانی که اهلیت و شایستگی دارند، واجب کفایی، بلکه در بعضی از موارد واجب عینی است؛ و این خود یکی از عبادات مهمه محسوب می‌شود. با این حال به قاضی هشدار می‌دهد که دقیقاً مراقب حساسیت کار خویش باشد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لِسَانُ الْقَاضِي بَيْنَ جَمْرَتَيْنِ مِنْ نَارٍ، حَتَّى يَقْضِيَ بَيْنَ النَّاسِ فَأَمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَمَّا إِلَى النَّارِ»: «زبان قاضی در میان شعله آتش است تا داوری او پایان یابد، و در این صورت یا به سوی بهشت می‌رود یا به سوی جهنم!» (۴)

۱- جواهر الکلام، جلد ۴۰، صفحه ۱۳۹-۱۴۹ ..

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۶ ..

۳- کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۱۰۳، حدیث ۱۵۰۴۰- لمعه، کتاب القضا ..

۴- وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۷، باب ۲ از ابواب آداب القاضی ..

ص: ۱۶۳

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ، ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ، رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ»: «قاضیان چهار گروهند: کسی که به ظلم داوری می‌کند در حالی که آگاه است، او در دوزخ است؛ و کسی که به ظلم قضاوت می‌کند و نا آگاه است، او هم در دوزخ است؛ و کسی که به حق قضاوت می‌کند در حالی که نا آگاه است او هم در دوزخ است؛ و کسی که به حق قضاوت می‌کند در حالی که می‌داند (تنها) او در بهشت است!»^(۱) به این ترتیب قاضی حتی اگر داوریش مطابق واقع باشد، ولی بدون آگاهی به این نتیجه برسد، یا به تعبیر دیگر رسیدن به حق تصادفی صورت گیرد باز در پیشگاه خداوند مسئول است؛ هر چند با قضاوت او حق به حق دار رسیده باشد و این نهایت دقت اسلام را در امر قضا نشان می‌دهد.

تفاوت کیفیت قضا در اسلام و مکاتب مادی

در دنیای امروز دستگاههای قضائی بسیار گسترده و پر زرق و برقی است، ولی هر گاه محتوای آن را با آنچه در اسلام وجود دارد مقایسه کنیم بسیار کم ارزش جلوه می‌کند، مخصوصاً تفاوت‌های زیر قابل دقت است:

۱- در اسلام قاضی باید در مسائل و احکام صاحب نظر باشد؛ و تنها دانستن مواد قانون کافی نیست بلکه باید ریشه‌ها و مبانی آن را به طور اجتهای بداند، و به تعبیر دیگر اجتهاد در مسأله قضا شرط است؛ در حالی که در دنیای امروز تنها آگاهی بر مواد قانون کفایت می‌کند، و فرق میان این دو آشکار است.

به تعبیر روشن تر آگاهی بر احکامی که (مثلاً) در تحریر الوسیله آمده گاه ممکن است از

۱- وسائل الشیعة، جلد ۱۸، صفحه ۱۱، حدیث ۶ ..

ص: ۱۶۴

طریق تقلید باشد و گاه اجتهاد، اگر چه وظیفه قاضی به هر حال تطبیق این احکام بر مسائل مورد دعوی و تشخیص صاحب حق از غیر صاحب حق است؛ ولی بسیار تفاوت می‌کند که آگاهی بر تحریر الوسیله از طریق تقلید بوده باشد، یا از طریق اجتهاد و پی‌گیری ریشه‌های آن از کتاب و سنت و اجتماع و عقل (دقت کنید) اسلام دومی را توصیه می‌کند.

۲- در نظام قضائی امروز اعتماد به قاضی در محدوده قضاء و داوری کافی است ولی در اسلام این مقدار کافی نیست بلکه قاضی باید از هر نظر پاک بوده باشد؛ زیرا عدالت به معنی پرهیز از هر گونه گناه است؛ خواه در دایره مسایل قضائی باشد یا غیر قضائی. روشن است میان کسی که در همه چیز و همه حال از گناه پرهیز می‌کند با کسی که در محدوده معینی پرهیز دارد تفاوت بسیار است؛ و احتمال لغزش نفر دوم از نفر اول بیشتر است.

۳- قاضی در نظام قضائی امروز اگر به حق داوری کند هر چند ناآگاهانه باشد مسئول نیست؛ ولی همان گونه که در بالا اشاره شد چنین قاضی از نظر اسلام در پیشگاه خدا مسئول است و رسیدن به حق به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه باید آگاهانه صورت گیرد! (دقت کنید)

۴- در نظام قضائی اسلامی نه تنها رشوه گرفتن از بزرگترین گناهن است بلکه طبق بعضی از روایات در سر حد کفر و شرک است، امام صادق علیه السلام فرمود: «أَمَّا الرِّشَاءُ فِي الْحُكْمِ فَهِيَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ» (۱).

در اسلام حتی قبول هدیه برای قاضی ممنوع شمرده شده است- البته هدایایی که به خاطر مقام قاضی و کار او، خواه قبل از قضاوت، خواه بعد از قضاوت داده می‌شود- داستان اشعث بن قیس، و هدیه‌ای که شبانه از حلوی مخصوص بر در خانه علی علیه السلام آورد معروف است هنگامی که حضرت از او سؤال کرد این چیست؟ عرض کرد: هدیه‌ای است خدمت شما آورده‌ام! امام سخت عصبانی شد و به او فریاد زد «هَبْلُكَ الْهَبُولُ أَعَنْ دِينَ اللَّهِ آتَيْتَنِي

۱- وسایل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۶۳، باب تحریم الرشوه، حدیث ۸..

ص: ۱۶۵

لِتَخَذَ عَنِّي؟!»: «مادران فرزند مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آیین خدا وارد شدی که مرا بفریبی؟!» (نام هدیه بر این حلوا گذارده‌ای و نیت واقعی تو رشوه است). (۱) قابل توجه اینکه در اسلام هم رشوه گیرنده و هم رشوه دهنده و هم کسی که واسطه میان آن دو است مسئول و منفوراند، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالرَّائِسَ الَّذِي بَيْنَهُمَا». (۲)

در آیات قرآن مجید نیز کراراً به مسأله رشوه خواری اشاره شده و مورد نکوهش قرار گرفته است.

از جمله در آیه ۱۸۸ سوره «بقره» می‌خوانیم: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْأَثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

این آیه که خطاب به همه مسلمین جهان است می‌فرماید: «اموال یکدیگر را به باطل و (ناحق) در میان خود نخورید. و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید در حالی که می‌دانید» (این کار گناه است).
فخر رازی در اینجا تعبیر جالبی دارد که خلاصه‌اش این است: «اذلاء» از ماده دَلُو است و دلو همان ظرفی است که آب را از چاه با آن می‌کشند، و رشوه نیز از ماده رِشَاء به معنی طناب است، همان گونه که دلو پر از آب را به وسیله طناب بالا می‌کشند، رشوه دهندگان نیز اموال مردم را به وسیله رشوه‌ای که به قضات فاسد می‌پردازند به سوی خود جذب می‌کنند.
آری تعبیر به «وَلَا تُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»، تشبیه و اشاره لطیفی به این موضوع است.

از آیه ۴۴ سوره «مائده» نیز استفاده می‌شود که علمای یهود احکام الهی را به خاطر منافع خاصی که داشتند تحریف می‌کردند و این مسأله سخت مورد نکوهش واقع شده است؛ می‌فرماید: وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ ..

۲- میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۱۳۵ ..

ص: ۱۶۶

الْكَافِرُونَ «آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید و آن‌ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند کافراند!»!

از این آیات به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که قضاوت و حکم در درجه اول از آن خداست و سپس از سوی او به هر کس مصلحت بداند منتقل می‌شود؛ و به تعبیر دیگر:

خداوند مشروعیت احکام و داوری‌های خود را از او می‌گیرد، و توحید افعالی و حاکمیت نیز همین معنی را اقتضا می‌کند. (دقت کنید)

ص: ۱۶۷

حدود و تعزیرات در اسلام**اشاره**

در ذیل بحث سازمان قضائی در اسلام لازم است اشاره گذاری به مسأله «حدود و تعزیرات» داشته باشیم- البته بحث مشروح درباره آن کتاب های مستقلی را می‌طلبید- و این بحث در حقیقت مکمل بحث های قضاء در اسلام است؛ چرا که وظیفه قاضی «احقاق حقوق» و «اجرای حدود» است، تا متجاوزان را بر سر جای خود بنشانند، و منحرفان و آلودگان را تنبیه کند؛ و اینجا چند موضوع قابل توجه است.

۱- فلسفه حدود و تعزیرات در اسلام

شک نیست که تشریح احکام الهی به خاطر دعوت مردم؛ به قسط و عدل و هدایت جامعه به طرق امن و امان است؛ تا انسان ها بتوانند به کسب فضایل و نفی رذائل و سیرالی الله و مقام قرب الهی که مقصد اعلای آفرینش است پردازند. و از آنجا که احکام الهی به تنهایی در همه نفوس مؤثر نمی‌شود، لازم است در کنار آن بشارت و انذار قرار گیرد تا انگیزه حرکت مردم و انجام آنها شود.

و از آنجا که بشارت و انذارهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادار کردن آن ها به انجام وظایف فردی و اجتماعی کافی نیست؛ لازم است مجازات های دنیوی برای کسانی که از حدود الهی تجاوز می‌کنند؛ و حق و عدالت را زیر پا می‌گذارند تعیین گردد، تا ضامن اجرای این احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند.

ص: ۱۶۸

شک نیست که نظام اسلامی با نظام های مادی در این قسمت تفاوت دارد؛ چون در نظام های مادی هیچ ضامن اجرائی جز همان مجازات های دنیوی و مادی وجود ندارد؛ به همین دلیل هر حکمی که فاقد عقوبت متخلف باشد، از نظر آنها حکم و قانون شمرده نمی شود، بلکه آن را یک توصیه اخلاقی می دانند.

در حالی که در نظام های دینی، اعتقادات قلبی و تعهدات معنوی و ایمان به دادگاه بزرگ الهی در قیامت، و توجه به مراقبت پروردگار در دنیا، یکی از انگیزه های مهم و ضامن اجرائی قوی است؛ ولی چون این انگیزه های الهی در همه نفوس به تنهایی مؤثر نیست، باید در کنار آن ضامن اجراهای مادی و عقوبت های دنیوی نیز قرار گیرد.

اهتمام شارع مقدس به اجرای حدود و مجازات های متخلفان تا آن حد است که در روایات متعددی می خوانیم: «حَدَّ يُقَامُ فِي الْأَرْضِ أَرْكَى مِنْ مَطَرِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَأَيَّامَهَا»: «حدی که در زمین اجرا شود پر بارتر از چهل شبانه روز باران است!» این حدیث هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم از امام باقر علیه السلام و از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛ و در بعضی از این متون به جای «ازکی»، «افضل»، یا «انفع» آمده است. (۱) در تفسیر آیه شریفه ... يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (۲) در حدیثی از امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم: «لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا فَيَحْيُونَ الْعَدْلَ فَتُحْيِي الْأَرْضُ لِأَحْيَاءِ الْعَدْلِ، ثُمَّ قَالَ: "وَلَا قَامَةُ الْحَدِّ فِيهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا": ("تنها) زمین را باران زنده نمی کند؛ بلکه مردانی را برمی انگیزد که عدالت را زنده کنند، سپس زمین به خاطر احیای عدالت زنده می شود، بعد از آن امام علیه السلام افزود: «به یقین اجرای یک حد در طریق عدالت سودمندتر است از چهل روز باران در زمین!» (۳) چرا اجرای یک حد انفع و افضل و ازکی از چهل شبانه روز باران نباشد! در حالی که

۱- وسائل، جلد ۱۸، باب ۱ از ابواب مقدمات حدود حدیث ۲ و ۳ و ۴ ..

۲- سوره روم، آیه ۱۹ ..

۳- همان مدرک، حدیث ۳ ..

ص: ۱۶۹

سلامت جامعه و امتیت و ثبات در آن اصل و ریشه هر خیر و برکتی است؛ زیرا باران‌های پر برکت و وفور نعمت و منافع اقتصادی بدون امتیت کار ساز نیست؛ و امتیت اجتماعی بدون اجرای حدود و احقاق حقوق حاصل نمی‌شود؛ در غیر این صورت مردم به جان هم می‌افتند و ظلم و فساد سطح جامعه را فرا می‌گیرد؛ شهرها ویران، و بندگان خدا به استضعاف کشیده می‌شوند.

به همین دلیل ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که خانه کعبه را بنا نهاد، و از خداوند درباره آن سرزمین تقاضاهایی نمود، نخستین دعایش درباره امتیت مکه بود؛ عرض کرد: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده، و اهل آن را- همان کسانی که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون) روزی ده» (۱) و به این ترتیب نعمت امتیت را پیش از روزی‌های گوناگون دیگر از خدا طلب کرد؛ چرا که می‌دانست تا نعمت امتیت نباشد مواهب دیگر قابل استفاده نیست.

۲- معنی حد و تعزیر

«حدود» جمع حد در لغت به معنی منع است، و انتخاب این اسم برای بخشی از مجازات‌های شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهای خلاف می‌شود، و امّا در اصطلاح شرع در عبارات فقها به معنی مازات مخصوصی است که به خاطر ارتکاب بعضی از گناهان در مورد مکلفین اجرا می‌شود.

امّا «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصطلاح شرعی و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معینی در شرع برای آن ذکر نشده و بسته به رای قاضی است که با در نظر گرفتن

ص: ۱۷۰

«میزان جرم» و «مقدار تحمّل مجرم» درباره او اجرا می‌شود.

بنابراین فرق «حدّ» و «تعزیر» در یک جمله است و آن اینکه حدّ مجازات معین و ثابتی است، ولی تعزیر غالباً نامعین است، و اینکه می‌گوییم «غالباً» به خاطر آن است که در موارد معدودی تعزیرات معینی در روایات اسلامی وارد شده که شرح آن در کتاب حدود گفته شده است، هر چند در اینکه آیا تعیین مقدار در این موارد قطعی است یا از قبیل ذکر مثال و مصداق است نیز گفتگو است. البته در میان حد و تعزیر اختلافات دیگری نیز هست، تا آنجا که مرحوم شهید در کتاب قواعد ده وجه برای اختلاف آن دو شمرده است که اینجا جای شرح آن نیست. (۱)

۳- تعداد حدود اسلامی

اشاره

در اسلام عمدتاً ده حدّ درباره گناه کبیره آمده است که تعداد چهار مورد از آن در قرآن مجید با صراحت ذکر شده و بقیه از سنت استفاده می‌شود.

۱- حدّ زنا

در آیه ۲ سوره «نور» می‌خوانیم: الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

«هر یک از زنان و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن دو را مشاهده کنند!»

در این آیه اشاره به حدّ زن و مرد زناکار شده، هر چند «استثنائات» و «جزئیات» آن مانند احکام زناى محصنه، و زناى با محارم و امور دیگر از این قبیل در آن نیامده بلکه در سنت و

۱- قواعد شهید، جلد ۲، صفحه ۱۴۲ ..

ص: ۱۷۱

روایات اسلامی شرح داده شده است.

۲- حدّ سرقّت

در آیه ۳۸ سوره «مائده» می‌خوانیم: **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** «دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده‌اند، به عنوان مجازات الهی قطع کنید؛ و خداوند توانا و حکیم است».

در این مورد نیز شرایط و خصوصّیاتی درباره قطع دست سارق و همچنین استثناهایی وجود دارد که همگی در سنت و روایات اسلامی آمده است، و می‌دانیم معمول قرآن این است که اصول مسائل را بازگو می‌کند و شرح آن را به سنت واگذار می‌نماید.

۳- حدّ قذف

در مورد مجازات کسانی که عمل منافی عفت را به افراد پاکدامن نسبت می‌دهند؛ در آیه ۴ سوره «نور» چنین می‌خوانیم: **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِإِثْبَاتٍ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** «کسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعی خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزیند، و شهادتشان را هرگز نپذیرد؛ و آنها همان فاسقان اند!»

این شدت عمل و مجازات‌های سه‌گانه که برای قذف کنندگان - آنها که نسبت عمل منافی عفت به افراد پاکدامن می‌دهند - ذکر شده، به منظور پاک‌سازی محیط اجتماع و حفظ احترام و کرامت انسان‌ها و جلوگیری از اشاعه فحشاء و گسترش فساد بوده، و شرایط، ویژگی‌ها و استثنائات آن نیز در روایات اسلامی آمده است.

۴- حدّ محارب

ص: ۱۷۲

در قرآن مجید در مورد اخلاص گران به امتیت اجتماعی و آنها که حمله مسلحانه به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، مجازات بسیار شدیدی ذکر شده است؛ که می‌تواند افراد شرور را بر سر جای خود بنشانند.

در آیه ۳۳ سوره «مائده» چنین می‌خوانیم:

أَنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَابُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ «کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند)، فقط این است که اعدام گردند؛ یا به دار آویخته شوند؛ یا (چهار انگشت از) دست (راست) را و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند!»

منظور از محارب همان گونه که در بالا اشاره شد، کسی است که با تهدید به اسلحه به جان یا مال و ناموس مردم حمله می‌کند؛ اعم از این که به صورت دزدان جاده‌ها و گردنه‌ها باشد، یا در داخل شهرها و حتی افراد چاقوکش که با تهدید به اسلحه سرد به جان و مال و نوامیس مردم هجوم می‌آورند نیز مشمول این مجازات هستند، و قابل توجه اینکه این مهاجمان بر مردم، به عنوان محارب با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده‌اند؛ و این دلیل بر تأکید فوق العاده‌ای است که اسلام درباره رعایت آزادی و امتیت اجتماعی و حقوق انسان‌ها دارد.

در اینکه مجازات‌های چهار گانه فوق (اعدام با اسلحه، به دار آویختن، قطع انگشتان، و تبعید) به صورت تخییر است و قاضی می‌تواند هر یکی از آنها را انتخاب کند؟ و یا به صورت معین باشد و هر کدام تناسب با یکی از جنایات آنها دارد؛ به این ترتیب که:

برای محاربانی که دست به کشتن مردم بی‌گناه زده‌اند مجازات اعدام، و آن‌ها که به

ص: ۱۷۳

اموال مردم هجوم برده‌اند، مجازات قطع انگشتان، و اگر هر دو جنایت را مرتکب شده‌اند، هم اعدام می‌شوند و هم برای عبرت مردم به دار آویخته خواهند شد؛ و برای کسانی که تنها اسلحه به روی مردم کشیده‌اند؛ و آنها را ترسانده‌اند؛ بی آنکه مرتکب جنایت بیشتری شوند، مجازات تبعید تعیین شده است؛ در میان فقها و مفسران گفتگوی مفصّلی است، که اینجا جای شرح آن نیست، و می‌توانید شرح بیشتر را در این زمینه از کتب فقهی (کتاب حدود، بحث «حدّ محارب») و همچنین تفاسیر قرآن از جمله در تفسیر نمونه (۱) بخوانید.

این حدود چهارگانه در متن قرآن مجید آمده است، و اما شش حدّی که تنها در سنت به آن اشاره شده است حدود زیر است.

۵- حدّ مرتد

منظور از «مرتد» کسی است که اسلام را بپذیرد؛ سپس از آن بازگشت کند و اعلام جدایی نماید؛ و در اسلام حدّ شدیدی برای آنها ذکر شده و فلسفه‌ای دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

در قرآن مجید تنها به مدّمت شدید آنان و وعده عذاب عظیم الهی نسبت به آنها اشاره شده، بی آنکه سخن از چگونگی کیفر دنیوی آنها به میان آمده باشد، در آیه ۱۰۶ سوره «نحل» می‌خوانیم:

مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مَنْ اٰكْرَهٗ وَقَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ، وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ «کسانی که بعد از ایمان کافر شدند- بجز کسانی که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است- آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان

۱- جلد چهارم تفسیر نمونه، صفحه ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث ..

ص: ۱۷۴

می باشد!

در جای دیگر می فرماید: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - اولئك جزائهم انّ عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين

«چگونه خداوند هدایت می کند جمعیتی را که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنان کافر شدند؟! و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد! - کیفر آنها این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست» (۱). همان گونه که گفته شد در آیات قرآن اشاره‌ای درباره حد مرتد نشده است، ولی عذاب دردناک و شدیدشان به طور اجمال حکایت از مجازاتهای سنگین دنیوی نیز می کند.

مشهور در میان فقها این است که مرتد اگر فطری است یعنی نطفه او در حال مسلمان بودن پدر و مادر یا لا اقل یکی از آن دو منعقد شده باشد حد او قتل است و توبه اش پذیرفته نیست - البته در صورتی که مرد باشد - و اگر مرتد ملّی باشد یعنی از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده است؛ نخست به او پیشنهاد توبه می شود اگر پذیرفت چیزی بر او نیست، و اگر توبه نکرد حد او قتل است. از جمله کسانی که ملحق به مرتد هستند، کسانی می باشند که نعوذ بالله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دشنام و ناسزا گویند و اهانت کنند؛ و همچنین در مورد امامان معصوم علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و در واقع این کار یکی از اسباب ارتداد است؛ بنابراین نیازی نیست که آن را به صورت حد جداگانه‌ای ذکر کنیم؛ هر چند بعضی از فقهاء در کتب حدود در فقه اسلامی آن را مستقلاً مطرح کرده‌اند؛ و روایات خاصی نیز درباره مباح بودن خون چنین کسی در منابع اسلامی دیده می شود. (۲)

۱- سوره آل عمران، آیات ۸۶ و ۸۷ ..

۲- وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۴۵۸، کتاب الحدود، باب ۲۵، حدیث ۱ تا ۴ و باب ۲۷ صفحه ۴۶۱، حدیث ۱ تا ۶ ..

ص: ۱۷۵

این همه سخت گیری درباره مرتد برای چیست؟

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته‌اند سخت گیری نمی‌کند و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پیگیر منطقی به اسلام فرا می‌خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرایط ذمه، همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان داشته باشند نه تنها به آنها امان می‌دهد بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می‌گیرد.

ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق العاده سخت گیر است، چرا که این عمل موجب تزلزل جامعه اسلامی می‌گردد و یک نوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می‌شود، و غالباً دلیل بر سوء نیت است.

لذا همان گونه که اشاره شد چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده‌تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام برگردد؛ و آشکارا از این بازگشت سخن گوید؛ و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد؛ اسلام خونش را مباح می‌شمرد، اموال او باید در میان وارثان مسلمانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا می‌شود و توبه او (در ظاهر) نیز پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه گانه درباره چنین کسی به هر حال اجرا می‌شود، ولی اگر واقعاً پیشمان گردد توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد- البته اگر مجرم زن باشد توبه‌اش مطلقاً پذیرفته و حکم اعدام ندارد-، و اگر پیشیمان نشود و توبه نکند، ولی در ظاهر سخنی که دلیل ارتداد باشد نگوید کسی به او کاری ندارد.

و اگر شخصی که از اسلام برگشته مسلمان زاده نباشد، به او تکلیف توبه می‌کنند، اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازاتها از میان خواهد رفت، و اگر توبه نکرد مجازات می‌شود (در تمام این موارد توبه ظاهری او کافی است و ما مأمور به باطن او نیستیم).

حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند؛ ممکن است یک نوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد.

ص: ۱۷۶

ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم؛ که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده بلکه تنها کسی را شامل می‌شود که اظهار یا تبلیغ پردازد، و در حقیقت قیام بر ضدّ رژیم موجود جامعه اسلامی کند، روشن می‌شود که این خشونت بی دلیل نیست؛ و با مسأله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد، و شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب با تفاوت هایی وجود دارد که خون افرادی که قیام بر ضدّ رژیم آنها کنند؛ را مباح می‌شمرند.

توجه به این نکته نیز لازم است که: پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد مخصوصاً کسی که از پدر یا مادر مسلمان متولد شده و در یک محیط اسلامی پرورش یافته، بسیار بعید به نظر می‌رسد که محتوای اسلام را تشخیص نداده باشد؛ بنابراین عدول و بازگشت او از اسلام به توطئه و خیانت شبیه‌تر است، تا به اشتباه و درک حقیقت و چنین کسی استحقاق چنان مجازاتی را دارد.

در قرآن مجید در آیه ۷۲ و ۷۳ سوره «آل عمران» از گروهی سخن می‌گوید که به عنوان یک توطئه حساب شده نخست اظهار اسلام کردند؛ سپس به عنوان اینکه چیز قابل ملاحظه‌ای در اسلام نیافتند، کنار رفتند و بیزاری جستند، و هدف آنها این بود که به این وسیله تزلزل در ایمان مؤمنان ایجاد کنند و در آیه ۷۲ سوره «آل عمران» می‌خوانیم:

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

«و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند ("بروید و در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز (به ظاهر) ایمان بیاورید؛ و در پایان روز کافر شوید (و باز گردید). شاید آنها (از آیین خود) باز گردند ("؛ زیرا شما را اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می‌دانند و این کار کافی است که آنها را متزلزل سازد)».

کوتاه سخن اینکه:

ص: ۱۷۷

اولاً: حکم توبه مرتد فطری مخصوص کسانی است که مرد و مسلمان زاده باشند، و در آغاز اسلام را بپذیرند و سپس از آن بازگردند، کسی که اسلام را از آغاز بلوغ نپذیرد، مشمول احکام مرتد نیست!

ثانیاً: کسانی که در حال تحقیق باشند، مشمول این حکم نیستند؛ حتی اگر نتیجه تحقیق آنها بازگشت از اسلام و گرایش به آیین دیگری باشد، مشروط بر اینکه سخنی بر خلاف اسلام نگویند، کسی با آنها کاری ندارد و از مجازات‌ها معاف‌اند.

ثالثاً: هر گاه در برابر مرتد سکوت شود؛ بیم آن می‌رود که هر روز گروهی (مانند یهودیان در آغاز اسلام) به توطئه‌ای بر ضدّ مسلمین برخیزند؛ و برای در هم ریختن اعتقادات مردم و قیام بر ضدّ حکومت اسلامی از طریق اظهار ارتداد وارد شوند، و اینجاست که هرج و مرج عظیمی در داخل جوامع اسلامی روی می‌دهد. به خصوص اینکه کارهای تخریبی معمولاً آثار سریع دارد اسلام در برابر این کار ایستاده و عکس العمل شدیدی نشان داده است.

۶- حدّ شرب خمر

در قرآن مجید در آیات متعددی درباره گناه شراب خواری و زشتی فوق العاده آن بحث شده؛ ولی سخنی از حدّ شرب خمر به میان نیامده است؛ ولی در احادیث آمده است که حدّ شرب خمر هشتاد تازیانه است، در حدیثی از برید بن معاویه، از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ يُضْرَبُ شَارِبُ الْخَمْرِ ثَمَانِينَ وَ شَارِبُ النَّبِيذِ ثَمَانِينَ»: «در کتاب علی علیه السلام- کتابی که به خطّ امیرمؤمنان و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله بود- آمده است، به کسی که شرب خمر کند هشتاد تازیانه، و همچنین کسی که شرب نبیذ کند هشتاد تازیانه زده می‌شود.» (۱) (خمر: شراب انگور، و نبیذ شراب خرماست و گاه به معنی وسیع تری نیز اطلاق می‌شود).

۱- مرآت العقول، جلد ۲۳، صفحه ۳۳۰، حدیث ۴ ..

ص: ۱۷۸

در بعضی از روایات آمده است که تعیین مجازات هشتاد تازیانه برای شراب خوار به خاطر آن است که هنگامی که کسی شراب می‌نوشد، مست می‌شود و در آن حال غالباً سخن‌های ناروا می‌گوید و از جمله نسبت‌های زشت ناموسی به اشخاص می‌دهد، و از این رو شبیه حدّ قذف بر او جاری می‌شود. (۱)

۷- حدّ لواط

در قرآن مجید زشتی این عمل و عظمت این گناه در آیات مربوط به داستان قوم لوط علیه السلام بیان شده است؛ و نیز به عقیده بعضی از مفسران اشاره اجمالی در مورد حدّ آن در آیه ۱۶ سوره «نساء» دیده می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَدُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا: «و کسانی که به سراغ آن کار (زشت) می‌روند آنها را آزار دهید و اگر توبه کنند، و (خود را) اصطلاح نمایند، (و به جبران گذشته بپردازند) از آنها در گذرید. زیرا خداوند، توبه‌پذیر مهربان است».

البته این در صورتی است که «الذّان» اشاره به دو مرد، و ضمیر «یأتیانها» اشاره به لواط باشد، در حالی که این ضمیر به کلمه فحشا بر می‌گردد که در آیه قبل آمده و اشاره به زنا است.

به هر حال حدّ لواط و همجنس‌گرایی طبق روایات اسلامی، اعدام است در صورتی که دخول واقع شده باشد و اگر واقع نشده تازیانه است و روایات متعددی از پیشوایان معصوم علیهم السلام در این زمینه نقل شده است. (۲)

۸- حدّ مساحقه

مساحقه- یعنی: همجنس‌گرایی زنان- در اسلام نیز حدّ شدیدی دارد و حدّ آن مطابق

۱- همان مدرک، صفحه ۳۳۱، حدیث ۷..

۲- به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۴۱۶ به بعد، ابواب حدّ اللواط مراجعه شود ..

ص: ۱۷۹

مشهور، حدّ زنا صد تازیانه است، و فرقی میان محصنه و غیر محصنه نیست.

این مطلب در روایات متعدّدی از پیشوایان نقل شده است. (۱) در قرآن مجید صریحاً مطلبی در این باره دیده نمی‌شود، ولی بعضی از مفسّران آیه ۱۵ سوره «نساء» را اشاره به آن می‌دانند؛ آنجا که می‌فرماید: وَاللّٰتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاَنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا: «و کسانی که از زنان شما که مرتکب عمل منافی عفت شوند، چهار نفر از مسلمانان را به شهادت درباره آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه‌ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آنها قرار دهد».

ولی غالب مفسّران این آیه را اشاره به مسأله زنا می‌دانند پیش از آنکه حکم تازیانه در سوره «نور» نازل شود و قرائن موجود در این آیه و آیه بعد نیز همین معنی را تأیید می‌کند.

۹- حدّ قیادت

قیادت یا واسطگی در میان زنان و مردانی که مرتکب اعمال منافی عفت می‌شوند، نیز از کارهایی است که حدّ ثابت و معینی در اسلام دارد- هر چند در قرآن نیامده است- و بنابر مشهور حدّ آن، ۷۵ تازیانه یعنی سه چهارم حدّ زناست. (۲)

۱۰- حدّ ساحر

در قرآن مجید مذمت از سحر ساحران، آشکارا دیده می‌شود؛ و در داستان موسی و فرعون، از زبان موسی علیه السلام می‌خوانیم: لَا يَفْلِحُ السَّاحِرُونَ «ساحران هرگز رستگار

۱- به وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۴۲۴، ابواب حدّ السحق و القیاده، مراجعه فرمایید ..

۲- به کتاب جواهر، جلد ۴۱، صفحه ۴۰۰، و در کتاب وسائل، ابواب حدّ السحق و القیاده، باب ۵، جلد ۱۸، صفحه ۴۲۹ مراجعه کنید ..

ص: ۱۸۰

نمی‌شوند» (۱) و در داستان هاروت و ماروت (دو فرشته الهی) نیز مذمت شدید دیده می‌شود و در این آیات سحر در حدّ کفر شمرده شده است (۲) ولی اشاره‌ای به حدّ ساحر در قرآن نیامده است، اما در روایات اسلامی حدّ ساحر، قتل، ذکر شده است (۳) در اینکه این حدّ بدون قید و شرط است یا در مورد کسانی است که سحر را حلال بشمرند و انجام دهند؛ و یا به تعبیر دیگر «مرتد» باشند؟ در میان فقها گفتگو است.

و نیز در اینکه حقیقت سحر چیست؟ آیا سحر واقعیت دارد یا نوعی تخیل است؟ یا بخشی از آن واقعیت دارد و بخشی تخیل می‌باشد؟ در میان دانشمندان گفتگو است و در کتب فقهی بحث فراوانی را به خود اختصاص داده است (۴) آنچه در اینجا توجه به آن لازم است این است که: ممکن است سخت‌گیری فوق‌العاده اسلام درباره ساحران از این نظر باشد که آنها در مقام مبارزه با انبیاء بر می‌خاستند، همان‌گونه که در داستان سحره فرعون آمده است. و گاه به فریب مردم ساده لوح می‌پرداختند و آنها را از مسیر معجزات پیامبران منحرف می‌ساختند؛ و این گناه بزرگی است که مجازات بزرگی را می‌طلبد.

آنچه در بالا آمد فهرستی از حدود الهی در اسلام است؛ که هدف از آن پاکسازی جامعه و جلوگیری از گسترش فساد و منکرات و ناامنی در میان مردم است.

ولی علاوه بر اینها همان‌گونه که اشاره شد مجازات‌های دیگری در اسلام وجود دارد که

۱- سوره یونس، آیه ۷۷ ..

۲- سوره بقره، آیه ۱۰۲ ..

۳- وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۵۷۶ ..

۴- این موضوع گاه در مکاسب محرّمه در بحث تحریم سحر مطرح شده، و گاه در کتاب حدود در بحث حدّ ساحر آمده است..

ص: ۱۸۱

فقها آنها را «تعزیرات» می‌نامند (تعزیر چنان که گفته شد به معنی منع، تأدیب، تعظیم و احترام، و یاری کردن آمده است، و همه این مفاهیم «تعزیر» در معنی «مجازات» جمع است، چرا که مجرم و گناهکار را از گناه منع می‌کند، او را ادب می‌نماید، باعث احترام و بزرگداشت او در آینده می‌شود و او را برای غلبه بر هوای نفس و شیطان یاری می‌دهد).

گفتیم تعزیرات به مجازات‌هایی اطلاق می‌شود که در برابر گناهانی باشد که حد خاصی درباره آن وارد نشده است. توضیح اینکه: هر قانونی ضامن اجرائی لازم دارد، یعنی پشتوانه‌ای که ایجاد انگیزه برای اجرای آن کند؛ و اگر قانون از پشتوانه اجرائی خالی شود، تنها مبدل به یک توصیه اخلاقی خواهد شد و کاربردی در عمل نخواهد داشت.

درست است که انگیزه‌های الهی و ثواب و عقاب روز قیامت برای مؤمنان از نیرومندترین انگیزه‌هاست؛ ولی اسلام تنها به انگیزه‌های الهی و اخروی قناعت نمی‌کند؛ هر چند برای آنها ارج و ارزش فراوانی قائل است، بلکه انگیزه‌های دنیوی و مادی را نیز بر آن می‌افزاید، تا آنها که ایمان ضعیفی دارند و انگیزه‌های الهی در آنها کم اثر است لااقل ترس مجازات دنیوی در حفظ قوانین و حدود الهی بکوشند، مبادا صحنه اجتماع جولانگاه فاسدان و مفسدان بی‌ایمان یا ضعیف‌الایمان گردد.

و از آنجا که گناهان با یکدیگر تفاوت بسیار دارند، و نیز مرتکبین آنها از نظر آگاهی و سن و سال و سابقه گناه و همچنین زمان و مکان و نیز توانایی برای تحمیل مجازات بسیار متفاوت هستند، مقدار و کیفیت مجازات در تمام گناهانی که حدی برای آن در شریعت اسلام وارد نشده است به تشخیص قاضی گذارده شده؛ تا دقیقاً شرایط را از هر جهت در نظر بگیرد و آنچه را مناسب و صالح می‌داند، برای مجرم تعیین کند.

در واقع مجازات‌های اسلامی جز در موارد معدودی، که تحت عنوان حدود وارد شده است، همگی متغیر می‌باشد، و شرایط و احوال مجرم و کمیت و کیفیت گناه در آن تأثیر

ص: ۱۸۲

زیادی دارد، لذا تعیین مجازات موکول به نظر قاضی است.

چند موضوع مهم در تعزیرات اسلامی

۱- وحدت رویه

اگر چه آزادی قضات در تعیین مقدار مجازات در باب تعزیرات، امتیاز و نقطه قوت روشنی است که به آنها امکان می دهد مجازات مجرمان را به طور دقیق تعیین کنند؛ ولی این مسأله گاه سبب می شود که قضات در مناطق مختلف برای جرم واحد مجازات های متفاوتی در نظر بگیرند، و این امر در گذشته که مناطق مختلف عملاً از یکدیگر جدا بود؛ مشکلی ایجاد نمی کرد؛ ولی امروز با توجه به ارتباطات فراوان و نزدیک، به یقین مشکل آفرین است.

به همین دلیل مانعی ندارد که قضات آگاه و کارشاسان جرایم در جلساتی با هم بنشینند و حدودی برای تعزیرات در نظر بگیرند؛ البته نه به صورت معین بلکه حداکثر و حداقلی از زندان و جریمه مالی و مجازات های اسلامی و امثال آن را در نظر بگیرند؛ تا وحدت رویه حاصل شود.

این امر با موازین اسلامی کاملاً سازگار است و لااقل از عناوین ثانویه در عصر و زمان ما برای مشروعیت آن می توان استفاده کرد.

۲- تعزیر منحصر به شلاق نیست

«تعزیر» همان گونه که گفته شد معنی وسیع و گسترده ای دارد؛ که هر گونه منع و تأدیب را شامل می شود، و هیچ دلیلی در دست نیست که در شرع مقدس اسلام یا اصطلاح فقها این مفهوم تغییر کرده باشد- و به اصطلاح دارای حقیقت شرعیّه یا متشرّعه نیست- و نیز

ص: ۱۸۳

نقل به معنی جدید در اصطلاح فقها نشده است؛ هر چند بسیاری از فقها به پیروی از روایات، غالباً روی مصداق خاصی (ضارب و تازیانه) تکیه کرده‌اند؛ ولی بیان این مصداق معروف هرگز دلیل بر انحصار مفهوم و تعزیر به آن نمی‌شود؛ هر چند این توهم برای جمعی پیدا شده است که تعزیر در نظر آنها مساوی با ضرب و تازیانه است؛ اما بررسی‌های بیشتر روی گفتار فقها و روایات بطلان این تصور را ثابت می‌کند.

مرحوم علامه حلی قدس سره در کتاب تحریر می‌گوید: «تعزیر برای هر جنایت و گناهی است که حدی درباره آن وارد نشده است- تا آنجا که می‌فرماید: "وَهُوَ يَكُونُ بِالضَّرْبِ وَالْحَبْسِ وَالتَّوْبِيخِ مِنْ غَيْرِ قَطْعٍ وَلَا جَرْحٍ وَلَا اخْتِاطٍ" "تعزیر گاهی به وسیله ضرب، یا حبس، یا توبیخ، بدون قطع کردن عضو و مجروح ساختن و نه به گرفتن مالی است." (۱) در کتاب «الْفِقْهُ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ» بعد از نقل کلام ابن قیم و اینکه ظاهر عبارت او چنین نتیجه می‌دهد که حاکم می‌تواند به هر طریقی که صلاح ببیند- اعم از زندان یا ضرب- مجرمان را تعزیر کند، می‌گوید: «وَبِالْجُمْلَةِ فَإِنَّ التَّعْزِيرَ بَابٌ وَاسِعٌ يُمَكِّنُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يَقْضِيَ بِهِ عَلَى كُلِّ الْجَرَائِمِ الَّتِي لَمْ يَضَعْ الشَّارِعُ لَهَا حَدًّا أَوْ كَفَّارَةً، عَلَى أَنْ يَضَعَ الْعُقُوبَةَ الْمُنَاسِبَةَ لِكُلِّ بَيِّنَةٍ وَ لِكُلِّ جَرِيمَةٍ مِنْ سَجْنٍ أَوْ ضَرْبٍ أَوْ نَفْيٍ أَوْ تَوْبِيخٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ»؛ «خلاصه اینکه تعزیر باب وسیعی دارد که به حاکم و قاضی اجازه می‌دهد درباره تمام جرایمی که شارع حد و كفاره‌ای برای آن قرار نداده، مجازات مناسبی قرار دهد که با وضع هر جامعه و هر گناه تناسب داشته باشد، خواه زندان باشد، یا ضرب، یا تبعید، یا توبیخ یا غیر آن.» (۲) (دقت کنید)

این قسمتی از کلمات فقهای خاصه و عامه بود.

از این گذشته روایات فراوانی داریم که در ابواب مختلف فقه به ما رسیده؛ و دلیل روشنی بر وسعت و گستردگی مفهوم و مصداق تعزیر است که ذکر آنها به طول می‌انجامد؛ و

۱- تحریر، جلد ۲، صفحه ۲۳۹ ..

۲- الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۵، صفحه ۴۰۰ ..

ص: ۱۸۴

علاقمندان می‌توانند به بحث‌های تعزیر در کتاب حدود و تعزیرات ما مراجعه کنند.

از مجموع آنچه در کتب «لغت» و «کلمات فقها» و «روایات اسلامی» در ابواب مختلف فقه وارد شده به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که حاکم اسلامی از نظر انتخاب نوع تعزیر محدودیتی ندارد، و موارد زیر همگی جزء تعزیرات می‌باشد؛ که البته با توجه به وضع حال مجرم و محیط اجتماعی و کمیت و کیفیت گناه و سایر جهات، برگزیده می‌شود:

۱- ضرب به اشکال مختلف.

۲- حبس با کیفیت و کمیت متفاوت.

۳- غرامت مالی یعنی گرفتن مقداری مال، یا توقیف کردن آن برای مدّت معین (مانند: توقیف اتومبیل‌های متخلف).

۴- توبیخ و سرزنش کردن به طور آشکار یا پنهان.

۵- تبعید به نقطه دیگر برای مدّت کوتاه یا طولانی، ترک مراوده، یا ترک معامله با مجرمان.

۶- ممنوع الخروج کردن از کشور، یا از شهر و یا حتی تحت نظر بودن در منزل.

۷- منع از اشتغال به کسب در مدّت معین.

۸- محروم کردن از بعضی از مناصب و حقوق اجتماعی.

۹- معرفی مجرم به جامعه از طریق رسانه‌ها به صورت محدود یا گسترده.

۱۰- محروم کردن او از بعضی افتخارات مانند: محروم کردن از لباس روحانیت نسبت به افراد متخلف که اهل این کسوت هستند.

و امور دیگری که می‌تواند اثر بازدارنده نسبت به افراد متخلف و مجرم داشته باشد، و آنها را از تکرار گناه؛ و دیگران را از انجام مثل آن جلوگیری کند.

۳- معنی تخییر حاکم در تعزیرات

ص: ۱۸۵

درباره مقدار تخیر در میان فقها بحثهای گسترده‌ای است، ولی همگی معتقدند که باید کمتر از حدّ باشد؛ اما در اینکه از کدامیک از حدود کمتر بوده باشد؟ حدّ زنا یا کمترین حدود، و یا در هر مورد متناسب گناهی که انجام یافته؟ در میان آنها گفتگو است که شرح آن در کتب فقهی آمده است.

آنچه در اینجا ذکر آن لازم است این که، منظور از تخیر قاضی در انتخاب کمیّت و کیفیت تعزیر، این نیست که تمایلات شخصی قاضی در این مسأله تأثیری داشته باشد، بلکه منظور این است که دست قاضی باز باشد تا بتواند تناسب را بین جرم و جریمه از تمام جهات در نظر بگیرد، در حقیقت قاضی ظاهراً مخیر است، ولی در واقع مخیر نیست، زیرا برای هر جرمی مقدار خاصی از مجازات را تعیین می‌کند به این معنی که اگر تناسب جرم و جریمه اقتضا کند، یک ماه زندان، یا بیست ضربه شلاق در نظر بگیرد، نمی‌تواند او را یک ضربه بیشتر یا کمتر شلاق بزند، یا یک روز بیشتر یا کمتر زندانی کند و یا یک ریال بیشتر و یا کمتر غرامت نماید. (دقت کنید).

۴- تعزیرات در قرآن مجید

اشاره

در قرآن مجید بعضی از موارد تعزیرات دیده می‌شود که نمونه‌ای برای این حکم کلی اسلامی محسوب می‌شود:

الف. داستان متخلفان جنگ تبوک

توضیح اینکه: در آیه ۱۱۸ سوره «توبه» می‌خوانیم: **وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** (و همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) تخلف جستند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند)، تا آن جا که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد؛ (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ (و)

ص: ۱۸۶

دانستند پناهگاهی در برابر عذاب خدا جز رفتن به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند؛ زیرا خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.» در این آیه به طور اشاره، و در روایات و تفاسیر به طور گسترده، تعزیر عیجی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک - همانها که فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته و بدون عذر موجه از شرکت در جنگ سرباز زدند - قائل شد بیان شده است.

این سه نفر که طبق صریح بعضی از روایات کعب بن مالک و مراره بن ربیع و هلال بن امیه نام داشتند، با این که جزء گروه منافقان نبودند ولی به خاطر سستی و تنبلی از شرکت در جنگ تبوک خودداری کردند، اما به زودی متوجه گناه بزرگ خود شده و پشیمان گشتند.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از میدان تبوک بازگشت به خدمتش آمدند و زبان به عذر خواهی گشودند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد احدی با آنان سخن نگوید؛ و به دنبال آن مردم هر گونه مراده را با آنان قطع کردند؛ حتی زنان و فرزندانشان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اجازه خواستند از آنها جدا شوند، پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه جدایی کامل نداد، ولی دستور داد به آنها نزدیک نشوند.

در این هنگام آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی گرفتار شدند و زمین با تمام وسعتش بر آنان تنگ شد؛ تا آنجا که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی مدینه را ترک گویند و به کوههای اطراف پناه ببرند؛ بستگان آنها غذا برای آنها می‌آوردند ولی حتی یک کلمه با آنها سخن نمی‌گفتند!

یکی از آنان به دو نفر دیگر گفت: «اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده‌اند بیائید ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم، شاید خدا توبه ما را بپذیرد!»

این پیشنهاد عملی شد و سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند توبه آنان پذیرفته شد و آیه فوق نازل گشت. (۱)

۱- مجمع البیان و تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل آیه مورد بحث و سفینه البحار با تلخیص ..

ص: ۱۸۷

با دقت مختصری در این ماجرای عجیب تاریخی روشن می‌شود که در واقع این یک تعزیر مهم و یک نوع زندان معنوی شدید توأم با تحقیر و افشاگری و طرد موقت از جامعه بود؛ و تأثیر عجیبی در مسلمانان و خود آن مجرمان گذاشت و سبب ترک این گونه گناهان در آینده به شمار می‌رفت.

این داستان شاهد گویای دیگری بر عمومیت مفهوم تعزیر و عدم اختصاص آن به شلاق و تازیانه است، و نشان می‌دهد که بعضی از انواع تعزیرات تأثیری بسیار قوی تر از تازیانه و شلاق دارد و در سطح وسیعی از جامعه موجب نهی از منکر می‌شود.

ب- داستان ثعلبه

مورد دیگر همان است که درباره یکی از انصار (ثعلبه بن حاطب) در آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره «توبه» نازل شده است: وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّائِحِينَ - فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ - فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ - اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَاَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

«بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: "اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد؛ و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود." اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند. - این عمل، (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند در دل هایشان برقرار ساخت؛ این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ می‌گفتند. - آیا نمی‌دانستند که خداوند اسرار و سخنان در گوشی آنها را می‌داند و خداوند دانای همه غیبا (و امور پنهانی) است؟!»

بسیاری از مفسران معتقدند این آیات درباره یکی از انصار به نام ثعلبه بن حاطب نازل شده، او مرد فقیری بود که مرتب به مسجد می‌آمد و از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست که برای او

ص: ۱۸۸

دعا کند که خداوند مال فراوانی به او عطا نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «قَلِيلٌ تُوَدَّى شُكْرُهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ»: «نعمت کمی که بتوانی حَقِّش را اداء کنی بهتر از نعمت زیادی است که توانایی ادای حَقِّش را نداشته باشی»، ولی او همچنان اصرار می‌ورزید، و قسم یاد می‌نمود که اگر خداوند ثروتی به او عنایت کند تمام حقوق آنرا خواهد پرداخت پیامبر ناچار برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت پسر عموی ثروتمندش از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید، ثروت او روز به روز فزونتر می‌شد، و گله‌های فراوانی نصیب او گردید، ولی هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد- این تازه به نوا رسیده کم ظرفیت- نه تنها از پرداخت حق الهی خودداری نمود بلکه بر اصل تشریح زکات خرده گرفت! و آن را چیزی شبیه جزیه اهل کتاب شمرد! مأمور پیامبر صلی الله علیه و آله دست خالی بازگشت و آیات فوق در مذمت او و بخل و نفاق و پیمان شکنی‌اش نازل شد!

نزول این آیات، خود تعزیر شدیدی درباره او محسوب می‌شد چرا که عمل زشت او را افشا کرد.

طبق روایتی او برای اعاده حیثیت و جبران این خسارت مهم اجتماعی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حاضر به ادای زکات اموال خود شد، ولی این بار پیامبر صلی الله علیه و آله از او نپذیرفت!

پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود او نزد خلیفه اول آمد تا زکات مال خود را پردازد؛ ولی او هم از وی نپذیرفت، در عصر خلیفه دوم و سوم نیز زنده بود همین کار را کرد آنها گفتند: «چون پیامبر صلی الله علیه و آله از تو نپذیرفته است ما هم نمی‌پذیریم، و در آخر خلافت عثمان از دنیا رفت.» (۱) اگر چه در آیات فوق تصریح به مسأله تعزیر نشده است، ولی نفس این عمل که آیات از او نکوهش کرد و عمل او را افشاء نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا با او این معامله را کردند مصداق تعزیر محسوب می‌شود؛ و این امر اثر عمیقی در او و دیگران گذاشت و منظور از تعزیر

۱- قسمت اول این روایت را بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند و قسمت اخیر در تفسیر فخر رازی، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۸ و تفسیر ابوالفتوح رازی جلد ۶، صفحه ۷۴ آمده است..

ص: ۱۸۹

چیزی جز این نیست، که مجازات مادّی یا معنوی که اثر بازدارند داشته باشد؛ در مورد مجرمان انجام گیرد.

ج. آیه ایذاء

همان گونه که در گذشته نیز اشاره شد در قرآن مجید برای مردان و زنانی که (همسر ندارند و) اقدام به ارتکاب زنا کنند دستور مجازات داده است و می‌فرماید: وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُوهُمَا... (۱) اگر منظور از ایذاء در اینجا همان حدّ شرعی باشد که در آیه الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي... (۲) به آن اشاره شده ارتباطی با بحث تعزیرات ندارد و داخل بحث حدود خواهد بود؛ اما هر گاه بگوییم منظور از «ایذاء» مجازات به طور مطلق است که حدّ و حدود معینی برای آن ذکر نشده و مربوط به قبل از نزول حدّ زناست - همان گونه که گروهی از مفسّران گفته‌اند - جزء تعزیرات محسوب خواهد شد؛ زیرا مجازاتی است نامعین در مورد زناکاران مجرد که قبل از تشریح حدّ زنا در اسلام بوده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز برای جمله «فأذوهما» (آن دو را آزار دهید) دو معنی ذکر کرده که هر دو منطبق بر تعزیرات است: «نخست این که منظور سرزنش کردن با زبان و زدن با کفش است! و دوّم این که منظور فقط سرزنش با زبان است». (۳)

د آیه نشوز

درباره «زنان ناشزه» نیز حکمی در قرآن مجید دیده می‌شود که آن نیز یکی از

۱- سوره نساء، آیه ۱: ..

۲- سوره نور، آیه ۲: ..

۳- مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۲۱: ..

ص: ۱۹۰

مصداقهای تعزیرات است؛ هر چند در اینجا به شوهران اجازه داده شده است که با مراعات احتیاط این حکم را اجرا کنند؛ می‌فرماید: وَاللّٰتِی تَخَافُوْنَ نُشُوْزَهُنَّ فَعِظُوْهُنَّ وَاهْجُرُوْهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوْهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلَا تَبْغُوْا عَلَیْهِنَّ سَبِيْلًا: «و (اما) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید؛ و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری کنید؛ و (اگر آن هم مؤثر نشد و راهی جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه نمایید، و اگر از شما پیروی کردند، به آنها تعدی نکنید». (۱) منظور از زنان ناشزه آنهایی هستند که: از انجام وظایف زناشویی سر باز می‌زنند و نشانه‌های مختلف ناسازگاری در آنها ظاهر می‌شود. (۲) در آیه فوق سه نوع تعزیر برای چنین زنانی در نظر گرفته شده است: نخست پند و اندرز، - فراموش نکنیم که اندرز در همه جا یکی از مراحل تعزیرات است زیرا اثربازدارند دارد- دوم کناره‌گیری از آنان، سوم تنبیه بدنی و هر یک از این مراحل سه گانه در صورتی است که مرحله قبل مؤثر واقع نشود.

و اگر سؤال شود آیا مردان راه نشوز و طغیان را پیش گرفتند نیز مشمول چنین مجازاتهایی هستند؟

در پاسخ خواهیم گفت آری! ولی چون انجام این گونه مجازات‌ها در مورد مردان از عهده زنان خارج است به عهده حاکم شرع گذارده شده، و او موظف است مردان متخلف را از طریق گوناگون در صورت لزوم تنبیه بدنی به وظایف خود آشنا سازد. (دقت کنید)

داستان مردی که به همسرش اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی علیه السلام او را با شدت عمل و حتی تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است.

۱- سوره نساء، آیه ۳۴ ..

۲- «نشور» از ماده «نشز» بر وزن (نذر) در اصل به معنی زمین مرتفع است، و هنگامی که در مورد یکی از دو همسر به کار می‌رود به معنی طغیان و سرکشی از انجام وظایف زناشویی است..

ص: ۱۹۱

و از اینجا جواب سؤالی که هنگام طرح این آیه در اذهان بسیاری مطرح می‌شود و آن اینکه: چگونه ممکن است اسلام به مردان اجازه دهد که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند و آنان را بزنند، در حالی که این امر با کرامت انسان مخصوصاً انسانی که شریک زندگی او است هماهنگ نیست؟ روشن می‌شود زیرا:

اولاً منظور از ضرب و تنبیه بدنی در اینجا این نیست که شلاق بر دارد و گوشت و پوست او را با هم مخلوط کند؛ و یا سیلی بر صورتش بنوازد و سیاه و کبود کند؛ چرا که هیچ یک از اینها در شرع اسلام جایز نیست و حتی دیه دارد. منظور تنبیه ملایمی است که نه سبب جراحت گردد و نه سرخ و سیاه و کبود کند؛ تا آنجا که جمعی از مفسران در توضیح آیه گفته‌اند: «چیزی مانند زدن روی دست‌ها با چوب مسواک!» و یا تنبیهی شبیه آن که او را کمی ناراحت سازد؛ ولی شدید نباشد و مجروح نکند.

ثانیاً نباید فراموش کرد که زنان بر چهار گونه‌اند:

گروهی زنان مؤمن و صالح‌اند که بر اثر شایستگی ذاتی و تربیت‌های اکتسابی به مسئولیت‌های خود در محیط خانواده کاملاً آشنا هستند؛ آنها باید کاملاً مورد احترام همسرانشان باشند، و دستور *وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ* «با آنها به طور شایسته رفتار کنید» (۱) در مورد آنهاست.

گروه دیگر آنهایی هستند که از وظایف خود در خانواده سر باز می‌زنند و مایه آزار همسر خود می‌شوند ولی تخلف‌های آنها عمیق نیست و با پند و اندرز متوجه اشتباه خود شده، به خاطر خوف از خدا و داشتن تقوی به راه حق باز می‌گردند، اینها مشمول جمله *فَعِظُوهُنَّ* «در آیه فوق می‌باشند».

گروهی سوئی که نشوزشان عمیق‌تر است با بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن متوجه اشتباه خود می‌شوند و به خاطر لطافت روحی که دارند این واکنش خفیف در روحشان اثر

ص: ۱۹۲

می‌گذارد و از در صلح و صفا و آشتی در می‌آیند، و جمله *وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ* در آیه فوق درباره آنهاست. تنها گروه چهارمی هستند که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسئولیت‌های خود در برابر همسرشان را از حد می‌گذرانند؛ و در طریق قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بر می‌دارند؛ نه تقوای چندانی دارند که آنها را از این کار باز دارد، نه اندرزها در آنها سودی می‌بخشد، و نه جدا شدن در بستر و کم‌اعتنایی در روحشان اثر می‌گذارد، و راهی جز شدت عمل در مورد آنها باقی نمی‌ماند، تنها در اینجا است که اسلام به همسر اجازه تنبیه بدنی و تعزیر به وسیله ضرب را داده است، و این کاری است که در جوامع شرقی و غربی وجود دارد و حتی ایرادکنندگان نیز در چنین شرایطی از آن استفاده می‌کنند، و با شرایطی که گفته شد مطلب عجیبی نیست و هرگز با کرامت انسانی ناسازگار نمی‌باشد.

ثالثاً این موضوع منحصر به زنان نیست اگر مردان نیز از وظایف خود سر باز زنند با همین مراحل چهارگانه روبرو خواهند شد، نخست باید آنها را پند و اندرز داد، سپس از طریق تعزیرات معنوی مانند: بی‌اعتنایی در اجتماع آنها را از کار خلاف بازداشت، و اگر اینها مفید واقع نشود باید از طریق ضرب و امثال آنها مجازات شوند، منتهی چون این کار معمولاً از دست زنان بر نمی‌آید و سلطه مردان مانع اجرای این امور است حاکم شرع موظف است که این مردان سرکش و متخلف را به وظیفه خود آشنا سازد؛ و در جای خود بنشانند.

با توجه به نکات سه گانه بالا گمان نمی‌کنیم هیچ فرد منصفی این دستور را زیر سؤال برد و آن را بر خلاف شئون انسانی بشمرد. قابل توجه اینکه در ذیل این دستورات سه گانه بلافاصله می‌فرماید: *فَأَنْ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا*: «و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها بجوئید».

ص: ۱۹۳

احکام زندان در اسلام

اشاره

اشاره

همان گونه که در بحث تعزیرات آمد، «زندان» یکی از انواع تعزیرات و امور بازدارنده از تخلفات است، به علاوه گاه برای جلوگیری متهمان از فرار و یا تحت فشار قرار دادن بدهکاران برای ادای دیون، چاره‌ای جز بازداشت و زندانی کردن آنها نیست؛ و به همین دلیل احکام زندان هادر فقه اسلامی جایگاه خاصی دارد که برای تکمیل بحث‌های مربوط به حکومت اسلامی اشاراتی به آن لازم است؛ هر چند ادای حق این بحث تألیف کتاب یا کتاب‌هایی را می‌طلبد و بعضی از محققان نیز تاکنون در این زمینه کتاب‌هایی را تألیف کرده‌اند. (۱)

۱. تاریخچه زندان

اشاره

هیچ کس نمی‌تواند تاریخ دقیقی برای تأسیس نخستین زندان در تاریخ بشریت ذکر کند، زیرا این مسئله تقریباً به قدیمی‌ترین ایامی که زندگی اجتماعی بشر شروع شد باز می‌گردد، و از آن روز که حکومتی به وجود آمد ظاهراً زندانی وجود داشت؛ بلکه غیر از حکام، افراد دیگری مانند: مالکان جبار و ارباب‌های ستمگر برای تنبیه رعایای خود زندان‌هایی داشتند؛ حتی گاهی آنها را در جایگاه حیوانات زندانی می‌کردند!

در مورد پیدایش زندان در اسلام تقریباً مورخان اتفاق نظر دارند که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- از جمله کتابهایی که در این زمینه تألیف شده کتاب «احکام السجون» دکتر شیخ احمد وائلی است که در فارسی تحت عنوان احکام زندان توسط آقای بکایی تبریزی ترجمه شده است، یکی از منابع بحث‌های فوق می‌باشد ..

ص: ۱۹۴

زندان به طور رسمی وجود نداشت، این نه به خاطر آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وجود زندان را نامشروع می‌دانست، بلکه بیشتر بخاطر عدم گستردگی جامعه اسلامی بود و مخصوصاً در آغاز اسلام تعهد مردم به قوانین الهی بیشتر بود و متخلف کمتر یافت می‌شد.

لذا در آیات قرآن نیز جمله‌ای که نشان دهد در آن عصر زندانی وجود داشته مطلقاً دیده نمی‌شود.

اما در عین حال در مورد مجرمانی که باید بازداشت می‌شدند تا تکلیف آنها روشن گردد، یا بدهکارانی که با داشتن امکانات از پرداخت بدهی خود سرباز می‌زدند، یا اسیرانی که در جنگ‌های اسلامی به دست مسلمانان می‌افتادند از طرق دیگری استفاده می‌شد، از جمله:

۱- گاه مجرمان را در گوشه‌ای از مسجد زندانی می‌کردند، و از آنجا که قفل و بندی در کار نبود کسی را مراقب او می‌کردند که فرار نکند؛ یا خطی به دورش می‌کشیدند و به او سفارش می‌کردند که قدم از آن دایره بیرون نگذارد؛ و گرنه مسئول است! و او هم به دلایل خاص اجتماعی و اینکه مبادا جرمش سنگین‌تر شود پا از دایره بیرون نمی‌گذاشت، و شاید تعبیر به «ترسیم» در بعضی از روایات اشاره به همین مطلب است.

۲- زندانی کردن در «دالان خانه»، زیرا بسیاری از خانه‌ها دالانی داشت که میان در خانه و صحن حیاط قرار گرفته بود و چه بسا طرف داخلی حیاط نیز دارای در بود و اگر هر دو در بسته می‌شد عملاً دالان تبدیل به زندان می‌گردید.

۳- «خانه»، خود نوع دیگری از زندان بود چنانکه قرآن دستور می‌دهد که «زنان بدکار را در خانه‌ها، زندانی کنید تا مرگشان فرا رسد» (۱) البته این حکم قبل از نزول حدّ زناکاران بود و با نزول آن، حکم مزبور نسخ شد.

۴- «ملازمت» شکل دیگری از زندان بود، به این ترتیب که مثلاً شخص طلبکار، بدهکار متمکن را همراه خود می‌برد و از او جدا نمی‌شد تا حقش را ادا کند.

ص: ۱۹۵

۵- مسئله «بردگی اسیران» نیز جانشین زندان بود که احکام آن در فقه اسلامی مشروحاً آمده است. البته اینها اشکال بسیار ساده و ابتدایی زندان بود که با گذشت زمان و گسترش جامعه اسلامی و پیچیدگی زندگی و افزایش عدد مجرمان این امر تغییر شکل بسیار یافت؛ و زندان به صورت یک ساختمان مخصوص به وجود آمد، هر چند در کشورهای دیگر از قرن‌ها قبل زندان به طور کامل وجود داشت.

نخستین زندان در زمان عمر تأسیس شد

اگر چه بعضی از مورخان اصرار دارند که در عصر سه خلیفه اول زندان به معنی محل خاص برای نگهداری مجرمان وجود نداشت، و تنها در عصر امیر مؤمنان علیه السلام بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می‌گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد.

شاهد این سخن مطلبی که ابن همان در کتاب شرح فتح الغدیر که در فقه حنفی نوشته شده است، او نقل می‌کند:

«در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در "مسجد" یا "دالان خانه" زندانی می‌شدند؛ تا اینکه "عمر" خانه‌ای را در مکه به چهار هزار درهم خرید و زندان قرار داد».^(۱)

مسئله خریدن خانه‌ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب النظم الاسلامیه و کتاب الجنایات المتحدّه بین القانون و الشریعہ نیز آمده است.

آنها تصریح کرده‌اند که «عمر» آن خانه را از صفوان بن امیه یکی از سران مکه خریداری

۱- شرح فتح الغدیر، جلد ۵، صفحه ۴۷۱ ..

ص: ۱۹۶

کرد؛ و ابواسحاق شیرازی نیز در کتاب مهذب که در فقه شافعی نوشته شده است خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است. (۱) از قرار معلوم بعضی از شعرا در عصر خلیفه دوم مسائلی را ضمن اشعار خود می‌سروردند که ناخوشایند او، یا مخالف شرع بود، و او کراراً دستور می‌داد آنها را زندانی کنند و آنها از درون زندان اشعاری دایر بر عذر خواهی و بی‌گناهی خود می‌سروردند و برای عمر می‌فرستادند که در مجموع گواه زنده دیگری بر وجود زندان در آن عصر است.

از جمله شاعری بود به نام حطیئه که عمر او را زندانی کرده بود و این دو بیت را سرود و برای وی فرستاد:

مَاذَا تَقُولُ لَأَفْرَاحِ بَدِي مَرِّخِ حُمْرِ الْحَوَاصِلِ لَأَمَاءٍ وَلَا شَجَرِ!

الْفَيْتِ كَاسِبِهِمْ فِي قَعْرِ مُظْلَمَةٍ فَارْحَمْ عَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ يَا عُمَرُ!

او در این اشعار وضع کودکان خود را چنین ترسیم کرده و می‌گوید:

«در پاسخ جوجه‌های سینه قرمزی که بدون آب و علف در منطقه "ذی مرخ" افتاده‌اند چه خواهی گفت؟!»

تو نان آور آنها را قعر ظلمتکده‌ای افکنده‌ای بیا و بر آنها رحم کن، سلام خدا بر تو ای عمر!»

مخصوصاً از تعبیر قعر مظلمه به خوبی استفاده می‌شود که زندان مزبور گود و تاریک و به اصطلاح سیاهچال بوده است.

قرائن دیگری نیز گواهی می‌دهد که چنین زندانی در آن عصر بوده، زیرا با گسترش کشورهای اسلامی و طبعاً گسترش دامنه جرم هرگز نمی‌توان باور کرد که مطلقاً زندانی برای نگهداری مجرمان در آن زمان وجود نداشته است.

ص: ۱۹۷

زندان در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام

تنها سخنی که می‌توان در زمینه جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را در عصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن پافشاری دارند بیان کرد، این است؛ که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد تنها همان خانه صفوان بن امیه را به چهار هزار درهم خریداری کرد، و از آن برای این منظور استفاده می‌نمود، ولی در عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایشان شخصاً اقدام به ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند).

جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت علی علیه السلام نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت و هم هوا، و نام آن را «نافع» گذاشت - شاید به این منظور که این زندانی از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و به زودی اصلاح شوند - ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزدها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُحَیْس» نامید.

و همانطور که در بالا اشاره کردیم اصولاً گسترش کشورهای اسلامی در عصر خلیفه دوم به قدری زیاد بود که اداره جامعه آن روز بدون وجود زندانی برای مجرمان امکان‌پذیر نبوده است؛ و ظاهراً اصرار بر انکار این موضوع بیشتر به مسائل سیاسی و تعصبات قومی باز می‌گردد؛ و گرنه هم تاریخ به آن گواهی می‌دهد و هم قرائن اوضاع و احوال.

به هر حال در آن عصر زندان محلی برای نگهداری مجرمان، بدهکاران متمکن، و مانند آن بود و هرگز مخالفان سیاسی به زندان نمی‌رفتند و هر گاه وجودشان غیر قابل تحمل بود آنها را به تبعیدگاه می‌فرستادند، چنانکه در داستان ابوذر همه خوانده‌ایم که وقتی عثمان و اطرافیان او نتوانستند زبان ابوذر را که پیوسته به امر به معروف و نهی از منکر مشغول بود؛ تحمل کنند او را به سرزمین بد آب و هوای «ربذه» تبعید کردند و در همانجا دارفانی را وداع گفت و به جوار رحمت الهی شتافت.

ص: ۱۹۸

اما چنانکه خواهیم دید زندان در عصر بنی امیه به کلی دگرگون شد و مرکزی برای مخالفان سیاسی و معترضان به حق و آمران به معروف و ناهیان از منکر گردید.

۲- فلسفه، و اقسام زندانها

اشاره

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات از قفس رنج می‌برند؛ هر چند تمام وسائل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، اگرچه در بیرون قفس انواع خطرات آنها را تهدید کند. به همین دلیل جاندارانی که در قفس اسیراند، نه شوری در سر، و نه نوایی در گلو، و نه هیجانی در تن دارند؛ مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند.

اگر در حیوانات این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، اما در انسان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می‌گردد؛ و با دلیل برهان آزادی خود را می‌طلبد، و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازاتهای سخت برای بشر سلب آزادی و زندان است.

بی شک بیشتر زندانها که در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابزاری در دست افرای خودکامه و کینه توز و انتقامجو برای رسیدن به مقاصد نامشروع بوده است، ولی این، مانع از فلسفه واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد متخلف و مبارزه با فساد اجتماعی نیست.

این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا یکی از اهداف و فلسفه‌های ده گانه زیر تحقق یابد:

۱- زندان ایذایی و مجازاتی

ص: ۱۹۹

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند؛ تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند، این معمول ترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است (جز در موارد استثنایی).

۲- زندان اصلاحی

این نوع زندان در مورد کسانی است که به عادت بدی گرفتارند- مانند معتادان به مواد مخدر- و اندرزه‌ها و آموزشها در آنها تأثیر نمی‌گذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند؛ و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند، و اصلاح شوند و اعتیاد خود را ترک گویند.

۳- زندان احتیاطی

حادثه مهمی مانند قتل نفس در جایی رخ می‌دهد که قاتل به درستی شناخته نیست؛ ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هستند، بدون شک باید درباره قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کند، و بعد از ثبوت مدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسی به او نباشد.

در اینجا متهم یا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کنند، و پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشند با عذر خواهی آزاد می‌شوند و اگر گناه کار باشند به جزاء عمل خود می‌رسند.

این نوع زندان نیز مانند سابق تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات درباره او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاه تر باشد.

ص: ۲۰۰

۴- زندان تأدیبی

این نوع زندان بیشتر در مورد کودکان است که مشمول قوانین نیستند، ولی اگر آزادی مطلق نیز به آنها داده شود سوء استفاده کرده و راه انحراف را در پیش می‌گیرند، لذا در مقابل پاره‌ای از گناهان آنها را به زندان می‌افکنند تا تأدیب و تربیت شوند.

۵- زندان سیاسی

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است گاهی نیز مخالف مصالح جامعه نیست بلکه موافق آن است ولی با مصالح یا مطامع رژیم خودکامه حاکم تضاد دارد مانند زندانیان سیاسی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند.

۶- زندان استحقاقی

منظور از استحقاق در اینجا گرفتن حق است، مثلاً گاه کسی طلبی از دیگری دارد که او در عین توانایی بر پرداخت، از اداء دین خودداری می‌کند؛ در اینجا گاهی بدهکار را زندانی می‌کنند تا تحت فشار قرار بگیرد و حاضر به ادای حق طلبکار گردد؛ البته باید به محض اینکه آمادگی برای ادای دین پیدا کرد از زندان آزاد شود؛ چون هدف و فلسفه زندان او پایان یافته است.

۷- زندان حفاظتی

اشاره

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند؛ در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند؛ به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی که اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند؛ مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که

ص: ۲۰۱

حافظ منافع مردم است برای فرونشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدّتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً در انقلابها و طوفانهای اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می‌کند. آنچه در هفت قسمت بالا گفته شد، فلسفه‌های معقولی است که براز زندان تصوّر می‌شود. در برابر این فلسفه‌های معقول انگیزه‌های نامعقول و ظالمانه‌ای نیز وجود دارد که عامل اصلی بسیاری از زندان‌ها در دنیای دیروز و امروز بوده و هست که چند نوع زیر را می‌توان در این سلسله نام برد:

۱- زندان انتقامی

زندانی است که هیچ هدف معقولی ندارد، و فقط جَبّاران یا اربابان ظالم برای انتقام گرفتن از مردم آزاده یا رعایایی که کینه و عداوتی به ناحق از آنها به دل دارند؛ آنها را به زندان می‌افکنند؛ و چه بسا شده که در آنجا آن قدر می‌مانند که می‌پوسند و از بین می‌روند.

۲- زندان برای درهم شکستن مقاومت‌ها

جَبّاران برای اینکه مقاومت‌های روحی یا جسمی مبارزان راه حق را در هم بشکنند، آنها را به زندان می‌افکنند؛ و گاه زندان را با انواع تحقیرها و شکنجه‌های روحی و جسمی توأم می‌کنند؛ بدیهی است افرادی که مقاوم هستند از این بوته آزمایش سالم بیرون می‌آیند، بلکه گاهی آبدیده‌تر و مقاوم‌تر می‌شوند همانند فولادی که برای آب دیدن به کوره می‌رود؛ ولی در افراد ضعیف و گاه متوسط اینگونه زندانها اثر منفی دارد، به همین دلیل

ص: ۲۰۲

پس از آزادی مسیر خود را تغییر می‌دهند؛ حتی گاهی به صورت آلتی در دست جنایتکاران در می‌آیند؛ چرا که در زندان روی آنها کار شده است.

۳- زندان به منظور از بین بردن رابطه رهبری

این زندانها مخصوص رهبران مذهبی- سیاسی است که وقتی جباران از مبارزات آنها به ستوه می‌آیند برای گسستن رابطه پیروان آنها با این رهبران بزرگ آنان را به زندان می‌افکنند، اما جالب اینکه این زندانها در اکثر موارد نتیجه معکوس می‌دهد؛ و پیروان را منسجم تر، و رهبران را عزیزتر و بزرگ تر و معروف تر می‌کند!

۴- زندان برای رفع مزاحمت

گاه می‌شود وجود یک مرد عالم، مخترع، فرمانده و خلاصه یک مرد لایق مزاحم خود کامگی ارباب زور و زراست آنها به زندان می‌افکنند تا آسوده خاطر و بدون وجود مزاحم، به خود کامگی‌های خود ادامه دهند. حتی گاه جباران آلوده و کثیف و زشتی در طول تاریخی بوده‌اند که شوهران زنان زیبا را به زندان می‌افکنند تا همسران آنها را تصاحب کنند!

۵- زندان بخاطر پاکی

عجیب ترین نوع زندان در طول تاریخ زندانهای است که افراد به خاطر بی گناهی گرفتار آن می‌شوند؛ و باید قبول کرد که در یک محیط ننگین و آلوده «بی گناه بودن کم گناهی نیست!» و پاکدامن بودن عیب بزرگی محسوب می‌شود؛ زیرا نقشه‌ها و طرح‌های گناه کاران را به هم می‌ریزد، در طول تاریخ یوسفها به زندان جباران رفته‌اند چرا که می‌خواستند پاک

ص: ۲۰۳

باشند و شاعری در این باره چنین سروده است:

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است
روشن است این گونه زندانها که هیچگونه فلسفه عقلی و شرعی ندارد از موضوع سخن ما بیرون است؛ فقط به عنوان توضیح لازم
بود اشاره به آن بشود.

۳- زندان از دیدگاه قرآن کریم

به یقین بسیاری از فلسفه‌هایی که برای زندان گفته شد، معقول و قابل درک است، و در واقع زندان با توجه به آنها، یکی از ضرورت‌های اجتماعی است؛ چه برای مجازات مجرمان باشد، یا اصلاح و تأدیب آنها، یا قطع خطر، یا قطع ماده فساد، و یا غیر از اینها، در قرآن مجید نیز اشارات متعددی به این معنی شده است.

البته الفاظی که مفهوم «زندان» را در لغت عرب در کتاب و سنت (قرآن و حدیث) می‌رساند زیاد است، که بعضی به وضوح این معنی را می‌رساند و بعضی قابل بحث و گفتگو است.

از جمله واژه «سجن» است که در نه مورد از آیات قرآن مجید در سوره «یوسف» به مناسبت زندانی شدن این پیامبر بزرگ و پاکدامن، به کار رفته است- گاه خود این واژه و گاه مشتقات آن- و در یک مورد نیز در داستان فرعون در سوره شعرا دیده می‌شود که خطاب به موسی بن عمران کرده و او را تهدید به سجن می‌کند و می‌گوید: لَئِنْ اتَّخَذْتَ الْهَاءَ غَيْرِي لَمَاجَعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ «اگر معبودی را جز من برگزینی، تو را از زندانیان قرار می‌دهم!» (۱)

۱- سوره شعراء، آیه ۲۹ ..

ص: ۲۰۴

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که در عصر موسی و فرعون، و حتی قبل از آن در عصر یوسف و عزیز مصر، زندان به معنی واقعی وجود داشت که با گناه و بی‌گناه را در آن می‌افکندند، به گونه‌ای که گاه سالیان دراز در زندان می‌ماندند و فراموش می‌شدند.

دیگر واژه «حبس» است، که در دو مورد در قرآن مجید به کار رفته، اما نه در معنی زندان، ولی در احادیث اسلامی به طور وسیع و گسترده در این معنی به کار رفته است. (۱) واژه «امساک»، که تنها در یک مورد در قرآن مجید به معنی زندان آمده است نیز قابل توجه است و آن در مورد زنان زناکار است که قبل از نزول حکم حدّ زنا (تازیانه) وجود داشته، این تعبیر در آیه ۱۵ سوره «نساء» که بعداً شرح آن خواهد آمد، به کار رفته است.

واژه «نفی» از «ارض» - بیرون کردن از سرزمین - را که در آیه ۳۳ سوره «مائده» آمده است بعضی به معنی زندان تفسیر کرده‌اند. همچنین واژه «ارجاء» که در سوره «اعراف»، آیه ۱۱۱ در داستان موسی و فرعون آمده، به عقیده بعضی به معنی زندانی کردن است که اطرافیان فرعون به او توصیه کردند موسی و هارون را زندانی کند تا زمانی که ساحران برای مبارزه با آن دو جمع شوند قَالُوا اِرْجِهْ وَ اِخَاهُ وَ اَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ۳۶ «شعراء» نیز دیده می‌شود: قَالُوا اِرْجِهْ وَ اِخَاهُ وَ اَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ولی غالب مفسران، «ارجاء» را به این معنی تفسیر نکرده‌اند، بلکه آن را به معنی تأخیر انداختن می‌دانند، و با توجه به معجزاتی که موسی در برابر فرعون اظهار کرده بود، و فرعون برنامه مبارزه ساحران را با او ترتیب می‌داد بسیار بعید به نظر می‌رسد که آنها را زندانی کرده باشد.

۱- برای اطلاع بیشتر از این احادیث می‌توانید به کتاب میزان الحکمه جلد ۲، صفحه ۲۴۶ تا ۲۵۱ مراجعه فرمائید که در آنجا در ابواب مختلفی درباره کسانی که حبسشان جایز است و کسانی که محکوم به حبس ابد هستند، و همچنین حقوق مجوسین و موارد حرمت حبس مشروحاً بحث شده است..

ص: ۲۰۵

به هر حال آنچه به هر حال آنچه مسلم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می‌شود و همان گونه که در بالا اشاره شد با تعبیر «امساک» ذکر شده است می‌فرماید: وَاللّٰتِیْ یَأْتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَامْسِكُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّٰی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِیْلًا: «و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد» (۱). معروف در میان مفسران این است که این آیه ناظر به مجازات زانی است که مرتکب زنا می‌شدند پیش از آن که حدّ زنا نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد (تازیانه) یا رجم (سنگسار کردن) گردید.

در جمله امسکوهن فی البیوت حتی يتوفاهن الموت «آنها را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد». اگر چه سخنی از زندان به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه‌ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن درباره حکم زندان دیده می‌شود.

۴- موارد زندان و روایات اسلامی

در روایات اسلامی، موارد متعددی برای زندان ابد و غیر آن آمده است؛ از جمله:

۱- در مورد معاونت در قتل: هر گاه کسی دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به ثقل برساند، با توجه به احکام فقه اسلامی حکم قاتل، اعدام، و حکم معاون او زندان ابد است، و این حکم در میان فقهای ما مورد اتفاق و اجماع است و احادیث متعددی که در

۱- سوره نساء، آیه ۱۵ ..

ص: ۲۰۶

منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می‌دهد.

در حدیثی از علی علیه السلام درباره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به ثقل رسانده؛ می‌خوانیم که چنین قضاوت فرمود: «يُقْتَلُ الْقَاتِلُ وَيُجَبَسُ الْآخِرُ حَتَّى يَمُوتَ غَمًّا كَمَا حَبَسَهُ حَتَّى مَاتَ غَمًّا»: «قاتل را می‌کشند و نفر دیگر را حبس می‌کنند تا با اندوه بمیرد؛ همان گونه که او مقتول را نگه داشت تا با اندوه کشته شد». (۱) ۲- دستور قتل دادن: از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی‌گناهی کند، حتی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلف نماید، او حق ندارد که بی‌گناه را به قتل رساند؛ زیرا تقیه در مورد خون مشروع نیست، و مثل «وَالْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ» در این مورد سخن بی‌اساسی است. حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد؛ و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی‌گناهی کرد؛ قانون اسلام می‌گوید: «حکم قاتل قصاص است، و حکم آمر زندان ابد!»

امام باقر علیه السلام درباره چنین کسی فرمود: «يُجَبَسُ الْأَمْرُ بِقَتْلِهِ حَتَّى يَمُوتَ»: «امر کننده را زندان می‌کنند تا بمیرد». (۲) ۳- در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبه سوم، او را با زندان ابد مجازات کنند؛ این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام از آن حضرت نقل کرده‌اند. (۳) ۴- در مورد زنان مرتد فطری اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌خوانیم: «وَالْمَرْئَةُ ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ اسْتَيْبَتْ، فَانْ تَابَتْ وَالْأَخْلَدَتْ فِي السَّجْنِ»: «به زن مرتد پیشنهاد توبه می‌کنند، اگر پذیرفت و بازگشت

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۹، حدیث یک، باب ۱۷ از ابواب قصاص النفس ..

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۹، صفحه ۳۲، حدیث یک، باب ۱۳ از ابواب قصاص النفس ..

۳- وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۴۹۲، باب ۵ از ابواب حد السرقة ..

ص: ۲۰۷

آزاد می‌شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد»^(۱) موارد دیگری نیز برای زندان ابد ذکر شده که شرح آن را در کتب فقهی باید مطالعه کرد.

زندانیهای موقت که جنبه تعزیری دارد کاملاً مختلف است؛ و بستگی به میزان جرم و مقدار تحمل مجرم و شرایط دیگر دارد. افراد متهم به قتل در صورتی که خوف از فرار آنها باشد، و کسی که قاتل را بعد از ثابت شدن جرم فرار دهد، زن بارداری که زنا کردن او ثابت شده و احتمال فرار دارد، و باید تا هنگام وضع حمل و اجرای حد زندانی شود، کسی که از غیر حرز (جای محفوظ) دزدی کرده، بدهکاری که از ادای دین خود سرباز می‌زند در حالی که توانایی دارد، شاهدان دروغگو، کسی که کافلت مجرمی را کرده که تا حاضر شدن طرف زندان می‌شود و بالاخره کسانی که مرتکب منکراتی شده‌اند و جز از طریق زندان حاضر به ترک آن نیستند همه جزء زندانیان موقت هستند).

۵- رفتار انسانی با زندانیان

اشاره

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد علی‌رغم سوء استفاده‌های فراوان که در طول تاریخ از موضوع زندان شده، این مسأله از دیدگاه اجتماعی و انسانی برای مبارزه با جرائم و جنایات و تربیت نفوس یک امر ضروری است؛ ولی با حدود و شرایط معین و حساب شده باید انجتم شود!

یکی از شرایط آن این است که مسائل انسانی در مورد زندانیان به کار گرفته شود و با آنها به عنوان یک انسان معامله گردد، تزییقات ظالمانه درباره آنها اعمال نشود، و کسی به گناه دیگری زندانی نگردد، و هیچ کس بیش از استحقاقش حتی یک ساعت در زندان

۱- وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۵۴۹، باب ۴ از ابواب حد المرتد، حدیث ۶ ..

ص: ۲۰۸

نماند، و تمام برنامه‌ها در مسیر تعلیم و تربیت زندانی صورت گیرد، و به تعبیر دیگر زندان یک مرکز مجرم پرور یا کانون انتقام جویی نیست؛ بلکه یک کلاس تربیتی است؛ و ویژگی های چنین کلاسی را باید داشته باشد.

از داستان یوسف علیه السلام و دوران زندانی شدن او در مصر، به خوبی استفاده می‌شود که زندان هابه قدری ظالمانه بوده که گاه زندانی برای همیشه در زندان فراموش می‌شد و تنها یک تصادف یا حادثه غیر منتظره ممکن بود ظالمان را به فکر زندانیان مظلوم بیندازد و اگر این حادثه اتفاق نمی‌افتاد، ای بسا تا آخر عمر در زندان می‌ماند؛ همان گونه که اگر یوسف علم تعبیر خواب را نداشت و فرعون مصر خواب معروف خود را نمی‌دید و برای تعبیر آن دست به دامن یوسف از طریق یک زندانی آزاد شده نمی‌زد، شاید تا آخر عمرش در زندان مصر می‌ماند، در حالی که مرتکب هیچ گناهی نشده بود، تنها گناهِش پاکی و تقوا و تسلیم نشدن در برابر تقاضاهای هوس آلود همسر عزیز مصر (زلیخا) بود؛ و البته پاکی در محیط ناپاکان و آلودگان، کم گناهی نیست!

قرآن می‌گوید: یوسف به سهم خود تلاش کرد محیط زندان را مبدل به یک محیط تعلیم و تربیت و اصلاح کند و درس توحید و خداپرستی که ریشه اصلی همه نیکی‌ها و پاکی‌هاست به زندانیان بیاموزد؛ اگر سؤال از یک مسأله ساده‌ای مانند یک خواب و رؤیا می‌کردند، او بلافاصله به سراغ معارف الهی و مسائل تربیتی می‌رفت و می‌گفت:

يا صَاحِبِ السِّجْنِ اَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اِمَّ اللّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ- مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ اَمْرًا اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهتراند، یا خداوند یکتای پیروز؟!- این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهای (بی مسمی) که شما و پدرانتان آنها را (خدا) نامیده‌اید نیست؛ خداوند هیچ دلیلی برای آنها نازل نکرده، حکم تنها از

ان

ص: ۲۰۹

خدا است؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید و این است آیین جاویدان و پابرجا؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» (۱). درست است که یوسف خودش یک زندانی بود؛ ولی کار او نشان می‌دهد که اگر در رأس حکومت هم باشد به طریق اولی تلاش می‌کند که محیط زندان مبدل به کانون تعلیم و تربیت الهی شود و از فرصتی که زندانیان در آن محیط برای بازسازی خویش و مرور بر زندگانی پیشین و تجدید نظر در افکار و برنامه‌های نادرست به دست آورده‌اند، حداکثر استفاده بشود.

بسیار دیده شده که افراد شرور و آلوده اگر همنشین خوبی در زندان پیدا کنند به سرعت اصلاح می‌شوند؛ زیرا در بیرون زندان مجال اندیشیدن و تجدید نظر در گذشته برای خود باقی نگذارده‌اند، لذا زندان برای آنها یک توفیق اجباری است.

در روایات اسلامی درباره حقوق زندانیان، و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه، و ملاقات بستگان، مطالب قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُخْرِجَ الْمُحَبْسِينَ فِي الدَّيْنِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَ يَوْمَ الْعِيدِ إِلَى الْعِيدِ فَيُرْسِلُ مَعَهُمْ فَإِذَا قَضَوْا الصَّلَاةَ وَالْعِيدَ رَدَّهُمْ إِلَى السِّجْنِ»: «بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده‌اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روز عید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را بجا آوردند آنها را به زندان بازگردانند» (۲). و باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق العاده‌ای دارد.

در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می‌فرماید: «أَنَّ عَلِيَّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُخْرِجُ أَهْلَ السُّجُونِ - مَنْ حُبِسَ فِي دَيْنٍ أَوْ تَهْمَةٍ - إِلَى الْجُمُعَةِ فَيَشْهَدُونَهَا وَيُضَمَّنُهُمُ الْأَوْلِيَاءَ حَتَّى

۱- سوره یوسف، آیه‌های ۳۹ و ۴۰ ..

۲- وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۲۲۱ باب من يجوز حبسه، حدیث ۲ ..

ص: ۲۱۰

یَزُدُوهُمْ»: «علی علیه السلام زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می‌آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می‌گرفت که آنها را به زندان بازگردانند» (درست شبیه بعضی از مرخصی‌هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است). (۱) از حدیث دیگری استفاده می‌شود که علی علیه السلام هر جمعه سری به زندان می‌زد، آنهایی که در انتظار اقامه حد بودند، اجرای حد بر آنها می‌کرد (و آزاد می‌کرد) و کسی را که حدی بر او نبود آزاد می‌ساخت. (۲) از گوشه و کنار آیات و روایات و احکامی که در این زمینه وارد شده می‌توان دستورات جامعی را استنباط و تنظیم کرد، به عنوان نمونه:

۱- هنگامی که عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی علیه السلام را گرفتند و به زندان افکندند، امام درباره مدارا کردن با او توصیه فرمود: از جمله به فرزندان و اطرافیانش چنین گفت:

«اطْعَمُوهُ وَ اشْفِئُوهُ وَ احْسِنُوا اسَارَةَ»: «به او غذا بدهید و سیرابش کنید، و به طرز شایسته‌ای او را در اسارت خود نگهدارید». (۳) معروف این است که هنگامی که امام در آن حال که فرق مبارکش شکافته و در بستر افتاده بود، گاه بیهوش می‌شد و گاه به هوش می‌آمد، امام حسن علیه السلام کاسه‌ای از شیر به دست آن حضرت داد، حضرت گرفت و اندکی نوشید و فرمود: «بقیة آن را به ابن ملجم (زندانی خود) بدهید». (۴) مرحوم علامه مجلسی در حدیث دیگری نقل می‌کند که وقتی ابن ملجم را خدمت علی علیه السلام بردند سخنانی به او فرمود؛ سپس به فرزندش حسن علیه السلام چنین گفت: «ارْفُقْ یا وَلَدِی بِاسِیرِکَ وَ ارْحَمْهُ وَ احْسِنُ الْیَتِیْمَ وَ اشْفِقْ عَلَیْهِ، الا تری الی عَیْنِیهِ قَدْ طَارَتْ اِلَی امِّ رَأْسِهِ وَ

۱- مستدرک، جلد ۱۷، صفحه ۴۰۳، حدیث ۱ ..

۲- میزان الحکمة، جلد ۲، صفحه ۲۵۰ ..

۳- بحار، جلد ۴۲، صفحه ۲۳۹ ..

۴- بحار، جلد ۴۲، صفحه ۲۸۹ ..

ص: ۲۱۱

قَلْبُهُ يَرْجِفُ خَوْفًا وَرُعبًا وَفَرَعًا، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا اِبَاهُ! قَدْ قَتَلَكْ هَذَا اللَّعِينُ الْفَاجِرُ وَافْجَعْنَا فَيْكَ وَانْتَ تَأْمُرُنَا بِالرَّفْقِ بِهِ؟! فَقَالَ لَهُ نَعَمْ يَا بُنَيَّ نَحْنُ اَهْلُ بَيْتٍ لَا نَزْدَادُ عَلَيَّ الذَّنْبِ اَلَيْنَا اَلَا كَرَمًا وَعَفْوًا وَرَحْمَةً وَالشَّفَقَةَ مِنْ شَيْمَتِنَا لَا مِنْ شَيْمَتِهِ، بَحَثِي عَلَيْكَ فَاطْعِمُهُ يَا بُنَيَّ مِمَّا تَأْكُلُهُ، وَاسْقِهِ مِمَّا تَشْرَبُ وَلَا تُقَيِّدْ لَهُ قَدَمًا، وَلَا تُغَلِّ لَهُ يَدًا:

«فرزندم نسبت به اسیر (و زندانی) خود مدارا کن و به او نیکی نما و ترحم کن، آیا نمی بینی چشمانش از ترس به بالا رفته و قلبش از رعب و وحشت می لرزد؟!»

حسن علیه السلام عرض کرد: "پدر جان این ملعون اسباب قتل شما را فراهم کرده و ما را به این مصیبت بزرگ مبتلا نموده، شما درباره مدارا کردن با او سخن می گوید!"

فرمود: "آری فرزندم! ما خاندانی هستیم که در برابر گناهیانی که نسبت به ما می شود جز کرم و عفو و رحمت و شفقت چیزی نشان نمی دهیم، این عادت ما است نه عادت او، تو را به حقی که من بر تو دارم سوگند می دهم از آنچه خودتان می خورید به او غذا بدهید، و از آنچه می نوشید به او بنوشانید، پای او را در زنجیر نکنید، و دست او را در غل قرار ندهید!"^(۱)

۲- مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف می گوید: «هر گاه کسی بچه صغیری را بگیرد و ظالمانه حبس کند و دیواری بر او بیفتد، یا حیوان درنده‌ای او را به قتل برساند، یا مار و عقربی او را بگزد و بمیرد، زندانی کننده ضامن خون او است و بعد می فرماید: "دَلِيلُنَا اَجْمَاعُ الْفِرْقَةِ وَ اَخْبَارُهُمْ": "دلیل ما بر این مطلب اتفاق تمام علمای امامیه و روایات آنهاست."^(۲) از این تعبیر به خوبی استفاده می شود زندان باید دارای امنیت و نظافت باشد و اگر بر اثر ناامنی و آلودگی حادثه‌ای رخ دهد، زندانی کننده مسئول خون او است.

۳- مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط، از بعضی از فقها نقل می کند که اگر کسی را در اطاقی زندانی نمایند و در آن اطاق را ببندند و بر اثر کمبود هوا بمیرد شخص زندانی کننده

۱- بحار، جلد ۴۲، صفحه ۲۸۷ و ۲۸۸ ..

۲- کتاب خلاف، جلد ۳، صفحه ۹۴، کتاب الجنایات، مسأله ۱۹ ..

ص: ۲۱۲

ضامن دیه او خواهد بود. (۱) این معنی را را در مورد گرسنگی و مانند آن نیز گفته‌اند.

از مجموع اینها به خوبی استفاده می‌شود که زندانی باید به اندازه کافی از هوا و غذا بهره‌مند شود، و حیات و سلامت او به خطر نیفتد.

۴- بسیاری از فقها در بحث آداب قاضی نوشته‌اند که قاضی به محض ورود در شهر باید در مورد زندانیان مطالعه کند و پرونده‌های آنها را مورد بررسی قرار دهد تا اگر کسی مدّت زندان او تمام شده یا بدون دلیل کافی در زندان مانده است فوراً آزاد شود.

و نیز بعضی از فقها تصریح کرده‌اند که وقتی قاضی وارد شهری می‌شود، باید در همه شهر اعلان کنند که قاضی در فلان روز به کار زندانیان رسیدگی می‌کند هر کسی زندانی دارد در آن روز حاضر شود، و هنگامی که طرف دعوای زندانی حاضر شد نام زندانیان را یکی بعد از دیگری می‌خوانند و از علّت زندانی شدن او سؤال می‌کنند، سپس از طرف دعوای او پرسش می‌نمایند، اگر دلیل قانع کننده‌ای بر حبس او بود، او را به زندان باز می‌گرداند و اگر مدّعی نداشت، نام او را آشکارا اعلام می‌کند تا اگر کسی مدّعی او است به محضر قاضی بیاید و طرح دعا کند، در غیر این صورت او را آزاد می‌سازد. (۲)

طرح تاریخی ابویوسف در حمایت از زندانیان

عصر عباسیان از خفقان بارترین دورانهای تاریخ اسلام بود، و یکی از سندهای زنده آن گسترش فوق العاده زندانها و فشار بر زندانیان و گرفتن افراد بی گناه به بهانه‌های واهی و شکنجه‌های قرون وسطایی بود. اخبار وحشتناک این زندانها علی رغم سانسور شدیدی که در آن عصر حاکم بود تدریجاً به خارج نفوذ کرد و سر و صدای مردم از هر سو بلند شد، مخصوصاً به علمای وقت فشار

۱- احکام زندان در اسلام، صفحه ۲۶۳ ..

۲- جواهر الکلام، جلد ۱۰، صفحه ۷۴ ..

ص: ۲۱۳

آوردند که برای این وضع نابسامان فکری بکنند؛ از جمله کارهای مثبتی که در این رابطه انجام گرفت، طرح ابویوسف فقیه معروف اهل سنت و شاگرد معروف ابوحنیفه بود؛ هارون الرشید، خلیفه عباسی، برای بستن دهان مردم به ابویوسف پیشنهاد کرد طرحی درباره چگونگی رفتار با زندانیان از نظر اسلام و وقعه اسلامی بنویسد و مخصوصاً در سؤال هارون این موضوع قید شده بود که در مورد افراد خلافکار و شرور و سارقین، هنگامی که دستگیر و زندانی می‌شوند؛ آیا لازم است برای آنها غذا تهیه شود؟ و اگر لازم است آیا باید از محل زکات باشد یا محل دیگر؟ و به طور کلی، چگونه باید با آنها رفتار کرد؟ بدیهی است هارون دلش برای زندانیان نسوخته بود فشار افکار عمومی او را مجبور کرد. ابویوسف طرح مشروح و گسترده‌ای در این باره تنظیم نمود، و برای خلیفه فرستاد و با صراحت آمیخته با شجاعت، قسمتهای زیادی از دستوره‌های اسلام را که توأم با انتقادهایی از وضع موجود بود برای او نوشت، بی آنکه دایره سؤال و جواب را محدود به زندانیان دزد و شرور کند، چه این که او به خوبی می‌دانست بیشتر زندانیان عباسیان، زندانیان سیاسی هستند!

این نامه تاریخی را در دوازده قسمت خلاصه کرده، ذیلماً می‌آوریم:

۱- هر گاه زندانیان از خود چیزی برای تغذیه ندارند باید از محل «زکات» (حق فقراء) یا بیت‌المال (حقوق عمومی) تغذیه شوند؛ و تو مختار هستی هر یک از این دو امر را برگزینی.

۲- واجب است برای هر زندانی به مقدار نیازش آذوقه تهیه شود و هیچ گونه کوتاهی در این امر جایز نیست!

۳- مراقب باش حتی اگر اسیری از مشرکان گرفته شود مادام که حکمی درباره او از دادگاه اسلامی صادر نشده، باید نسبت به او خوش رفتاری شود؛ و وسایل تغذیه او فراهم گردد؛ تا چه رسد به مسلمانی که به زندان افتاده؛ آیا سزاوار است بگذارند از گرسنگی بمیرد؟!

ص: ۲۱۴

۴- ای خلیفه! خلفای پیشین پیوسته درباره زندانیان سفارش می‌کردند و وسایل تغذیه و لباس تابستانی و زمستانی آنان را تهیه می‌نمودند؛ و نخستین کسی که پیشگام در این راه بود امیرمؤمنان علی علیه السلام بود، و خلفای بعد نیز به این مسأله اهمیت می‌دادند.

بعضی از روایت حدیث برای من نقل کرده‌اند که عمر بن عبدالعزیز دستور اکید داد که در زندانها هیچ کس را طوری در زنجیر نکنند که قدرت بر نماز ایستاده نداشته باشد؛ اصلاً نباید کسی شب تا صبح در غل و زنجیر باشد، مگر آنها که خون بی‌گناهی را ریخته‌اند!

۵- سفارش کن مقدار خوراک زندانیان را به صورت پول نقد در آغاز هر ماه در اختیار آنها بگذارند، زیرا از این می‌ترسم اگر غذا به صورت جنس در اختیارشان گذارده شود مأموران زندان از آن بدزدند! و چیز قابل توجهی به دست آنها نرسد (ابو یوسف در اینجا فساد حاکم بر زندانهای بنی عباس را به روشن‌ترین وجهی بازگو کرده است).

۶- یک نفر از افراد مورد اطمینان و اهل خیر را مأمور کن تا نام تمام زندانیانی که از بیت المال تغذیه می‌شوند در دفتر ثبت کند، و نزد خود نگاه دارد و در آغاز هر ماه شخصاً به زندان برود و مطابق آن دفتر زندانیان را یک یک، به نام، صدا زند و مخارج او را به دست خودش بدهد؛ و من گمان می‌کنم ده دینار برای هر یک نفر در ماه کافی باشد (اگر دینار را به عنوان یک مثقال هیجده نخودی طلا- در نظر بگیریم به پول امروز مبلغ هنگفتی می‌شود و حتی با پول آن زمان نیز مبلغ قابل توجهی بود، انتخاب این رقم از سوی ابویوسف شاید برای این است که اگر از این هم کمتر بدهند باز مجبور باشند به مقدار نیاز آنها پردازند).

۷- شنیده‌ام گاهی بعضی از زندانیان را در حالی که به زنجیر بسته شده‌اند در معرض دید عموم قرار می‌دهند؛ تا مردم بر آنها ترحم کنند و صدقه‌ای به آنها پردازند، و از این طریق پولی برای زندانیان جمع شود از این کار ناشایست جلوگیری کن! چرا که خدا به این کار راضی نیست؛ من فکر نمی‌کنم مشرکان در مورد اسیران مسلمان چنین رفتاری کنند، پس چگونه ممکن است با مسلمین این چنین رفتار شود؟ تازه معلوم نیست پولی را که از

ص: ۲۱۵

طریق صدقات جمع آوری می‌کنند در اختیار خود زندانیان قرار دهند (و این مصیبت بزرگ دیگری است).

۸- هر گاه کسی در زندان بمیرد و خویشاوندانی نداشته باشد باید وسایل غسل و کفن و دفن او از طریق بیت المال به طور مناسبی فراهم گردد، و نیز باید بر او به عنوان یک مسلمان نماز بخوانند، آنگاه به خاک سپرده شود.

افراد مورد وثوق به من خبر داده‌اند که گاه غریبی در زندان از دنیا می‌رود، و جنازه او یک یا دو روز بر زمین می‌ماند، تا زندانیان درباره او از مقامات مسئول کسب تکلیف کنند، در این میان زندانیان برای پایان دادن به این صحنه غم‌انگیز در میان خود پول جمع آوری می‌کنند تا به کسی دهند که او را فقط تا گورستان ببرد، و بی آنکه مراسم غسل و کفن و نماز انجام گیرد او را به خاک بسپارد؛ این کار دردناکی است که برای مسلمان، قابل تحمل نیست!

۹- من فکر می‌کنم اگر دستور دهی حدود و تعزیرات اسلامی به صورت صحیح عمل شود تعداد زندانیان به حداقل می‌رسد؛ زیرا افراد خلافکار مجازات را با چشم خود می‌بینند و در روح آنها اثر می‌گذارد!

یکی دیگر از علل فزونی تعداد زندانیان این است که بسیاری از افراد بعد از آنکه به زندان افتادند فراموش می‌شوند و کار آنها تعقیب نمی‌شود، به عده‌ای مأموریت ده؛ که همه روزه پرونده زندانیان را مورد مطالعه قرار دهند و زودتر به کار آنها رسیدگی کنند؛ اگر مدرکی بر ضد آنها وجود دارد مجازات شوند و آزاد گردند و اگر ندارد به زندان آنها پایان دهند.

۱۰- مخصوصاً دستور مؤکد صادر کن؛ که در مجازات خطاکاران راه افراط را نپویند و از حد مجاز اسلامی تجاوز نکند؛ به من خبر دادند گاه مأموران تو به صرف اتهام، زندانیان را می‌زنند حتی در مورد بعضی از گناهان ۲۰۰ تا ۳۰۰ تازیانه یا بیشتر و کمتر زده‌اند! این کاری

ص: ۲۱۶

است که در اسلام مجاز نیست (چون تنی مسلمان احترام دارد و بدون جهت نمی‌توان آن را آزرده نمود).

۱۱- هر گاه یکی از زندانیان جنایتی مرتکب شده که باید قصاص شود؛ و یا عملی انجام داده که در خور حد و تعزیر است باید این احکام اسلامی به زودی در حق او اجرا گردد و بی جهت در زندان نماند، و یا اینکه در مورد قصاص، صاحبان خون عفو کنند و از مجرم بگذرند و در این صورت نیز باید فوراً آزاد شود.

۱۲- در موردی که قصاص ممکن نیست، باید شخص جانی دیه کامل را بپردازد؛ بعد مقداری در زندان بماند تا آثار توبه در او ظاهر گردد و در این هنگام باید بلافاصله آزاد شود و راه خود را در پیش گیرد. (۱) این نامه تاریخی که حاکی از طرز فکر و برداشت یک فقیه معاصر عباسیان از احکام اسلام درباره زندانیان است می‌تواند به عنوان -مشت نمونه خروار است- سند زنده‌ای برای تعلیمات اسلام در این زمینه باشد.

۱- نقل از کتاب الخراج، صفحه ۱۴۶، با تلخیص ..

اداره حسبه و امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

اشاره

ارزش هر قانون، بستگی به میزان اجرای آن دارد؛ بهترین قانونها هنگامی که اجرا نشود کلماتی بر صفحه کاغذ است و هیچ مشکلی را در جامعه حل نمی‌کند و ضعیفترین قانونها اگر خوب اجرا شود ممکن است تا حدی مشکل گشا باشد. به همین دلیل در اسلام و حکومت اسلامی برنامه‌های وسیع و گسترده‌ای برای اجرای قوانین و جلوگیری از تخلفات پیش‌بینی شده، و این برنامه‌ها شامل امور زیر است:

۱- دستگاه قضائی

۲- وظیفه امر به معروف و نهی از منکر

۳- مسأله حسبه

در مورد وظایف دستگاه قضائی و اجرای حدود و تعزیرات به اندازه کافی صحبت شد، و اکنون به سراغ مسأله امر به معروف و نهی از منکر و موضوع حسبه می‌رویم.

در واقع اجرای حدود و امور حسبیه از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است؛ زیرا می‌دانیم که امر به معروف و نهی از منکر دارای سه مرحله است که دو مرحله آن وظیفه عمومی مردم است به صورت واجب کفائی، و یک مرحله وظیفه حکومت است:

۱- امر به معروف و نهی از منکر با قلب یعنی در دل از بدیها بیزار و نسبت به خوبیها علاقمند باشد بعضی گفته‌اند: «منظور از این مرحله آن است که آثار انزجار یا علاقه قلبی خود را در چهره یا در عمل به صورت قهر و آشتی ظاهر کند». این وظیفه همه مردم در

ص: ۲۱۸

مقابل ترک واجبات و انجام محرمات است.

۲- امر به معروف و نهی از منکر با زبان که ابتدا با کلمات نرم و ملایم و محبت‌آمیز و پند و اندرز شروع می‌شود و سپس با کلمات تندتر و خشن‌تر ادامه می‌یابد (این نیز وظیفه عامه مردم است).

۳- امر به معروف و نهی از منکر با دست، یا به تعبیری دیگر اقدام عملی و گاه قهرآمیز در مقابل تارکات واجبات و انجام دهندگان محرمات باشد؛ خواه از طریق مجازات بدنی یا حبس و زندان؛ و یا کارهای مشابه دیگر صورت گیرد، و همان گونه که در مباحث فقهی گفته‌ایم این مرحله وظیفه حکومت اسلامی است و امکان ندارد که به دست مردم داده شود که موجب هرج و مرج و انواع نابسامانی می‌گردد و این بخش درست همان چیزی است که به عنوان «وظیفه حسبه» در فقه اسلامی و کلمات فقها و مورخان اسلام آمده است.

با اشاره به قرآن باز می‌گردیم و مطلب را دنبال می‌کنیم:

۱- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (۱)

۲- وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (۲)

۳- لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْتَفْهِمُونَ - يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۰ ..

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۰۴ ..

ص: ۲۲۰

۴- «مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است.»

۵- «توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاس گویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای الهی، مؤمنان حقیقی اند)، و بشارت ده به (این چنین) مؤمنان!»

۶- «یاوران الهی کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه کارها از آن خداوند است!»

۷- «(لقمان گفت:) پسر! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می‌شکستند باش که اینها از کارهای مهم است!»

تفسیر و جمع بندی آیات گام مهمی در طریق اجرای احکام

آنچه در آیات بالا آمد، عمده‌ترین آیات قرآن مجید پیرامون وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر است؛ که ابعاد مختلف آن را نشان می‌دهد.

در نخستین آیه دستور امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک دستور عام بیان می‌کند، و آن را یکی از ویژگی‌های امت اسلامی می‌شمرد؛ نه به این معنی که در امتهای پیشین اصلاً نبوده است؛ بلکه به این معنی که در امت اسلامی به صورت یک اصل اصیل و رکن رکن آمده است؛ و می‌فرماید: «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید» **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (۱)**

ص: ۲۲۱

جالب اینکه از یکسو امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یکی از ویژگی‌هایی معرفی می‌کند که سبب شده است؛ اسلام برترین ادیان، و اُمت اسلامی، اُمت نمونه باشند. و از سوی دیگر؛ انجام این دو وظیفه را مقدم بر ایمان به خدا ذکر کرده است! و این نشان می‌دهد که تا این وظیفه به صورت دو اصل اساسی مردمی در سطح عموم پیاده نشود؛ حتی تضمینی برای تداوم ایمان مردم وجود نخواهد داشت؛ آری چنین است؛ که اگر این دو وظیفه به دست فراموشی سپرده شود، ریشه‌های ایمان در دلها سست، و شاخ و برگ آن پژمرده؛ و سرانجام پایه‌های آن فرو می‌ریزد.

ضمناً از این بیان به خوبی روشن می‌شود که مسلمانان تا زمانی یک اُمت ممتاز محسوب می‌شوند؛ که دعوت به سوی نیکی‌ها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند؛ و آن روز که این دو وظیفه بزرگ الهی به دست فراموشی سپرده شد نه بهترین اُمت اند؛ و نه به سود جامعه بشریت خواهند بود!

آری مسلمانان هنگامی می‌توانند رهبری اُمتها را در جهان داشته باشند، و دنیا از وجود آنان خیر و برکت ببیند، که این دو وظیفه بزرگ را در سطح عموم اجرا کنند.

به تعبیر دیگر فرد فرد اُمت اسلامی، باید در این امر احساس مسئولیت کنند، و بر خلاف دنیای امروز که وظیفه مبارزه با فساد و دعوت به انجام وظیفه را تنها بر عهده گروهی از مأموران دولت می‌افکند؛ و بقیه کاملاً خود را از هر گونه مسئولیت مبرا می‌دانند؛ و در برابر مسائل اجتماعی بی‌تفاوت اند، می‌گوید: این یک مسئولیت عمومی است که صغیر و کبیر و پیر و جوان و زن و مرد و عالم و جاهل را شامل می‌شود.

تکیه بر کلمه «معروف» و «منکر» (شناخته و ناشناخته) نیز قابل ملاحظه و دقت است، زیرا از یک سو نشان می‌دهد که واجبات و محرمات اموری هستند؛ که عقل و روح انسان به خوبی آنها را می‌شناسد، و به واجبات عشق می‌ورزد؛ در حالی که منکرات برای او اموری ناشناخته و مورد تنفر می‌باشند.

ص: ۲۲۲

از سوی دیگر بدیهی است که اگر این دو وظیفه فراموش شود، و محیط با منکرات خو بگیرد، و از خوبیها و بدیها و معروفها جدا شود، منکر در انظار معروف، و معروف در نظرها منکر می‌شود، و این بزرگترین خسارتی است که امکان دارد، دامن یک جامعه را بگیرد، همان بلا و بدبختی که امروز دامان بسیاری از جوامع دنیا را گرفته است که «معروف» و «منکر» نزد آنها جای خود را عوض کرده‌اند!

دومین آیه ناظر به بخش دیگری از امر به معروف و نهی از منکر است که راجع به گروهی از امت اسلامی است و به تعبیر دیگر ویژه حکومت و کارگزاران حکومت است؛ که می‌فرماید: «باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کند، و امر به معروف و نهی از منکر نماید و آنها راستگارانند» *وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ الْمُفْلِحُونَ (۱)* هنگامی که این آیه در برابر آیه پیشین گذارده شود که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را عام و فراگیر می‌شمرد؛ روشن می‌شود که آن درباره یک مرحله از این دو وظیفه بزرگ است و این درباره مرحله دیگری است، آن مرحله قلب و زبان را می‌گوید، و این مرحله دست و شدت عمل را، و جالب اینکه رستگاری در این منحصر به کسانی شمرده شده که این دو وظیفه بزرگ را انجام داده‌اند (توجه داشته باشید که جمله «اولئك هم المفلحون» دلالت بر انحصار دارد). (۲) تعبیر به «امّة» شاید اشاره به این نکته است که در این بخش از امر به معروف و نهی از

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۰۴ ..

۲- این که بعضی «من» را در آیه زائده یا برای بیان گرفته‌اند و مفهوم آیه را شامل همه مؤمنان می‌دانند مخالف ظاهر آیه است، بلکه ظاهر این است که «من» برای تبعیض بوده باشد، یعنی گروهی از شما باید این وظیفه را انجام دهد. و نیز اینکه بعضی گفته‌اند «من» تبعیضیه برای واجب کافی است آن نیز خلاف ظاهر آیه است چرا که واجب کفایی بر همه واجب است منتهی نوع و جوب آن با واجب عینی تفاوت دارد (توضیح بیشتر در این زمینه، در علم اصول داده شده است)..

ص: ۲۲۳

منکر باید کار به صورت گروهی و توأم با برنامه ریزی و سازماندهی صورت گیرد، و می‌دانیم کارهایی که جنبه شدت عمل دارد و به دست حکومت انجام می‌شود بدون این دو امر ممکن نیست. پایان آیه به خوبی گواهی می‌دهد که هر گونه فلاح و رستگاری در دنیا و آخرت، در فرد و جامعه در سایه انجام این دو وظیفه بزرگ است.

در سؤمین آیه اشاره به نکته لطیف دیگری در زمینه این دو وظیفه بزرگ می‌کند که از توجه به شأن نزول آن روشن می‌شود. در شأن نزول این آیه گفته‌اند که: گروهی از دانشمندان و اخیار یهود، اسلام آوردند و به صفوف مسلمین پیوستند، سران یهود از این جریان بسیار ناراحت شده و برای تحقیر این گروه گفتند: فقط جمعی از اشرار ما به اسلام گرویدند، و اگر آنها افراد درستی بودند آیین نیاکان خود را ترک نمی‌گفتند!

آیه فوق به آنها پاسخ می‌دهد آنها (اهل کتاب) همه یکسان نیستند: «جمعی از آنها قیام به حق و ایمان و اطاعت خدا می‌کنند و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند در حالی که سجده می‌کنند- به خدا و روز قیامت ایمان دارند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و در انجام کارهای نیک بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و آنها از صالحانند»- لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ- يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱)

در اینجا ویژگی صالحان اهل کتاب را که به اسلام گرویده‌اند در سه چیز خلاصه می‌کند:

ص: ۲۲۴

ایمان به مبدأ و معاد، و سپس امر به معروف و نهی از منکر، و در پایان پیشی گرفتن در انجام کارهای نیک، این نشان می‌دهد که بعد از ایمان به خدا و روز قیامت، امر به معروف و نهی از منکر بارزترین نشانه صالحان است و ریشه همه خیرات نیز در آن نهفته شده است.

در چهارمین آیه، نخستین ویژگی مؤمنان را امر به معروف و نهی از منکر شمرده؛ و حتی بر پا داشتن نماز و ادای زکات و اطاعت خدا و پیامبر به دنبال آن آمده است! و این نشان می‌دهد که اگر این دو وظیفه بزرگ اجرا نشود، اساس عبادت و اطاعت و بندگی خدا به خطر می‌افتد.

می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان (یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند، و زکات را می‌پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند، خداوند به زودی آنها را مشمول رحمت خود قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است» وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱).

در تفسیر جمله «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، احتمالات متعددی داده شده؛ از جمله اینکه: آنها در ایمان به خدا و مبانی اسلام با یکدیگر هماهنگ اند، و دیگر اینکه یکدیگر را در امور دین و دنیا یاری می‌دهند، و سوم اینکه آنها با تعلیم و تربیت دیگران را به سوی مدارج عالی کمال رهنمون می‌کنند، روشن است که این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارد و می‌تواند در مفهوم آیه جمع باشد، زیرا ولایت در آیه به صورت مطلق آمده و پیوند مؤمنان را با یکدیگر در ابعاد مختلف شامل می‌شود.

در پنجمین آیه بعد از ذکر تجارت پر سودی که مؤمنان راستین در امر جهاد با خدا

ص: ۲۲۵

دارند که جان و مال خود را به بالاترین بها یعنی بهشت برین الهی معاوضه می کنند و بعد از ذکر این نکته که خداوند این معامله پر سود را به آنها تبریک می گوید و پیروزی بزرگ و فوز عظیم می شمرد، اوصاف آنها را در نه چیز خلاصه کرده، و می فرماید:

«آنها توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاس گویان، سیاحت کنندگان، (کسانی که در میان کانونهای عبادت الهی رفت و آمد دارند و یا در میان میدانهای جهاد در رفت و آمدند) سجده کنندگان، رکوع کنندگان، آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود و (مرزهای الهی)، هستند و بشارت به این گونه مؤمنان بده!»: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱)

در واقع شش وصفی که در آغاز قرار گرفته، اشاره به مراحل عبادت و اطاعت و بندگی آنهاست، و سه وصف اخیر (امر به معروف و نهی از منکر و حفظ حدود الهی) اشاره به مبارزات اجتماعی آنها در طریق تحکیم مبانی حق و عدالت و اجرای احکام الهی می باشد، و به دنبال همه اینها بشارت الهی به صورت مطلق آمده است.

به تعبیر دیگر شش وصف اول ناظر به رابطه خلق و خالق است؛ و سه وصف اخیر ناظر به رابطه خلق با یکدیگر می باشد؛ و این بشارت که در آخر آمده هم سعادت دنیا را شامل می شود و هم آخرت را.

در ششمین آیه به بُعد دیگری از این مسأله اشاره می کند که بعد حکومتی آن است و به تعبیر دیگر، یکی از وظایف مهم حاکمان اسلامی را امر به معروف و نهی از منکر می شمرد؛ و می فرماید: الَّذِينَ أَنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ

ص: ۲۲۶

نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ: (۱)

« (یاوران خدا) کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند؛ و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خداست.»

در واقع وعده یاری خداوند که در آیه قبل آمده است وَلَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ (۲) مربوط به این گونه افراد است که وقتی به قدرت می‌رسند و حاکمیت در زمین پیدا می‌کنند؛ نه تنها خودشان نماز می‌خوانند؛ بلکه نماز همه جا بر پا می‌دارند و اقامه می‌کنند، به علاوه حقوق مستمندان را به آنها می‌رسانند؛ و سپس در سطح گسترده به امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازند.

اگر چه بعضی چنین پنداشته‌اند که منظور از آیه فقط گروه مهاجران است، ولی پیدا است که آیه شریفه مفهوم گسترده‌ای دارد و همگان را تا دامنه قیامت در بر می‌گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن مجید معمولاً در مورد نماز خواندن، تعبیر به اقامه می‌کند که به معنی برپاداشتن است جز در مورد منافقان که تعبیر به قیام شده نه اقامه: اِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى (۳)

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان حقیقی، نه تنها خود نماز می‌خوانند بلکه تلاش می‌کنند که نماز در تمام جامعه برپا شود، بعضی نیز گفته‌اند اشاره به آن است که نه تنها ظاهر نماز را به جا می‌آورند بلکه سعی می‌کنند محتوا و حقیقت نماز را با تمام شرایط صحت و کمال، بر پا دارند (جمع میان این دو معنی نیز مشکلی ندارد).

۱- سوره حج، آیه ۴۱ ..

۲- سوره حج، آیه ۴۰ ..

۳- سوره نساء، ۱۴۲ ..

ص: ۲۲۷

در هفتمین و آخرین ایه به نکته دیگری درباره امر به معروف و نهی از منکر برخورد می‌کنیم و آن اینکه این دو دستور مهم، تنها در اسلام نبوده، بلکه در امم پیشین نیز بر آن تأکید شده است، (هر چند در اسلام شکل گسترده‌تر و اساسی‌تر به خود گرفته باشد). از زبان لقمان آن مرد دانشمند حکیم چنین نقل می‌کند: «پسرم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می‌سد شکبیا باش که اینها از امور مهم و اساسی است!» یا بُنَى اِقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ. (۱)

در اینجا رمز پیروزی انسان چهار چیز شمرده شده است: «برپا داشتن نماز، امر به معروف و نهی از منکر، و استقامت و صبر و شکیبایی».

جمله اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ (این از امور مهمه است) ممکن است اشاره به خصوص صبر و استقامت باشد که در آخر قرار گرفته و نیز ممکن است شامل هر چهار اصل شود.

این نکته نیز شایان دقت است؛ که مقارنه صبر با مسأله امر به معروف و نهی از منکر، اشاره به رابطه نزدیک این دو می‌باشد؛ زیرا انجام این دو وظیفه بزرگ الهی گاه با شدائد و مشکلاتی همراه است، و جز با صبر و استقامت نمی‌توان به آنها دست یافت، و نیز این دو با نماز هم رابطه نزدیک دارد؛ زیرا می‌دانیم نماز نهی از فحشاء و منکر می‌کند، یا به تعبیر دیگر پایه اصلی امر به معروف و نهی از منکر است اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. (۲)

امر به معروف ونهی از منکر در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز تأکیدهای فوق العاده‌ای درباره این دو وظیفه مهم دیده می‌شود

۱- سوره لقمان، آیه ۱۷ ..

۲- سوره عنکبوت، آیه ۴۵ ..

ص: ۲۲۸

و آن را ضامن اجرای تمام فرائض الهی، و سبب امتیت و آبادی و سبب گسترش عدالت می‌شمرد.

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ، وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ»: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب او است» (۱) یعنی دقیقاً کار آنها را انجام می‌دهد.

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت، تعبیر گویاتری دیده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر بود؛ مردی عرض کرد یا رسول خدا! «مَنْ خَيْرُ النَّاسِ؟»: «چه کسی از همه مردم بهتر است؟! فرمود: «أَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَتَقَاهُمْ لِلَّهِ، وَ أَرْضَاهُمْ»: «کسی که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و از همه باتقواتر و خشنودتر به رضای الهی باشد» (۲) ۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُعَمَّنَنَّكَ عَذَابُ اللَّهِ»: «به یقین همگی باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گر نه به طور قطع عذاب الهی شما را فرا می‌گیرد» (۳) ۴- در حدیث معروفی، نیز از علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي»: «تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، همچون آب دهان است در برابر یک دریای پنهان» (۴) ۵- و بالاخره امام باقر علیه السلام در یک بیان کوتاه و گویا، فلسفه امر به معروف و نهی از منکر را چنین بیان فرموده است: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَيِّدَاهِبُ وَ تُجَلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تَعْمُرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ

۱- مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۴ آل عمران، جلد ۲، صفحه ۴۸۴ ..

۲- همان مدرک ..

۳- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۰۷، حدیث ۱۲، باب ۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر ..

۴- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۷۴ ..

ص: ۲۲۹

الاعْدَاءِ وَ يَشِدُّ تَقِيْمُ الْأَمْرِ: در این عبارت کوتاه به هفت فلسفه از فلسفه‌های این دو فریضه عظیم الهی اشاره شده است: «امر به معروف و نهی از منکر فریضه بزرگ الیه است که بقیه فرایض به وسیله آن برپا می‌شود، به وسیله این دو، راه‌ها امن و امان می‌گردد، کسب و کارها حلال می‌شود، حقوق مظلومان به آنها می‌رسد، زمین‌ها آباد می‌گردد، از دشمنان انتقام گرفته می‌شود، و کارها رو به راه می‌گردد» (۱) و در این زمینه آنقدر احادیث از پیشوایان اسلام نقل شده که اگر گردآوری شود کتاب مستقّلی را تشکیل می‌دهد.

در اینجا توجه به این نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱- بهترین نوع حکومت، حکومتی است که همه مردم در آن سهیم و شریک باشند، و به تعبیر دیگر پایه‌های آن بر دوش عموم مردم باشد؛ امر به معروف و نهی از منکر در واقع تعمیم مسأله حکومت، و تثبیت مشارکت عموم، در آن است؛ زیرا از این طریق جلو بسیاری از تخلفات گرفته می‌شود و مردم به انجام وظایف فردی و اجتماعی آشنا می‌گردند، و با توجه به اینکه همیشه تعداد مأموران ویژه مبارزه با تخلفات (مانند پلیس و نیروی انتظامی) در برابر افرادی که بیم تخلف از آنها می‌رود بسیار اندک است، اهمیت این وظیفه اسلامی روشن تر می‌گردد؛ چرا که تنها از این طریق است که می‌توان به وضع جامعه سرو سامان داد؛ و تا حدّ وسیع، جلو تخلفات را گرفت.

دستوری که می‌گوید: اگر در درون خانه، فرزند تخلفی کند پدر و مادر در برابر او مسئول اند، و اگر پدر و مادر مرتکب خلافی شوند؛ فرزند بالغ در برابر آنها مسئولیتی دارد، و نیز اگر در شرق عالم گناهی واقع شود، و در غرب جهان کسی باشد که بتواند به

ص: ۲۳۰

نحوی از آن جلوگیری کند، و نکند در آن سهیم خواهد بود، بی شک تأثیر بسیار عمیق و گسترده‌ای در پیشگیری از گناه و دعوت به انجام وظایف و مسئولیتها دارد.

این در حالی است که در جهان امروز، و در تمام حکومت‌های الحادی مسئولیت جلوگیری از تخلفات و مفساد تنها به عهده گروه کوچک خاصی گذارده شده، و به همین دلیل کاربرد آن بسیار محدود و کم است.

و از اینجا عظمت و اهمیت این دستور مهم اسلامی از یکسو، و مردمی بودن حکومت اسلام از سوی دیگر روشن می‌شود. ولی این به آن معنی نیست که عموم مردم مانند یک پلیس عمل کنند؛ بلکه وظیفه آنها در حد دعوت به نیکی‌ها و مبارزه با بدی‌ها از طریق نصیحت و اندرز و گاه هم دوری کردن و قطع رابطه نمودن از فاسدان و مفسدان است.

۲- در بحث تعزیرات به این نکته اشاره شد که آنها بخشی از حکم گسترده «امر به معروف و نهی از منکر» هستند، همان بخشی که تنها در اختیار حاکم شرع می‌باشد، و دیگران حق دخالت در آن را ندارند، و همان گونه که در آنجا آمده، تعزیر به معنی جلوگیری و بازداشت از گناه یا ادامه و تکرار آن است، و در این راه باید از قاعده «الْأَسْهَلُ فَالْأَسْهَلُ» (ملایم و ملایمتر) استفاده کرد یعنی همیشه از مراحل ساده‌تر باید آغاز نمود، اگر مؤثر نیفتاد به مراحل پیچیده‌تر و خشن‌تر پرداخت.

تذکرات دوستانه، سرزنش‌های ملایم، سرزنش‌های شدیدتر، بی‌اعتنایی و قطع رابطه، و سرانجام زندان و شلاق و جریمه‌های مالی، توبیخ‌های اجتماعی و مانند آن، اینها مراحل است که در راه تعزیر انجام می‌شود، یا به عبارت دیگر مصداق مختلف امر به معروف و نهی از منکر است.

به همین دلیل در مباحث فقهی در بحث حدود و تعزیرات برای اثبات مشروعیت تعزیر روی ادله امر به معروف و نهی از منکر، تکیه شده است.

۳- تأثیر دو وظیفه الهی «امر به معروف» و «نهی از منکر» در تأمین عدالت اجتماعی و

ص: ۲۳۱

اجرای قوانین و مبارزه با منکرات و کم شدن جنایات و زندانیان و کمک به پیشرفت فرهنگ اجتماعی غیر قابل انکار است؛ و تجربه نشان داده است جامعه‌ای که این دو وظیفه را به طور صریح و آگاهانه انجام دهد بسیار پاک و در امن و امان خواهد بود، و اگر آنها که این دو را به فراموشی بسپرنند و در برابر تخلفات و نابسامانی‌ها و گناهان بی تفاوت بمانند، گرفتار عواقب شومی می‌شوند، و فساد حتی به داخل خانه و کاشانه آنها کشیده می‌شود، و در چنین اجتماعی هیچ کس در امتیث نخواهد بود، و درست همان گونه که در حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، بلا و عذاب الهی دامان آنها را خواهد گرفت، و به گفته امیرمؤمنان علی علیه السلام در این حال دعای نیکانشان نیز، برای حل مشکلات و دفع بلاها به اجابت نخواهد رسید «فَيَوَّلِيْ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُوْنَ يُسْتَجَابُ لَكُمْ» (۱).

۴- امر به معروف و نهی از منکر چنانکه می‌دانیم؛ عمدتاً از کار فرهنگی شروع می‌شود، بنابراین تمام رسانه‌های گروهی و تمام تبلیغات سمعی و بصری که به نحوی برای بالا بردن سطح آگاهی مردم و توجه آنها به نیکی‌ها و پاکی‌ها و اخلاق انسانی و اصول فضیلت و بیزاری از فساد، سرو کار دارند، همه آنها در دایره امر به معروف و نهی از منکر جای می‌گیرند؛ و حتی مراکز آموزش و پرورش و علوم عالی که نوجوانان و جوانان را با اصول اعتقادی صحیح و موازین انسانی و قوانین و آداب اجتماعی، آشنا می‌سازد و در تعلیم و تربیت آنها گام بر می‌دارد؛ نیز در این دایره جای دارد؛ چرا که همه این امور می‌توانند در امر به معروف و نهی از منکر سهیم باشند، بنابراین نقش این مراکز در پیاده کردن این دو اصل مهم اجتماعی روشن می‌شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که معمولاً امر به معروف و نهی از منکر به عنوان دو بخش از فروع دین شمرده می‌شود؛ ولی از یک نظر دامنه آن چنان گسترده است که بخش عظیمی از اصول اعتقادات را در بر می‌گیرد؛ چرا که همه آنها در این مسیر موثر و کاراسزند

ص: ۲۳۲

و از طریق تحکیم پایه‌های عقاید با مفسد مبارزه می‌شود، همچنین عبادات نیز مقدمه‌ای برای آن است.
 ۵- بر خلاف آنچه بعضی می‌پندارند، امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه تعبدی نیست بلکه یک فلسفه روشن عقلی دارد.
 (دقت کنید).

توضیح اینکه: با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار خوب و بدی در جاعه انسانی به نقطه خاصی محدود نمی‌شود، بلکه هر چه باشد به بخشهای دیگر نیز سرایت می‌کند، و یک کار بد مانند آتش است که اگر مهار نشود پیوسته مناطق تازه‌ای را در کام خود فرو می‌برد و خاکستر می‌کند، مبارزه با فساد یک حق اجتماعی است.

بهترین تعبیر برای این مطلب همان است که در حدیث معروف نبوی آمده است: «یک انسان گناهکار در میان جماعت مردم همانند فرد نا آگاهی است که با گروهی سوار کشتی شده و به هنگامی که شکتی در وسط دریا قرار می‌گیرد، تبری نداشته و به سوراخ کردن جایگاه خود می‌پردازد، هر کس به او اعتراض می‌کند می‌گوید من در سهم خود تصرف می‌کنم و به شما مربوط نیست! به یقین این یک حرف احمقانه است، اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی‌کشد که همگی غرق می‌شوند» (۱). از اینجا روشن می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر دخالت در زندگی خصوصی دیگران نیست، بی‌شکر اسلام دخالت در زندگی خصوصی دیگران و تجسس در این امور را حرام می‌شمرد و قرآن مجید ناطق به آن است (سوره حجراته. ولی محدوده امر به معروف و نهی از منکر ناهنجاریهای آشکار اجتماعی است که در سرنوشت جامعه دخالت دارد، و سرنوشتها در آنجا به هم گره خورده است و تخلف و انحراف در هر یک از افراد در کل جامعه اثر می‌گذارد.

بنابراین هیچ کس حق ندارد در این گونه مسائل به کسانی که امر به معروف و نهی از

ص: ۲۳۳

منکر می‌کنند بگویند به شما چه مربوط است؟! چون پاسخش این است؛ که به همه ما مربوط است زیرا سرنوشت ما به یکدیگر پیوسته است.

آیا در برابر هجوم بیماری‌های واگیردار، هنگامی که دولت مأموران خود را برای زدن واکسن بسیج می‌کند کسی حق دارد بگوید: به شما چه مربوط است؟ من بیمار می‌شوم و جان من به خطر می‌افتد؛ بگذارید بیفتد؛ چرا در زندگی شخصی من دخالت می‌کنید؟ همه به او جواب می‌دهند سلامت تو از سلامت دیگران جدا نیست، و بیماری تو سبب بیماری دیگران می‌شود، و به همین دلیل به ما مربوط است؛ و به همه مربوط است، بنابراین باید قبول کرد انجام این دو وظیفه از آثار زندگی گروهی انسان‌ها و از حقوق و واجبات اجتماعی محسوب می‌شود.

این بود فشرده‌ای از برنامه امر به معروف و نهی از منکر و نقش آن در پیشرفت اهداف حکومت اسلامی.

تشکیلات حسبه و محتسب در حکومت اسلامی

این بحث به بحث امر به معروف و نهی از منکر کاملاً مربوط است و در واقع شاخه‌ای از آن محسوب می‌شود؛ زیرا همان گونه که اشاره کردیم امر به معروف دو شاخه دارد، شاخه عمومی، که همه مردم را در بر می‌گیرد و شاخه خصوصی، که مخصوص حکومت است؛ در این مرحله ممکن است شدت عمل لازم باشد و این کار توده مردم نیست، بلکه مأموران کارآزموده حکومت باید این وظیفه را بر عهده بگیرند، و این اساس «حسبه» را تشکیل می‌دهد. (۱) توضیح اینکه: «حسبه» در لغت اسم مصدر از ماده «احتساب» است، و چنانکه ارباب لغت گفته‌اند به معنی تسلیم و صبر در برابر مشکلات برای طلب اجر الهی است و همچنین کوشش در انجام اعمال خیر برای تحصیل ثواب است، و از آنجا که این بخش از امر به

۱- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، جلد ۲، ماده حسب ..

ص: ۲۳۴

معروف و نهی از منکر، تلاش و کوششی در راه اطاعت خداوند و مبارزه با منکرات، برای جلب رضای الهی محسوب می‌شود، آن را «حسبه» نامیده‌اند.

در کتاب التحقیق درباره معنی اصلی ماده حسب می‌گوید: «این واژه در اصل به معنی رسیدگی کردن و نظر و دقت به قصد آزمایش و امتحان می‌باشد».

این تفسیر مناسبت زیادی با کار محتسب دارد؛ که از بخش‌های مختلف جامعه خبر می‌گیرد و سرکشی و رسیدگی می‌کند؛ و هر حرکتی را زیر نظر گرفته در صورت انحرافی بودن تذکر می‌دهد؛ و اگر مفید واقع نشد با قدرت با آن مقابله می‌کند.

اداره حسبه در دوران خلفا، یکی از ادارات معروف بود که بر کار کسبه و تجار و کشاورزان و توده‌های مردم از نظر تخلفات و منکرات نظارت می‌کرد، و محتسبان هر جا کار خلافی می‌دیدند، مرتکب یا مرتکبین را نهی می‌کردند؛ و اگر مؤثر نمی‌افتاد او را در همان جا مجازات می‌نمودند، یا دستگیر کرده تحویل قاضی و زندان می‌دادند.

به عقیده بعضی ریشه این مسأله به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله باز می‌گردد که او خود کار محتسب را انجام می‌داد، و گاه در غیاب خویش فردی را برای این منظور انتخاب می‌کرد، ولی باید قبول کرد که به کار گرفتن این واژه در آن عصر و زمان و حتی در بسیاری از کلمات فقهای پیشین معمول نبوده؛ و به نظر می‌رسد که این واژه نخست در عصر خلفای اموی و عباسی برای شاخه امر به معروف و نهی از منکر انتخاب شده است.

به هر حال اخباری که از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به دست ما رسیده نشان می‌دهد که هر چند کمله حسبه با معنی و مفهوم امروز آن، در آن عصر، متداول نبوده؛ ولیکن مفهوم واقعی آن یعنی نظارت بر مسائل اجتماعی از سوی حکومت اسلامی کاملاً مراعات شده است، و گاه پیامبر صلی الله علیه و آله این وظیفه را به بعضی از افراد واگذار می‌کرده و گاه شخصاً آن را انجام می‌داده است.

از جمله در حدیثی می‌خوانیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سعید بن سعید بن عاص را بعد از فتح

ص: ۲۳۵

مکه مأمور بازار مکه نمود تا بر امر خرید و فروش صحیح و عادلانه نظارت کند «اشْتَعَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدَ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بَعْدَ الْفَتْحِ عَلَى سُوقِ مَكَّةَ» (۱).

حتی از بعضی از روایات استفاده می‌شود که بعضی از زنان، در امور مربوط به زنان (مسائل حجاب و امثال آن) نظارت داشتند، از جمله زنی به نام «سحراء» دختر نهیک (۲) که عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده مأمور این کار بود، در بازارها گردش می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، هر چند بعضی گفته‌اند که او در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور این کار نشد، بلکه در عصر خلیفه دوم بود (۳) و در بسیاری از مواقع شخص پیامبر صلی الله علیه و آله این وظیفه مهم را بر عهده می‌گرفت به خصوص در مسائل مربوط به احتکار و تقلب و غش در معامله و مانند آن خود حضرت نظارت می‌کرد از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ بِالْمُحْتَكِرِينَ فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أَنْ تُخْرَجَ إِلَى بُطُونِ الْأَسْوَاقِ، وَحَيْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارُ إِلَيْهَا: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از محل جمعی از محتکران عبور کرد، دستور داد آنچه را احتکار کرده بودند به درون بازارها در مقابل چشم مردم بیاورند» (۴) مردم پیشنهاد کردند تعیین نرخی برای آنها کند، پیامبر صلی الله علیه و آله از تعیین نرخ خودداری فرمود.

در حدیث دیگری آمده است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار مردی می‌گذشت که طعام خوب و بد را با هم آمیخته بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا این کار را کردی؟ عرض کرد: "هدفم این بود همه به فروش برود،" پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "مَيِّزْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلِيحِدَّةً، لَيْسَ فِي دِينِنَا غِشٌّ!"

هر کدام را جدا کن (و قیمت جداگانه‌ای برای هر یک بگذار) در دین و آیین ما تقلب نیست!" (۵)

۱- التراتیب الادرایه نوشته کتانی، جلد ۱، صفحه ۲۸۵ (او این روایت را از عبدالبر از استیعاب نقل می‌کند) ..

۲- نهیک (بر وزن شریک در اصل به معنی شتر قوی و شمشیر برنده است و به افراد قاطع نیز گفته می‌شود) ..

۳- همان مدرک ..

۴- وسائل، جلد ۱۲، صفحه ۳۱۷، حدیث ۱ باب ۳ ..

۵- کنز العمال، جلد ۴، صفحه ۱۵۹ ..

ص: ۲۳۶

در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است که امام به آن حضرت دستور داد:

«امْتَنَعِ مِنَ الْاِحْتِكَارِ فَاِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَنَعَهُ، وَلَيْكُنَّ الْبَيْعُ بَيْنَهُمَا بِمَوَازِيْنٍ عَدْلٍ، وَاسْتِعَارٍ لَا تُجْحَفُ بِالْفَرِيْقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ، فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ اَيَّاهُ، فَانْكَرْ بِهٖ وَ عَاقِبْهُ فِيْ غَيْرِ اِسْرَافٍ»:

«از احتکار به شدت جلوگیری کن که رسول خدا از آن منع فرمود، و باید معاملات با شرایط آسان صورت گیرد، با موازین عدل و نرخهایی که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار؛ و هر گاه کسی پس از نهي تو از احتکار، به آن دست زند او را مجازات کن، مجازاتی که بیش از حد نباشد» (۱). و نیز در حالات علی علیه السلام می‌خوانیم که شخصاً امور مربوط به حسبه را بر عهده می‌گرفت، گاه از بازار قصابان می‌گذشت و آنها را از اعمال خلاف نهي می‌کرد (۲) و گاه بر کار ماهی فروشان نظارت می‌کرد و آنها را از فروش ماهیان حرام جلوگیری می‌فرمود (۳). ولی با گذشت زمان، مسأله حسبه گسترش یافت و تدریجاً به صورت یک اداره مهم و گسترده و وسیع درآمد، و مأموران آن به نام «محتسب» در کوچه و بازار و شوارع بزرگ، شب و روز به گشت زنی مشغول بودند و بر مسائل مختلف اجتماعی، نظارت داشتند و متخلفان را گاه در محل مجازات می‌کردند و گاه دستگیر نموده نزد قاضی می‌فرستادند (مانند کار مأموران راهنمایی امروز).

دایره «حسبه» آن قدر وسیع بود که جرجی زیدان نویسنده معروف تاریخ تمدن اسلام می‌نویسد: حسبه یک منصب دینی مانند منصب قضاوت است، و محتسب بر امور منکرات، نظارت، و به مقدار لازم تعزیر و تأدیب می‌کند، و مردم را به رعایت مصالح عامه در شهرها و ادار می‌سازد، مانند: «جلوگیری از سدّ معبر، جلوگیری از باربرها و صاحبان کشتی از اینکه

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳ ..

۲- کنز العمال، جلد ۴، صفحه ۱۵۸ ..

۳- وسائل، جلد ۱۶، صفحه ۳۳۲ ..

ص: ۲۳۷

بیش از حدّ بر مرکب خود حمل کنند- و سبب ضایعاتی بر مرکب یا اموال گردند- و نیز دستور می‌دهد دیوارهای سست و خطرناک را ویران کنند، و هر چیزی که ممکن است به رهگذران آسیب برساند از جاده‌ها بردارند، و نسبت به مسأله تقلّب و تدلیس در کسب و کار و پیمان‌ها و وزن، نظارت کرده؛ و از هر گونه اجحاف و تعدّی جلوگیری کنند.

این امر در اصل از وظایف قاضی بود، ولی به خاطر این که قاضی عملاً نمی‌توانست همه این کارها را انجام دهد آن را جدا ساخته و به صورت وظیفه مستقلّی در آوردند

ریاست این امر حتماً باید بر عهده فرد صالح و موجّبی می‌بود؛ زیرا یک خدمت دینی محسوب می‌شد (و بدون چنین موقعیتی قادر بر انجام وظیفه نبود).

رئیس امور حسبه نیز نمایندگان برای خود جهت رسیدگی به سایر مناطق تعیین می‌کرد؛ او می‌توانست هر روز در مساجد مهم بنشیند، و نایبان او در بازارها بر امور پیشه‌وران و صاحبان مشاغل مختلف نظارت کنند.

در مصر رئیس امور حسبه یک روز در مسجد جامع قاهره، و در روز دیگر در مسجد فسطاط جلوس می‌نمود و نمایندگان خود را به کوچه و خیابانها می‌فرستاد؛ تا بر وضع گوشت و مراکز طبخ غذا نظارت کنند، و نسبت به مقدار بارهایی که بر چهارپایان حمل می‌کردند، همچنین به کسی اجازه ندهند که بیش از مقدار طاقت آنها بر آنها حمل کند، سقّاهای آب را دستور می‌دادند که روی ظروف آب را پوشانند، و مقدار ظرفیت هر ظرف آب را که ۲۴ دلو بود رعایت کنند، و شلواریهای زرد کوتاه برای حفظ بدن خود بپوشند، و به معلّمان مکتب‌ها و مدارس هشدار می‌دادند که کودکان محصّل را با ضرب شدید مجازات نکنند، و در جای خطرناک نزنند، و همچنین معلّمان توده مردم دستور می‌دادند که به آنها هشدار دهند از فریب فرزندان بپرهیزند.

و نیز محتسب بر امر اداره عیار (محل ضرب سکه‌ها) نظارت می‌کرد (تا سکه‌های تقلّبی و خارج از عیار لازم نسازند).

ص: ۲۳۸

در اندلس این منصب را «خَطَّةُ الْأَحْتِسَابِ» می‌نامیدند و سرپرست آن یک نفر قاضی بود، و معمول بود که شخصاً سوار می‌شد و در بازارها گردش می‌کرد، و مأموران و اعوانش با او بودند، و ترازوی مخصوصی که نانها را با آن وزن می‌کردند، در دست یکی از اعوان او بود؛ تا اگر نان از حد معمول سبک تر باشد، فروشنده را مجازات کند و همچنین لازم بود در مغازه قصابی بر روی گوشت ورقه‌ای باشد که قیمت آن را نشان دهد، تا قصاب نتواند به نرخ بالا-تری بفروشد، و اگر خیانت می‌کرد هرگز خیانتش مخفی نمی‌شد؛ زیرا گاه محتسب کودک یا کنیزی را می‌فرستاد تا چیزی از بازار خریداری کند، سپس محتسب وزن آن را می‌سنجید، اگر کم بود وضع معامله آن فروشنده را با بقیه مردم بر آن قیاس می‌کرد و او را طبق مقررات مجازات می‌نمود.

آنها برای مسائل مربوط به حسبه، قوانین و مقررات بسیاری داشتند که در مدارس خود تدریس می‌کردند؛ همان گونه که فقها احکام فقه را تدریس می‌کنند. (۱) از مجموع این سخن و مطالب دیگری که در کتابها درباره حسبه نوشته‌اند، بر می‌آید که در اداره حسبه بسیاری از اموری را که امروز بر عهده شهرداری ها و مأموران انتظامی، و تعزیرات حکومتی، و آموزش و پرورش و قضات گذارده شده است؛ بر عهده داشت، و یکی از بخشهای فعال حکومت اسلامی محسوب می‌شد، مخصوصاً مبارزه آنها با منکرات چشمگیر بود و به همین دلیل در اشعار شعراء واژه محتسب و کارهای او بازتاب وسیع و گسترده‌ای دارد.

از پاره‌ای از منابع استفاده می‌شود که محتسب شدن به عنوان واجب کفایی در میان مسلمین شناخته می‌شد، زیرا همان گونه که گفتیم حسبه شاخه‌ای از امر به معروف و نهی از منکر بود، و حتی از میان زنان افرادی برای این منصب انتخاب می‌شدند تا بر امور مربوط به زنان نظارت کنند.

ص: ۲۳۹

در دایره المعارف دهخدا، در بحث وظایف محتسب می‌خوانیم: «وظیفه محتسب اولاً نظارت بر اجرای مقررات مذهبی و منع از اعمال حرام بود و ثانیاً نظارت بر صحت جریان امور راجع به روابط عمومی افراد جامعه و رفاه حال و زندگی ایشان، و نیز از سد معبر و تنگ کردن راهها جلوگیری می‌کرد

همچنین بر پیمان‌ها و وزن، و آنچه امروز بر عهده شهرداری‌ها است نظارت می‌نمود، و این کارها در اصل بر عهده قاضی بود ولی آن را شغل مستقلی کردند تا قاضی شخصاً گرفتار این امور نباشد» (۱) و نیز در همین کتاب وظایف محتسب را از کتاب *مَعَالِمُ الْقُرْبَةِ* که شاید جامع‌ترین کتابی باشد که درباره احکام حسبه نوشته شده طی شرح مفصّلی نقل کرده، که تقریباً نظارت بر تمام کسب و کارها و مسائل تولیدی و خدماتی و تعلیم و تربیتی را شامل می‌شود.

از جمله آنها نظارت بر امور منکرات در کوچه‌ها و بازارها، و رسیدگی به صحت وزن و پیمان‌ها و امور نانوایان و بهداشت آنها و کشتار کنندگان و شرایط کشتار و گرمابه داران و پزشکان و آموزگاران و اذان‌گویان و خادمان مساجد، واعظان و اندرزگویان و نامه نویسان و همچنین نظارت بر کارهای مربوط به تاجران، دریانوردان، معماران و بنّایان، دلّالان، صرّافان و زرگران و امثال آنها (۲) در اینکه میان مسأله «حسبه» و «امر به معروف و نهی از منکر» چه تفاوتی است؟

در بعضی از کتب مانند *الْأَحْكَامُ السُّلْطَانِيَّةُ*، تفاوت‌های زیادی شمرده شده که بالغ بر نه تفاوت می‌شود (۳)، ولی در واقع همه آنها را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد و آن اینکه:

حسبه، شاخه حکومتی امر به معروف و نهی از منکر است که در مواقع لزوم می‌تواند، متوسّل به شدت عمل شود، بنابراین محتسب از طرف حکومت نصب می‌شود و اعوان و

۱- لغتنامه دهخدا، ماده حسبه..

۲- همان مدرک ..

۳- الاحکام السلطانیة، صفحه ۲۴۰ ..

ص: ۲۴۰

انصاری دارد که بر مسائل مهم جامعه نظارت می‌کند؛ از بیت المال حقوق دریافت می‌کنند و در موارد لزوم متخلفان را دستگیر و مجازات و تعزیر می‌نمایند، ولی شاخه عمومی امر به معروف و نهی از منکر به این صورت نیست. (دقت کنید)

ص: ۲۴۱

رکن چهارم: تعلیم و تربیت**اشاره**

اشاره:

یکی از ارکان مهم حکومت اسلامی نشر فرهنگ صحیح و تعلیم و تربیت است.

با توجه به این که انسان یک موجود فرهنگی است، یعنی اعمال و رفتار او بازتابی از مجموعه تفکرات و آگاهی های او است؛ هر گونه اصلاح و دگرگونی در وضع جامعه بدون نفوذ در فکر و روح او امکان پذیر نیست و درست به همین دلیل در جوامع امروزی برای رسیدن به اهداف مختلف سیاسی و اجتماعی و نظامی و اقتصادی، سعی می شود و در فرهنگ ملت ها نفوذ کنند، و وسایل ارتباط جمعی اعم از مطبوعات (کتابها و روزنامه‌ها) و رادیو و تلویزیون و مانند آنها، یکی از ارکان حکومت محسوب می شود، و در برابر قوای سه گانه (قوه مقننه، مجریه، قضائیه) قوه چهارمی محسوب می شود، بلکه بسیاری از آگاهان آن را مهمترین رکن جامعه می شناسند، و سرمایه گذاری بسیار سنگینی روی آن می کنند.

این یک واقعیت است نه مبالغه و اغراق؛ چرا که اگر وسایل ارتباط جمعی در طریق نشر فرهنگ صحیح و سالم، برنامه ریزی جامع و مؤثری داشته باشند؛ محیط قانون گذاری و اجرائی و قضائی سالم می شود؛ و بار همه آنها سبک تر می گردد و افراد جامعه به صورت خودکار به وظایف خویش عمل می کنند.

جالب اینکه در برنامه حکومت اسلامی که از متن قرآن مجید و سنت قطعی استنباط می شود، و مربوط به چهارده قرن پیش از این است بیش از آنچه تصور شود، روی مسائل

ص: ۲۴۲

فرهنگی و تعلیم و تربیت و تبشیر و انذار تکیه شده، و برنامه‌های گوناگونی در اشکال مختلف برای این معنی در نظر گرفته شده است.

این موضوع بسیار قابل دقت است؛ که بارزترین نوع حکومت اسلامی یعنی حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله براساس یک انقلاب فرهنگی بنا شد، و آن حضرت صلی الله علیه و آله مدت سیزده سال در مکه به تعلیم و تربیت و نشر فرهنگ و عقاید اسلامی پرداخت و اصحاب خود را چنان تعلیم و آموزش داد که بعد از هجرت به مدینه پایه گذاران اصلی حکومت اسلامی شدند؛ یعنی انقلاب اسلامی و اجتماعی و نظام اسلام بر پایه‌های همان انقلاب فرهنگی بنا شد.

احیای تفکر و اندیشه، خمیر مایه تمام برنامه‌های اسلامی است؛ تا آنجا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مخالفانش تنها همین موضوع را مطالبه می‌کرد؛ و می‌فرمود: «به طور جدی قیام کنید و اندیشه و فکر خود را به کار گیرید» قَلْ أَمَّا اعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا... (۱) در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ، كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَبِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ»: «تفکر حیات قلب بیناست، همان گونه که انسان در تاریک با نور راه می‌رود- در حل مشکلات فردی و اجتماعی نیز با نور تفکر باید گام برداشت-» (۲) در حدیث دیگری از علی علیه السلام می‌خوانیم: «بِالتَّفَكُّرِ تَنْجَلِي غَيَاهِبِ الْأُمُورِ»: «با تفکر و اندیشه تاریکی‌ها بر طرف می‌شود» (۳) و بالاخره در حدیث معروف دیگری آمده است: «تَفَكُّرٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِينَ سَنَةً»: «ساعتی اندیشیدن بهتر از شصت سال عبادت است!» (۴) و بر این اساس به سراغ مباحث زیر می‌رویم و از قرآن مجید الهام می‌گیریم:

۱- نشر علم و آموزش و پرورش در اسلام.

۱- سوره سبأ، آیه ۴۶ ..

۲- بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۱۷ ..

۳- غرر الحکم ..

۴- بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳ ..

ص: ۲۴۳

۲- اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست.

۳- فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی.

۴- مقام معلّم در اسلام و ...

۱- آموزش و پرورش در اسلام

در قرآن آیات فراوانی در زمینه «تعلیم» و «تعلّم» و «نشر علم» وجود دارد که ذکر همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد، لذا در ذیل به نمونه‌های روشنی از آن اشاره می‌شود:

- ۱- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ قَدْحًا بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱) ۲- كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲)
- ۳- رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) ۴- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴)
- ۵- وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۵) ۶- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۶) ۷- إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ

۱- سوره طلاق، آیه ۱۲ ..

۲- سوره بقره، آیه ۱۵۱ ..

۳- سوره بقره، آیه ۱۲۹ ..

۴- سوره نحل، آیه ۴۳ ..

۵- سوره توبه، آیه ۱۲۲ ..

۶- سوره بقره، آیه ۲۶۹ ..

ص: ۲۴۴

يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱) ترجمه:

- ۱- «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان او در میان آنها پیوسته نازل می‌شود تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد».
- ۲- «همان گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند؛ و شما را پاک کن؛ د و به شما کتاب و حکمت بیاموزد؛ و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد».
- ۳- «پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی».
- ۴- «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم. اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید».
- ۵- «و شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!»
- ۶- «(خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند و) متذکر نمی‌گردند».
- ۷- «کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آن که در کتاب

ص: ۲۴۵

برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند، و همه لعن کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند».

یک نگاه اجمالی به این آیات هفت گانه که از میان ده ها آیه از قرآن مجید در زمینه آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت انتخاب کرده‌ایم، اهتمام فوق العاده اسلام را نسبت به این امر مهم نشان می‌دهد.

آیه نخست جهان را به منزله دانشگاهی معرفی می‌کند، که تمام مخلوقاتش به منظور علم و آگاهی هر چه بیشتر انسانها آفریده شده است؛ و هدف این بوده که در اسرار این پدیده‌ها بیندیشند، و به علم و قدر پروردگار آشنا شوند؛ و به تعبیر دیگر، «هدف از کلّ جهان آفرینش، علم و دانش بوده است»، و می‌فرماید: «خداوند کسی است که آسمان های هفت گانه را آفرید، و از زمین نیز همانند آن را، فرمان او پیوسته در میان آسمان ها و زمین ها نازل می‌شود (و دائماً آنها را تحت ربوبیت خود قرار داده) تا بدانید خداوند بر همه چیز توانا است، و علم او به همه چیز احاطه دارد. (۱) این در حقیقت نکته جالبی است که هم آفرینش آسمان ها و زمین ها، و هم تدبیر دائمی آنها، وسیله‌ای است برای تحریک حس کنجکاوی بشر برای اندیشیدن بیشتر و آگاهی بر اسرار جهان؛ و در نتیجه آگاهی بر علم و قدرت پروردگار باشد؛ پس همه اینها مقدمه‌ای است برای تربیت نفوس انسانی و قرب الی الله؛ و نیز آگاهی بر این امر که احکام

۱- آسمان های هفت گانه، تفسیرهای متعددی دارد، یک تفسیر معروفش این است که آنچه از آسمان ها و کرات آسمانی و ستارگان ثابت و سیار را می‌بینیم همه متعلق به آسمان اول است و در ماروای آن شش جهان دیگر بسیار عظیم قرار گرفته و یکی از تفسیرهای زمینهای هفتگانه این است که همان عوالمی که در بالای سر ما وجود دارد در آن طرف کره زمین در زیر پای ما همانندش وجود دارد. همین معنی با عبارت جالبی در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است «که فرمود: "و آیا می‌دانید در زیر پای شما چیست"؟ گفتند: "خدا و پیامبرش آگاهتر است"، فرمود: "الارضُ وَ تَحْتَهَا اَرْضُ اُخْرَى بَيْنَهُمَا خَمْسَ مِائَةٍ عَامٍ": "زیر پای شما کره زمین است، و در زیر آن زمین دیگری است که پانصد سال راه با آن فاصله دارد» (تفسیر روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۴).

(برای توضیح بیشتر درباره آسمان های هفت گانه به تفسیر موضوعی پیام قرآن، جلد ۲، صفحه ۱۷۸ مراجعه شود) ..

ص: ۲۴۶

شریعت، همچون احکام خلقت، روی حساب دقیق است پس آفرینش جهان به خاطر علم است.

آیه دوم به مسأله هدف بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند و آن را تعلیم و تربیت در سایه تلاوت آیات الهی می‌شمرد و می‌فرماید: «همان گونه که رسولی در میان شما از جنس خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تصفیه کند و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی‌توانستید بدانید به شما یاد دهد»: *كَمَا ارْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱)*

در اینجا تنها بر تعلیم کتاب و حکمت به عنوان هدف بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تکیه نشده است؛ بلکه به تعلیم آن اموری که بدون نزول وحی امکان دسترسی به آن نبوده است، نیز اشاره شده است روی جمله «يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (دقت کنید).

به این ترتیب هم هدف آفرینش جهان، پیشرفت علم و دانش بوده است هم و هدف بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گسترش علم و حکمت، و پرورش نفوس می‌باشد.

از آیه سوم به خوبی استفاده می‌شود که این هدف بزرگ و متعالی یعنی تعلیم و تربیت و آموزش حکمت، در دعای ابراهیم خلیل علیه السلام برای این امت آمده است؛ آنجا که از خداوند تقاضا می‌کند و می‌گوید: «پروردگارا در میان آنها (امت اسلام) پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنها بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)» *رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲)*:

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۱ ..

۲- سوره بقره، آیه ۱۲۹ ..

ص: ۲۴۷

و این نشان می‌دهد که این دو هدف (تعلیم و تربیت) از اهداف شناخته شده در میان امت‌های پیشین نیز بوده است. قابل توجه اینکه در این آیه و بعضی دیگر از آیاتی که در این زمینه وارد شده هم سخن از تعلیم کتاب و تزکیه به میان آمده، و هم آموزش حکمت، در اینکه منظور از «حکمت» در اینجا چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است. نخست اینکه منظور معارف دینی و آشنایی با احکام آن است؛ و دیگر اینکه منظور سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا در کنار کتاب الله ذکر شده، بعضی نیز گفته‌اند منظور علائم و نشانه‌هایی است که حق را از باطل جدا می‌سازد، و گاه گفته شده «حکمت» به معنی آیات متشابه است که پیامبر باید بالخصوص آن را تعلیم دهد. (۱) ولی با توجه به ریشه معنوی حکمت که به معنی عامل باز دارنده از جهل و خطا، و قرار دادن هر چیز در موضوع مناسب آن است؛ به نظر می‌رسد که منظور از حکمت در اینجا آگاهی از اسرار و علل و نتایج احکام، و نیز اسرار آفرینش جهان و انسان، و سر نوشت و سرانجام کار او است.

در چهارمین آیه به یک قاعده کلی که اساس مسأله تعلیم و تربیت است، اشاره کرده، و می‌فرماید: «از آگاهان سؤال کنید اگر نمی‌دانید»: فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲). این آیه گرچه در مورد صفات انبیاء پیشین نازل شده که آنها از جنس بشر بودند، و در ظاهر با سایر انسان‌ها تفاوتی نداشتند؛ ولی می‌دانیم مورد آیه مفهوم گسترده آن را محدود نمی‌کند؛ و حکم بر عمومیت باقی است. این در واقع یک اصل اساسی است که همه عقلای جهان بر آن صحه می‌نهند که همیشه «نا آگاهان باید از آگاهان فرا گیرند»؛ زیرا علوم و دانش‌ها در حقیقت محصول

۱- تفسیر کبیر، فخر رازی، جلد ۴، صفحه ۶۶، ذیل آیه مورد بحث ..

۲- سوره نحل، آیه ۴۳ ..

ص: ۲۴۸

تفکر و اندیشه و تجربه‌هایی است که پیشینیان کسب کرده و برای آیندگان می‌گذارند؛ آنها نیز بر آن افزوده به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند؛ به این ترتیب، علم و دانش بشر روز به روز تکامل می‌یابد؛ و نیز به همین دلیل مسأله تعلیم و آموزش پایه اصلی هر گونه پیشرفت و ترقی اجتماعی بشر در بعد معنوی و مادی را تشکیل می‌دهد.

در اینجا جمله‌ای از غزالی نقل شده که مطلب را روشن تر می‌کند. کسی از او پرسید:

این احاطه علمی را که بر اصول و فروع اسلام داری از کجا پیدا کرده‌ای؟! او آیه بالا را تلاوت کرد فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ «یعنی علم کلی از طریق سؤال کردن و آموزش از علما و دانشمندان حاصل می‌شود». (۱) در روایات متعددی که از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده اهل ذکر به معنی ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده است (۲) ولی چنانکه می‌دانیم این تفسیرها به معنی انحصار نیست بلکه بیان مصداق اتم و کامل آن است. شبیه این معنی در تفسیر بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می‌شود.

پنجمین آیه مسلمانان را به دو گروه تفسیم می‌کند: «معلمان و متعلمان» و در واقع هر مسلمانی باید جزء یکی از این دو گروه باشد، یا آموزش دهد یا فرا گیرد یا معلم باشد یا شاگرد، پس می‌فرماید: «سزاوار نیست همه مؤمنان کوچ کنند، چرا از هر گروهی طایفه‌ای از آنها کوچ نمی‌کنند تا در دین (و معارف اسلامی و احکام) آگاهی پیدا کرده، و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنان را انداز نمایند. شاید (از مخالفت الهی) بترسند وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا

۱- تفسیر روح البیان، جلد ۵، صفحه ۳۷ ..

۲- برای آگاهی از این روایات به جلد ۲، تفسیر برهان، صفحه ۳۶۹ مراجعه فرمایید، قابل توجه اینکه این تعبیر در روایات اهل سنت نیز آمده است (به شواهد التنزیل حسکانی، جلد ۱، صفحه ۳۴۴ و احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸۲ مراجعه شود) ..

ص: ۲۴۹

رَجِعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱)

بسیاری از دانشمندان در طول تاریخ، به این آیه شریفه استناد نموده اند تا لزوم فراگیری علوم اسلامی را برای ابلاغ به دیگران، به عنوان واجب کفایی، مورد تأکید قرار دهند، علاوه بر اینکه فراگیری برای عمل را برای همه واجب عینی می‌دانند.

در دنیای امروز در بسیاری از کشورها فراگیری دانش بر همه الزامی است و به حکم قانون هر کودکی باید درس بخواند؛ و اگر نخواند ولی او مورد بازخواست قرار می‌گیرد، ولی در هیچ جا تعلیم دادن الزام قانونی، بلکه هر کس می‌تواند در مقام تعلیم قرار گیرد یا نه! ولی در اسلام همان گونه که تحصیل علم واجب است، تعلیم دادن به دیگران نیز جنبه وجوب و الزام دارد و یکی از دلایل آن، همین آیه نفر است؛ زیرا از یک سو با جمله «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» کوچ کردن را برای تحصیل علم واجب می‌شمرد؛ (۲) و از سوی دیگر با جمله «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» (باید به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را انذار نمایند) تعلیم دادن را واجب می‌داند و البته همه این آیات مقدمه‌ای است برای عمل کردن به وظایف الهی که در جمله «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» خلاصه شده است.

بر همین اساس گاه بعضی از دانشمندان اسلام، روزهای متوالی طی طریق می‌کردند تا از شهری به شهر دیگر برای فرا گرفتن یک حدیث برسند! از جمله نوشته‌اند که «جابر» از مدینه به مصر رفت تا یک حدیث را- که نزد یکی از دانشمندان بود- از او بشنود و فرا گیرد؛ و لذا می‌گویند هیچ کس به مرحله کمال نمی‌رسد مگر اینکه مسافرت کند و با دانشمندان بلاد مختلف تماس حاصل کرده تا از علم و تجربه آنان بهره گیرد و نیز کسی به مقصود نمی‌رسد مگر اینکه هجرت نماید. (۳)

۱- سوره توبه، آیه ۱۲۲ ..

۲- به گفته علمای ادب «لولا» تحضیضیه است و در مقام ملامت و سرزنش گفته می‌شود و روشن است که سرزنش برای ترک واجب یا فعل حرام است..

۳- تفسیر روح البیان، جلد ۳، صفحه ۵۳۷ ..

ص: ۲۵۰

در داستان خضر و موسی که در سوره «کهف» به آن اشاره شد، می‌خوانیم که این پیامبر بزرگ (موسی) برای فراگیری بعضی از علوم راه طولانی و پر رنج و مشقتی را پیمود، تا نزد آن مرد الهی (خضر) رسید و بخشی از علوم را از او فرا گرفت.

در ششمین آیه به تعبیر مهم دیگر درباره فراگیری علم و دانش برخورد می‌کنیم؛ می‌فرماید: «خدا دانش را به هر کس بخواهد می‌دهد و آن کس که دانش به او داده شده، خیر کثیر به او داده شده است، و تنها خردمندان (این حقایق را) درک می‌کنند» یُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَدْرُؤُا أَلَّا يُولُوا الْأَلْبَابَ (۱)

بدیهی است منظور از تعبیر «مَنْ يَشَاءُ» (آن کسی را که خدا بخواهد) این نیست که خداوند، حکمت و دانش را بی‌جهت و بدون مقدمه به این و آن می‌دهد بلکه همان گونه که می‌دانیم «مشیت» و اراده خداوند همواره آمیخته با «حکمت» او است؛ یعنی آن را به هر کسی که شایسته باشد می‌بخشد و این شایستگی یا بر اثر تلاش و کوشش هر چه بیشتر و تحمیل و مشقت تحصیل علم، یا خودسازی و تقوا که سرچشمه روشن بینی و فرقان الهی است حاصل می‌گردد.

جالب این که در این آیه از علم و دانش تعبیر به «خیر کثیر» شده، تعبیر جامعی که همه نیکی‌ها و خوبی‌ها؛ (خیر دنیا و آخرت و خیر مادی و معنوی و خیر در همه جهات) را در بر می‌گیرد.

مفسر عالیقدر مرحوم علامه طباطبایی در اینجا نکته‌ای دارد، که می‌فرماید: «جمله "وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ" به صورت فعل مجهول آمده، در حالی که در جمله قبل فعل معلوم به کار رفته است (و فرموده "خداوند علم و دانش را به هر کس بخواهد می‌دهد") "تا روشن سازد

ص: ۲۵۱

که حکمت و دانش، ذاتاً سرچشمه خیر کثیر است، نه تنها از جهت انتساب به خداوند متعال بلکه ذات و حقیقت علم، خیر فراوان است!» (۱)

آخرین آیه اشاره به بُعد دیگری از این مسأله می‌کند و آن مذمت شدید از «کتمان علم و دانش» است؛ می‌فرماید: «کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب (آسمانی) برای مردم، بیان نمودیم کتمان می‌کنند خدا آنها را لعنت می‌کند، و همه لعن کنندگان (نیز) آنها را لعن می‌نمایند.»: *انَّ الَّذِیْنَ یُکْتُمُونَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدٰی مِنْ بَعْدِ مَا بَیِّنَا لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ اُولٰٓئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ*

تعبیر به «لعن» خداوند، (طرد خداوند از رحمت خود و لعن همه لعن کنندگان) از شدیدترین تعبیراتی است که در قرآن مجید درباره گناهی از گناهان آمده است. و این نشان می‌دهد؛ که تا چه حد «کتمان» علم و دانش، زشت و نکوهیده است، آن هم علوم و دانش هایی که مایه هدایت مردم باشد.

در آیه‌ای که بلافاصله بعد از این آیه در سوره بقره آمده، تنها راه توبه از این گناه بزرگ را بعد از پشیمانی و بازگشت به سوی خدا، اصلاح و «تبیین مسائل کتمان شده» ذکر فرموده، و این نیز به خوبی نشان می‌دهد که برای جبران «کتمان علم» راهی جز تبیین آن، وجود ندارد *اَلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا وَ اَصْلَحُوْا وَ بَیَّنُوْا فَاُولٰٓئِکَ اَتُوْبُ عَلَیْهِمْ وَ اَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ*

اگر چه این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده (که نشانه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که در کتب خود دیده بودند، کتمان می‌کردند)، ولی بدیهی است، مفهوم آیه وسیع و گسترده است و کتمان هر علمی را که مایه هدایت مردم است شامل می‌شود؛ روایاتی که از معصومین نقل شده نیز نشان می‌دهد که علم به مفهوم مطلق آن مورد توجه است؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱- تفسیر المیزان، جلد ۲، ذیل آیه مورد بحث ..

ص: ۲۵۲

مطابق حدیثی می‌فرماید: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ، فَكَتَمَهُ الْجَمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»: «کسی که از او سؤال درباره علوم می‌داند، بکند و کتمان کند در روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او می‌زند!»^(۱) در حدیث دیگری از همان حضرت، به تعبیر روشن تری در این باره برمی‌خوریم که می‌فرماید: «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا نَافِعًا عِنْدَهُ، الْجَمَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»: «کسی که علم مفید را که نزد او است کتمان کند، خداوند در قیامت لجامی از آتش بر دهان او می‌زند!»^(۲) روشن است این تعبیر تمام علوم را که برای انسان‌ها در هر زمینه‌ای مفید و نافع است شامل می‌شود.

باز در حدیث دیگری از همان حضرت، این معنی با صراحت نقل شده که فرمود: «مَنْ عَلِمَ شَيْئًا فَلَا يَكْتُمُهُ»: «هر کسی علم و دانشی درباره چیزی دارد آن را کتمان نکند».^(۳)

۲- اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست!

ممکن است بعضی چنین تصور کنند؛ این همه تأکیدات که درباره فراگرفتن تعلیم و تعلم و نشر علوم و دانش‌ها در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی آمده است؛ تنها ناظر به علوم دینی است، و آنچه را در «بحث حکومت اسلامی» و گسترش همه علوم مورد توجه است، شامل نمی‌شود.

ولی این اشتباه بزرگی است؛ زیرا هم از آیات قرآن و هم از روایات اسلامی اهمیت علم و تعلیم و تربیت به طور مطلق استفاده می‌شود.

شواهد این معنی فراوان است از جمله در آیات قرآن، موارد زیر به چشم می‌خورد:

۱- در داستان آدم علیه السلام مسأله تعلیم اسماء بیان شده که اشاره به علم و آگاهی بر اسرار

۱- مجمع البیان، جلد ۱ و ۲، صفحه ۲۴۱، ذیل آیه مورد بحث..

۲- کنز العمال، جلد ۱۰، صفحه ۲۱۶، حدیث ۲۹۱۴۲ و بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۷۸..

۳- کنز العمال، حدیث ۲۹۱۴۵..

ص: ۲۵۳

آفرینش تمام موجودات است نه اینکه در علوم دینی منحصر باشد: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (۱)

۲- در سوره «الرحمن» به تعلیم بیان از سوی خداوند پرداخته، و آن را به عنوان یک موهبت عظیم الهی در آغاز سوره‌ای که مجموعه بزرگترین نعمت‌ها در آن ذکر شده است معرفی می‌کند عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۲) ۳- در سوره «یوسف» به علم تعبیر خواب و حکایت رؤیایها از حوادث آینده- که گاه می‌تواند در سرنوشت ملتی همچون ملت مصر اثر بگذارد- اشاره کرده، و از قول یوسف نقل می‌کند ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي (۳) ۴- باز در همین سوره به مسأله تدبیر امر یک کشور و آگاهی بر مدیریت بیت المال اشاره کرده، و از قول یوسف خطاب به عزیز مصر می‌گوید: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ «مرا سرپرست خزائن این سرزمین (مصر) بگمار که من نگاه دارنده و آگاهم».

(و مدیریت آن را به خوبی می‌دانم). (۴) ۵- (در همین مدیریت یک کشور) داستان طالوت و جالوت، هنگامی که دلیل انتخاب طالوت را از سوی پیغمبر آن زمان (اشموئیل) بیان می‌کند، می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ «خداوند او را بر شما برگزیده است، و علم و قدرت جسمانی او را وسعت بخشیده». (۵) بدیهی است امتیاز طالوت بر سایر بنی اسرائیل تنها در معارف الهی نبود بلکه آگاهی و مدیریت در امور نظامی و سیاسی که در نهاد این جوان هوشیار و مدبر وجود داشت، نیز مورد توجه و استدلال بوده است.

۱- سوره بقره، آیه ۳۱ ..

۲- سوره الرحمن، آیه ۴ ..

۳- سوره یوسف، آیه ۳۷ ..

۴- سوره یوسف، آیه ۵۵ ..

۵- سوره بقره، آیه ۲۴۷ ..

ص: ۲۵۴

۶- در داستان داود علیه السلام نیز تعلیم «صنعة لبوس» (علم زره بافی) را یکی از افتخارات بزرگ او می‌شمرد بلکه «لبوس» به گفته طبرسی در مجمع البیان هر گونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را شامل می‌شود و منحصر به زره نیست (۱)؛ و می‌فرماید: وَعَلَّمْنَا صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِنُحَصِّنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ (۲)

۷- در سوره «کهف» در داستان موسی و خضر، از علوم و دانش‌هایی سخن می‌گوید که از سوی خضر علیه السلام به موسی علیه السلام آموخته شد و هیچ کدام از آنها از علوم و معارف دینی به معنی خاص نبود، بلکه از علمی بود که جامعه انسانی را طبق نظام احسن اداره می‌کند، می‌فرماید: فَوَجِدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَمْ نُنزِلْ عَلَى الْبَشَرِ مِنْ قَبْلُ وَتَمَّتْ لَدُنَّا بِمُوسَىٰ أَمْرًا إِنَّ مِثْلَ مَا تُرِيدُ لَمَّا كُنَّا تُرِيدُوا وَكُنَّا بِمَا تُرِيدُونَ غَافِلِينَ (۳) و سپس در آیات بعد سه نمونه از این علوم را مشروحاً بیان می‌کند که هیچ کدام از علوم و معارف دینی نیست؛ بلکه همه آنها مربوط به تدبیر آموز زندگی است.

۸- در سوره «نمل» از آگاهی سلیمان نسبت به چگونگی سخن گفتن پرندگان سخن به میان آورده، و آن را به عنوان یکی از افتخارات سلیمان که به آن مباحث می‌کرد؛ ذکر می‌کند: وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ: «گفت ای مردم زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده است» (۴)

۹- در اواخر سوره «کهف» در داستان ذی القرنین سخن از سدّ سازی او به عنوان یک واقعه مهم به میان آمده، و حتی جزئیاتی از چگونگی تدبیر او در امر ساختن یک سدّ نیرومند آهنین برای جلوگیری از هجوم قبایل فاسد و مفسد (یأجوج و مأجوج) را بیان می‌کند: أَتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ

۱- مجمع البیان، ذیل آیه ۸۰ سوره انبیاء، ولی قرائنی در آیه وجود دارد که بیشتر اشاره به زره دارد ..

۲- سوره انبیاء، آیه ۸۰ ..

۳- سوره کهف، آیه ۶۵ ..

۴- سوره نمل، آیه ۱۶ ..

ص: ۲۵۵

آتُونی اَفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرًا: «قطعات بزرگ آهن را برایم بیاورید (و آنها را روی هم بچینید) تا هنگامی که کاملاً میان دو کوه را پوشانید، سپس گفت ("در اطراف آن آتش بیفروزید) و در آن بدمید ("آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرده، گفت اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم».(۱)

۱۰- در سوره «لقمان» نیز در آیاتی که شرح و صایای لقمان به فرزندش می‌دهد به یک سلسله دستورات برخورد می‌کنیم که جنبه روانشناسی و اجتماعی و مردم داری دارد؛ که رعایت آنها برای همگان در زندگی نیز مهم و کارساز است؛ از جمله اینکه به پسرش دستور می‌دهد: «نسبت به مردم بی‌اعتنایی و ترشروی نکن، مغرورانه بر زمین راه نرو، در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، بلند سخن نگو، فریاد نکش، و صبر و شکیبایی و استقامت در کارها داشته باش».(۲) این در حالی است که خداوند مقام لقمان را به خاطر برخورداری از موهبت علم و حکمت و دانش بزرگ داشته است، تا آنجا که سخن او را در کنار سخن خویش قرار داده است!

۱۱- در سوره «سبأ» در شرح حال سلیمان، سخن از برنامه‌های گسترده عمرانی و هنری به میان آمده است، که پریان زیر نظر سلیمان، انجام می‌دادند: یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ «آنها هر چه سلیمان می‌خواست (و دستور می‌داد) برایش درست می‌کردند معبدها، تمثال‌ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض و دیگ‌های ثابت!»(۳) و در آیه قبل از آن، به دستیابی سلیمان به دانش ذوب فلزات اشاره کرده، و می‌فرماید: وَ اسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ: «ما چشمه‌های مس (مذاب) را برای او روان ساختیم».(۴)

۱- سوره کهف، آیه ۹۶ ..

۲- سوره لقمان، آیات ۱۷-۱۹ ..

۳- سوره سبأ، آیه ۱۳ ..

۴- سوره سبأ، آیه ۱۲ ..

ص: ۲۵۶

۱۲- در سوره «بقره» درباره زمامداری داوود پیامبر، می‌فرماید: وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ: «داوود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت و دانش را به او بخشید و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد». (۱) روشن است علم و حکمت در اینجا دانشی است که برای تدبیر ملک و مملکت لازم است؛ و اگر معنی وسیع تری نیز داشته باشد، این بخش از علوم مربوط به کشورداری و نظام حکومت را قطعاً شامل می‌شود.

از مجموع اشاراتی که در آیات فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن وارد شده به خوبی می‌توان استفاده کرد؛ که بر خلاف پندار کسانی که تصور می‌کنند، قرآن تنها به علوم دین و معارف الهیه؛ اهمیت داده و سخنی از علوم دیگر به میان نیاورده است، قرآن برای این بخش از علوم اهمیت فوق العاده‌ای قائل است، و آن را از مواهب بزرگ الهیه می‌شمرد، و مسلمانان را تشویق به فراگیری هر گونه علم مفید و نافع در زندگی مادی و معنوی می‌نماید.

۳- فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی نیز (به پیروی از آیات قرآن مجید)، تنها اکتفا به تشویق از فراگیری علوم دینی نشده بلکه علاوه بر آن هر گونه علم مفید در زندگی مادی و معنوی مورد توجه قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه به روایات زیر توجه کنید:

۱- در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم؛ که فرمودند: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»: «دانش را فرا گیرید هر چند در کشور چین

ص: ۲۵۷

باشد، زیرا تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است»^(۱) باید توجه داشت که مملکت چین در آن زمان دورترین کشور جهان شناخته می‌شد؛ بنابراین منظور این است که به سراغ دانش بروید هر چند در دور افتاده‌ترین کشورهای دنیا باشد. بدیهی است دانشی که در آن روز در چین یافت می‌شد معارف قرآنی و دینی نبود؛ چرا که جای آن مراکز وحی بود بلکه منظور دانش‌های مفید دنیوی است.

۲- در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَاطْلُبُهَا وَلَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ»: «دانش گمشده شخص با ایمان است، پس آن را طلب کنید هر چند نزد مشرکان باشد»^(۲) روشن است، آنچه نزد مشرکان یافت می‌شود؛ معارف توحیدی و علوم الهی نیست، بلکه علوم مفید دیگری است که در زندگی به کار می‌آید، و گاه نزد آنان است. این گونه احادیث؛ شعار معروف «علم وطن ندارد» را تداعی می‌کند؛ و تأکید می‌نماید که علم و دانش گمشده مؤمنان است، هر جا و نزد هر کس بیابند، آن را فرا می‌گیرند.

چنانچه در حدیث دیگری آمده است «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهِيَ أَحَقُّ بِهَا»: «دانش گمشده مؤمن است، هر جا آن را بیابد به آن سزاوارتر است»^(۳) ۳- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَذْيَانِ وَعِلْمُ الْأَبْدَانِ»: «علم دو گونه است: علوم دینی و علوم پزشکی» (اولی مایه سلامت روح انسان است و دومی مایه سلامت جسم)^(۴) ۴- در حدیث دیگر از همان حضرت آمده است: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: الْفِقْهُ لِلْأَذْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِلِّسَانِ»: «علم بر سه گونه است: آگاهی نسبت به ادیان، و پزشکی برای

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۸۰ و کنز العمال، حدیث ۲۸۶۹۷ ..

۲- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۴ ..

۳- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۹۹، حدیث ۵۸ ..

۴- بحار، جلد ۱ صفحه ۲۲۰، حدیث ۵۲ ..

ص: ۲۵۸

بدن‌ها، و نحو (ادبیات) برای زبان» (۱) در این حدیث سه شاخه مهم از علوم الهی و بشری مطرح شده است؛ علوم دینی و علم پزشکی و ادبیات که در واقع کلید علوم دیگر است.

۵- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «الْعُلُومُ اَرْبَعَةٌ: الْفِقْهُ لِلْاَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْاَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِلْسَانَ، وَالتُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْاَزْمَانِ»:

«دانش چهار بخش است: فقه برای دین، پزشکی برای بدن، نحو (ادبیات) برای زبان، ستاره‌شناسی برای شناخت اوقات» (۲) ۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ اَعْطَى (الْاِنْسَانَ) عِلْمًا مَا فِيهِ صِيْلَاحٌ دُنْيَاهُ كَالزَّرَاعَةِ وَالْغِرَاسِ وَاسْتِخْرَاجِ الْاَرْضِيْنَ، وَاقْتِنَاءِ الْاَعْنَامِ وَالْاَنْعَامِ وَاسْتِثْبَاتِ الْمِيَاهِ، وَ مَعْرِفَةِ الْعَقَائِرِ الَّتِي يُسْتَشْفَى بِهَا مِنْ ضُرُوبِ الْاَسْقَامِ، وَالْمَعَادِنِ الَّتِي يُسْتَخْرَجُ مِنْهَا اَنْوَاعُ الْجَوَاهِرِ، وَرُكُوبِ الشُّفُنِ وَالْعُوصِ فِي الْبَحْرِ... وَالتَّصَرُّفِ فِي الصَّنَاعَاتِ وَوُجُوهِ الْمَتَاَجِرِ وَالْمَكَاسِبِ»:

امام صادق علیه السلام مطابق این روایت ضمن بر شمردن علوم و دانش های مفیدی که خداوند به لطف و کرمش بر انسان ارزانی داشته، می‌فرماید: «همچنین به او علمی بخشیده؛ که اصلاح دنیای او در آن است، مانند "کشاورزی، باغداری، استخراج زمین (۳)، دامداری و استخراج آبها از زمین، شناخت گیاهان دارویی که برای انواع بیماری ها مفید است و شناخت معادنی که از آن انواع جواهر استخراج می‌شود، و سوار شدن بر کشتی ها و غواصی در دریاها ... و تصرف در انواع صنایع و انواع تجارت ها و کسب‌ها» (۴) به این ترتیب امام علیه السلام تمام این علوم را از مواهب الهی شمرده و انسانها را به تحصیل و

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۴۵، حدیث ۵۲ ..

۲- بحار، جلد ۱، صفحه ۲۱۸ ..

۳- با توجه به اینکه استخراج معادن در عبارات بعد آمده بعید نیست، که منظور از استخراج زمین ها آماده کردن زمین ها موات، برای کشاورزی بوده باشد ..

۴- بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۸۳ ..

ص: ۲۵۹

تعلیم و گسترش آن تشویق فرموده است.

۷- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن بیان حقوق فرزندان بر پدران آمده است:

«وَيُعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَيُطَهِّرُهُ وَيُعَلِّمُهُ السَّبَّاحِيَّةَ»: «از حقوق فرزندان بر پدر این است که کتاب خدا را به او تعلیم کند، و او را از پلیدی‌ها و گناهان پاک سازد، و فن شنا را به او بیاموزد» (۱). از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که حتی تعلیم فن شنا از نظر قانون گذار اسلام دور نمانده، و تعلیم آن را به فرزندان توصیه کرده است.

۸- در حدیثی دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: «وَبَعْدَ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَكُونُ اشْرَفَ مِنْ عِلْمِ النُّجُومِ وَهُوَ عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَوَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ: «بعد از علم قرآن علمی شریف‌تر از علم نجوم و ستاره‌شناسی نیست و آن علم انبیاء و اوصیاء و وارثان آنهاست، همانها که خداوند متعال در حق آنها فرموده: "خداوند علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می‌شوند."» (۲).

از مجموع آیات و روایات فوق و نیز روایات دیگری که شرح همه آنها به طول می‌انجامد به خوبی استفاده می‌شود که چگونه اسلام یک نهضت علمی نیرومند را پایه‌گذاری کرد؟ و به همین دلیل با گذشت دو سه قرن این نهال برومند رشد و نمو کرد و شاخ و برگ آن سراسر جهان اسلام را زیر پوشش خود قرار داد، و چنان به ثمر نشست که در مدت کوتاهی کتاب‌های فراوان در رشته‌های مختلف علمی اعم از معارف الهی، فلسفه، طب بهداشت، جغرافیا، فیزیک، شیمی و غیر آنها تألیف و تصنیف شد؛ که بخشی از آن به صورت ترجمه، و بخش دیگری به صورت تحقیقات جدید دانشمندان اسلام، در رشته‌های مختلف علمی انتشار یافت.

دانشمندانی که درباره تاریخ تمدن اسلام بحث کرده یا کتاب نوشته‌اند؛ از جمله

۱- وسایل، جلد ۱۵، صفحه ۱۹۹، باب ۸۸، حدیث ۷..

۲- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۴۶ و آیه ۱۱۶ سوره نحل..

ص: ۲۶۰

دانشمندان غربی فصل مهمی از تاریخ تمدن اسلام را به نهضت علمی مسلمین اختصاص داده؛ و رشته‌های مختلف علوم را که زیر نظر مسلمین رونق و گسترش یافت؛ را با ذکر نام دانشمندان هر یک از علوم و فنون بر شمرده‌اند.

این نکته بسیار قابل توجه است که به اعتراف صریح مورّخان غربی نهضت علمی اروپا از نهضت علمی مسلمین مایه گرفت؛ و اروپائیان در نهضت علمی خود مدیون دانشمندان اسلام اند!

در کتاب تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق که به وسیله چند نفر از دانشمندان غربی نگارش یافته می‌خوانیم: «هنگامی که کمک‌های بیزانس (۱) و مسلمانان را (به فرهنگ مغرب زمین) مورد توجه قرار دهیم؛ می‌توان گفت که نور بسیاری از شرق به غرب تابیده‌است!»

دکتر ماکس میرهوف در کتاب میراث اسلام می‌گوید: «علوم عرب (مسلمانان) مانند ماه تابانی بود که تاریک‌ترین شب‌های اروپای قرون وسطی را روشن کرد، و چون علوم جدید ظاهر گشت، ماه بی‌رنگ شد، و همان ماه بود که ما را در شب‌های تاریک هدایت کرد تا به اینجا رسانید، و می‌توانیم بگوییم هنوز هم تابش آن با ما است!» (۲) در عبارت دیگری در همان کتاب می‌خوانیم: «... خلاصه به این وسیله (وسیله ترجمه کتب دانشمندان اسلام) علوم شرق مانند باران رحمت بر خاک خشک اروپا بارید و آن را حاصل خیز و بارور ساخت و کم‌کم اروپائیان با علوم شرق آشنا شدند!»

او در یادداشت‌هایی تحت عنوان علوم طبیعی و طب، چنین می‌نویسد: «آنچه در این سال‌های اخیر کشف شده روشنایی جدیدی بر تاریخ قدیم علوم جهان اسلام افکنده است؛ مسلماً این کشفیات هنوز کافی نیست؛ و دنیا در آینده بیشتر به اهمیت علوم اسلامی پی

۱- بیزانس امپراطوری روم شرقی بود؛ که پایتخت آن بیزانس نام داشت و الآن بخشی از ترکیه را شامل می‌شود و بیزانس در محل استامبول کنونی واقع بوده است..

۲- میراث اسلام، صفحه ۱۳۴ ..

ص: ۲۶۱

خواهد برد.»^(۱) در گفته دیگر از پرفسور گیب استاد زبان عربی در دانشگاه لندن، در مقاله‌ای که تحت عنوان نفوذ ادبیات اسلامی در اروپا نگاشته چنین نقل می‌کند:

«هنگامی که به گذشته نظر می‌افکنیم، می‌بینیم علوم و ادبیات شرق و به منزله خمیر مایه‌ای (برای تمدن غرب بود، به گونه‌ای که نفوذ روحیات و افکار شرق، روح تاریک مردم قرون گذشته غرب) را روشن ساخت و آنها را به جهان وسیع تری هدایت نمود!»^(۲) جرجی زیدان مورخ معروف مسیحی در کتاب تاریخ تمدن اسلامی در بحث تأثیر اسلام در علوم و دانش‌هایی که از خارج به حوزه اسلامی وارد شد چنین می‌نویسد:

«هنگامی که تمدن اسلامی به مرحله کامل رسید و علوم بیگانه در بلاد اسلام انتشار یافت؛ مسلمانان به فراگرفتن آن پرداختند، گروهی (از دانشمندان اسلام) نبوغ خود را به کار گرفته و بر صاحبان اصلی آن علوم پیشی گرفتند؛ و آراء و کشفیات جدیدی بر آن افزودند؛ و به این ترتیب علوم و دانش‌ها تنوع و تکامل یافت، و با فرهنگ و آداب اسلامی آمیخته شد، و شکل تمدن اسلامی به خود گرفت و هنگامی که اروپائیان برای باز پس گرفتن علوم یونان نهضت کردند، بیشتر این علوم را با همان رنگ اسلامی از لغت عربی گرفتند!»^(۳) در عبارت دیگری می‌نویسد: «از آنچه درباره نقش تعلیم، در تمدن اسلامی گفتیم به خوبی استفاده می‌شود که علم و دانش، در جهات مختلف (نزد مسلمانان) بارور گشت، و علما و فقها و پزشکان و فلاسفه، نبوغ خود را در این راه آشکار ساختند.»^(۴) کوتاه سخن اینکه در کتب تاریخ عمومی جهان، یا کتبی که در خصوص تاریخ تمدن اسلامی نوشته شده است؛ اعترافات زیادی از مورخان شرق و غرب، پیرامون نهضت علمی مسلمانان و تأثیر آن در دراز مدت و کوتاه مدت در تاریخ علم و فرهنگ بشری به چشم

۱- همان مدرک، صفحه ۱۱۱ ..

۲- همان مدرک، صفحه ۱۸۱ ..

۳- تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، جلد ۳، صفحه ۱۹۶ ..

۴- همان مدرک، صفحه ۲۲۲ ..

ص: ۲۶۲

می‌خورد که شرح آن در خور کتاب مستقلّی است و آنچه در بالا گفته شد؛ تنها گوشه ناچیزی از آن است.

۴- مقام معلّم در اسلام

همان گونه که می‌دانیم، فراگیری از نظر اسلام واجب عینی است؛ و در پاره‌ای قسمت‌ها واجب کفایی محسوب می‌شود؛ یعنی بخشی از علوم را همگان باید فرا گیرند و آن بخش که جنبه تخصصی دارد و فراگیری آن برای همه میسر نیست، واجب کفایی می‌باشد.

تعلیم علوم نیز همین گونه است، بخشی از آن توسط کسانی که از آن آگاه‌اند باید به همگان تعلیم داده شود، در حالی که تعلیم بخشی دیگر هم واجب کفایی است.

روی هم رفته تعلیم و تعلّم تمام علوم که قوام جامعه بشری از نظر معنوی و مادی بدان بستگی دارد؛ گاه به صورت واجب عینی، و گاه به صورت واجب کفایی لازم و ضروری است، و به همین دلیل هیچ مسلمانی نمی‌تواند خود را از پیشرفت‌های علمی روز جدا سازد، بلکه برای تقویت پایه‌های حکومت اسلامی، باید بیشترین سعی و تلاش برای تعلیم و تعلّم آن صورت گیرد، و به یقین اگر مسلمانان در این زمینه کوتاهی کنند و مایه عقب افتادگی کشورهای اسلامی گردند در پیشگاه خدا مسؤل‌اند!

قرآن مجید، نخستین معلّم را خداوند، و نخستین شاگرد را حضرت آدم علیه السلام، و نخستین علمی که به او تعلیم داده شد علم الاسماء می‌شمرد (به احتمال قوی منظور از آن آگاهی بر اسرار آفرینش و موجودات جهان است).

تنها آدم نبود که خداوند به او تعلیم داد، بلکه به یوسف تعلیم تعبیر خواب داد، و عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْاِحَادِيثِ (۱) و به سلیمان زبان پرندگان آموخت، و قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ، (۲).

۱- سوره یوسف، آیه ۱۰۱ ..

۲- سوره نمل، آیه ۱۶ ..

ص: ۲۶۳

و به داود علیه السلام زره ساختن را، وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ (۱) و به خضر علم و آگاهی فراوانی داد، وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا، (۲) و به فرشتگان علوم فراوانی بخشید، سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا، (۳) و به انسان ها نطق و بیان آموخت عَلَّمَهُ الْبَيَانَ و از همه بالاتر اینکه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علوم دانش هایی که هرگز تحصیل آن از طرق عادی برای او ممکن نبود آموزش داد، وَ عَلَّمَك مَالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ (۴) فرشته بزرگ الهی یعنی پیک وحی (جبرئیل) نیز تعلیمات فراوانی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داد، عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (۵) پیامبران نیز به نوبه خود در زمره بزرگ ترین معلمان جهان اند؛ که علوم و دانش های فراوانی را در زمینه دین و دنیا به نسل بشر آموختند؛ قرآن درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بزرگترین پیامبر می فرماید: «و به مردم کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد» وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (۶) همین برنامه را هر پیامبری در مورد امت خویش اجرا کرد و علم دین و دنیا به آنها آموخت. علما و دانشمندان که وارثان پیامبران اند، بعد از آنها به کرسی تعلیم نشستند و علم و دانش به انسانها آموختند، و مقامشان از نظر قرآن آنقدر والا و بالااست که قرآن درباره آنها می گوید: يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ «خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنها داده شده است، درجات عظیمی می بخشد». (۷)

۱- سوره انبیاء، آیه ۸۰ ..

۲- سوره کهف، آیه ۶۵ ..

۳- سوره بقره، آیه ۳۲ ..

۴- سوره نساء، آیه ۱۱۳ ..

۵- غالب مفسران «شدید القوی» را به جبرئیل تفسیر کرده اند، ولی بعضی آن را ذات پاک خداوند می دانند، سوره نجم، آیه ۵ ..

۶- سوره جمعه، آیه ۲ ..

۷- سوره مجادله، آیه ۱۱ ..

ص: ۲۶۴

در روایات اسلامی مقام معلم آنقدر والا است که خدا و فرشتگان و همه موجودات - حتی مورچه در لانه خود و ماهیان در دریاها - بر کسی که به مردم نیک تعلیم کند درود می‌فرستند؛ چنانکه در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي حُجْرِهَا وَحَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ يُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ» (۱).

همین مضمون در احادیث متعدد دیگری نیز وارد شده است.

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «الْأَخْبِرُكُمْ بِأَجْوَدِ الْأَجْوَدِ؟ اللَّهُ الْأَجْوَدُ الْأَجْوَدُ! وَأَنَا أَجْوَدُ وَأُلْدِ آدَمَ! وَأَجْوَدُكُمْ مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ عَلِمَ عِلْمًا فَنَشَرَ عِلْمَهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَخَدَهُ!».

«آیا به شما خبر دهم که بخشنده‌ترین بخشنده‌ها کیست؟ بخشنده‌ترین بخشنده‌ها خدا است، و من بخشنده‌ترین فرزندان آدم هستم؛ و بعد از من از همه شما بخشنده‌تر کسی است که علم و دانشی را فرا گیرد، و آن را نشر دهد و به دیگران بیاموزد، چنین کسی روز قیامت به تنهایی به صورت امتی برانگیخته خواهد شد!» (۲) تعبیر به امت به خوبی نشان می‌دهد که گسترش وجودی معلمان به موازات گسترش تعلیمات آنها در میان جامعه بشری صورت می‌گیرد، و هر قدر شاگردان بیشتری را تعلیم و تربیت کنند به همان نسبت شخصیت معنوی و اجتماعی آنها گسترده‌تر می‌شود و گاه به اندازه یک امت می‌گردد.

اهمیت نشر علم و دانش و فرهنگ در اسلام تا آن حد است، که در حدیثی معروف مجلس علم را، باغی از باغ‌های بهشت شمرده است. (۳)

۱- کنز العمال، حدیث ۲۸۷۳۶ ..

۲- میزان الحکمه، جلد ۶، صفحه ۴۷۴ ..

۳- این حدیث را با این عبارت گرچه در منابع اسلامی نیافتیم، ولی در بعضی از احادیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ حِلْقُ الذُّكْرِ»:

«و به سوی باغهای بهشت با سرعت حرکت کنید، عرض کردند: "ای سول خدا صلی الله علیه و آله باغهای بهشت چیست؟" فرمود: "حلقه‌ها و جلسات ذکر است"، "مرحوم فیض در جلد اول وافی، بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: «منظور از حلقه ذکر در اینجا همان گونه که از بعضی دیگر از احادیث این باب استفاده می‌شود، مجلس علم است» (وافی، جلد اول، صفحه ۱۷۷).

این حدیث در کتاب صحیح ترمذی نیز با مختصر تفاوتی نقل شده است: «إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا قَالِ وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ حِلْقُ الذُّكْرِ». (صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۵۳۲، باب ۸۳، حدیث ۳۵۱۰) ..

ص: ۲۶۵

جالب اینکه در اسلام هر کاری که مقدمه فراگیری علم، یا مناسبتی با آن داشته باشد، عبادت شمرده شده است؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ»: «همنشینی با دانشمندان عبادت است». (۱) در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ حُبًّا لَهُ عِبَادَةٌ»: «نگاه به صورت عالم از روی محبت، عبادت است». (۲) و نیز در حدیث دیگری می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكِرَةِ الْعِلْمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ، صِيَامِ نَهَارِهَا، وَقِيَامِ لَيْلِهَا وَالنَّظَرَ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ»:

«یک ساعت در جلسه مذاکره علم شرکت کردن، برای تو بهتر از عبادت یک سال است که روزها روزه باشی و شب‌ها مشغول عبادت شوی، و نگاه به صورت عالم، برای تو بهتر است از آزاد کردن یک هزار برده!» (۳) احادیث در این زمینه فراوان و پر بار است که ذکر همه آنها، به طول می‌انجامد، سخن را کوتاه می‌کنیم و این بحث را با حدیثی از لقمان حکیم که سخنانش در قرآن مجید در کنار سخنان خدا قرار گرفته به پایان می‌بریم، او به فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ جَالِسِ الْعُلَمَاءَ ... فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحْيِي الْقُلُوبَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاءِ»: «فرزندم! با علما همنشین شو ... زیرا خداوند دلها را به نور دانش روشن می‌کند؛ آن گونه که زمین را با قطره‌های درشت باران زنده می‌کند». (۴) از آنچه گفته شد به خوبی روشن می‌شود که مسأله تعلیم و تربیت و نشر دانش و فرهنگ اهمیت فوق العاده و موقعیت ویژه‌ای در برنامه‌های اسلامی عموماً و خصوصاً در

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۰۴ ..

۲- همان مدرک، صفحه ۲۰۵ ..

۳- همان مدرک، صفحه ۲۰۳ ..

۴- همان مدرک، صفحه ۲۰۴ ..

ص: ۲۶۶

برنامه حکومت اسلامی دارد، و وظیفه حکومت اسلامی اهتمام فوق العاده به امر تعلیم و تربیت است.

۵- آموزش های مستقیم و غیر مستقیم

آنچه در بحثهای گذشته آمد، بیشتر ناظر به تعلیم و تربیت از طرق مستقیم بود، مانند تشکیل جلسات درس و مدرسه و مانند آنها، ولی در اسلام آموزش های غیر مستقیم فراوانی است که تأثیر آن در پاره‌ای از جهات از آموزش های مستقیم وسیع تر و عمیق تر است.

عبادات اسلامی مخصوصاً آنها که به صورت گروهی و جمعی انجام می‌شود مانند: نماز جماعت، نماز جمعه و حج از جمله اموری است، که تأثیر نیرومندی در آموزش جمعی مردم دارد.

نماز جماعت که پنج وقت در شبانه روز انجام می‌گیرد درس وحدت و به هم پیوستگی صفوف و مساوات و برادری را به مسلمین می‌آموزد؛ و قشرهای مختلف اجتماعی را گاه بر اثر مسئولیتهای گوناگون در جامعه کاملاً از هم جدا هستند؛ و در تمام سال یک بار هم به طور عادی یکدیگر را ملاقات نمی‌کنند در یک جا کنار هم جمع می‌کند، و درس هم فکری و همدلی را در مسائل اجتماعی به آنها می‌آموزد.

صفوف نماز جماعت، علاوه بر روحانیت خاصی که بر آن حاکم است، و نور معنویت و صفا با خود همراه دارد، وسیله‌ای برای آگاهی عمومی از مسائل سرنوشت ساز جامعه اسلامی است.

مسلمین در آغاز اسلام از طریق این گردهمایی شبانه روزی توانستند آگاهی کافی و اتحاد صفوف در برابر دشمنان بی شمارشان پیدا کنند، و طرح حکومت اسلامی را با سرعت

ص: ۲۶۷

پیش ببرند.

در نماز جماعت طبق دستورات اسلام به ننگام قرائت حمد و سوره، تنها امام جماعت است که از سوی همه، این دو سوره را می‌خواند؛ و انضباط اجتماعی را از این طریق، زنده می‌کند، و مدیریت آمیخته با روحانیت را با محتوای این دو سوره در دل و جان آن پرورش می‌دهد.

این نکته حائز اهمیت است که در مناسبت های مختلف سوره‌ها و آیات گوناگونی از قرآن، برای تلاوت بعد از سوره حمد انتخاب می‌شود؛ که هر کدام از آنها می‌تواند حاوی درس های معارف اسلامی، اخلاق، آموزش های سیاسی و اجتماعی بوده باشد، هنگامی که این آیات و سوره‌ها به وسیله امام جماعت با آهنگ دلنشین خوانده می‌شود، در حالی که همه ایستاده‌اند و در سکوت عمیق فرو رفته‌اند اثر آموزشی قوی و بی نظیری در آنها دارد، و همگان را به تفکر و اندیشه در محتوای آیات و می‌دارد، و روحانیت عبادت و تأثیر آن را مضاعف می‌سازد؛ و اگر این مراسم عبادی با آداب اسلامی و حضور قلب و تمرکز حواس که شرط اصلی قبول آن است انجام گیرد؛ مکتبی پربار برای آموزش جامعه اسلامی خواهد بود و از این گذشته، درس آموزنده‌ای برای دشمنان و بیگانگان از اسلام است، و غالباً دیده شده است هنگامی که آنها با صفوف فشرده و منظم نماز جماعت مسلمین برخورد می‌کنند؛ برای آنها مایه جلب توجه و تفکر و اندیشه است.

و به همین دلیل در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است می‌خوانیم؛ که می‌فرماید: «أَنَّمَا جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ لِئَلَّا يَكُونَ الْإِخْلَاصُ وَالتَّوْحِيدُ وَالْإِسْلَامُ وَالْعِبَادَةُ لِلَّهِ إِلَّا ظَاهِرًا مَكْشُوفًا مَشْهُورًا، لِأَنَّ فِي إِظْهَارِهِ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ ... مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُسَاعَدَةِ عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى، وَالتَّجْرِعِ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»:

«نماز جماعت از این رو قرار داده شده که ایمان و توحید و اسلام و عبادت برای خدا، ظاهر و آشکار و مکشوف انجام گیرد؛ چرا که اظهار آن حجت را بر شرق و غرب جهان، تمام

ص: ۲۶۸

می‌کند- و آنها را به تفکر بیشتر درباره اسلام و تعلیمات آن وامی‌دارد- علاوه بر این، کمک به نیکی و تقوا- و آگاهی از حال یکدیگر و تعاون همگانی- و همچنین جلوگیری از بسیاری از گناهان و معاصی الهی است (زیرا هنگامی که مردم در شبانه روز چند بار یکدیگر را در آن جمع روحانی می‌بینند، از تجاوز به حقوق دیگران و ارتکاب گناهان به خاطر شرم و حضور دائمی خودداری می‌کنند)» (۱) کوتاه سخن اینکه تأثیری که نماز جماعت پنج‌گانه در بیداری مسلمین و آموزش آنها داشته و دارد، نیز تأثیری که در خنثی کردن توطئه‌های دشمنان و در هم شکستن قدرت آنها دارد بر کسی پوشیده نیست.

به همین دلیل این عبادت بزرگ از مهم‌ترین و مؤکدترین عبادات اسلامی است و آن قدر فضیلت و پاداش در روایات اسلامی برای آن ذکر شده که انسان را مبهوت می‌کند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ يَطْلُبُ فِيهِ الْجَمَاعَةَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ، وَيُرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَاتِكَ، فَإِنْ مَاتَ وَهُوَ عَلَى ذَلِكَ، وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَعُودُونَ فِي قَبْرِهِ وَيُبَشِّرُونَهُ وَيُؤْنِسُونَهُ فِي وَحْدَتِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يُبْعَثَ»: «کسی که به سوی مسجدی برای اقامه جماعت برود، هر گام که بر می‌دارد؛ هفتاد هزار حسنه برای او خواهد بود، و درجات او به همین مقدار نیز بالا- می‌رود. و اگر با همین حال از دنیا برود، خداوند هفتاد هزار فرشته را مأمور می‌کند که او را در قبر ملاقات کنند، و به او بشارت دهند؛ و در تنهایی مونس او باشند و برای او تاروز قیامت استغفار کنند!» (۲)

۶- نماز جمعه و آثار آموزشی آن

۱- وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۳۷۲ ..

۲- وسائل الشیعه، صفحه ۳۷۲، حدیث ۷ ..

ص: ۲۶۹

نماز جمعه یکی دیگر از مهم ترین اجتماعات عبادی-سیاسی اسلامی است که تأثیر آن در آموزش مستقیم و غیر مستقیم جامعه اسلامی، بسیار قوی است.

این نماز پرشکوه هر هفته یک بار تشکیل می‌شود، و تمام مسلمانان یک شهر موظف‌اند در یک نماز جمعه شرکت کنند. (۱) در نماز جمعه دو خطبه قبل از نماز خوانده می‌شود که مشتمل بر مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزکاری، و به ویژه مسائل اجتماعی و سیاسی مهم جامعه است که از یک سو روح و جان را تلطیف کرده و از آلودگیهای گناه شستشو می‌کند؛ و از سوی دیگر آگاهی فراوانی به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی و چگونگی موضع‌گیری صحیح در برابر آنها را می‌دهد، و از سوی سوم جلب هم‌کاری عموم را برای حل مشکلات در پرتو تجدید روح دینی و نشاط معنی فراهم می‌سازد.

خواندن دو خطبه از واجبات نماز جمعه است؛ و در آداب خطبه در روایات اسلامی و کتب فقهی آمده است که خطیب باید صدای خود را چندان بلند کند که همه مردم صدای او را بشنوند، و به هنگام ایراد خطبه همه باید خاموش باشند و به سخنان خطیب گوش فرا دهند و رو به سوی او باشند.

شایسته است خطیب مردمی فصیح و بلیغ و آگاه به اوضاع و احوال مسلمین و باخبر از مصالح مسلمین و شجاع و صریح اللهجه در بیان حق باشد، به علاوه حسن اعمال و رفتار او در جامعه سبب تأثیر و نفوذ کلامش گردد و زندگی او مردم را به یاد خدا بیندازد. در خطبه‌ها باید مسائل مهمی که با دین و دنیای مسلمین ارتباط دارد مطرح گردد، و آنچه مورد نیاز مردم در داخل و خارج کشورهای اسلامی و منطقه است، مورد بحث قرار گیرد، و مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی با در نظر گرفتن اولویتها مطرح گردد، و به مردم آگاهی لازم داده شود؛ و آنها را از توطئه‌های دشمنان باخبر سازد، و

۱- این عقیده پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام است در حالی که گروهی از اهل سنت اجازه می‌دهند نمازهای جمعه متعدد همانند نماز جماعت‌های روزانه در مساجد مختلف تشکیل شود. (الفقه علی المذاهب الاربعه، صفحه ۳۸۵) ..

ص: ۲۷۰

برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت را برای خنثی کردن نقشه‌های آنها گوشزد نماید.

خطیب باید بسیار هوشیار و بیدار و اهل فکر و مطالعه در مسائل معنوی مادی اسلام باشد، و از این مراسم بزرگ حداکثر استفاده را برای آگاه ساختن مسلمین و پیشرفت اهداف اسلامی بنماید.

در حدیث جامع و پرمعنایی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

«خطبه نماز جمعه برای این قرار داده شده که نماز جمعه یک برنامه عمومی است، خداوند می‌خواهد به امیر مسلمانان امکان دهد، تا مردم را موعظه کند و به اطاعت ترغیب نماید و از معصیت الهی برحذر دارد.»

سپس افزود: «و تَوْفِيهِمْ عَلَىٰ مَا ارَادَ مِنْ مَصْلَحَةٍ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْآفَاقِ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضْرَةُ وَ الْمَنْفَعَةُ»:

«و آنها را از اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می‌رسد و در سود و زیان و سرنوشت آنها مؤثر است، مطلع سازد»
سپس فرمود: «اینکه برای نماز جمعه دو خطبه قرار داده شده؛ به خاطر این است که در یکی حمد و ثنا و تمجید و تقدیس الهی (و مسائل معنوی و اخلاقی) مطرح کنند، و در دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهند؛ و اوامر و نواهی و دستورهای که مربوط به صلاح و فاسد جامعه اسلامی است؛ به اطلاع آنها برسانند».^(۱) نقشی که امروز نماز جمعه، برای آگاه سازی مردم از مسائل سیاسی و اجتماعی دارد، بر کسی پوشیده نیست و بسیار می‌شود که تبلیغات سوء دشمنان که در طول هفته با استفاده از وسائل ارتباط جمعی مجهز جهان انجام می‌گیرد با یک خطبه حساب شده نماز جمعه خنثی می‌گردد؛ و اگر مسلمین قدر این برنامه مهم اسلامی را بشناسند و همانگونه که اسلام خواسته است انجام دهند، و مانند بعضی از دولت‌های ضعیف النفس یا دست

ص: ۲۷۱

نشانه، هویت این عبادت بزرگ را مسخ نکنند، به عمق تأثیرات آن از نظر فرهنگی و آموزشی آشنا، و از برکات آن بهره‌مند می‌شوند.

نماز عیدین (عید فطر و عید قربان) که شباهت زیادی با نماز جمعه دارد مخصوصاً از نظر وجود دو خطبه که در اینجا بعد از نماز بجا آورده می‌شود، همان آثار و برکات نماز جمعه را می‌تواند داشته باشد.

۷- آثار فرهنگی کنگره عظیم حج

یکی دیگر از عبادات اسلامی که آن نیز تأثیر مهمی در آموزش مسلمین و نشر علم و دانش و وحدت صفوف و قوت و شوکت مسلمین دارد؛ مراسم حج است که همه سال، میلیون‌ها نفر از مسلمانان را از سراسر جهان به سوی خود فرا می‌خواند و در یک کنگره عظیم جمع می‌کند و آموزش‌های زیادی را در جهات معنوی و مادی به آنها می‌دهد.

این نکته قابل توجه است که شرکت در این مراسم برای هر مسلمانانی که توانایی داشته باشد؛ یک بار در طول عمر واجب، و دفعات دیگر مستحب است، و هیچ فرقی میان مسلمانان از زن و مرد و پیر و جوان و سیاه و سفید، و با سواد و بی سواد نیست، و به همین دلیل همه ساله گروه عظیمی از شخصیت‌های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی مسلمین در میان صفوف حجاج به زیارت خانه خدا می‌شتابند، و در طول مدتی که در مکه و مدینه و سایر مواقف با هم در تماس هستند، قسمت قابل ملاحظه‌ای از معلومات خود را مبادله می‌کنند.

مخصوصاً در این اواخر که بسیاری از مسلمانان به اهمیت این گردهمایی معنوی عظیم آشناتر شده‌اند در حاشیه این مراسم پرشکوه، گردهمایی‌ها، سمینارها و کنگره‌هایی تشکیل می‌دهند؛ که اندیشمندان کشورهای مختلف در آن جمع می‌شوند، و ره‌آورد‌های فرهنگی خود را در اختیار یکدیگر از (این طرق) قرار می‌دهند.

ص: ۲۷۲

قرآن مجید در یک جمله کوتاه درباره فلسفه‌های حج می‌فرماید: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ «مردم به این سرزمین مقدس برای این می‌آیند که منافع خویش را (در این برنامه حیات بخش) با چشم خود ببینند!»^(۱) مفسران در تفسیر کلمه «منافع» در اینجا سخن بسیار گفته‌اند؛ ولی روشن است که هیچ گونه محدودیتی در مفهوم این لفظ نیست؛ و تمام منافع و برکات معنوی و نتایج مادی و فلسفه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را شامل می‌شود.

ربیع بن خثیم از امام صادق علیه السلام تفسیر این کلمه را خواست، امام در پاسخ فرمود:

«منافع دنیا و آخرت را، هر دو شامل می‌شود».^(۲) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در پاسخ هشام بن حکم از فلسفه حج می‌خوانیم؛ که امام به چند بعد مهم در آن اشاره فرموده است: نخست آشنایی مسلمین تمام جهان با یکدیگر، سپس به منافع اقتصادی آن، و ایجاد بسیاری از مشاغل در شعاع حج، و سرانجام به اثرات فرهنگی آن اشاره کرده، و می‌فرماید: «وَلِتُعْرِفَ آثَارُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُعْرِفَ أَخْبَارَهُ وَيُذَكَّرَ وَلَا يُنْسَى»: «و نیز هدف این بوده، که آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته شود- و علوم و دانش های اسلامی از نسلی به نسل دیگر منتقل گردد- و به دست فراموشی سپرده نشود».^(۳) به هر حال اگر کسی در جزئیات مراسم حج دقیق شود، و مخصوصاً از نزدیک این مراسم را مشاهده کند، به اهمیت بعد فرهنگی و آموزشی آن، که به راستی کم نظیر و بی نظیر است، آشنا می‌شود.

آری حج می‌تواند همه ساله مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی گردد، و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند، گرد هم آیند و علاوه بر آثار خاص معنوی حج

۱- سوره حج، آیه ۲۸ ..

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۴۸۸ ..

۳- وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۹، حدیث ۱۸ ..

ص: ۲۷۳

افکار و ابتکارات خویش را به دیگران منتقل سازند.

در دوران های خفقان باری که خلفا و سلاطین ستمگر، اجازه نشر معارف اسلامی را به مسلمین نمی دادند؛ آنها با استفاده از فرصتی که فریضه حج در اختیارشان می گذاشت؛ بسیاری از مشکلات خود را حل می کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی علیهم السلام و علمای بزرگ دین پرده از چهره معارف و قوانین اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر می داشتند؛ و به هنگام بازگشت به بلاد خود، حامل پیام های مهم معنوی و اخلاقی و فرهنگی بودند.

۷- تأثیر مساجد معروف و زیارتگاه ها

از جمله مراکزی که می تواند به نشر فرهنگ اسلامی کمک کند؛ و برای آگاهی عموم مفید و موثر باشد؛ وجود زیارتگاه های پیشوایان بزرگ اسلام است؛ که همواره از گوشه و کنار کشور اسلام در یک سفر معنوی به سوی آن می آیند، و وسیله خوبی برای مبادله اطلاعات و انتقال معلومات و مبارزه با تهاجم فرهنگ های بیگانه است.

در اسلام مساجد معروفی وجود دارد که دستور داده شده است به سوی آن بروند؛ و اصطلاح «شد رحال» کنند؛ و با عبادت در آنها، دل و جان خود را غرق نور و معنویت ساخته، و عملاً ارتباط فرهنگی خود را با سایر مسلمین که از مناطق دور و نزدیک به آنجا می آیند، تحکیم نمایند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَا يَشُدُّ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ:

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ وَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ»؛ «مسافرت تنها به سوی سه مسجد می توان کرد: مسجد الحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و مسجد کوفه» (۱). این معنی در کتب معروف اهل سنت نیز آمده، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

۱- وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۵۵۲، احکام مساجد باب ۴۴، حدیث ۱۶ ..

ص: ۲۷۴

«لَا تُشَدُّ الرَّحَالَ إِلَّا ثَلَاثَةَ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِي هَذَا وَمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى»: «مسافرت تنها به سوی سه مسجد می‌شود: مسجد من و مسجد الحرام و مسجد اقصی». (۱). روشن است که این دو حدیث منافاتی با هم ندارند و هنگامی که هر دو به هم ضمیمه شوند چهار مسجد، مورد توجه قرار می‌گیرد، بدیهی است منظور از این گونه احادیث بیان اهمیت مساجد سه گانه و چهار گانه است، و مفهومش این نیست که اگر انسان برای شرکت در مسجد دیگری بار سفر ببندد، کار خلافی انجام داده، آنچنان که بعضی از نا آگاهان پنداشته‌اند؛ زیرا اگر مفهوم این حدیث تحریف باشد باید مطلق هر سفری حرام باشد؛ جز این سه سفر، در حالی که مسافرت‌های مشروع دیگر، بسیار فراوان است (توجه داشته باشید که «لَا تُشَدُّ الرَّحَالَ» مطلق است و تمام مسافرت‌ها را شامل می‌شود!).

شبهه این معنی با مختصر تفاوتی نیز در بحار الانوار آمده است. (۲).

این گونه مساجد در واقع یکی از مراکز مهم فرهنگی اسلام است؛ و سالیان طولانی در صدر اسلام و بعد از آن محل درس و بحث بوده، و علمای بزرگی در آنها به تعلیم علوم، آموزش و پرورش شاگردان اشتغال داشته‌اند، هم اکنون نیز در مسجد الحرام و مسجد النبی در طول سال جلسات درس تشکیل می‌شود، و بسیاری از مساجد مهم اسلامی در کشورهای دیگر مانند: ایران و سوریه و عراق نیز کانون تعلیم و تربیت است، و گاه بزرگترین کلاس‌های درس در آن تشکیل می‌شود؛ و شاید تشویق مسلمانان به «شدّ رحال» و حرکت از نقاط دور و نزدیک به قصد عبادت در این مساجد به خاطر این بوده، که علاوه بر استفاده از معنویت مسجد، و توجه به سوابق تاریخی آن از سرمایه‌های علمی این مساجد نیز بهره‌گیری کنند.

همین معنی در حرم‌های مقدّسه پیشوایان بزرگ اسلام علیهم السلام نیز وجود دارد؛ که صحن یا حرم آن غالباً مرکز تدریس علوم اسلامی بوده و هست، و زیارت این مکان‌های مقدّس

۱- صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۴، کتاب الحجّ، باب ۹۵، حدیث ۱۳۹۷..

۲- بحار، جلد ۹۶، صفحه ۲۴۰، باب ۴۴، حدیث ۲..

ص: ۲۷۵

آمیخته با استفاده‌های علمی است.

این نکته قابل توجه است که بعضی از زیارتگاه ها مانند حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام در طول سال بیش از دوازده میلیون نفر زیارت کننده دارد، و به همین دلیل در آنجا اجتماعات عظیمی در طول سال تشکیل می شود، و سمینارها و کنگره‌ها و جلسات بسیار باشکوه، سخنرانی برپا می گردد و تمام اینها می تواند تأثیر عمیقی در آموزش مسلمین داشته باشد.

نقش مطبوعات در حکومت اسلامی

اشاره

اشاره

بی‌شک یکی از مهم‌ترین وسایل آموزش و پرورش در جهان امروز، مطبوعات است؛ که بر اثر پیشرفت تکنیک و صنعت گسترش عظیمی در جهان پیدا کرده است، و برای توجیه افکار عمومی یا تخریب آن عامل فوق‌العاده نیرومندی است؛ و در زمان ما گاه می‌شود یک مجله یا یک روزنامه در آن واحد در چندقاره جهان در میلیون‌ها نسخه چاپ و همزمان در سراسر جهان انتشار می‌یابد، و افکار عمومی را به نحوی تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

به یقین در گذشته نقش مطبوعات تا این اندازه وسیع و گسترده نبوده- همان‌گونه که بسیاری از امور دیگر نیز چنین بود- ولی کتاب و کتابخانه همیشه در طول تاریخ آثار فوق‌العاده‌ای، در آموزش و پرورش و انتقال علوم از نسلی به نسل دیگر و تکامل فرهنگ‌های بشری داشته باشد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و اهمیتی را که قرآن برای کتاب و کتابت قائل است- به یقین یکی از انگیزه‌های حرکت علمی مسلمین در آغاز اسلام بوده- را مورد بررسی قرار می‌دهیم، در قرآن به آیات فراوانی در این باره برخورد می‌کنیم:

۱- ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ... (۱) ۲- اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ- الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ- عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۲)

۱- سوره قلم، آیه ۱ ..

۲- سوره علق، آیه‌های ۳-۵ ..

ص: ۲۷۷

۳- وَلِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ (۱) ۴- وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ (۲) ۵- وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا (۳) ۶- اءِتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا اَوْ اِثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴) ۷- رَسُوْلٌ مِنَ اللّٰهِ يَتْلُوْا صٰحِفًا مُّطَهَّرَةً- فِيْهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (۵) ترجمه:

۱- «ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند.»

۲- «بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است- همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود- به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد.»

۳- «و باید نویسنده‌ای از روی عدالت، (سند را) میان شما بنویسد، و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن- همان طوری که خدا به او تعلیم داده- خودداری کند پس باید بنویسد.»

۴- «و نباید به نویسنده و شاهد (به خاطر حقگویی،) زبانی برسد.»

۵- «ما (قبلاً) چیزی از کتابهای آسمانی را به آنان نداده‌ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند).»

«کتابی آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می گوید!»

۷- «پیامبری از سوی خدا (بیاید) که صحیفه‌های پاکی را (بر آنها) بخواند،- و در آن

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۲ ..

۲- سوره بقره، آیه ۲۸۲ ..

۳- سوره سبأ، آیه ۴۴ ..

۴- سوره احقاف، آیه ۴ ..

۵- سوره یس، آیه ۲ و ۳ ..

ص: ۲۷۸

نوشته‌های صحیح و پرارزش باشد.»

تفسیر و جمع بندی

در آیات قرآن مجید، برای تأکید بر مسائل مهم، گاه تکیه بر سوگند می‌شود، این سوگندها گاه به ذات پاک خداوند، و در بسیاری از موارد، به موجودات مهم جهان آفرینش تعلق می‌گیرد، مانند: سوگند به خورشید و ماه و زمین و آسمان، و مانند آنها.

در نخستین آیه مورد بحث که اولین آیه سوره «قلم» است سوگند به قلم و تمام مسائلی را که با قلم می‌نویسند؛ یاد شده و می‌فرماید: «ن، به قلم سوگند و به آنچه با قلم می‌نویسد»: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

در حقیقت آنچه در اینجا به آن سوگند یاد شده است، ظاهراً موضوع کوچکی است: یک قطعه کوچک نی یا چیزی شبیه آن، و کمی ماده رنگین و سپس سطوری که بر صفحات ناچیزی رقم زده می‌شود، اما در واقع این همان سرچشمه پیدایش تمام تمدن‌های انسانی و پیشرفت علوم و دانش‌ها و بیداری اندیشه‌ها و شکل گرفتن مذهب‌ها، و سرچشمه آموزش و پرورش و هدایت و آگاهی بشر است.

و از همین رو، دانشمندان دوران‌های زندگی بشر را به دو دوران زنده تقسیم می‌کنند:

«دوران تاریخ» و «دوران قبل از تاریخ»، و می‌گویند دوران تاریخ انسانها از زمانی شروع شد که خط و نوشتن اختراع گردید، و

انسان قلم به دست گرفت و توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات بنویسد و پیش از آن را دوران قبل از تاریخ می‌گویند.

فراموش نکنیم این آیه در محیطی نازل شد که از عقب مانده‌ترین محیط‌های جهان بود و در آنجا کسی به اهمیت قلم و نوشتن واقف نبود؛ تعداد کسانی که مختصر سواد برای خواندن و نوشتن داشتند، در تمام سرزمین مکه که بزرگترین مرکز عبادی و سیاسی و

ص: ۲۷۹

اقتصادی حجاز بود- به گفته بعضی از دانشمندان- به بیست نفر نمی‌رسید، سوگند خوردن به قلم در چنین محیطی، چه عظمت و ابهتی دارد؟!

یکی از فلسفه‌های سوگندهای قرآن این بود، که مسلمانان را به اندیشه در اموری که مورد سوگند بود وامی داشت، و در مورد این آیه نیز چنین بود و همین اندیشه‌ها سبب گسترش خواندن و نوشتن و تألیف کتابها و ترجمه کتاب‌های دیگران و گسترش علوم در جهان اسلام شد.

دومین آیه محل بحث از نخستین آیاتی است که- طبق مشهور- بر فراز جبل النور، و در کنار غار حراء بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، و اولین جرقه‌های وحی، محسوب می‌شود، و طبیعتاً به مهم‌ترین مسائل اشاره دارد، هنگامی که دستور تلاوت آیات قرآن را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد، می‌فرماید: «بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است؛ همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود، و به انسان آنچه را نمی‌دانست؛ یاد داد، اقرء وَ رُبُّكَ الْاَكْرَمُ- الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ- عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۱)» به این ترتیب نخستین وصفی را که برای خداوند بعد از ربوبیت و کرامت بیان می‌کند؛ تعلیم به وسیله قلم است که سرچشمه آموزش «مالم یعلم» می‌باشد.

و به این ترتیب آغاز وحی با آغاز حرکت علمی نشأت گرفته از قلم همراه بوده، و این بسیار پرمعنی و برای هر مسلمانی آموزنده است.

همین گونه تعبیرات بود که توجه عمیق و مستمر مسلمانان را به کتاب و کتابخانه و تعلیم علوم جلب و جذب کرد، و اگر در روایات اسلامی آمده که «مداد علماء» (مرکب نوک قلم دانشمندان) بر «دماء شهداء» (خونهای شهیدان) پیشی گرفته، به خاطر همین است که زیر بنای خون شهید، معارف و عقایدی است که عمدتاً از قلم سرچشمه گرفته، به علاوه

ص: ۲۸۰

پشتوانه بقای خون شهید نیز مرکب قلم دانشمندان است.

اصولاً تفاهم میان انسانها و انتقال افکار، تنها از دو طریق است: «بیان و قلم»، با این تفاوت که بیان، ارتباط و پیوند میان حاضران در یک زمان و مکان را شامل می‌شود؛ ولی قلم پیوند میان هر انسانی را با انسان‌های دیگر در تمام قرون و اعصار و تمام نسل‌های امروز و گذشته و آینده برقرار می‌سازد. به همین دلیل یکی از دانشمندان می‌گوید: «بَيَانُ اللِّسَانِ تُدْرِسُهُ الاَعْوَامُ وَ مَا تُثَبِّتُهُ الاَقْلَامُ بَاقٍ عَلَيَّ مَرَّ الاَيَّامِ»: «بیان زبان، با گذشت سالها کهنه و فراموش می‌شود، ولی آنچه را قلم ثبت می‌کند همواره باقی و برقرار است.» و به همین دلیل این معنی در میان دانشمندان معروف بوده است که: «تراشیده‌های نوک قلم را زیر دست و پا نریزد، چرا که آن هم احترام دارد!»

قابل توجه اینکه همان گونه که بیان از ویژگی‌های انسان است قلم نیز از مختصات او است، بلکه از بیان به مراتب پیچیده‌تر است؛ و بی‌جهت نیست که تعلیم قلم از سوی خداوند - خواه به معنی تعلیم مستقیم به وسیله یکی از انبیاء (آدم یا ادریس) باشد، یا از طریق غیر مستقیم یعنی بخشیدن موهبت استعداد خواندن و نوشتن به نوع بشر - به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌ها شمرده شده، و در آیات آغازین وحی، بر آن تکیه گردیده است؛ و بعد از بیان عظمت خداوند به این نعمت اشاره شده است. در سؤمین آیه که یکی از طولانی‌ترین آیات قرآن مجید است و ناظر به تنظیم اسناد داد و ستد در میان مردم است، توجه خاصی به مسأله قلم می‌شود، پس می‌فرماید:

«نویسنده‌ای از روی عدالت (اسناد وام را) بنویسد»: لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبًا بِالْعَدْلِ (۱)

سپس می‌افزاید: «کسی که قدرت بر نویسندگی دارد نباید از نوشتن خودداری کند همانگونه که خدا به او تعلیم داده است» وَلَا يَأْتِ كَاتِبٍ اِنْ يَكْتُبْ كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ فَلْيَكْتُبْ (۲)

در اینجا باز مسأله قدرت بر نوشتن را به عنوان یک موهبت الهی می‌شمرد و به کسانی

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۲ ..

۲- سوره بقره، آیه ۲۸۲ ..

ص: ۲۸۱

که خدا این موهبت را در اختیار آنها گذارده است توصیه می‌کند که به افراد بی‌سواد برای احقاق حقوقشان کمک کرده، و از این توانایی بهره‌گیرند و برای آنها بنویسند.

و جالب اینکه در ادامه همین آیه می‌خوانیم: «نباید به نویسنده و شاهد (به خاطر حق‌گویی) زیانی برسد»: وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ. اگر این آیه را که در مورد خاصیتی (نوشتن اسناد وام) وارد شده گسترش دهیم و به اصطلاح، با الغاء خصوصیت موارد دیگری را که از موهبت قلم می‌توان برای یاری افراد جامعه استفاده کرد، به آن ملحق کنیم؛ و همچنین عدم مزاحمت نسبت به نویسندگان و به تعبیر دیگر حفظ آزادی قلم را در این مفهوم گسترده وارد کنیم، به نقطه‌ای می‌رسیم که بشریت بعد از قرن‌ها، به آن رسیده هر چند در عمل هنوز گرفتار مشکلات فراوان است.

در پنجمین آیه مورد بحث، قرآن مجید مخالفان آیات الهی را مورد سرزنش قرار می‌دهد؛ که با کدام دلیل منطقی و مدرک قابل قبول به مخالفت برخاسته‌اند، می‌گوید: «ما قبلاً چیزی از کتابها را به آنها نداده‌ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند) و پیش از تو نیز هیچ پیامبری برای آنها نفرستادیم» وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلِكَ مِنْ نَذِيرٍ. (۱)

در اینجا گرچه منظور از کتاب، کتب آسمانی است؛ ولی همین اندازه که موضوع کتاب و دراست و فراگیری آن، در کنار فرستادن پیامبران الهی قرار گرفته و یکی از دو دلیل معتبر شناخته شده، اهمیت و نقش کتاب را روشن می‌سازد، نظیر همین معنی را در سوره «قلم» آیه ۳۷ در مقام مؤاخذه و سرزنش منکران اسلام و قرآن می‌خوانیم که می‌گوید: اَمْ لَكُمْ

ص: ۲۸۲

كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ «آیا شما کتابی دارید که آن را می‌خوانید و حفظ می‌کنید و به اتکای آن به مخالفت بر می‌خیزید؟!» اشاره به اینکه کتاب می‌تواند در بسیاری از موارد به عنوان یک سند و مدرک معتبر مورد استناد و استفاده قرار گیرد. اصولاً تکیه فراوان قرآن بر مسئله کتاب و کتابت در مورد کتب آسمانی انبیاء، چه در امور دنیا و چه درباره نامه اعمال و دادگاه قیامت، همگی بیانگر اهمیت این موضوع از دیدگاه اسلام و قرآن است.

اهمیت کتاب و قلم در روایات اسلامی

در مورد اهمیت کتاب و کتابت، روایات بسیار فراوانی از پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که آنچه در زیر می‌آید نمونه‌هایی از آن است:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «قَيِّدُوا الْعِلْمَ»: «علم و دانش را به زنجیر کشید (تا از میان شما فرار نکند)».

کسی عرض کرد: «وَمَا تَقْيِيدُهُ؟»: «چگونه آن را به زنجیر کشیم؟»

فرمود: «كِتَابَتُهُ»: «با نوشتن». (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که فرمود: «اَكْتُبُوا الْعِلْمَ قَبْلَ ذَهَابِ الْعُلَمَاءِ وَ اِنَّمَا ذَهَابُ الْعِلْمِ بِمَوْتِ الْعُلَمَاءِ»: «علوم و دانش‌ها را پیش از آنکه دانشمندان از میان شما بروند بنویسند چرا که (اگر ننویسید) علم و دانش با مرگ علما از میان می‌رود». (۲) ۳- امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: «اَكْتُبْ وَ بُتَّ عِلْمَكَ فِي اَخْوَانِكَ فَانْ مِتَّ»

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۵۱ ..

۲- کنز العمال، حدیث ۲۸۷۳۳ ..

ص: ۲۸۳

فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَيْنَكَ، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجَ مَا يَأْنِسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ»: «بنویس و دانش خود را در میان برادرانت منتشر ساز، و اگر از دنیا رفتی کتاب هایت را به ارث برای فرزندان بگذار، زیرا زمان پرفتنه‌ای می‌آید که مردم تنها به کتاب هایشان انس می‌گیرند». (۱) ۴- در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ بَرَّهْمَ وَفَاجِرَهُمْ بِالْكِتَابِ وَالْحِسَابِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا»: «خداوند بر مردم اعم از نیکان و بدان به وسیله نوشتن و حساب منت گذارده، و اگر کتاب و کتابت نبود، مردم به غلط می‌افتدند». (۲) ۵- علی علیه السلام در یک تشبیه بسیار جالب و در کلامی فشرده و کوتاه می‌فرماید: «الْكَتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ»: «کتاب‌ها باغ‌های دانشمندان‌اند». (۳) باغ و بوستان هم دارای مناظر زیبا، هم هوای لطیف، هم انواع میوه‌ها، و هم انواع برگ‌ها و گل‌ها و گیاهان دارویی دارد، و در واقع کتاب‌ها نیز همه این آثار را در بر دارد.

۶- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تعبیر بسیار جالبی آمده که اهمیت فوق العاده کتاب و کتابت را به طرز شگفت‌انگیزی بیان می‌کند؛ فرمود: «ثَلَاثٌ تَحْزُقُ الْحُجُبَ، وَتَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ: صِدْرِيٌّ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ، وَوَطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ، وَصَوْتُ مَغَازِلِ الْمُحَصِّنَاتِ»: «سه صداست که حجاب‌ها را پاره می‌کند و به پیشگاه با عظمت خدا می‌رسد؛ صدای گردش قلم‌های دانشمندان (به هنگام نوشتن بر صفحه کاغذ یا لوح) و صدای قدم‌های مجاهدان (در میدان جهاد)، و صدای چرخ نخ‌ریسی زنان پاکدامن». (۴) در واقع هر یک از این سه صدا در ظاهر بسیار آهسته است، و در باطن بسیار پر غوغا و هر کدام اشاره به یکی از مسائل بنیادی جامعه‌های بشری است، «علم و کتابت» «جهاد و شهادت» و «کوشش و کار»!

۱- بحار، جلد ۲، صفحه ۱۵۰ ..

۲- فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۱۵۵ ..

۳- غرر الحکم ..

۴- الشهاب فی الحکم و الآداب، صفحه ۲۲ ..

ص: ۲۸۴

۷- امام صادق علیه السلام در توحید مفضل ضمن بیان نعمتهای بزرگ خدا بر نوع بشر می‌فرماید:

«وَكذلكَ الْكِتَابِ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ اَخْبَارُ الْمَاضِيَةِ لِلْبَاقِيَةِ وَ اَخْبَارُ الْبَاقِيَةِ لِلْآتِيَةِ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْآدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْاِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ، وَ لَوْلَا هَؤُلَاءِ لَانْقَطَعَ اَخْبَارُ بَعْضِ الْاَزْمَانِ عَنْ بَعْضٍ، وَ اَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ اَوْطَانِهِمْ، وَ دَرَسَتْ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتْ الْآدَابُ، وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي اُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ، وَ لَا يَحْتَاجُونَ اِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ اَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رَوَى لَهُمْ مِمَّا لَا يَسْعُهُمْ جَهْلُهُ»:

«... همچنین (یکی دیگر از نعمتهای الهی) کتابت و نوشتن است که به وسیله آن اخبار گذشتگان برای موجودین، و اخبار موجودین برای آیندگان نگهداری می‌شود، و نیز به وسیله آن کتابها در علوم و آداب مختلف جاویدان می‌گردد، و نیز از طریق آن قراردادها و معاملات و حساب‌هایی که میان انسان و دیگران است، حفظ می‌شود، و اگر کتابت نبود، رابطه خبری بعضی از زمانها از بعضی دیگر قطع می‌شد، و نیز پیوند کسانی که در وطن خود نبودند از هموطنانشان بریده می‌گشت، علوم و دانش‌ها از بین می‌رفت، آداب و رسوم و سنت‌ها ضایع می‌شد، و اختلال شدید در امور مردم و معاملات و آنچه از امر دین نیاز به آن داشتند؛ و روایاتی که برای آنها ذکر می‌شد، و آگاهی بر آن لازم بود، ظاهر می‌گشت» (۱) ۸- این بحث را با ذکر روایات دیگری از اهمیت فوق‌العاده باقی ماندن آثار علمی به وسیله کتابت پرده بر می‌دارد؛ و با تشویق‌های بی‌ظنری اهل دانش را به سوی این کار فرا می‌خواند، پایان می‌دهیم:

در این حدیث که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «الْمُؤْمِنُ اِذَا مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ، تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ وَ اَعْطَاهُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً اَوْ سَعٌ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ»:

ص: ۲۸۵

«مؤمن هنگامی از دنیا برود و یک ورقه که علم و دانشی بر آن نوشته شده باشد از خود به یادگار بگذارد، آن ورقه روز قیامت به صورت پرده‌ای در میان او و آتش دوزخ در می‌آید، و خداوند متعال به هر حرفی که به روی آن ورقه نوشته شده شهری که هفت بار وسیع تر از دنیا است؛ به او می‌دهد!»^(۱)

چند توصیه مهم به حکومت‌های اسلامی

از مجموع آنچه در آیات و روایات فوق خواندیم این نکته کاملاً روشن می‌شود؛ که اگر مسلمین در همان قرون نخستین ظهور اسلام با سرعت شگفت‌آوری به سوی علوم و فنون و دانش‌ها روی آوردند و نهضت علمی پر دامنه‌ای را که بخشی از کرانه‌های آن، به اروپا نیز کشانده شده به وجود آوردند؛ ریشه‌های آن در فرهنگی بود که اسلام در این زمینه به آنها آموخته بود، و پر واضح است که حکومت‌های اسلامی باید به این مسأله که مایه حیات و شکوفایی دین و دنیای آنهاست اهمیت دهند.

در همین راستا «حکومت اسلامی» با الهام از آنچه در بالا آمد موظف است اصول زیر را به کار گیرد:

۱- خواندن و نوشتن باید در سطح جامعه اسلامی آن چنان گسترده شود که یک فرد بی سواد وجود نداشته باشد، و همه از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار گردند؛ و هر گونه کوتاهی در این زمینه برای حکومت اسلامی مسئولیت‌آفرین است.

۲- تشکیل کتابخانه‌های عمومی و خصوصی برای توده مردم و برای خصوص محققان و دانشمندان، کتابخانه‌هایی که فراگیر علوم مختلف باشد، نیز از وظایف این حکومت است و هر گونه سرمایه‌گذاری در این راه نه تنها مطلوب شارع مقدس اسلام است، بلکه سبب

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۹۸ ..

ص: ۲۸۶

قدرت و قوت مسلمین و مبارزه با نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌ها و مفساد مختلف فردی و اجتماعی، و نیز سبب پیشرفت جامعه اسلامی خواهد شد.

۳- وسایل ارتباط جمعی در حکومت اسلامی نمی‌تواند تنها در اختیار مسائل خبری و سیاسی و سرگرمی بوده باشد؛ بلکه باید بخش عظیمی از آن به نشر علوم و دانش‌ها به صورتی که مطبوع همه طباع افتد پردازند؛ و آخرین اکتشافات علمی در نخستین فرصت به صورت گسترده در جامعه اسلامی نشر یابد، تا از هر گونه عقب ماندگی مسلمین جلوگیری شود.

۴- حکومت اسلامی باید برای تشویق علما و دانشمندان و نویسندگان و محققان از تمام وسایل استفاده کند؛ و آنچه انگیزه تقویت این کار می‌شود، فراهم سازد؛ برای خلق آثار بدیع علمی امتیازات و جوایز قابل ملاحظه قائل شود، و مقام عالمان و دانشمندان و محققان را آن چنان گرامی دارد؛ که همه قشرها تشویق به علم و دانش شوند.

۵- توسعه مدارس و دانشگاه‌ها و تعمق برنامه‌های آن، و بهره‌گیری از ابتکارات دانشمندان اسلامی، و حتی محققان بیگانه، در این زمینه باید در رأس برنامه‌های حکومت اسلامی باشد؛ و آنچه را اسلام در این زمینه خواسته و در آیات و روایات گذشته که نمونه‌ای از تعلیمات اسلام را منعکس می‌کرد؛ تحقق بخشد.

آگاهی بر صنایع و تکنولوژی از این امر جدا نیست؛ زیرا می‌دانیم مطابق آنچه در فقه اسلامی اثبات شده است فراگیری تمام اموری که به نحوی برای حفظ نظام جامعه اسلامی ضرورت دارد واجب عینی است؛ و هیچ مسلمانی نمی‌تواند از این امور غافل گردد.

تشکیل کتابخانه‌ها

یکی از وظایف مهم حکومت اسلامی در رابطه با مسأله آموزش و پرورش تشکیل

ص: ۲۸۷

کتابخانه عمومی است؛ چرا که بسیاری از مردم قدرت تهیه کتاب های متعدّد را ندارند؛ در حالی که خواهان علم و طالب دانش اند، و به فرض که توانایی دانش داشته باشند ضرورتی ندارد که سرمایه‌های عظیمی در هر خانه معطل بماند، چه بهتر که به صورت کتابخانه‌های عمومی در آید که هم صرفه جوی فراوانی در هزینه‌ها بشود، و هم عموم مردم از هر قشر و هر طبقه اعم از فقیر و غنی و متوسط و کوچک و بزرگ دسترسی به انواع کتاب های دینی و علمی و ادبی و تاریخی و سیاسی داشته باشند.

فلسفه تشکیل کتاب و کتابخانه از قدیمی ترین ایام برای انسانها شناخته شده است؛ به همین دلیل از هزاران سال پیش کتابخانه‌ها در نقاط مختلف جهان تشکیل یافت هر چند بعضی بسیار ساده و ابتدایی بود.

در محیط های اسلامی به خاطر تأکید زیادی که اسلام روی مسأله علم و دانش داشته و دارد، از قرن دوم هجری کتابخانه‌های عظیم و پرشکوهی تأسیس شد که مورخان غیر مسلمان، اعجاب خود را از این کتابخانه‌ها پنهان نمی کنند.

جرجی زیدان مورخ معروف مسیحی بحث مشروحی درباره کتابخانه‌های بغداد، اندلس، مصر و سایر نقاط آورده است که بیانگر شکوفایی علمی عظیم مسلمین در قرون نخستین اسلام است.

از جمله کتابخانه‌های مهمی که نام می برد، «کتابخانه بیت الحکمه» در بغداد است که به احتمال قوی هارون الرشید مؤسس آن بود؛ و تمام کتابهایی که در علم طب و علوم دیگر، و همچنین علوم اسلامی تدوین یافته بود در آنجا گردآوری کرد. (۱) بسیاری از شخصیت های بغداد، کتابخانه‌ها دیگری به پیروی از بیت الحکمه تأسیس کردند و هزاران کتاب در آن نیز گردآوری شد.

مأمون از پیشگامان در تأسیس کتابخانه در کشورهای اسلامی بود، و از کسانی که به او

ص: ۲۸۸

در این امر اقتدا کردند، بعضی از حاکمان اندلس بودند، از جمله المستنصر بالله بود که در قرن چهارم هجری بسیار به این مسأله اهمیت می‌داد، او در شهر قرطبه کتابخانه‌ای تأسیس کرد؛ که از تمام دنیا کتابهایی را در آن گردآوری نمود، و او گروهی از تجار را با سرمایه کلان مأمور ساخته بود که در اطراف جهان گردش کنند و کتب علمی را جمع آوری نمایند؛ بعضی عدد کتابهای این کتابخانه را «چهارصد هزار مجلد» برآورد کرده‌اند. (۱) این عدد با توجه به اینکه تمام کتابها در آن زمان خطی بود، و برای نوشتن یک کتاب هفته‌ها یا ماه‌ها و سالها لازم بود قلمزنی شود؛ بسیار عظیم و قابل توجه است.

بسیاری از سران «اندلس» به پیروی او کتابخانه‌هایی در سایر بلاد این کشور تأسیس کردند حتی گفته می‌شود تنها در «قرناطه» هفتاد کتابخانه عمومی بود، و اینها همه به خاطر آن بود که از سوی مردم علاقه به کتاب شدیداً ابراز می‌شد، تا آنجا که جمع آوری کتاب، و تشکیل کتابخانه، از نشانه‌های عظمت و شخصیت محسوب می‌شد؛ حتی رؤسایی که از خواندن و نوشتن بی بهره بودند سعی داشتند کتابخانه قابل ملاحظه‌ای در خانه خود تأسیس کنند!

در عصر «فاطمیون مصر» نیز کتابخانه‌های بزرگی تأسیس شد که بعضی آنها را «خزانة الکتب» می‌دانستند، و اموال سرشاری در جمع آوری انواع کتابها صرف می‌کردند، و گاه از یک کتاب نسخه‌های زیادی به خطوط مختلف و با تزیینات گوناگون جمع آوری می‌شد؛ تا آنجا که نوشته‌اند در کتابخانه‌ای که «یعقوب بن کلس» آن را تأسیس کرد ۳۴۰۰ نسخه مختلف «قرآن مجید»، و ۱۲۰۰ نسخه از «تاریخ طبری» وجود داشت، و مجموعه کتابهای آن کتابخانه را یک میلیون و ششصد کتاب نوشته‌اند که تنها ۶۵۰۰ نسخه آن کتب ستاره‌شناسی و هندسه و فلسفه بود. (۲) ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن خود می‌نویسد: «کتابخانه خلفای فاطمی صدها کتاب

۱- همان مدرک، صفحه ۲۰۳ ..

۲- همان مدرک، صفحه ۲۳۱ ..

ص: ۲۸۹

مزین به نقاشی، از جمله ۲۴۰۰ قرآن داشته است، کتابخانه خلیفه در قاهره در دوران الحاکم بامرالله یکصد هزار و در دوران المستنصر دویست هزار کتاب داشت»^(۱). هر گاه این اعداد را با تعداد مجلدات کتابخانه‌های کنونی در بسیاری از شهرها مقایسه کنیم، تفاوت آشکاری در میان آنها می‌بینیم، با اینکه امروز مسأله کثرت کتاب با توجه به اختراع صنعت چاپ و پیشرفت فوق العاده آن مسأله بسیار ساده‌ای است؛ در حالی که در گذشته که تنها کتابهای خطی وجود داشت این اعداد و ارقام فوق العاده مهم بود، این سخن را با جمله دیگری از مورخ مشهور ویل دورانت پایان می‌دهیم:

«در غالب مسجدها کتابخانه‌ای بود، در بیشتر شهرها نیز کتابخانه‌های عمومی بود که تعداد زیادی کتاب داشت، و درهای آن به روی طالبان علم گشوده بود ... تنها فهرست کتابهای موجود در کتابخانه‌های عمومی ری، "ده جلد قطور شده بود! کتابخانه بصره" به دانشورانی که در آنجا مطالعه می‌کردند، مقرری و اعانه‌هایی می‌داد!

"یاقوت حموی" جغرافی دان معروف، سه سال در کتابخانه مرو و خوارزم به جمع آوری اطلاعات برای کتاب معجم البلدان" اشتغال داشت؛ هنگامی که مغولان بغداد را ویران کردند؛ سی و شش کتابخانه عمومی در آنجا بود و این غیر از تعداد بی شمار کتابخانه‌های خصوصی بود، زیرا رسم بود که هر یک از ثروتمندان مقدار زیادی کتاب داشته باشند!

امیر بخاری یک طیب معروف را به دربار خود دعوت کرد، او پذیرفت و گفت چهارصد شتر! برای حمل کتابهای خود لازم دارد، وقتی واقدی "در گذشت ششصد صندوق کتاب به جای گذاشت که برای برداشتن هر صندوق دو مرد لازم بود!

بعضی از بزرگان مانند "صاحب بن عباد" به قدر همه کتابخانه‌ها اروپا کتاب داشتند، در هیچ یک از کشورهای جهان به جز چین در ایام مینگ هوانگ "نظیر شوق و علاقه‌ای که از

۱- تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۴، صفحه ۳۶۷ ..

ص: ۲۹۰

قرن ۸ تا ۱۱ میلادی (دوم تا پنجم هجری) در قلمرو اسلام برای جمع آوری کتاب بود به وجود نیامد، و در این چهار قرن، زندگی فرهنگی مسلمانان به اوج رسید» (۱). در بسیاری از قرون دیگر مخصوصاً قرون وسطی که اروپائیان در تاریخک ترین وضع، زندگی می کردند؛ کشورهای اسلامی مهد علم و فرهنگ و تمدن بودند.

از اصل سخن دور نشویم هدف این است که روشن شود تعلیمات اسلام تا چه حد در پیشرفت امر آموزش و پرورش و تأسیس کتابخانه‌ها و شکوفایی علم و دانش مؤثر بوده، و از اینجا «وظایف حکومت اسلامی» در این مسأله مهم و حیاتی به خوبی روشن می شود.

فف

۱- تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۴، صفحه ۳۰۴ ..

نیروهای دفاعی و قوای مسلح

اشاره

اشاره

اگر دنیا از ظالمان توسعه طلب، و تجاوزکاران زورگو خالی می‌شد هیچ نیروی نظامی برای حفظ مرزهای کشورها مورد نیاز نبود، و تمام مردم دنیا در کشورهای خود، در امن و امان می‌زیستند و با یکدیگر روابط تجاری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی سالم داشتند.

ولی خوی برتری جویی و تجاوزگری که گاه در افراد، و گاه در یک قوم، و ملیت وجود دارد؛ غالباً سبب هجوم فرد یا قومی بر قوم دیگر یا ملتی بر ملت دیگر شده است؛ و در چنین شرایطی همه حق دارد که خود را چنان قوی کنند که در امنیت زندگی داشته باشند؛ چرا که در نظام کنونی دنیا متأسفانه ضعیف پامال است؛ و همین امر «فلسفه تشکیل نیروهای مسلح و قوای دفاعی را روشن می‌کند».

درست است که وجود این نیروها نیز نتوانسته است، به طور کامل مانع از تجاوزها گردد ولی بی شک به طور نسبی مانع بوده و هست؛ زیرا بسیار می‌شود که قوای مهاجم باید در تهاجم خود دست به قمار خطرناکی بزنند که پایان آن معلوم نیست؛ یا بهای سنگینی را برای پیروزی خود بر رقیب پردازند؛ و همین‌ها در بسیاری از موارد مانع از تجاوز می‌شود.

از این گذشته برای قوم و ملتی که حامل فرهنگی هستند؛ فضای آزادی را می‌طلبند که فرهنگ خود را در میان مردم جهان تبلیغ کنند؛ به دست آوردن این فضای آزاد نیز بدون تکیه بر قدرت غالباً امکان‌پذیر نیست، و این فلسفه دیگری برای تشکیل قوای مسلح

ص: ۲۹۲

است.

و اگر بخواهیم این مسأله را در جوّ وسیع تری مورد بررسی قرار دهیم باید بگوییم حیات و زندگی بدون «جهاد» امکان‌پذیر نیست، زیرا یک موجود زنده همیشه در ادامه حیات و زندگی خود با موانعی رو به رو است؛ که هر لحظه حیات او را تهدید می‌کند؛ و اگر مجهز به نیروهای دفاعی نباشد به سرعت نابود می‌گردد.

بدن انسان که خود یک جهان کوچک و عالم صغیر است و تمام جهان بزرگ و عالم کبیردر آن خلاصه شده، نمونه بارزی از این مسأله می‌باشد؛ چرا که حیات انسان در تمام مدّت شبانه روز از ناحیه میکروب‌ها و ویروس‌ها که از چهار طریق وارد بدن می‌شوند، از طریق هوا و تنفس، خوردن و آشامیدن، و پوست بدن به هنگامی که جراحی پیدا می‌کند- مورد تهدید قرار می‌گیرد، و اگر نیروهای دفاعی بسیار مجهز در بدن نباشد؛ در مدّت کوتاهی به انواع بیماریها مبتلا می‌گردد و از پای در می‌آید. آری گلبول‌های سفید خون با هر دشمن خارجی که وارد بدن می‌شود، به مقابله بر می‌خیزند و به طریق جنگ‌های فیزیکی و شیمیایی با او مبارزه می‌کنند؛ حتّی اگر موقتاً آنها پیروز شوند و انسان بیمار گردد باز به مبارزه خود ادامه می‌دهند؛ تا دشمن مغلوب گردد و بهبودی حاصل شود.

تعداد این نیروهای مسلّح دفاع بدن را دانشمندان به چندین میلیون بر آورد کرده‌اند؛ و مطالعه در طرز کار آنها انسان را به نکات شگفت‌انگیزی از اسرار آفرینش آگاه می‌سازد؛ که بی اختیار در برابر آفریدگار آن زانو می‌زند. جامعه انسانی و کشورهای مختلف نیز از این قانون عمومی مستثنی نیستند؛ و برای ادامه حیات خود نیازمند به نیروی نظامی مجهزی می‌باشند.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم.

در قرآن مجید آیات فراوانی در زمینه جهاد و فلسفه و احکام آن و نیز آثار و پیامدها و

ص: ۲۹۳

نتیج آن وارد شده که از میان آنها یازده آیه زیر را گلچین کرده‌ایم:

۱- اذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَأَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصِيرِهِمْ لَقَدِيرٌ- الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ أَلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَا دَفْعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصِالُوتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلِيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصِرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۱) ۲- وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۳- وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ (۳) ۴- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بَنِيَانًا مَرْصُوصًا (۴) ۵- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۵) ۶- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ الْيَوْمِ- تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ- يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ- وَآخِرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصِيرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۶) ۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷)

۸- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِإِذْنِهِمْ لِيُجِزِيَ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَيُقَاتِلُونَ وَيُقَاتَلُونَ وَعِيدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸)

۱- سوره حج، آیه‌های ۳۹ و ۴۰ ..

۲- سوره انفال، آیه ۳۹ ..

۳- سوره انفال، آیه ۶۰ ..

۴- سوره صف، آیه ۴ ..

۵- سوره انفال، آیه ۶۵ ..

۶- سوره صف، آیه‌های ۱۰-۱۳ ..

۷- سوره آل عمران، آیه ۲۰۰ ..

۸- سوره توبه، آیه ۱۱۱ ..

ص: ۲۹۴

۹- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئس المصير (۱) ۱۰- لَا يَشِيتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أَوْلَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا (۲)

ترجمه:

۱- «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و خدا بر یاری آنها توانا است- همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما الله است!» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردد. و خداوند کسانی را که او را یاری کند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.»

۲- «با آنها پیکار کنید تا فتنه‌گری (شرک و سلب آزادی) بر چیده شود، و دین همه مخصوص خدا باشد، و اگر آنها (از فتنه انگیزی) و اعمال خلاف خودداری کنند (خدا توبه آنها را می‌پذیرد) خداوند به آنچه انجام می‌دهند بیناست.

۳- «هر چه در توان دارید برای مقابله با آنها (دشمنان) آماده سازید! و (همچنین) اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!»

۴- «خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند و گویی بنایی آهنین‌اند!»

۵- «ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هر گاه بیست نفر با استقامت

۱- سوره توبه، آیه ۷۳ و سوره تحریم، آیه ۹ ..

۲- سوره نساء، آیه ۹۵ ..

ص: ۲۹۵

از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می‌گردند، چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند!»

۶- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟! به خداوند و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید، این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید. (اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد، و این پیروزی عظیم است! و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید «به شما می‌بخشد»، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است، و مؤمنان را بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)!»

۷- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید؛ و در برابر دشمنان (نیز) پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت کنید و از مخالفت فرمان خداوند بپرهیزید شاید رستگار شوید!»

۸- «خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند، این وعده حقیقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه کسی از خدا به وعده‌اش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به دادوستدی که با خدا کرده‌اید و این است آن پیروزی بزرگ!

۹- «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی است!»

۱۰- «(هرگز) افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند با

ص: ۲۹۶

مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان (ترک کنندگان جهاد) برتری مهمی بخشیده، و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیک شان خداوند وعده پاداش نیک داده، و مجاهدان را بر قاعدان با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.»

تفسیر و جمع بندی

روح جهاد دفاع است؛ نه تهاجم

در نخستین ایه از آیه مورد بحث که به عقیده جمعی از مفسران «نخستین آیه جهاد است»، پرده از روی یکی از مهم ترین فلسفه‌های جهاد برداشته و به مسلمانان که از سوی دشمنان لجوج و بی رحم تحت فشار واقع شده بودند؛ اجازه قیام مسلحانه و جهاد را می‌دهد، و می‌فرماید: «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، به خاطر اینکه مورد ستم قرار گرفته‌اند، و خداوند بر یاری آنها توانایی دارد»: اِذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلُمُوا وَأَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۱).

در اینجا هم اجازه جهاد داده شده، و هم وعده پیروزی از سوی خداوند، و دلیل آن هم این ذکر شده که دشمن جنگ را ظالمانه شروع کرده، و در برابر دشمن سکوت غلط است، چرا که مایه جرأت و جسارت مخالفان و ضعف و نومیدی دوستان است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «مشرکان عرب پیوسته مسلمانان را آزار می‌دادند، و همیشه افرادی مجروح و مضروب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند، و از دست آنها شکایت می‌کردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها می‌فرمود: "شکیبایی پیشه کنید که من (هنوز) مأمور به جنگ نیستم، تا زمانی که هجرت کرد، آنگاه این آیه نازل شد، و اولین آیه‌ای است

ص: ۲۹۷

که به مسلمانان اجازه جنگ می‌دهد». ^(۱) قابل توجه اینکه قرآن مجید در آیه قبل از آن می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا: (۲)** «خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند» یعنی این سخن به آن معنی نیست؛ که در آنها گوشه‌ای بنشینند و دست روی دست بگذارند؛ و منتظر دفاع الهی باشند، بلکه سنت الهی بر این قرار گرفته که دفاع او از مؤمنان بعد از آن باشد که وظیفه خود در امر جهاد و مقابله با دشمن انجام دهند، پس کسانی به حمایت الهی اطمینان داشته باشند؛ که وظیفه جهاد را ترک نکنند.

و نیز این نکته قابل توجه است که در آیه بعد برای تشویق مؤمنان به دفاع مقدس می‌گوید: **الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغَيْرِ حَقٍّ... (۳)** اشاره به این که دشمن شما را از خانه و لانه خود به جرم ایمان تان به خداوند بیرون کرده، اگر در برابر آنها نایستید، هم دنیای شما، و هم دین و ایمان و مساجد و معابد شما در خطر است.

توجه به این نکته که دستور به جهاد بعد از مسأله هجرت صادر شده نشان می‌دهد؛ که اساس جهاد در اسلام را «دفاع در برابر دشمن» تشکیل می‌دهد، چرا که مسلمانان سیزده سال تمام در برابر تمام آزارها و کارشکنی‌ها و ضرب و جرح‌ها دست به اسلحه نبردند، شاید دشمن بر سر عقل آید، ولی سرانجام نتیجه این صبر و تحمل، آوارگی عمومی تحت عنوان «هجرت» و انواع فشارهای اجتماع و اقتصادی بود، و حتی بعد از هجرت به مدینه نیز فشارها همچنان ادامه یافت، آیا هیچ عقلی اجازه می‌دهد که اهل ایمان بنشینند؛ و بیش از این ناظر بی‌رحمی و قساوت دشمن باشند؟!

۱- از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند به اینکه این آیه نخستین آیه جهاد است - علاوه بر آنچه در بالا - آمد - مرحوم «علامه طباطبایی» در «المیزان»، و «برسویی» در «روح البیان» و علامه مشهدی در «کنیز الدقائق» و «آلوسی» در «روح المعانی»، موافق با نظر فوق می‌باشند (ذیل آیه مورد بحث) هر چند بعضی نخستین آیه جهاد را (قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم...) (بقره - ۱۹۰) و بعضی (ان الله اشتری من المؤمنین...) (توبه - ۱۱۱) می‌دانند ..

۲- سوره حج آیه ۳۸.

۳- سوره حج، آیه ۴۰ ..

ص: ۲۹۸

دومین آیه به یکی دیگر از فلسفه‌های جهاد که همچون فلسفه‌ای که در آیه قبل آمد؛ در هر زمان و مکانی می‌تواند وجود داشته باشد، اشاره کرده، و می‌فرماید:

«با آنها پیکار کنید تا فتنه گری (شرک و سلب آزادی) بر چیده شود، و دین همه مخصوص خدا باشد (و همه اهل ایمان آزادانه بتوانند خدا را بپرستند و از خدا و اسلام سخن بگویند)»: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ (۱)

جالب اینکه قرآن در ذیل همین آیه با صراحت می‌گوید: «اگر آنها (از راه شرک و فساد باز گردند، و از اعمال نا درست) خود داری کنند، (خداوند آن‌ها را می‌پذیرد) خداوند به آنچه انجام می‌دهند بیناست» فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْلَمُونَ بَصِيرٌ. منظور از مبارزه با فتنه جویان چیست؟

جمعی از مفسران فتنه را به معنی شرک و بعضی به معنی فشارهایی که برای بازگرداندن مؤمنان به کفر از سوی مشرکان انجام می‌شد تفسیر کرده‌اند.

در تفسیر المیزان- با توجه به ریشه اصلی این واژه- فتنه به معنی اموری تفسیر شده که به وسیله آن مردم آزمایش می‌شوند، و طبعاً برای آنها مشکل و سنگین است؛ و غالباً به معنی از بین رفتن امتیت و صلح، استعمال می‌شود.

در تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۹۳ سوره «بقره» پنج معنی برای این واژه به استناد آیات قرآن ذکر کرده‌ایم:

۱- آزمایش

۲- فریب دادن

۳- بلا و عذاب

۴- شرک و بت پرستی

۵- اضلال و گمراهی

۱- سوره انفال، آیه ۳۹ ..

ص: ۲۹۹

در بعضی از کتب لغت مانند لسان العرب نیز به غالب این معانی اشاره شده است.

بدیهی است که شرک در آیه مورد بحث به معنی آزمایش یا فریب و بلا نمی‌تواند باشد؛ بنابراین به معنی شرک یا فشار مشرکان برای گمراه ساختن دیگران است؛ و می‌تواند در معنی جامعی به کار رود، که هم شرک و هم فشار مشرکان و شکنجه و بلای آن را شامل گردد؛ بنابراین تا زمانی که فشارهایی از سوی کفار برای تغییر عقیده مؤمنان اعمال می‌شود پیکار در برابر چنین عملی جایز است؛ و جهاد برای به دست آوردن آزادی و جلوگیری از فشارها و شکنجه‌های آنها مجاز شمرده می‌شود، ولی هنگامی که آنها دست از فشارهای خود بردارند؛ طبعاً جنگ تمام می‌شود، بنابراین مبارزه با فتنه نیز نوعی جهاد دفاعی است.

در سؤمین آیه به مسلمانان دستور داده شده که همه گونه نیرویی را برای پیکار با دشمن آماده سازند، و می‌فرماید: «در برابر آنها آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید»: وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ. (۱)

سپس به یکی از مصادیق روشن آن که در آن زمان از ابزارهای مهم قدرت جنگی محسوب می‌شد، اشاره کرده، و می‌فرماید: «اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) آماده کنید» وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ

و در جمله بعد به هدف نهایی این آماده سازی قوا اشاره کرده، و می‌فرماید: «هدف این است که به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن (شناخته شده) خویش را بترسانید!». تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ

بنابراین هدف از اعداد قوا و تهیه نیروها، تهاجم بر کسی نیست، بلکه هدف ترسانیدن دشمن است، همان ترس و وحشتی که مایه جلوگیری از بروز جنگ و پیکار می‌شود.

در واقع تقویت بنیه دفاعی همیشه خود یک دفاع مؤثر و یک عامل بازدارنده در برابر

ص: ۳۰۰

تهاجم دشمن است؛ و این هدفی بسیار مقدّس و والا و مطابق عقل و منطق است.

توجه به این نکته نیز لازم است؛ که مفهوم آیه بسیار وسیع و گسترده می‌باشد، و هر گونه فراهم سازی نیروهای معنوی، مادی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی را شامل می‌شود، و به خصوص بر نیروهای مناسب هر زمان تکیه و تأکید می‌کند، و نشان می‌دهد که مسلمین باید هرگز آرام ننشینند، و تلاش کنند که آخرین سلاح‌های پیچیده عصر خود را فراهم سازند، و حتی بر آن پیشی گیرند؛ اما هدف اصلی از همه این امور تهاجم بر کسی نیست، بلکه خاموش کردن آتش فتنه‌ها و جلوگیری از آزارها و یا به تعبیر روشن تر خفه کردن تهاجم در نطفه می‌باشد.

و از آنجا که فراهم آوردن تجهیزات جنگی پیشرفته در برابر دشمن نیاز به صرف هزینه‌های کلان دارد، و این امر بدون مشارکت عمومی مردم امکان‌پذیر نیست؛ در جمله‌های آخر آیه فوق می‌فرماید: «و آنچه را در راه خدا (و تقویت اسلام) انفاق کنید، بی کم و کاست به شما بازگردانده می‌شود و ستمی بر شما نخواهد شد.» و ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ این نکته نیز حائز اهمیت است که در آیه بعد از آن با صراحت می‌گوید: «اگر آنان تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح در آی و بر خداتوکل کن، که او شنوا و دانا است» و أَنْ جَنَحُوا لِلْسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱)

ذکر این آیه بعد از آیه‌ای که دستور به جمع قوا و تهیه نیروها می‌دهد، پر معنی است؛ و تأکید دیگری بر روی صلح طلبی اسلام است، یعنی اگر مسلمانان را مأمور به آماده کردن بهترین و برترین سلاح‌ها و نیروها می‌دهد، هدف تحکیم پایه‌های صلح است؛ نه تهاجم بر کسی.

فف

ص: ۳۰۱

در چهارمین آیه ضمن تشویق به مسأله جهاد نخست آن را مقید به وجود اهداف مقدّس می‌کند، و سپس بر وحدت صفوف مسلمین که مهمترین عامل پیروزی در نبرد با دشمن است؛ تأکید می‌کند و می‌فرماید: «خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او همچون بنایی آهنین و استوار پیکار می‌کنند»: **انّ اللّه یحبّ الذین یقاتلون فی سبیلہ صفاً کانّهم بنیان مرصوص (۱)** تعبیر «فی سبیلہ» (در راه خدا) که در بسیاری از آیات جهاد آمده است؛ این حقیقت را به روشنی اثبات می‌کند؛ که نباید جهاد در راه خود کامگی‌ها و افزون‌طلبی‌ها و برتری‌جویی‌ها و غصب حقوق و زمین‌های دیگران یا انتقام‌جویی و هوی و هوس بوده باشد، بلکه باید تنها در راه حق و عدالت و آنچه موجب رضای خداست صورت گیرد، و تکرار این تعبیر در آیات بسیاری از قرآن، برای جلوگیری از جنگ‌هایی است؛ که به خاطر انگیزه‌های شیطانی و مادی صورت می‌گیرد، و همین امر است که نیروهای مسلح اسلام را از دیگر نیروها جدا می‌سازد! (دقت کنید)

تعبیر به «بنیان مرصوص»- بنیان به معنی بنا، و مرصوص از ماده رصاص به معنی سرب است و اشاره به بناهایی است که برای استحکام و یکپارچگی، سرب را گذاخته کرده و به جای ملاط آن به کار می‌برند- می‌تواند اشاره به این باشد که دشمنان همانند سیلاب ویران‌گراند، و صفوف مجاهدان اسلام، مانند سدّ آهنینی است که در برابر هجوم سیلاب ایستادگی می‌کنند. یا اشاره به سدّ آهنینی است که ذوالقرنین در برابر قوم مهاجم و خونخوار یا جوج و مأجوج کشید، و کنایه از هر سدّی است که در برابر مهاجمی کشیده می‌شود.

در هر صورت این تعبیر نشان می‌دهد که جهاد اسلامی در اصل جنبه دفاعی دارد، چرا که سدّها وسیله دفاعی مؤثری در مقابل تهاجم سیلابها یا جوج و مأجوج‌های تاریخ است،

ص: ۳۰۲

و هرگز هیچ سدی کار تهاجمی ندارد.

و همان گونه که اگر در سدها خلل و فرجی باشد؛ آسیب‌پذیر و متلاشی خواهد شد، لذا اگر در صفوف مجاهدان اسلام نیز ناهماهنگی و اختلافی بروز کند محکوم به شکست خواهند شد، و خداوند صفوفی را دوست دارد که یکپارچه باشند و کاملاً متحد و متفق و هماهنگ عمل کنند.

در پنجمین آیه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد؛ که مسلمانان را تشویق به پیکار با دشمن کنند، و این بعد از آیاتی است که تشویق به آماده ساختن قوا برای ترساندن دشمن و جلوگیری از جنگ می‌کند؛ و همچنین آیه‌ای که تشویق به صلح می‌باشد.

در حقیقت جنگ به عنوان آخرین وسیله برای جلوگیری از هجوم دشمنان تشریح شده است؛ نخست اعداد قوا و سپس دعوت به صلح از موضع قدرت نه از موضع ضعف و سرانجام فرمان پیکار صادر می‌کند و می‌فرماید: «ای پیامبر! مؤمنان را به پیکار (با دشمنان خطرناک) برانگیز.» یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ (۱)

سپس به یکی از مهمترین عوامل پیروزی یعنی استقامت و پایداری اشاره کرده، و می‌فرماید: «هر گاه از شما بیست تن با استقامت باشند بر دویست تن غلبه می‌کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کافران پیروز می‌گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند.» اَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَاَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا اَلْفًا مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ (۲)

نادانی و جهل آنها از یک سو سبب شده که راه منطقی و خرد را نپویند؛ و جز با زبان زور نتوان با آنها سخن گفت، و از سوی دیگر سبب ضعف و ناتوانی آنها در میدان جنگ است؛ چرا که هدف و انگیزه قابل ملاحظه‌ای در پیکارهای خود ندارند، به همین دلیل یک نفر از

۱- سوره انفال، آیه ۶۵ ..

۲- سوره انفال، آیه ۶۵ ..

ص: ۳۰۳

مؤمنان آگاه و با استقامت می‌تواند بر ده تن از آنان غلبه کند، و بیست نفر بر دویست تن! راغب در مفردات می‌گوید: تحریض در اصل به معنی تحریک بر چیزی است از طریق زینت کردن آن و آسان نمودن راه وصول به آن شیء از طریق زایل کردن موانع، و در حقیقت ایمان به خدا، و اعتقاد به یوم المعاد و پاداش عظیم مجاهدان و شهیدان راه خدا، تمام موانع را از سر راه سربازان اسلام بر می‌داشت، و این کار بسیار سخت و سنگین را برای آن هموار می‌کرد. این آیه افسانه موازنه قوای ظاهری و مادی را بر می‌زند، و نشان می‌دهد یک سلسله نیروهای معنوی در اختیار مسلمانان است که می‌تواند با تکیه بر آنها برتری صوری سپاه شمن را به نفع خود بر هم زنند.

ششمین آیه از طریق دیگری تشویق به جهاد می‌کند، و آن را به تجارت پرسودی تشبیه می‌نماید که موجب نجات از عذاب الیم و پیروزی در دنیا و آخرت است؛ و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که از عذاب دردناک رهائتان می‌بخشد؟! به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید؛ این برای شما از هر چیز بهتر است اگر بدانید»: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ الْيَمِّ - تَوْمُنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱)

سپس در آیات بعد مجاهدان را به مغفرت و آمرزش و ورود در باغ‌های بهشتی و مساکن پاکیزه در جنات عدن و نجات و پیروزی قریب الوقوع در دنیا نوید می‌دهد يَعْفُو لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ - وَآخِرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲)

۱- سوره صف، آیه‌های ۱۰ و ۱۱ ..

۲- سوره صف، آیه‌های ۱۲ و ۱۳ ..

ص: ۳۰۴

در این آیات سرمایه تجارت پر سود که مایه نجات در دنیا و آخرت است ترکیبی از ایمان و جهاد شمرده شده است، یعنی «عقیده» و «جهاد» دو رکن اساسی آن است، جهادی که هم با جان است و هم اموال؛ چرا که تجهیزات جنگی که وسیله مهمی برای پیروزی مجاهدان است جز با بذل اموال حاصل نمی‌شود؛ و قابل توجه اینکه نتیجه جهاد را تنها آموزش الهی و استحقاق نعمت های جاودان بهشتی ذکر نمی‌کند؛ بلکه پیروزی نزدیک در این جهان را، عزیزتر از آثار آن می‌شمرد. (دقت کنید)

تعبیر به تجارت اشاره به این نکته است که انسان به هر حال سرمایه‌هایی در اختیار دارد؛ و این دنیا به منزله تجارت خانه‌ای است که این سرمایه‌های فانی را می‌توان در آن به سرمایه‌های جاویدان و باقی تبدیل کرد؛ و این تنها در صورتی است که انسان با ذات پاک خدا معامله کند، ذاتی که کلید همه خیرات و سعادت ها به دست قدرت او است، و تجارت با او آمیخته با کرامت و موهبت و انواع بخشش ها است.

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیات مؤمنان اند و در عین حال دعوت به سوی ایمان می‌شوند! منظور این است که از مراحل ابتدایی و صوری ایمان، به مراحل عالی توأم با جهاد و اعمال صالح، ارتقاء یابند؛ چرا که ایمان درخت باروری است که از نهال بسیار کوچکی شروع می‌شود تا زمانی که شاخه‌های خود را بر سراسر آسمان بگشاید؛ و انواع ثمرات و میوه‌های فضیلت بر آن ظاهر شود، و این نیازمند به طی مراحل تکاملی گوناگون است.

در هفتمین آیه همان مضمون آیه قبل در لباس زیبای دیگری عرضه شده است، و صحنه معامله‌ای را نشان می‌دهد که خداوند در آن خریدار است، و مؤمنان فروشنده، و متاع مورد معامله، جان ها و اموال آنان، و بهایی که پرداخت می‌شود بهشت جاویدان است و اسناد این معامله بزرگ و پرسود سه کتاب بزرگ آسمانی تورات و انجیل و قرآن است، بنا بر این می‌فرماید: **أَنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي**

ص: ۳۰۵

سَبِيلِ اللَّهِ وَفَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ (۱)

این تجارت پرسود با ارکان چهارگانه و سپس اسناد محکمش، مهمترین تجارتی است که برای این انسان در طول عمرش ممکن است واقع شود، و به همین دلیل خداوند بلافاصله مؤمنان را به این معامله پرسود تبریک گفته، و می‌فرماید: «اکنون، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید، شادمان باشید؛ و این رستگاری و پیروزی بزرگی است» فَاسْتَبَشِّرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۲)

آری این انگیزه‌های الهی بود که روحیه سربازان اسلام را در بالاترین سطح ممکن قرار می‌داد، و با وجود کمی نفرات و تجهیزات به سرعت بر دشمنان در شرق و غرب جهان پیروز می‌شدند.

در هشتمین آیه بار دیگر مؤمنان را مخاطب ساخته و به آنها دستور به صبر و شکیبایی و آمادگی در برابر هجوم دشمنان داده است، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید، و در برابر دشمنان پایدار باشید و از مرزها مراقبت به عمل آورید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید تا رستگار شوید» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳)

در این آیه چهار دستور مهم به مؤمنان داده شده که ضامن سربلندی و پیروزی و عزت آنها است:

نخست دستور به «صبر» و ایستادگی در برابر حوادث مختلف و هوی و هوس‌ها داده، و می‌فرماید: «اصبروا» که در واقع خمیر مایه تمام پیروزی‌هاست.

۱- سوره توبه، آیه ۱۱۱ ..

۲- سوره توبه، آیه ۱۱۱ ..

۳- سوره آل عمران، آیه ۲۰۰ ..

ص: ۳۰۶

بعد از آن دستور به «مصابره» که از باب مفاعله و به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دشمن است، و به تعبیر دیگر مفهومش این است که هر قدر مشکلات شدیدتر باشد، صبر و استقامت شما نیز باید بیشتر شود و هر اندازه دشمن بر استقامتش بیفزاید شما پایداری بیشتری کنید تا سرانجام مغلوب گردند «و صَابِرُوا».

و در سومین دستور فرمان به «مرباطه» می‌دهد و می‌فرماید: «وَرَابِطُوا».

این جمله از ماده «رباط» گرفته شده و در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است - مانند بستن اسب در محلی - و کنایه از آمادگی می‌باشد که مصداق روشن آن آمادگی و مراقبت از مرزهاست؛ زیرا سربازان در آن محل مرکب‌ها و وسایل جنگی خود را نگهداری می‌کنند.

و به همین دلیل بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نگهداری اسب‌ها و مرکب‌ها در مرزها و آماده بودن در مقابل دشمن تفسیر کرده‌اند و حتی گفته‌اند که مفهوم وسیع آن شامل آماده ساختن وسایل جنگی امروز - اعم از آنچه که برای جنگ‌های هوایی و زمینی و دریایی لازم است - می‌شود. (۱) البته این بدان معنی نیست که آیه شریفه مرزهای عقیدتی و فرهنگی را شامل نمی‌شود، چرا که مفهوم «رابطوا» آن چنان وسیع است، که هر گونه آمادگی برای دفاع در مقابل دشمن را در بر می‌گیرد، لذا در بعضی از روایات اسلامی علما به مرزدارانی تشبیه شده‌اند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود را ندارند جلوگیری می‌کنند، امام صادق علیه السلام فرمود: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثُّغْرِ الَّذِي يَلِي ابْلِيسَ وَ عَفَارِيَتَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ ابْلِيسُ»:

«دانشمندان شیعیان ما مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده و از

ص: ۳۰۷

هجوم آنها بر ضعفای شیعه و تسلط بر آنان جلوگیری می‌کنند.» (۱) و حتی در بعضی از روایات از علی علیه السلام نقل شده جمله «رابطوا» به انتظار نمازهای یکی پس از دیگری تفسیر شده است (۲) که آن نیز در حقیقت همانند آماده باش در برابر لشکر شیطان است. (دقت کنید)

و در چهارمین دستور، فرمان به تقوای الهی می‌دهد، اشاره به اینکه صبر و استقامت و مرابطه همه باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری و اخلاص باشد و از هر گونه تظاهر و ریاکاری دور گردد.

در نهمین آیه دستور می‌دهد که در دو جبهه با دشمنان پیکار کنید و شدت عمل به خرج دهید، دشمنان داخلی یعنی منافقان و عوامل نفوذی آنها که در لابلائی صفوف مسلمین جای گرفته و از هر فرصتی برای تضعیف حکومت اسلامی بهره می‌گیرند و در برابر دشمنان خارجی که به عنوان کفار به آنها اشاره شده است، می‌فرماید: «ای پیامبر با کافران و منافقان پیکار کن و بر آنها سخت بگیر! و جایگاه آنها دوزخ است و چه فرجام بدی دارند!» یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. (۳)

البته جهاد معنی وسیعی دارد که هم پیکار مسلحانه را شامل می‌شود، و هم مبارزات فرهنگی و اجتماعی و خشونت در سخن و افشاگری و تهدید را، بنابراین اگر در روایات می‌خوانیم: پیامبر هرگز با منافقان جنگ مسلحانه نکرد- چنانکه در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقَاتِلْ مُنَافِقًا قَطُّ» (۴)- منافاتی با آنچه در این آیه آمده ندارد.

اضافه بر این، آنچه در آیه آمده یک دستور کلی است که اگر منافقان از حدود معینی تجاوز نکردند؛ تنها با مبارزات غیر مسلحانه با آنها برخورد می‌شود، ولی اگر توطئه آنها

۱- بحار، جلد ۲، صفحه ۵ ..

۲- مجمع البیان، جلد ۱ و ۲، صفحه ۵۶۲ ..

۳- سوره توبه، آیه ۷۳ و سوره تحریم آیه ۹ ..

۴- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۹ ..

ص: ۳۰۸

خطر جدی ایجاد کند؛ راهی جز سرکوبی از طریق جهاد مسلحانه نیست، همانگونه که در عصر علی علیه السلام کراراً اتفاق افتاد. به تعبیر دیگر گر چه پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان مدارا می کرد و نرمش به خرج می داد ولی به گفته سید قطب در فی ظلال القرآن نرمش جایی دارد و شدت جای دیگری، و هر کدام در جای خودش به کار نرود زیان بخش خواهد بود، بنابراین هیچ مانعی ندارد که در شرایط خاصی با آنها مدارا شود و در شرایط دیگری با شدت و خشونت و حتی جهاد مسلحانه برخورد شود. (۱)

دهمین آیه و آخرین آیه مورد بحث به مقام شامخ مجاهدان و نیروهای نظامی اسلام و فضیلت و برتری چشمگیر آنان بر دیگران اشاره کرده، می فرماید: «مؤمنانی که بدون عذر بیماری و یا ناراحتی موجه دیگر از جهاد باز نشینند با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود مجاهده می کنند، یکسان نیستند؛ خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد می نمایند بر کسانی که از جهاد خودداری کرده اند، مقام برتری بخشیده و به هر کدام از این دو (به نسبت اعمال نیکشان) وعده پاداش داده، ولی مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است» لَآ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِي وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۲) به این ترتیب قرآن مجید مسلمانان را به دو گروه مجاهدان و قاعدان تقسیم می کند و قاعدان را نیز به دو بخش تقسیم می نماید افراد ناتوان و معذور و افراد توانا و غیر معذور که بر اثر سستی و کاهلی از شرکت در جهاد خودداری کرده اند، سپس درجات عظیم و فضل کبیر و مغفرت و رحمت الهی را تنها شامل حال مجاهدان می داند.

۱- فی ضلال القرآن، جلد ۴، صفحه ۲۵۵ ..

۲- سوره نساء، آیه ۹۵ ..

ص: ۳۰۹

و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که برخلاف آنچه که در دنیای امروز معمول است وظیفه پیکار با دشمن را مخصوص گروه خاصی می‌دانند، در اسلام این وظیفه بر عهده تمام کسانی است که توانایی گرفتن اسلحه به دست و جهاد با دشمن را دارند، و به همین دلیل در تمام دوران حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گروه خاصی به عنوان نیروهای نظامی تشکیل نشد، و به هنگام بروز جنگ‌ها تمام کسانی که توانایی حمل اسلحه داشتند با الهام گرفتن از قرآن مجید اسلحه برداشته، و به سوی میدان جنگ حرکت می‌کردند و به تعبیر امروز همه در صف بسیجیان جای داشتند؛ و همین امر سبب قدرت عظیم نظامی مسلمین بود.

ارتش‌های منظم و بسیج مردمی

از آیات فوق و آیات فراوان دیگر قرآن، که ناظر به ابعاد مختلف جهاد اسلامی است، شکل خاص نیروهای نظامی در حکومت اسلامی و ویژگی‌های آن کاملاً روشن می‌شود و امتیاز آن بر سایر برنامه‌هایی که جوامع دیگر در مورد مسائل نظامی دارند آشکار می‌شود.

البته ما در عصری زندگی می‌کنیم، که فنون نظامی بسیار پیچیده شده و جنبه تخصصی پیدا کرده است، و چاره‌ای جز استفاده از نیروهای متخصص در این فنون و افسران و درجه دارن درس خوانده و تمرین دیده نیست؛ به این ترتیب لازم است گروهی به عنوان کادر ثابت در ارتش بمانند و شب و روز به مسائل مهم دفاعی بیندیشند و هر لحظه آماده مقابله با دشمن باشند، ولی با این حال نقش بسیج و نیروهای عمومی - مردمی در جای خود محفوظ است، بلکه بدون آن کار گروه‌های بالا-بازدهی مطلوب ندارد، همانگونه که نقش این نیروی عظیم را در جنگ تحمیلی هشت ساله ایران و عراق به خوبی مشاهده کردیم؛ که اگر آنها نبودند، بخشهای عظیمی از ایران در برابر تهاجم عراق به کلی از دست می‌رفت و این نیروی عظیم بسیج بود که سپاهیان صدام را که از سوی قدرت‌های بزرگ کاملاً حمایت

ص: ۳۱۰

می‌شد، عقب راند و ناکام کرد.

بنابراین اگر بعضی تصور کنند؛ که مسأله بسیج مردمی مخصوص زمانی بوده است؛ که فنون نظامی پیچیده امروز وجود نداشت- مانند عصر پیامبر صلی الله علیه و آله- سخت در اشتباه اند.

امروز نیز نقش بسیج مردمی در دفاع از کشورهای اسلامی جای انکار نیست.

شاهد دیگر برای این موضوع، رزمندگان فلسطین هستند، و می‌دانیم چیزی که اسرائیل را در سرزمین‌های اشغالی به ستوه آورده، همین نیروی بسیج مردمی است، که غالباً نوجوانان کم سن و سال نیز در آن شرکت دارند، و افرادی که سلاح ندارند، از قطعات سنگ استفاده می‌کنند!

اگر نمونه‌های عینی این مطلب را نمی‌دیدیم باور کردنی نبود؛ که در عصر سلاح‌های پیچیده و بمب اتم و موشک‌های پیشرفته قاره پیما کسانی با سلاح سنگ به میدان آیند؛ و با همین وسیله دشمنی را بیچاره کنند!

در فلسطین اشغالی ارتش منظمی در برابر اسرائیل وجود ندارد، آنچه هست نیروی بسیج است که با گذشت زمان و کسب تجربه‌های فراوان تدریجاً در عمل همانند یک لشکر کار آزموده عمل می‌کند؛ و گروهی نیز به همان صورت ابتدایی می‌جنگند و دشمنی را که تا دندان مسلح است، به ستوه در می‌آورند!

بنابراین حکومت اسلامی هرگز نباید سنت اسلام را در استفاده از نیروی بسیج مردمی نادیده بگیرد.

اگر بسیج در جای دیگر دنیا کمتر وجود دارد، و دولت‌های پیشرفته صنعتی هرگز نمی‌توانند از آن استفاده کنند؛ به خاطر آن است که اعتقاد به وجوب جهاد به عنوان یک فریضه بزرگ الهی در میان آنها نیست، و آنها نبرد را تنها وظیفه دولت می‌دانند ولی در اسلام جهاد وظیفه فرد فرد مسلمانان است.

ارزش والای شهادت و عظمت مقام شهیدان در اسلام چیزی نیست که در جای دیگری

ص: ۳۱۱

وجود داشته باشد، به همین دلیل انگیزه بسیجی تقریباً در میان دیگران نیست، ولی در میان مسلمین همیشه وجود داشته و دارد. البته در کشورهایی که این اعتقاد و فرهنگ حاکم نیست وقتی کارد به استخوانشان برسد، و کشورشان در معرض نابودی قرار گیرد، ممکن است نیروی بسیج مردمی تشکیل شود، ولی در اسلام همیشه و در همه حال این نیرو وجود دارد. بنابراین «حکومت اسلامی» با ارج نهادن بر این فرهنگ دینی باید برای نیروی بسیج مردمی حتی در حال صلح، اهمیت فوق العاده‌ای قائل شود؛ بلکه باید بسیجیان را تدریجاً با فنون نظامی پیشرفته عصر و زمان آشنا سازد؛ تا به هنگام خطر بتواند تمام کسانی را که قدرت حمل اسلحه دارند به میدان نبرد بفرستد.

بزرگداشت مقام شهدا و احترام به خانواده‌های آنان و قدردانی مادی و معنوی از آنها بخشی از دستورات اسلام و تدبیراتی است که برای حفظ روحیه بسیجی و بقای آن در میان مسلمین می‌شود؛ و اگر این امر به فراموشی سپرده شود به یقین تأثیر فراوانی در تضعیف روحیه بسیجی خواهد داشت.

چه زیباست که در کنار مساجد ما واحدهای بسیج تشکیل می‌شود؛ و امر بسیج به عنوان یک عبادت بزرگ در کنار نماز قرار می‌گیرد؛ اینها اموری است که تنها در سایه اعتقاد و فرهنگ مذهبی امکان‌پذیر است و از سلاح‌های برنده‌ای است که ما در اختیار داریم و جمعیت‌های الحادی از آن محروم اند، هر چند مجهز به پیشرفته‌ترین سلاح‌ها باشند!

آموزش‌های نظامی

از آیه شریفه **وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ... (۱)** که شرح آن در بحث پیش گذشت

ص: ۳۱۲

به روشنی استفاده می‌شود؛ که مسلمانان حتی در حال صلح باید آمادگی و قدرت نظامی خود را حفظ کنند؛ و اگر روز به روز فنون جنگی پیشرفته‌تر شود؛ آنها هم به طور مداوم آموزش‌های نظامی را هماهنگ با آن ببینند، و همچنین سلاح‌های پیشرفته را به هر قیمتی که هست در اختیار بگیرند؛ و با توجه به اینکه «قوه» (نیرو) تمام نیروهای معنوی و مادی انسانی و غیر انسانی را شامل می‌شود، همه اینها را آماده سازند.

در آیه ۷۱ سوره «نساء» می‌خوانیم: یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ اَوْ اَنْفِرُوا جَمِیعاً: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آمادگی خود را در برابر دشمن حفظ کنید و در گروه‌های متعدد یا به صورت دسته واحد (طبق شرایط موجود)، به سوی دشمن حرکت نمایید».

با توجه به اینکه «حذر» (بر وزن خضر) به معنای بیداری و هوشیاری و آماده باش در برابر خطر است، و گاه به معنی وسیله‌ای است که با کمک آن با خطر مبارزه می‌شود؛ لزوم آماده باش دائمی مسلمین در مقابل دشمن، به خوبی روشن می‌گردد. جمله فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ اَوْ اَنْفِرُوا جَمِیعاً با توجه به معنی نفر (کوچ کردن) نشان می‌دهد که مسلمانان نباید بنشینند تا دشمن بر آنها هجوم برد؛ بلکه باید به استقبال دشمن بروند- و پیش از تهاجم- بر او هجوم برند و از روش‌های مختلف برای این امر استفاده نمایند- گاه به صورت گروه‌های پراکنده، جنگ پارتیزانی بر ضد او به راه بیندازند، و گاه به صورت ارتش منظم و یکپارچه حمله را آغاز نمایند- و در هر جا مطابق مقتضای زمان و مکان عمل کنند.

سبق و رمایه (مسابقه سواری و تیر اندازی)

در راستای مسأله آموزش‌های نظامی در اسلام نه تنها به مسأله آموزش تیراندازی و

ص: ۳۱۳

اسب سواری تشویق شده، بلکه اجازه مسابقه و شرط بندی و برد و باخت را نیز در آن داده است؛ با اینکه اسلام در مسأله قمار و برد و باخت بسیار سخت گیر است؛ و آن را یکی از گناهان کبیره می‌شمرد؛ ولی این موضوع را به خاطر فلسفه‌های روشنی که دارد استثناء کرده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «انَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْفِرُ عِنْدَ الرَّهَانِ، وَ تَلْعَنُ صَاحِبَهُ مَا خَلَا الْحَافِرَ وَ الْخُفَّ وَ الرَّيْشَ وَ النَّصْلَ»: «فرشتگان به هنگام برد و باخت دور می‌شوند و از آن نفرت دارند و صاحب آن را لعن می‌کنند، مگر در مسابقات اسب سواری و شتر سواری و تیراندازی» (۱). جالب اینکه مسابقات در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله، و گاه با کمک مالی آن حضرت صلی الله علیه و آله، انجام می‌گرفت از جمله در حدیثی از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «انَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اجْرَى الْخَيْلَ وَ جَعَلَ سَبَقَهَا اَوْاقِي مِّنْ فِضَّةٍ»: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور مسابقه اسب سواری داد و مال المسابقه را مقدار قابل ملاحظه‌ای نقره قرار داد».

حتی از بعضی از روایات استفاده می‌شود پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً در بعضی از مسابقات شرکت فرمود و مسابقه داد! (۲).

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۳۴۷، حدیث ۶، باب ۱ از کتاب سبق و رمایه- بعضی از بزرگان احتمال داده‌اند که واژه «نصل» تنها به معنی تیر نیست بلکه تمام سلاح های نوک تیز مانند نیزه و خنجر را شامل می‌شود که با پرتاب آنها مسابقه می‌دادند و نیز واژه «خف» شامل مسابقه شتر سواری و فیل سواری می‌شود و «حافر» چهارپایان سم دار غیر از اسب را نیز در بر می‌گیرد، و «ریش» به معنی «پر» اشاره به تیر است که معمولاً در آخر آن پرهایی نصب می‌کردند تا حرکت چوبه تیر را تنظیم کند..

۲- همان مدرک، صفحه ۳۴۹، حدیث ۵، و صفحه ۳۵۱، حدیث ۴ ..

ص: ۳۱۴

آداب جهاد

اشاره

برای شناخت اصالت مکتب‌ها یکی از بهترین راه‌ها آن است که چگونگی رفتار آنها را با دشمن مخصوصاً در میدان جنگ و پس از آن در برابر اسیران جنگی، و پیامدهای جنگ مورد بررسی قرار داد.

بررسی آیات قرآن و روایات اسلامی در مورد آداب جنگ این حقیقت را به وضوح ثابت می‌کند؛ که اسلام مسائل اخلاقی و انسانی را حتی در خشونت بارترین صحنه‌های زندگی یعنی میدان جنگ نادیده نگرفته، و همه جا قهر را با لطف، و خشونت را با رحمت، عجین ساخته و به یقین حکومت اسلامی باید این آداب را را که اثر عمیقی در طرز قضاوت بیگانگان از اسلام داد و می‌تواند وسیله‌ای برای جلب توجه آنان و بازنگری درباره اسلام شود به کار بندد.

در آیات قرآن بارها به رعایت عدالت و عدم تجاوز از حدود معقول و انسانی در مقابل دشمنان تأکید شده است. از جمله در آیه ۱۹۰ سوره «بقره» می‌خوانیم: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ «در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید؛ و از حد تجاوز ننمایید، که خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد».

در این آیه در واقع به سه نکته اشاره شده: نخست این که جنگ باید برای خدا و در راه خدا باشد نه به خاطر جاه‌طلبی و انتقام جویی.

دیگر اینکه جنگ در برابر متجاوز باشد، یعنی تا جنگ بر شما تحمیل نشود دست به

ص: ۳۱۵

اسلحه نبرید.

سوم در میدان جنگ از حد تجاوز نکنید و اصول اخلاقی را رعایت کنید؛ بنابراین اگر دشمن اسلحه را بر زمین بگذارد و تسلیم شود نباید به او حمله کرد، و همچنین نسبت به کسانی که قدرت بر جنگ ندارند مانند پیرمردان، کودکان و زنان نباید مزاحمت شود، و نابود کردن باغ‌ها، مزارع و تخریب اماکن قابل استفاده و توسل به سلاح‌های کشتار جمعی، همه از مصادیق تعدی بر بیگناهان و انتخاب روش‌های غیر انسانی است، که از نظر اسلام ممنوع است.

در آیه ۱۹۴ همین سوره (چند آیه بعد از آیه مورد بحث) باز بر این معنی تأکید کرده، می‌گوید: *فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ* «هر کس به شما تجاوز کند به مانند حمله وی بر او حمله کنید و از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید، (و تعدی و زیاده روی ننمایید)؛ و بدانید خدا با پرهیزکاران است».

اشاره به اینکه اگر یاری خداوند و پیروزی را می‌خواهید، باید از تعدی و زیاده روی حتی در میدان جنگ خودداری کنید.

همین معنی به شکل دیگری در آیه ۲ سوره «مائده» مورد تأکید قرار گرفته و با صراحت می‌گوید: *وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوا: «نباید خصومت نسبت به جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در جریان حدیبیه) مانع شدند، وادار به تعدی و تجاوز کند» و روح انتقام جویی که از رفتار خشونت بار دشمن در صحنه حدیبیه مایه می‌گیرد بر شما غلبه کند.*

در روایات اسلامی نیز عبارات مختلف و دستورات فراوانی در مورد رعایت اصول انسانی در میدان جنگ و پس از پایان آن نسبت به دشمنان وارد شده که عواطف انسانی و روح مسالمت جویی در آن به خوبی متجلی است.

ارباب سیر، در سیرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نوشته‌اند که هر گاه لشکری را مأمور جنگ

ص: ۳۱۶

می‌کرد فرماندهان سپاه را با لشکر طلب می‌فرمود و این گونه موعظه و ارشاد می‌کرد: «بروید به نام خداوند متعال، و استعانت بجوید به خداوند و برای او و آیین رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کنید، ای مردم مکر نکنید و از غنائم جنگی سرقت روا مدارید و اعضای دشمن را بعد از کشته شدن جدا نمایید، پیران و اطفال و زنان را به قتل نرسانید و عابدان و رهبانان را که در غاره و بیغوله‌ها جای دارند به قتل نرسانید.

درختان را از بیخ نزنید مگر اینکه ناچار باشید، نخل‌ها را نسوزانید و با آب غرق نکنید، درختان میوه را ریشه کن نسازید، زراعت را آتش نزنید که خود بدان محتاج خواهید بود، و حیوانات حلال گوشت را نابود نسازید مگر به اندازه‌ای که برای تغذیه لازم دارید. هرگز آب دشمن را با زهر آلوده نسازید و حيله و نیرنگ به کار نبرید...».

خود آن حضرت نیز هرگز با دشمنان غیر از این معامله نکرد، شیخون بر دشمن نزد و جهاد با نفس را از هر چیزی بالا-تر می‌دانست. (۱) دقت در دستورات بالا- که بسیار حساب شده است؛ به خوبی نشان می‌دهد که اسلام هیچ یک از مسائل اخلاقی مربوط به جنگ را نادیده نگرفته و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، تمام آنها را عملاً در مورد دشمنان مراعات می‌نمود، نه همچون کسانی که در گفتار خود از حقوق بشر و رعایت اصول انسانی بسیار دم می‌زنند، ولی در عمل هیچ خبری نیست. علاوه بر این تأکید بر این نکته که جهاد با نفس برترین جهاد است اشاره به این معنی می‌کند؛ که مسلمان واقعی کسی است که اصول انسانی را در میدان جنگ رعایت کند.

از آنچه در بالا آمد این نکته نیز به خوبی استفاده می‌شود، که اسلام توّسل به سلاح شیمیایی و هر گونه سلاح کشتار جمعی را ممنوع می‌شمرد، و حکومت اسلامی باید از این سلاح‌ها به طور کامل پرهیز کند. در حدیث دیگری از علی علیه السلام می‌خوانیم: «فَإِذَا كَانَتْ الْهَزِيمَةُ بِأَذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا

۱- منتهی الآمال، جلد ۱، صفحه ۱۶، در باب فضائل اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و علامه مجلسی در بحارالانوار شبیه این معنی را در جلد ۹۷، صفحه ۲۵ آورده است..

ص: ۳۱۷

تُصَيَّبُوا مُعَوَّرًا وَلَا تُجْهَرُوا عَلَىٰ جَرِيحٍ وَلَا تُهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَىٰ وَ أَنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أَمْرَائِكُمْ:

«هنگامی که به اذن خدا آنان را شکست دادید، فراریان را نکشید، و افراد ناتوان را از پای در نیاورید، مجروحان را به قتل نرسانید، و زنان را با اذیت و آزار و تحریک نکنید، و هر چند آنها به شما دشنام دهند، و به سران شما بدگویی کنند» (۱). با توجه به آنچه در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که در بالا آمد خواندیم که این توصیه را همیشه قبل از جنگ ها به فرماندهان و نفرات لشکر می فرمود، به خوبی روشن می شود؛ که این دستورات جزء برنامه های اصلی اسلام در مورد جهاد و جنگ با دشمن است؛ و حکومت اسلامی باید همواره در زنده نگهداشتن آن پافشاری کند.

انواع جهاد

اشاره

اگر چه جمعی از محققان، جهاد اسلامی را بر دو بخش تقسیم می کنند: جهاد ابتدایی، و جهاد دفاعی، و برای هر یک از این دو بخش، بخش های دیگری وجود دارد، ولی در واقع حتی جهاد ابتدایی هم یک نوع جهاد دفاعی است؛ که از توضیحات آینده روشن خواهد شد، با این اشاره به آیات قرآن مجید باز می گردیم و انواع جهاد را در قرآن مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- جهاد ابتدایی

در آیه ۳۹ سوره «حج» که به عقیده بعضی نخست آیه جهاد است؛ می خوانیم: اذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَأَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصِيرِهِمْ لَقَدِيرٌ: «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل

۱- نهج البلاغه، نامه ۱۴ ..

ص: ۳۱۸

گردیده اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند، و خداوند قادر برای یاری آنهاست». سپس به دنبال این آیه در توضیح مطلب می‌افزاید: الَّذِينَ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اَلَا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ «همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می‌گفتند: "پروردگار ما الله (و خداوند یکتا) است."»

تعبیر آیه که با «اذن» شروع شده، تناسب زیادی با گفته کسانی دارد که آن را نخستین آیه جهاد می‌دانند؛ و نشان می‌دهد که قبلاً چنین اذنی وجود نداشته، و آغاز تشریح جهاد، (جهاد دفاعی) در برابر دشمن بوده، همان دشمنانی که مسلمانان را مجبور به هجرت و ترک خانه و لانه خود کرده بودند بی‌آنکه گناهی داشته باشند، آری اگر گناهی داشتند؛ گناهشان اعتقاد به توحید و یگانگی خدا بود.

بعضی دیگر نخستین آیه جهاد را آیه را ۱۹۰ سوره «بقره» می‌دانند، که می‌گوید: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ... «با آنها که به نبرد با شما برخاسته‌اند در راه خدا پیکار کنید...».

اگر این نظر را بپذیریم؛ باز پایه جهاد بر اساس در هم شکستن دشمن گذارده شده، و هر انسان عاقلی می‌داند؛ سکوت در برابر تهاجم دشمن خوانخواار با هیچ منطقی نمی‌سازد.

تعبیر به «فی سبیل الله» نشان می‌دهد که حتی دفاع اسلامی نیز برای خدا و بر محور معیارهای الهی است، نه برای هوا و هوس و جاه‌طلبی!

این نخستین شکل جهاد در اسلام است؛ اما نباید از معنی «جهاد دفاعی» این چنین برداشت کرد که حکومت اسلامی باید بنشیند تا دشمن به خانه و کاشانه‌اش هجوم برد، سپس به دفاع برخیزد، بلکه به عکس هنگامی که احساس کرد دشمن برای پیکار آماده می‌شود و قصدش تهاجم بر نیروی اسلام است؛ باید ابتکار عمل را به دست گیرد، و قدرت تهاجم دشمن را در هم بشکند.

۲- جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه

در آیه ۱۹۳ سوره «بقره» می‌خوانیم: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ أَلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ «با آنها (دشمنان) پیکار کنید؛ تا فتنه (وبت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر آنها خودداری کردند و دست از فتنه جویی برداشتند مزاحم آنها نشوید، چرا که تعدی جز بر ستم کاران روا نیست.» همان گونه که قبلاً اشاره کردیم در تفسیر فتنه در میان دانشمندان گفتگواست، ولی فتنه را به هر معنی تفسیر کنیم؛ خواه به معنی ایجاد فساد، یا شکنجه کردن مؤمنان، و شرک و بت پرستی آمیخته با تحمیل عقیده بر دیگران و خواه به معنی تلاش برای گمراه ساختن و فریب و نیرنگ مؤمنان، هر چه باشد نوعی تهاجم از سوی دشمن حساب می‌شود؛ و بنابراین جهاد در مقابل آن نیز شکل دفاعی به خود می‌گیرد.

جمله فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ أَلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ نیز به خوبی نشان می‌دهد که هدف در هم کوبیدن ظلم ظالمان و ستمگران است. قابل توجه اینکه در آیه ۱۹۱ سوره «بقره» می‌خوانیم: وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْنَاكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ «آنها را هر جا یابید به قتل برسانید؛ و آنها را بیرون کنید، و از آنجا که شما را بیرون ساختند و فتنه از جنگ و کشتار هم بدتر است.»

این آیه با توجه به آیه قبل از آن که سخن از مشرکان مهاجم می‌گوید به روشنی دعوت به پیکار و کشتار کسانی می‌کند، که بر مسلمانان تاخته بودند؛ و آنها را از خانه و لانه خود بیرون کرده و از هیچ جنایاتی ابا نداشتند، مخصوصاً مسلمانان را برای تغییر دینشان پیوسته در فشار می‌گذاشتند؛ و حتی شکنجه می‌دادند، قرآن نه تنها پیکار با این گونه افراد

ص: ۳۲۰

را مجاز بلکه واجب می‌داند.

اگر چه در بعضی از احادیث و کلمات جمعی از مفسران «فتنه» به معنی شرک و بت پرستی تفسیر شده است، ولی قرائن موجود در آیه و آیات قبل و بعد از آن به خوبی نشان می‌دهد، که هر شرک و بت پرستی منظور نیست، بلکه منظور اعمالی همچون اعمال مشرکان مکه است؛ که پیوسته مسلمانان را برای تغییر آیینشان در فشار می‌گذاشتند.

در تفسیر المنار می‌خوانیم که در معنی آیه چنین می‌گوید: «حَتَّى لَا تَكُونَ لَهُمْ قُوَّةٌ يَفْتِنُونَكُمْ بِهَا وَيُؤْذُونَكُمْ لِأَجْلِ الدِّينِ وَيَمْنَعُونَكُمْ مِنْ أَظْهَارِهِ أَوْ الدَّعْوَةَ إِلَيْهِ»: «پیکار با آنها را ادامه دهید تا قدرت بر شکنجه کردن و آزار دادن شما برای تغییر دین و جلوگیری از اظهار اسلام و دعوت به سوی آن نداشته باشند». (۱) به یقین یک چنین فتنه و سلب آزادی و شکنجه و فشار برای تغییر عقیده و آیین خدا از کشتار هم بدتر است، بنابراین جمله وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ اشاره به این خواهد بود که رفع فتنه در این است که هر کس آزادانه بتواند خدا را پرستش کند و از هیچ چیز و هیچ کس نترسد، نه اینکه مشرکان بت پرست آزاد باشند؛ تا خانه کعبه را تبدیل به بتکده کنند، و مسلمانان پاک دل توان گفتن «الله اکبر» و «لا اله الا الله» را به طور آشکار نداشته باشند.

به هر حال آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۳ این سوره («بقره») که همه با هم مرتبط است؛ به خوبی نشان می‌دهد که خاموش کردن آتش فتنه به عنوان یک هدف برای جهاد اسلامی در واقع جنبه دفاعی دارد؛ و مؤمنان را در مقابل تهاجم فرهنگی و اجتماعی و نظامی دشمنان اسلام حفظ می‌کند.

۳- جهاد برای حمایت از مظلومان

آیه ۷۵ سوره «نساء» مسلمانان را دعوت به جهاد برای حمایت از مظلومان و مبارزه با

ص: ۳۲۱

ظالمان می‌کند، و می‌گوید: وَمَالِكُمْ لَا تَقَاتِلُونَّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا: «چرا در راه خدا و برای رهایی مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید؟ همان مظلومانی که می‌گویند: "خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگراند بیرون ببر (و رهایی ببخش)؛ و از سوی خود، برای ما سرپرستی قرار ده؛ و از جانب خود، برای ما از سوی خود یار و یآوری مقرر فرما!"

در این آیه نخست دعوت به جهاد در راه خدا شده، و بلافاصله سخن از مستضعفان و مظلومانی به میان آمده که دشمن سنگدل آنها را آن چنان تحت فشار قرار داده که راضی به ترک خانه و کاشانه خود شده‌اند، و به نظر می‌رسد که این دو در واقع به یک معنا باز می‌گردد، چرا که یاری این گونه مظلومان مصداق روشن «جهاد فی سبیل الله» است.

فراموش نکنیم که «مستضعف» با «ضعیف» فرق واضحی دارد؛ ضعیف به شخص ناتوان گفته می‌شود، ولی مستضعف کسی است، که بر اثر ظلم ستمگران تضعیف شده است. (خواه تضعیف فکری و فرهنگی باشد، یا تضعیف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی). (دقت کنید)

روشن است که این نوع جهاد نیز جهاد دفاعی است. (دفاع از این مظلومان در برابر ظالمان). اهداف سه گانه فوق عمده ترین اهداف جهاد اسلامی هستند، اگر چه می‌توان آنها را به دو بخش (جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی) تقسیم کرد، ولی روح همه آنها دفاعی است؛ به همین دلیل در تاریخ اسلامی موردی را نمی‌یابیم که کافران آمادگی زندگی مسالمت‌آمیز با مسلمین داشته باشند و اسلام دست رد به سینه آنها زده باشد.

امروز نیز حکومت اسلامی سر جنگ با کسی ندارد، و تا جنگ بر او تحمیل نشود با کسی پیکار نمی‌کند، ولی دفاع از مظلومان را جزء وظایف اصلی خویش می‌شمرد، و فتنه‌گری و ایجاد رعب و وحشت و تزییق و فشار و سلب آزادی از سوی دشمن را نوعی اعلام جنگ

ص: ۳۲۲

می‌داند و خود را موظف به دفاع می‌شمرد.

مجدداً تکرار می‌کنیم مفهوم دفاع این نیست، که انسان بنشیند تا بر او هجوم برند؛ بلکه باید در مقابل تحرّکات دشمن حساسیت به خرج دهد؛ و آمادگی رزمی را به خصوص در شرایط حسّاس حفظ کند، و قبل از غافلگیر شدن ضربه را به دشمن توطئه‌گر وارد سازد.

حکومت اسلامی و مسأله صلح

اشاره

بی شک جنگ و خونریزی و ویرانگری نه تنها با فطرت سلیم انسان سازگار نیست؛ که با قوانین جهان هستی نیز هماهنگ نمی‌شود. جنگ یک نوع بیماری و انحراف و توسل به خشونت برای رسیدن به اهداف ظالمانه است، حتی جنگ‌های مقدسی که جنبه دفاع از حق و عدالت را دارد؛ به دنبال انحراف گروهی از صراط مستقیم به وجود می‌آید؛ و گاه بر افراد و امت‌های سالم تحمیل می‌شود.

محصول جنگ همیشه ائتلاف نفوس و سرمایه‌ها و ویرانی شهرها و آبادی‌ها و تشدید خصومت‌ها و دشمنی‌ها است به همین دلیل تا ممکن است نباید به سراغ این کار رفت، بلکه باید نفوس انسانی و نیروهای خداداد در راه آبادانی جامعه‌ها صرف کرد. می‌دانیم در درون وجود انسان یک جهاد و پیکار دائمی برقرار است و آن در برابر هجوم میکرب‌های بیماری‌زای خارجی است، گلبول‌های سفید خون که سربازان مدافع و هوشیار کشور تن هستند از یک سو، و انواع میکروب‌هایی که از طریق آب و هوا و غذا و بریدگی‌های پوست بدن وارد می‌شود از سوی دیگر، در این پیکار شرکت دارند. این جنگ نیز در حقیقت جنبه دفاعی دارد و اگر در محیط و شرایطی قرار بگیریم که میکرب‌ها به این کشور حمله‌ور نشوند، این جنگ نیز فروکش خواهد کرد. آن گروه از متفکران که در خدمت منافع استعمارگران اند؛ گاه تلاش می‌کنند که جنگ را چیزی موافق طبع بشر قلمداد کنند، و به متجاوزان اجازه توسل به زور برای اهداف

ص: ۳۲۴

توسعه طلبانه خود بدهند، آنها اصل تنازع بقاء را که یکی از اصول چهارگانه داروینیسیم است؛ در اینجا دست آویز خود قرار می‌دهند، و می‌گویند: «باید جنگ و تنازع همواره در میان بشر باشد و اگر نباشد رکود و سستی روی زمین را فرا خواهد گرفت و نسل بشر به عقب بر خواهد گشت! ولی تنازع و جنگ دائمی سبب می‌شود که نیرومندترها بمانند، و ضعیفان پایمال شوند؛ و از بین بروند و به این ترتیب انتخاب اصلح صورت می‌گیرد!»

گاه از بعضی از آیات قرآن نیز (به طور انحرافی و تفسیر به رأی) برای این موضوع استمداد می‌جویند.

ولی این استدلال بسیار ضعیف است؛ چرا که به فرض که ما اصل تنازع را در مورد حیوانات درنده بپذیریم - که آن هم از نظر دانشمندانی که تمام اصول داروینیسیم را نقد می‌کنند، مردود است - ارتباطی به جهان انسانیت ندارد، چرا که انسان‌ها می‌توانند از طریق تعاون، بقاء و رقابتی سالم همانگونه که در میدان صنایع و سیاست میان گروه‌ها و احزاب رقیب در دنیای امروز دیده می‌شود، به تکامل خویش ادامه دهند؛ بنابراین اساس زندگی انسان‌ها تعاون در بقاء است نه تنازع در بقاء.

به هر حال ما هیچ دلیلی نمی‌یابیم، که بتواند توجیه گر جنگ باشد آن هم جنگ‌هایی همانند جنگ‌های عصر ما که ضایعاتش گاهی در قرن‌ها جبران‌پذیر نیست، اعم از ضایعات انسانی، صنعتی، کشاورزی و غیر آن.

تنها یک مغز علیل و بیمار می‌تواند چنین جنگ‌هایی را موجه جلوه دهد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم «و صلح طلبی» را در حکومت اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱)

ص: ۳۲۵

۲- وَ أَنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱) ۳- فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ الْفَوَ الْيَكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا. (۲) ۴- وَ أَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْضِلُّوهُمَا بَيْنَهُمَا فَاَنْ بَعَثَ أُخْرَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا الَّتَى تَبْغَى حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَانَتْ فَأْضِلُّوهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُسْقِطِينَ (۳) ۵- وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ (۴) ۶- وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۵) ۷- وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا (۶) ترجمه:

- ۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی (در پرتو ایمان) در صلح و آشتی درآیید! و از گام‌های شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست!»
- ۲- «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خدا توکل کن که او شنوا و دانا است.»
- ۳- «... پس اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار نمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید.»
- ۴- «و اگر دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آنها را آشتی دهید، و اگر یکی از آن دو برای دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد؛ و هر

۱- سوره انفال، آیه ۶۱ ..

۲- سوره نساء، آیه ۹۰ ..

۳- سوره حجرات، آیه ۹ ..

۴- سوره نساء، آیه ۱۲۸ ..

۵- سوره بقره، آیه ۲۰۵ ..

۶- سوره نساء، آیه ۹۴ ..

ص: ۳۲۶

گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو صلح عادلانه برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.»

۵- «و صلح بهتر است.»

۶- «هنگامی که روی بر می‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین کوشش می‌کنند، و زراعت‌ها و چهارپایان و انسان را نابود می‌سازند؛ (با اینکه می‌دانند) خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.»

۷- «... به کسی که اظهار صلح و دوستی می‌کند نگوئید: مسلمان نیستی.»

شرح و جمع بندی

در نخستین آیه تمام مؤمنان جهان را به صلح و آشتی و آرامش دعوت می‌کند؛ و جنگ را جزء خطوات و گام‌های شیطان می‌شمرد، و فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی در صلح و آشتی وارد شوید؛ و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست»: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱)*

در این آیه از یک سو مؤمنان مخاطب شده‌اند، و این نشان می‌دهد که صلح و سلام جز در سایه ایمان میسر نیست. و از وی دیگر تکیه بر واژه «کافه» (همگی) نشان می‌دهد؛ که هیچ‌گونه استثنایی در قانون صلح نیست؛ و جنگ بر خلاف تعلیمات اسلام و قرآن است و جز به شکل تحمیلی تصور نمی‌شود.

و از سوی سوّم تعبیر به «خطوات الشیطان» اشاره لطیفی به این حقیقت است، که عوامل جنگ بطور تدریجی فراهم می‌شود و شیاطین جن و انس انسانها را گام به گام به

ص: ۳۲۷

سوی این دریای آتش می‌برند، و مطابق ضرب المثل معروف عرب: «أَنَّ يَدَوِ الْقِتَالِ اللَّعَامُ!»: «آغاز یک جنگ خونین، یک سیلی است!» بنابراین باید در همان گام‌هایی نخستین جنگ را متوقف کرد.

و از سوی چهارم استفاده می‌شود که هر کاری کمک به برهم زدن صلح و آرامش یک عمل شیطانی است؛ چرا چنین نباشد، در حالی که جنگ آتش سوزانی است که تمام نیروهای مادی و معنوی، انسانی و غیر انسانی را در کام خود فرو می‌برد، و خاکستر می‌کند، مخصوصاً در عصر و زمان ما که جنگ‌ها از هر زمان وحشتناک‌تر و ویرانگرتر و پرهزینه‌تر است؛ و طبق محاسبه آمارگران گاه یک قرن تمام طول می‌کشد که جبران خسارت یک جنگ خونین حاصل شود، آن هم یک جبران اقتصادی، ولی مسائل انسانی آن قابل جبران نیست؛ و شاید به همین دلیل هنگامی که خداوند به فرشتگان خطاب کرد که می‌خواهم آدم را بیافرینم، مهم‌ترین عیبی که فرشتگان برای این مخلوق برشمردند، همان جنگ و خونریزی و فساد در زمین بود قَالُوا اتَّجَعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ. (۱) معلوم می‌شود عیبی مهم‌تر از آن وجود نداشته است.

این نکته نیز قابل توجه است که ارباب لغت تصریح کرده‌اند که «سلم» و «سلم» هر دو به معنی «صلح» است و از ماده سلامت گرفته شده، و یکی از نام‌های خدا «سلام» است چرا که ذات پاکش منبع صلح و آرامش و سلامت است، و به گفته «التحقیق» ماده سلم در اصل نقطه مقابل خصومت است، و لازمه آن رهایی از آفات و بلاها و وصول به سلامت و عافیت می‌باشد؛ و اسلام را از آن رو اسلام نامیده‌اند؛ که مایه صلح و سلامت در دنیا و آخرت است.

(و در ضمن سلم به معنی نردبان است که انسان کمک آن می‌تواند سالم به نقطه بالایی برود و باز گردد)!

شگفت آور اینکه بعضی از مفسران بزرگ در تفسیر واژه «سلم» در این آیه احتمالاتی

ص: ۳۲۸

داده‌اند که هیچ کدام با ظاهر آیه سازگار نیست.

دوّمین آیه اشاره به گروه‌هایی که در حال پیکار با مسلمین هستند، می‌کند و می‌فرماید:

«اگر آنها تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح در آی؛ و بر خدا توکل کن که او شنوا و دانا است»: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱) قابل توجه اینکه این آیه در سوره «انفال» بعد از آیه‌ای قرار گرفته که دستور آماده‌باش دائمی و فراهم ساختن هر گونه قوه و نیرو برای ترسانیدن دشمن می‌دهد، یعنی هدف نهایی جنگ نیست، و این هم به منظور تقویت پایه‌های صلح است؛ چرا که اگر آمادگی کامل برای جنگ نباشد، هوای برتری جویی و توسعه‌طلبی بر سر دشمن می‌زند. این نکته نیز قابل توجه است که «جَنَحُوا» از مادّه جَنَحٌ به معنی خضوع و تمایل و حرکت به سوی چیزی است؛ و مفهومش این است که حتی از گفتگوهای ابتدایی صلح نیز استقبال کن.

تعبیر به «تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (توکل بر خدا کن، گویا اشاره به این نکته است که به هنگام اظهار تمایل دشمن به صلح، افرادی شروع به منفی‌بافی می‌کنند و هر تمایل به صلحی را فریب و نیرنگ شمرده و با آن مخالفت می‌نمایند و لاقلاً وسوسه‌هایی در آنها پیدا می‌شود.

قرآن می‌گوید: «هنگامی که نشانه‌های معقول صلح‌طلبی آشکار شد به آن پاسخ مثبت بده؛ و بر خدا توکل کن، و در عین رعایت موازین احتیاط در برابر دشمن به وسوسه‌ها اعتنایی مکن!»

این آیه از آیاتی است که صلح‌طلبی را به عنوان یک اصل اساسی به حکومت‌های

ص: ۳۲۹

اسلامی توصیه می‌کند؛ و اینکه بعضی گفته‌اند این آیه به وسیله آیات جهاد نسخ شده،^(۱) پنداری بی اساس است که هیچ دلیلی بر آن نیست؛ چرا که هیچ منافاتی میان آیات جهاد و این آیه نمی‌باشد و ضرورتی برای اعتقاد به نسخ، وجود ندارد.

در سومین آیه اشاره به گروهی از کفار جنگ طلب کرده، می‌فرماید: «اگر آنها از شما کناره گیری کردند و پیکار نمودند، بلکه پیشنهاد صلح کردند، خدا برای شما راهی برای تعرض قرار نداده است»: **فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فَلَمْ يَغْتَرِبُوا عَلَيْكُمْ فَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا**.^(۲)

تعبیر به **فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا** «خداوند هیچ راهی برای شما بر ضد آنها قرار نداده است» تأکید کامل بر قبول دعوت صلح از سوی دشمن است، صلحی که شرافتمندانه و راستین باشد، نه ذلیلانه و دروغین.

قابل توجه اینکه در شأن نزول این آیه آمده که ناظر به طائفه «اشجع» است؛ که گروهی از آنان به سرکردگی مسعود بن رجیله به نزدیکی مدینه آمدند؛ پیامبر نمایندگانی نزد آنها فرستاد تا از هدف سفرشان با خبر شود، آنها گفتند: «ما آمده ایم پیمان ترک مخاصمه با محمد بندها (و در منازعات شما با دیگران بی طرف بمانیم)» پیامبر دستور داد مقدار زیادی خرما به عنوان هدیه برای آنها ببرند، و پیمان ترک تعرض را با آنها امضا فرمود.

بدیهی است مفهوم آیه یک قانون کلی و جاودانه است؛ هر چند شأن نزول خاصّی داشته باشد، زیرا چنانکه می‌دانیم شأن نزول ها مفهوم عام آیات را محدود نمی‌کنند.

در چهارمین آیه: سخن از جنگ‌هایی است که احتمالاً در داخل کشور اسلامی میان جناح‌های متخاصم واقع می‌شود؛ و به اصطلاح دو طایفه از مؤمنان درگیری پیدا

۱- به تفسیر فخر رازی، جلد ۱۵، صفحه ۱۷۸ مراجعه شود ..

۲- سوره نساء، آیه ۹۰ ..

ص: ۳۳۰

می‌کنند؛ در این آیه دستور مؤکد بر برقرار صلح در میان آنها می‌دهد، و اگر تمام راه‌ها بسته شد؛ و تنها طریق ممکن برای برقرار صلح جنگ با ظالمان باغی بود آن را واجب می‌شمرد، و می‌فرماید:

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم جنگ و نزاع کنند در میان آنها صلح برقرار سازید» وَأَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا. (۱)

سپس می‌افزاید: «اگر یکی از آن دو به دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کند تا به فرمان خدا باز گردد» فَإِنْ بَغَتْ أَحَدُهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ

و در پایان به مسأله صلح باز می‌گردد، و می‌افزاید: «هر گاه (طایفه ظالم) بازگشت کند، در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد» فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

از صدر این آیه به خوبی استفاده می‌شود که پایان درگیری و برقرار ساختن صلح در داخل کشورهای اسلامی نیز یک اصل اساسی است؛ که حتی جنگ را هم به عنوان آخرین راه چاره برای وصول به آن تجویز کرده است!

و از ذیل آن نیز به خوبی استفاده می‌شود که صلح باید عادلانه باشد، نه ظالمانه و نه ذلیلانه، چرا که چنین صلح‌هایی همیشه متزلزل و ناپایدار است و در درون خود نطفه جنگ را می‌پروراند.

نکته قابل ملاحظه این است که در این آیه گاه تعبیر به «عدل» و گاه به «قسط» شده، عدل به گفته راغب در مفردات لفظی است که مفهوم مساوات را در بردارد، و قسط به معنی نصیب عادلانه است، منتهی هر گاه این واژه به صورت ثلاثی مجرد بکار رود به معنی گرفتن

ص: ۳۳۱

نصیب دیگری است؛ بنابراین مفهوم ظلم را می‌دهد؛ و گاه به صورت باب افعال (اقساط) استعمال می‌شود که مفهومی دادن نصیب و سهم دیگری است، و آن معنی عدالت را می‌رساند.

مطابق این بیان و تعبیرات دیگری که نامبرد دارد کلمه قسط و عدل از نظر معنی و مفهوم یکسان است، ولی ممکن است این تفاوت میان آن وجود داشته باشد که واژه قسط و اقساط در مواردی به کار می‌رود که گروهی در چیزی شریک باشند و اگر نصیب و بهره هر کدام به طور کامل پرداخته شود این عمل قسط است ولی اگر در میان آن تبعیض کنند جور است. ولی عدالت که نقطه مقابل آن ظلم است مفهوم گسترده‌تری دارد هم در موارد شرکت و هم در غیر موارد آن به کار می‌رود؛ بنابراین اگر مالی حقّ مسلم کسی باشد و آن را به او بدهند عدالت است، و اگر بگیرند ظلم است. (۱)

پنجمین آیه ناظر به اختلافات شخصی و خصوصی است. دستور می‌دهد که اگر میان زن و مرد در زندگی خانوادگی اختلافی پیدا شود صلح در میان آنها برقرار سازید، می‌فرماید: «هر گاه زنی از طغیان یا اعراض و روی گردانی شوهرش بیم داشته باشد مانعی ندارد که صلح کنند (و هر کدام به خاطر صلح از پاره‌ای حقوق خود صرف نظر نمایند) سپس می‌افزاید: «صلح بهتر است»: وَالصُّلْحُ خَيْرٌ. (۲)

درست است که مورد این جمله صلح در اختلافات خانوادگی است، ولی مفهوم جمله بسیار وسیع و گسترده است که هر گونه صلح و صفا را میان دو نفر یا دو گروه یا دو ملت و کشور را شامل می‌شود. (دقت کنید)

۱- در واقع نسبت میان او دو عموم و خصوص مطلق است، قسط مفهوم خاصی دارد که تنها در موارد شرکت به کار می‌رود و عدالت مفهوم وسیع‌تری دارد، که هم آن و هم غیر آن را شامل می‌شود ..

۲- سوره نساء، آیه ۱۲۸ ..

ص: ۳۳۲

قابل توجه این که در این آیاتی که پشت سر یکدیگر ذکر شد، صلح در سه صورت مورد تأکید واقع شده است: صلح میان مسلمانان و دشمنانی که خواهان صلح اند. صلح میان گروه های متخاصمین از مسلمین. و صلح میان دو فرد که گرفتار نزاع اند. صلح آبرومندانه و عادلانه در تمام اشکالش مطلوب است و اسلام از آن دفاع می کند. وظیفه حکومت اسلامی نیز همین است که پایه های صلح را در هر سه مرحله تقویت کند!

ششمین آیه که مستقیماً به مسأله صلح اشاره نمی کند ولی پیام گویایی به طور غیر مستقیم در بر دارد؛ زیرا در مذمت بعضی از منافقان چنین می گوید: «(نشانه آنها، این است که) هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و کشتزارها و چهارپایان را هلاک و انسان ها را نابود می سازند؛ (با اینکه می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد»: و اِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۱) و در آیه بعد از آن که در همین سوره بقره است این گونه افراد را به عذاب سخت الهی در جهنم تهدید می کند.

بدیهی است جنگ ها جز فساد در زمین و نابودی امکانات و سرمایه ها اعم از کشاورزی و دامداری و غیر آن ثمری ندارد، به همین دلیل از نظر اسلام منفور است، و تا موجبی برای جنگ پیدا نشود هرگز نباید به سراغ آن رفت و به تعبیر دیگر «صلح یک اصل است و جنگ یک استثناء».

فف

ص: ۳۳۳

نتیجه

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد به خوبی استفاده می‌شود که پایه حکومت اسلامی بر صلح و صفا و دوستی است و قرآن مجید آن را به عنوان یک اصل در همه جا شناخته؛ در مورد بیگانگان، و در مورد دوستان و حتی در درون خانه و خانواده و آحاد مردم؛ و اگر موجباتی برای تحمیل جنگ پیش نیاید هرگز جنگ را تصویب نمی‌کند.

ولی این به آن معنا نیست که مسلمانان آمادگی جنگی خود را از دست دهند تا دشمن تشویق به تهاجم گردد و نیز به آن معنا نیست که صلح ذلیلانه و از موضع ضعف را توصیه می‌کند، چرا که این هر دو از عوامل جنگ است نه صلح ریشه دار و عادلانه. در روایات اسلامی نیز هر گونه تلاش و کوشش در تأمین صلح و سلام در جوامع انسانی مورد تأکید قرار گرفته تا آنجا که در حدیثی می‌خوانیم: «اجْرُ الْمُصْلِحِ بَيْنَ النَّاسِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: «پاداش کسی که صلح و صفا در میان مردم ایجاد کند، همچون پاداش مجاهدان در راه خداست».

یعنی تصور نکنید آن همه پاداش‌های عظیمی که برای مجاهدان در راه خدا ذکر شده است شامل مصلحان نمی‌شود، تلاشگران صلح همچون سنگر نشینان میدان جهاداند.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان می‌خوانیم: «مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صِيْلَاحِ الْجُمُهورِ»: «نهایت سعادت این است که انسان برای اصلاح توده‌ها تلاش کند»^(۱)، ممکن است این حدیث مفهوم وسیعی داشته باشد که هر گونه صلاح اجتماعی را شامل شود ولی بی‌شک صلح در برابر جنگ را در بر می‌گیرد.

در فرمان مالک اشتر که جامع‌ترین منبع برای بحث‌های مربوط به حکومت اسلامی است درباره گرایش به صلح چنین آمده است: «وَلَا تَدْفَعَنَّ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوَّكَ وَاللَّهُ فِيهِ رِضَىٰ فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِيُجُودَكَ وَرَاحَةً

۱- غرر الحکم (به نقل از میزان الحکمه، جلد ۵، صفحه ۳۶۳) ..

ص: ۳۳۴

مِنْ هُمُومِكَ وَ اٰمِنًا لِّبِلَادِكَ».

«هرگز صلحی را که از راه دشمن پیشنهاد می‌شود و رضای خدا در آن است رد مکن، که در صلح برای سپاه تو آسایش و تجدید قوا و برای خودت آرامش از اندوه و غم‌ها، و برای ملت مایه امتیت است!»
 در اینجا امام سه فلسفه مهم صلح را بیان فرموده: برای مردم امتیت، و برای لشکر فرصت برای تجدید قوا، و برای رئیس کشور موجبات راحتی فکر را به ارمغان می‌آورد.
 این نکته نیز قابل توجه است که امام هر صلحی را مفید نمی‌شمرد، بلکه صلحی را که خشنودی خدا در آن باشد، یعنی مایه عزت و آبروی مسلمین و سبب گسترش عدل و داد گردد.

ولی به مالک هشدار می‌دهد که بعد از انعقاد پیامن صلح کاملاً مراقب دشمن باشد؛ زیرا گاه هدف دشمن از برقراری صلح غافل گیر کردن است؛ بنابراین حزم و احتیاط و دور اندیشی را باید به کار گرفت و حتی در اینجا خوش بینی و حسن ظن نیز صحیح نیست «وَلٰكِنَّ الْاِحْذَرَ كُلَّ الْاِحْذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَاِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَاخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اَتَّهَمُ فِي ذٰلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ» (۱).

ص: ۳۳۵

اسیران جنگی

اشاره

اشاره

تقریباً همیشه در جنگ ها افرادی اسیر می شوند و این به دلیل آن است که گاهی سربازان در شرایطی قرار می گیرند که ادامه جنگ برای آنها غیر ممکن است؛ مثلاً مهمات جنگی یا آذوقه آنان تمام می شود، یا در حلقه محاصره دشمن قرار می گیرند که ادامه جنگ برای آنان چیزی جز خودکشی نیست و در چنین شرایطی مجبور به تسلیم می شوند.

عقل و منطق می گوید که این اسیران را نکشند، بلکه به خارج میدان جنگ منتقل سازند و در جای مطمئنی بازداشت نمایند؛ زیرا با این کار بخشی از قوای دشمن از میدان خارج می شود؛ علاوه بر این بعداً می توان از وجود آنها برای آزاد ساختن اسیران خودی از طریق مبادله اسرا استفاده کرد و یا به عنوان اهرم فشار روانی بر دشمن، برای جلوگیری از ادامه جنگ و یا گرفتن امتیازاتی به هنگام پیمان صلح بهره گرفت.

از همه مهمتر اینکه خونریزی به هر حال دلیل می خواهد و در جایی که دشمن تسلیم شده، دلیلی بر ریختن خون او وجود ندارد. وری این جهات همیشه در جنگ ها گرفتن اسیر مطرح بوده و در اسلام نیز احکام گسترده و مهمی درباره اسیران جنگی دیده می شود که حکومت اسلامی باید آنها را در مورد اسیران جنگی خود به کار برد. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و احکام اسیران جنگی را در قرآن بررسی می کنیم:

ص: ۳۳۶

۱- فَاذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا ائْتَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعِيدٌ وَاَمَّا فَدَاءُ (۱) ۲- مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ اسِيرٌ حَتَّىٰ يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲) ۳- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ أَنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيَكُمْ خَيْرًا مِّمَّا اخْتَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)

ترجمه:

- ۱- «و هنگامی که با کافران (جنایت پیشه در میدان جنگ) روبرو شدید گردن هایشان را بزنید، (و این کار را همچنان ادامه دهید) تا دشمن به زانو درآید؛ در این هنگام اسیران را محکم ببندید؛ سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیة (غرامت) بگیرید.»
- ۲- «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی از (دشمن) بگیرد تا زمانی که کاملاً بر آنها غلبه کند. (و جای پای خود را در زمین محکم کند)! شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایل هستید اسیران بیشتری بگیرید، تا با گرفتن فدیة آزاد کنید؛) ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است!»
- ۳- «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: "اگر خداوند، خیری در دل‌های شما ببیند (و نیات پاکی داشته باشید)، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می‌دهد؛ و شما را می‌بخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۱- سوره محمد، آیه ۴ ..

۲- سوره انفال، آیه ۶۷ ..

۳- سوره انفال، آیه ۷۰ ..

ص: ۳۳۷

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مسلمانان را مخاطب ساخته و لزوم قاطعیت در جنگ را به آنها گوشزد می‌کند، ابتدا می‌فرماید: «هنگامی که با کافران (جنایت پیشه در میدان جنگ) روبه رو شدید گردن هایشان را بزنید»: فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ (۱) روشن است که «لَقِيتُم» در اینجا «لقاء» به معنی جنگ است، نه هر گونه ملاقات؛ ذیل آیه که سخن از اسیران جنگی می‌گوید، بهترین گواه بر این مطلب است.

با توجه به آنچه گذشت که جنگ‌ها در اسلام همیشه جنبه تحمیلی دارد، منطقی بودن دستور بالا واضح است؛ چرا که اگر در برابر هجوم دشمن قدرت و قاطعیت نشان داده نشود؛ شکست حتمی است؛ هر انسانی که با دشمن خون خوار در نبرد رو به رو شود اگر ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند خودش را نابود ساخته است.

سپس اضافه می‌کند: «(این حملات کوبنده باید همچنان ادامه یابد) تا دشمن به زانو در آید؛ در این هنگام اقدام به گرفتن اسیران کنید و آنها را محکم ببندید» حَتَّىٰ إِذَا اِثْحَثْتُمُوهُمْ فَسُدُّوا أَلْوَتَاقَ

بسیاری از مفسران این جمله را به معنی شدت و کثرت کشتار دشمن تفسیر کرده‌اند؛ ولی با توجه به اینکه این جمله از ماده ثخن بر وزن شکن به معنی غلظت و صلابت گرفته شده، می‌تواند اشاره به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن باشد؛ یعنی جنگ باید با قدرت و صلابت دنبال شود تا دشمن از پا در آید و مغلوب گردد (بنابراین هدف، خونریزی بسیار نیست بلکه هدف، مغلوب شدن دشمن است).

به هر حال آیه فوق ناظر به یک دستور مهم جنگی است و آن اینکه پیش از درهم شکستن مقاومت دشمن نباید جنگ را متوقف کرد و اسیر گرفت؛ چرا که پرداختن به این امر سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد و پرداختن به امر اسیران و تخلیه

ص: ۳۳۸

آنها در پشت جبهه جنگجویان را از هدف اصلی باز می‌دارد. تعبیر به «شُدُوا الْوَثَاقَ» - توجه داشته باشید «وَوَثَاقٌ» به معنی طناب یا هر وسیله دیگری است که چیزی را با آن می‌بندند - اشاره به لزوم محکم کاری در بستن و نگهداری اسیران است، مبادا آنها از فرصت استفاده کرده خود را آزاد سازند و ضربه کاری وارد کنند.

سپس حکم اسیران جنگی را بیان می‌کند و می‌فرماید: «یا بر آنها مَنَّتْ بگزارید (و آزادشان کنید)، یا از آنها فدیة و (گرامت) گرفته رهایشان سازید!» فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ أَمَّا فِدَاءً.

در اینجا مسلمانان میان دو امر در مورد اسیران مخیر شده‌اند؛ آزادی بی قید و شرط و آزاد کردن در مقابل فدیة (منظور از فدیة غرامتی است که دشمن در برابر آزاد کردن اسیرش می‌پردازد و در واقع قسمتی از خسارتی را که بر اثر جنگ به وجود آورده ادا می‌کند).

قابل توجه اینکه فقهای اسلام به پیروی از روایات راه سومی نیز درباره اسیران ذکر کرده‌اند و آن «برده ساختن اسیران» است، ولی با اینکه مسأله «بردگی اسیران» در آن زمان و در دنیای آن روز کاری معمولی بود در آیه هیچ اشاره‌ای به آن نشده؛ شاید به این جهت که «بردگی» - همان گونه که در جای خود مشروحاً گفته‌ایم - یک حکم مقطعی بود که در شرایط خاصی انجام می‌شده است و نظر اسلام این بوده که بردگان تدریجاً آزاد شوند تا چیزی به نام مسئله بردگی وجود نداشته باشد؛ به همین دلیل در آیه فوق تنها سخن از آزادی بی‌قید و شرط اسیران، یا آزادی در برابر گرفتن غرامت به میان آمد (مبادله اسیران از دو طرف نیز نوعی گرفتن غرامت در مقابل آزاد سازی اسیر است).

همان طور که حکم چهارمی که در کتب فقهی برای اسیران ذکر کرده‌اند - و آن کشتن اسرا است - آن نیز در این آیه ذکر نشده، به دلیل اینکه کشتن اسیر یکی از احکام اصلی درباره اسراء نیست، بلکه یک استثناء است که در مورد اسیران خطرناک و جنایتکار جنگی

ص: ۳۳۹

انجام می‌شود نه در مورد همه اسیران. (۱) از آنچه گفتیم روشن می‌شود که حکم آیه منسوخ نیست و دلیل بر نسخ آن داریم و اگر بعضی از احکام مربوط به اسراء در آن نیامده دلیلی داشته است.

در دومین آیه اشاره‌ای به چگونگی گرفتن اسیران می‌کند، و می‌فرماید: «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا زمانی که کاملاً بر آنها غلبه کند»: ما كَانَ لِنَبِيٍّ انْ يَكُونَ لَهُ اسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْاَرْضِ (۲) تعبیر به «يُثْخِنَ فِي الْاَرْضِ» چنانکه قبلاً هم اشاره شد، به معنی مبالغه در خونریزی و کشتار دشمن نیست؛ بلکه با توجه به کلمه «فی الارض» روشن می‌شود که منظور محکم کردن جای پا در زمین و برتری کامل بر دشمن و سیطره بر منطقه است، و اگر فرضاً به معنی خونریزی باشد، تا زمان به زانو در آوردن دشمن است.

در واقع این تعبیر دقیقاً شبیه چیزی است که در ذیل آیه آمده است که می‌فرماید:

حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزَارَهَا (۳): «تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد» و آن گواه خوبی بر تفسیر ما است.

نکته مهم این است که این هشدار که به مسلمانان در مورد پرهیز از گرفتن اسیر قبل از تحقق یافتن اهداف جنگ داده است، به خاطر این است که بعضی از تازه مسلمانان، تمام هدفشان در جنگ گرفتن اسیر بود، تا به هنگام گرفتن فدیة در مقابل آزادی آنان به نوایی برسند؛ و این کار، گاه سبب می‌شد که خطرات جنگ را نادیده بگیرند و به مسائل جنبی پردازند و از این راه ضربه کاری بر پیکر لشکر اسلام وارد شود؛ همان گونه که در جنگ احد در مورد گرفتن غنائم رخ داد.

۱- فخر رازی در تفسیر این آیه در مورد عدم ذکر قتل و استرقاق (برده ساختن) در آیه فوق نیز مطلبی دارد که تا حدی شبیه چیزی است که در متن آوردیم (تفسیر فخر رازی، جلد ۲۸، صفحه ۴۴) ..

۲- سوره انفال، آیه ۶۷ ..

۳- سوره محمد، آیه ۴ ..

ص: ۳۴۰

لذا در ذیل آیه می‌فرماید: «شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید، تا با گرفتن فدیة آزاد کنید؛ ولی خداوند سرای آخرت را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند توانا و حکیم است» تَرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

در ضمن از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که گرفتن اسیر نه تنها در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در عصر پیامبران پیشین نیز معمول بوده؛ منتها در این آیه تأکید شده است که گرفتن اسیر نباید به منظور سودجویی بوده باشد، و چه بسا مصالح مسلمین ایجاب کند که اسیران را بدون گرفتن فدیة آزاد نمایند، و چیزی در برابر آن نگیرند.

قابل توجه اینکه قرآن در آیه بعد به کسانی که اهداف مهم جنگ رافدای منافع مادی خود می‌کنند و مصالح مهم جامعه را به خطر می‌افکنند هشدار داده و می‌گوید: «اگر آنچه خداوند از قبل مقرر داشته، نبود (که بدون ابلاغ، هیچ امتی را کیفر ندهد)، بخاطر چیزی (اسیرانی) که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می‌رسد» (۱). از مجموع این تعبیرات به روشنی استفاده می‌شود که اولاً اقدام به گرفتن اسیر باید بعد از تسلط کامل بر دشمن باشد- هر چند این تسلط در جبهه معینی صورت گیرد- دیگر اینکه گرفتن اسیر نباید به خاطر اهداف مادی یعنی فدیة‌ای که در برابر آزادی آن گرفته می‌شود صورت گیرد؛ زیرا بسیار می‌شود که مسائل انسانی و مصالح مسلمین ایجاب می‌کند که آنها بدون گرفتن فدیة آزاد شوند و در چنین موردی افرادی که در گرفتن اسیران اهداف مادی داشته‌اند به زحمت تسلیم این حکم الهی می‌شوند.

در سؤمین آیه مورد بحث، به اسیران دلداری می‌دهد، همان دلداری که نشانه احترام به موقعیت آنها و توجه به دردها و نگرانشان است، و می‌فرماید: «ای پیامبر! به اسیرانی که

ص: ۳۴۱

در دست شما هستند بگو:" اگر خداوند، خیر در دل های شما ببیند، (یعنی نیت خوب داشته باشید)، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می‌دهد؛ و شما را مشمول آمرزش خود می‌سازد و خداوند آمرزنده و مهربان است» یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيَكُمْ خَيْرًا مِمَّا اخْتَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱)

«خیراً» در جمله اول اشاره به ایمان و اسلام و پیروی از حق است، و منظور از «خیراً» در جمله دوم، پاداش های الهی اعم از مادی و معنوی است که در سایه ایمان به خدا عاید آنها می‌شود و به مراتب بالاتر از مبلغی است که به عنوان فدیة پرداخته‌اند یا در میدان جنگ از دست داده‌اند.

جمله «انْ يَعْلَمَ اللَّهُ» (اگر خدا بداند) - چنانکه بارها گفته شد- به معنی تحقق معلوم است، و گر نه علم خداوند از ازل به همه چیز تعلق گرفته است و هرگز چیزی در علم او حادث نمی‌شود و مطلبی بر علم او افزوده نمی‌گردد، تنها معلومات است که بر اثر گذشت زمان تحقق می‌یابد؛ مانند وجود فلان نیت و اعتقاد در قلب فلان اسیر.

علاوه بر این پاداش ها، لطف دیگری که خدا درباره اسیران می‌فرماید آمرزش گناهانشان است که به یقین بعد از ایمان آوردن فکر آنها را ناراحت می‌کند و روحشان را آزار می‌دهد و آمرزش الهی آرامشی است برای آنها. این بود تفسیر فشرده‌ای بر آیاتی که در قرآن مجید درباره اسیران آمده و جمع بندی آنها.

روایات اسلامی درباره اسیران

در مورد مهربانی با اسیران جنگی و رعایت اصول انسانی در مورد آنها روایات فراوانی از

ص: ۳۴۲

پیشوایان اسلام نقل شده است که عظمت تعلیمات اسلام را در این زمینه نشان می‌دهد:

۱- در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «هنگامی که عبدالرحمن بن ملجم، با شمشیر بر سر مبارک آن حضرت زد، و او را اسیر کردند، به حسن و حسین علیهما السلام فرمود:

"اَحْسِبُوا هَذَا الْاَسِيرَ، وَاطْعِمُوهُ وَاشْبِقُوهُ وَاَحْسِنُوا اَسَارَهُ" "این اسیر را حبس کنید غذا و آب به او بدهید و در اسارت با او خوش رفتاری کنید." (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اطْعَامُ الْاَسِيرِ وَاَلْحُسَانُ اِلَيْهِ حَقٌّ وَاَجِبٌ وَاَنْ قَتَلْتَهُ مِنْ الْغَدِ!»: «اطعام اسیر و نیکی به او حق واجب است، هر چند مستحق قتل باشد و بخواهی او را به قتل برسانی» (مانند ابن ملجم). (۲) این حکم شامل همه اسیران اعم از مؤمن و کافر می‌شود، لذا در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام این حکم با صراحت آمده است: «اطْعَامُ الْاَسِيرِ حَقٌّ عَلٰی مَنْ اَسِرَهُ وَاَنْ كَانَ يُرَادُ مِنَ الْغَدِ قَتْلُهُ فَاِنَّهُ يَتَّبَعِي اِنْ يُطْعِمَ وَيُسْقٰى وَيُزَفَّقَ بِهٖ كَافِرًا كَانَ اَوْ غَيْرَهُ»: «غذا دادن اسیر حق و مسلم است بر کسی که او را در اسارت دارد هر چند بخواهد او را روز بعد به قتل برساند، در اینجا نیز سزاوار است که غذا و طعام به او بدهند و با او مدارا کنند کافر باشد یا غیر کافر» (۳) در داستان اسارت ابن ملجم قاتل علی علیه السلام روایات دیگری است که از نهایت لطف و محبت آن حضرت علیه السلام نسبت به اسیران (اعم از اسیران جنگی و غیر آنها) حکایت می‌کند.

از جمله در حدیثی می‌خوانیم:

«هنگامی که علی علیه السلام در بستر شهادت بود به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

"فرزندم! با اسیرت مدارا کن، و ترحم نما و به او نیکی کن و نسبت به او دلسوزی نما" در این موقع امام علیه السلام بیهوش شد، هنگامی که به هوش آمد، امام حسن علیه السلام ظرفی از شیر خدمتش داد، حضرت کمی نوشید سپس از دهان خود دور کرد و فرمود: "برای اسیرتان ببرید، سپس

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۵۷ ..

۲- وسائل، جلد ۱۱، صفحه ۶۹ ..

۳- همان مدرک، صفحه ۶۸ ..

ص: ۳۴۳

افزود: "وَحَقِّي عَلَيْكَ يَا بُنَيَّ! أَلَا مَا طَيَّبْتُمْ مَطْعَمَهُ وَمَشْرَبَهُ وَارْفُقُوا بِهِ إِلَى حِينِ مَوْتِي وَتَطْعِمُهُ مِمَّا تَأْكُلُ وَتُشْقِيهِ مِمَّا تَشْرَبُ:"
 "ای فرزندم به حقی که من بر تو دارم سوگندت می‌دهم که غذا و نوشیدنی او را پاک و پاکیزه قرار دهی و تا موقع مرگ من با او مدارا کن، از آنچه خودتان می‌خورید به او بدهید و از آنچه می‌نوشید به او بنوشانید." (۱) این نکته نیز حائز اهمیت است که آزاد کردن اسیران در برابر غرامت باید تناسب با حال آنها داشته باشد، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اسیران جنگ بدر رعایت فرمود؛ بلکه می‌توان در برابر یک کار فرهنگی آنها را آزاد کرد، چنانکه در تاریخ آمده است، که در یک اقدام مهم تاریخی پس از جنگ بدر از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام شد که آن افراد از اسیران جنگی که باسواداند می‌توانند در برابر تعلیم خواندن و نوشتن به ده نفر از اطفال مسلمانان آزاد شوند (۲) این در حالی بود که بعضی دیگر در برابر آزادی خود، چهار هزار درهم پرداخته بودند و افراد نیازمند و فقیر بدون پرداخت فدیة آزاد شدند.
 فف

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه ۲۵۸، حدیث ۴، چاپ قدیم ..

۲- سیره حلبی، جلد، صفحه ۱۹۳ ..

رابطه مسلمانان و غیر مسلمانان

اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی

اشاره

از مسائل جنجالی و پر سرو صدا در مورد حکومت اسلامی چگونگی رفتار با «اقلیت‌های مذهبی» است، ولی این وضعیت خاص نه به خاطر پیچیدگی مسأله است، بلکه بیشتر به خاطر دو چیز است: نخست ناآگاهی بسیاری از افراد از قوانین و تعلیمات اسلامی در این مسأله و گرفتار شدن در چنگال تعصبات خشک است، و دیگر به خاطر تبلیغات سوء دشمنان و تلاش آنها برای دور ساختن پیروان خود از آیین اسلام می‌باشد؛ چرا که می‌دانند جاذبه تعلیمات اسلام تا آن حد است که اگر پیروان ادیان دیگر به آن نزدیک شوند بسیاری تحت تأثیر واقع خواهند شد از این رو به آنها می‌گویند: «اسلام با پیروان مذاهب دیگر بر خوردی بسیار خشن دارد، خود را از مسلمانان دور نگه دارید!»

این در حالی است که اسلام با پیروان مذاهب دیگر، رفتاری کاملاً دوستانه دارد و پیشنهاد همزیستی مسالمت‌آمیز می‌کند و شرح آن در بحث‌های آینده روشن خواهد شد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و آیات و سپس روایاتی را که در این زمینه وارد شده مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ -
 إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ

ص: ۳۴۵

مَنْ دياركُمْ وَ ظاهروا على اخرجكم ان تولوهم و مَنْ يتولهم فاولئك هم الظالمون (۱) ۲- قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله و رسوله ولا يدعون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون (۲) ۳- ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم و قولوا امنا برالذي انزل الينا و انزل اليكم و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون (۳) ۴- قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمه سواء بيننا و بينكم ان لا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون (۴) ۵- لتجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود و الذين اشركوا و لتجدن اقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى ذلك بان منهم قسيسين و رهباناً و انهم لا يستكبرون (۵) ترجمه

۱- «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد- تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می کند؛ که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، (و کسانی که) به بیرون راندن شما کمک کردند، و هر کس با آنها رابطه دوستی داشته باشد ستمگر است.»

۲- «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز باز پسین ایمان دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمردند، و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند.»

۱- سوره ممتحنه، آیه های ۸ و ۹ ..

۲- سوره توبه، آیه ۲۹ ..

۳- سوره عنکبوت، آیه ۴۶ ..

۴- سوره آل عمران، آیه ۶۴ ..

۵- سوره مائده، آیه ۸۲ ..

ص: ۳۴۶

- ۳- «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: "ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم»."
- ۴- «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد". هر گاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگویید: "گواه باشید که ما مسلمانیم" (و در برابر فرمان خداوند یگانه تسلیم هستیم).»
- ۵- «به یقین سرسخت‌ترین دشمن نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت و بیش‌ترین دوستی و محبت نسبت به مؤمنان را در کسانی می‌یابی که می‌گویند: "ما نصاری هستیم؛" این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی روحانی و تارک دنیا هستند؛ و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند».

تفسیر و جمع بندی

ستین آیه بعد از آن که در آیات پیش از آن مسلمانان را از پیوند دوستی با دشمنان خدا بر حذر می‌دارد و کینه تیزی‌های آنها را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان یادآور می‌شود، و اذیت و آزارهای آنها را با دست و زبان نسبت به مسلمین بی‌گناه متذکر می‌گردد، و می‌فرماید: «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد» لا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۱)

سپس برای تأکید بیشتر در مورد کسانی که با مسلمین سر جنگ دارند می‌افزاید:

ص: ۳۴۷

«خداوند تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از وطن و خانه هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندنتان کمک کردند، (آری نهی می‌کند) از این که با آنها دوستی کنید و هر کس با آنها رابطه دوستی داشته باشد ستمگر است»: **أَمَّا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ أَخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱)**

با توجه به شأن نزول هایی که درباره این دو آیه و آیات قبل از آن در سوره ممتحنه آمده است، و نیز با توجه به قرائن موجود در خود آیات، کاملاً واضح است که آیات ناظر به مشرکان و بت پرستان است و آنها را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که با مسلمانان سر جنگ داشتند و مؤمنان را آزار می‌دادند و از هیچ گونه کارشکنی ابا نداشتند و گروهی که حاضر به زندگی مسالمت آمیز با مسلمین بودند.

در این آیات از پیوند و دوستی و محبت با گروه اول منع شده و نسبت به گروه دوم اجازه داده شده است، و کسانی که با گروه اول پیوند دوستی برقرار سازند جزء ظالمان شمرده شده، ولی دوستی کنندگان با گروه دوم را جزء عدالت پیشگان.

هنگامی که حکم الهی در مورد مشرکان و بت پرستان چنین باشد درباره کفار اهل کتاب به طریق اولی ثابت است. جمعی از مفسران دستور داده در این آیه را منسوخ دانسته و ناسخ آن را آیه ۵ سوره «توبه» **فَإِذَا انشَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۲)** دانسته‌اند، ولی با توجه به اینکه این آیه به شهادت سایر آیات سوره توبه، مربوط به مشرکان پیمان شکنی است که به دشمنی و مخالفت علنی با مسلمین برخاسته بودند، روشن می‌شود که آیه منسوخ نشده، بلکه آیات سوره توبه مربوط به گروه اول است.

بعضی از مفسران در مورد این آیه روایت کرده‌اند که همسر مطلقه ابوبکر برای دخترش

۱- سوره ممتحنه، آیه ۹ ..

۲- سوره توبه، آیه ۵ ..

ص: ۳۴۸

اسماء هدایایی از مکه آورد، و از آنجا که مادرش هنوز جزء مشرکان بود، اسماء از پذیرفتن آن اجتناب کرد و حتی اجازه ورود را به مادرش نداد، آیه فوق نازل شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد که مادرش را بپذیرد و هدیه‌اش را قبول کند و او را احترام نماید. (۱) به هر حال از این آیات یک اصل کلی و عمومی در مورد چگونگی رابطه مسلمانان با غیر مسلمانان استفاده می‌شود که محدود به زمان و مکان خاصی نیست، و آن این که مسلمین موظف‌اند که در برابر هر فرد یا گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها نداشته باشد و بر ضد اسلام و مسلمین قیام نکند و دشمنان اسلام را یاری ندهد، راه مسالمت پیش گیرند، خواه از مشرکان باشد یا اهل کتاب!

حتی اگر جمعیت یا کشوری در صف دشمنان باشند و تغییر موضع دهند مسلمانان باید آنها را بپذیرند و با آنها دشمنی نکنند، و معیار، وضع فعلی آنهاست.

داستان «جزیه»

در آیه دوم که آن هم جزء آیات سوره «توبه» است، بعد از بیان دستورهای لازم نسبت به مشرکان و بت پرستان به سراغ کفار اهل کتاب (یهود و نصاری) می‌رود و می‌گوید: «با کسانی از اهل کتاب که نه ایمان به خدا و نه به روز جزا دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آیین حق را می‌پذیرند پیکار کنید تا زمانی که «جزیه» را به دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند» قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲). به یقین لحن این آیه در مورد «اهل کتاب» شدید است، این به خاطر آن است که اهل

۱- روح البیان، جلد ۹، صفحه ۴۸۱- این روایت در بسیاری از کتب تفسیر و کتاب صحیح بخاری نیز با تفاوت‌هایی آمده است..

۲- سوره توبه، آیه ۲۹..

ص: ۳۴۹

کتاب به خصوص «یهود» موضع بسیار سختی در برابر اسلام داشته اند، در جنگ احزاب و پاره‌ای از جنگ‌ها با دشمنان دیگر هم آواز شدند به علاوه در بعضی از جنگ‌ها مانند خیبر در برابر مسلمین ایستادند و توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را چیدند و برای مشرکان جاسوسی می کردند.

با توجه به اینکه آیه فوق از آیات سوره توبه است و می دانیم سوره توبه در سال نهم هجرت نازل شده در آن هنگام که مسلمانان غزوات اسلامی را پشت سر گذارده بودند و لازم بود اسلام موضع خود را در برابر همه مخالفان مشخص کند. نخست به مشرکان اخطار کرد که وضع خود را مشخص کنند، در برابر آنها که پیمان خود را شکسته بودند اعلان جهاد داد مگر اینکه تسلیم شوند، و در مورد آنها که به عهد خود وفادار بودند، وفاداری تا پایان مدّت قرار داد را اعلام نمود (این مطلب در آیات نخستین سوره منعکس است).

سپس به اهل کتاب که دائماً با مشرکان همکاری داشتند در آیه مورد بحث اعلام جنگ می نماید و آنها را با سه جمله توصیف می کند:

نخست اینکه آنها نه به خدا ایمان دارند و نه به روز جزاء لایؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر.

درست است که ظاهراً یهود و نصاری مبدأ و معاد را پذیرفتند ولی از یک سو آنها را با خرافات آلوده ساخته، از توحید روی برتافته و به تثلیث و شرک روی آوردند و معاد را غالباً منحصر در معاد روحانی می دانستند و مهم تر اینکه ایمان به مبدأ و معاد بازتابی در اعمالشان نداشت و آلودگی آنان به حدی بود که گویی ایمان به مبدأ و معاد ندارند.

دوم اینکه «آنها حرام الهی را حرام نمی شمردند» و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله

تاریخ آنها گواهی می دهد که در عمل غالباً پایبند به محرّمات نبودند و گناهانی را مرتکب می شدند که در همه شرایع آسمانی حرام شناخته شده بود و دین خدا تنها به صورت تشریفات در میان آنها بود (همانگونه که امروز دین در میان آنها فقط یک مسأله

ص: ۳۵۰

شخصی شناخته می‌شود و در نیایش‌های هفتگی و بعضی مسائل اخلاقی خلاصه می‌گردد و مطلقاً بازتابی در زندگی اجتماعی آنها ندارد، به عنوان نمونه صهیونیست‌ها برای رسیدن به منافع خود از هیچ جنایتی ابا ندارند).

در سؤمین توصیف می‌گوید: «آنها بطور کلی آیین حق را قبول ندارند» و لَایْدِیْنُونَ دینَ الْحَقِّ

چرا که مفهوم دین را به کلی دگرگون ساخته و آن را از مسائل اساسی بشری بکلی بیرون برده و با خرافات آمیخته بودند.

این سه توصیف در واقع لازم و ملزوم یکدیگراند و همین‌ها بود که آنها را به مقابله با اسلام و انواع کارشکنی‌ها دعوت می‌کرد.

ولی با این حال در پایان آیه راه آشتی و صلح را به روی آنها می‌گشاید و می‌گوید: حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ «تا زمانی که جزیه (مالیات) سرانه را با خضوع بپردازند».

راغب در مفردات می‌گوید: "جزیه" چیزی است که از اهل ذمه (غیر مسلمانانی که با مسلمانان پیمان همزیستی دارند و در داخل کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند) گرفته می‌شود، و نام گذاری آن به این نام به خاطر آن است که به منزله جزا و پاداشی است که در برابر حفظ جان (و مالشان) می‌پردازند.

در کتاب التَّحْقِيقُ آمده است که «جزیه» به معنی نوعی از جزاء و پاداش است و آن همان چیزی است که از غیر مسلمانان گرفته می‌شود.

به هر حال ریشه اصلی آن همان «جزاء» است، به خاطر اینکه پولی که آنها می‌پردازند رایگان و بدون عوض نیست، بلکه حکومت اسلامی موظف است در برابر آن از مال و جان و ناموس آنها دفاع کند و امنیت کامل را برای آنان فراهم سازد.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که از ماده «جزء» باشد؛ چرا که جزیه معمولاً مقدار کمی از

ص: ۳۵۱

مال است که سالانه نسبت به هر فرد، پرداخته می‌شود.

تعبیر به «عَنْ يَدٍ» (با دست خود) اشاره به این است که «جزیه» را باید شخصاً پردازند، و نمی‌توانند و کیلی برای پرداخت آن انتخاب کنند؛ ولی بعضی معتقداند که این تعبیر اشاره به این است که جزیه باید نقدی باشد؛ بنابراین می‌توانند و کیل و نماینده‌ای برای پرداخت آن انتخاب کنند ولی باید نقداً باشد نه نسیه، یا اینکه منظور این است که «جزیه» را تنها باید از اغنیاء گرفت و فقرا از پرداختن این مالیات اسلامی معاف اند.

هر کدام از این معانی سه گانه باشد مشکلی در اصل مسئله ایجاد نمی‌کند هر چند جمع هر سه معنی نیز ممکن است. و امّا تعبیر به «صَاغِرُونَ» که مورد تفسیرها و برداشت‌های نامناسبی قرار گرفته در اصل از ماده «صَغَرَ» (بر وزن پسر) به معنی کوچک شدن و خضوع کردن است، و منظور این است که پرداختن جزیه باید به عنوان خضوع و احترام نسبت به اسلام و مسلمین و مقررات حکومت اسلامی باشد و به تعبیر دیگر نشانه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز و قبول موقیت یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت بوده باشد.

و اینکه بعضی از مفسران آن را به مفهوم «تحقیر و توهین و اهانت و سخریه اهل کتاب» تفسیر کرده‌اند، نه از مفهوم لغوی کلمه استفاده می‌شود، نه با روح تعلیمات اسلام سازگار است و نه با سایر دستوراتی که درباره طرز رفتار با اقلیت‌های مذهبی به ما رسیده است تطبیق می‌کند، در واقع ذهنیت خاص خودشان را بر آیه تحمیل کرده‌اند.

و از اینجا روشن می‌شود جنجالی که بعضی درباره این جمله از آیه به راه انداخته‌اند و آن را مخالف شئون انسانی و آیین همزیستی مسالمت‌آمیز دانسته‌اند جنجال بی اساسی است.

این نکته نیز قابل توجه است که «جزیه» معمولاً مبلغ بسیار کمی بوده است که در مقابل مسئولیتی که مسلمین در حفظ جان و مال و ناموس اهل کتاب داشتند پرداخت

ص: ۳۵۲

می‌گردید و مطابق بعضی از روایات گاهی در حدود یک دینار در سال بود! حتی آنها که قادر بر پرداخت این مبلغ نبودند معاف می‌شدند (قبلاً گفته شد بعضی جمله «عَنْ يَدٍ» را اشاره به آن می‌دانند).

انتخاب بهترین روش در بحث

سومین آیه پیرامون بحث و گفتگوی مسلمانان با اهل کتاب است و توصیه می‌کند که در این موارد بهترین شیوه را برگزینند، و می‌فرماید: «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است گفتگو نکنید» وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۱). این یک مفهوم کلی و جامع و اساسی است.

«جدال» در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است، و هنگامی که دو نفر با یکدیگر بحث می‌کنند و هر کدام می‌خواهد دیگری را از عقیده‌اش بیچاند به این کار «مجادله» گفته می‌شود، و منظور در اینجا بحث و گفتگوی منطقی است.

در اینکه منظور از جمله «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (به آن روشی که نیکوتر است) چیست؟

جمعی از مفسران گفته‌اند منظور این است که با آنها با ملایمت و نرمی و مدارا و محبت رفتار شود، در برابر خشونت، نرمش و در برابر غضب، بردباری و در مقابل شرارت، خیرخواهی و در مقابل شتاب زدگی، تأنی نشان داده شود.

در هر حال این تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار و چه در حرکات دیگر؛ بنابراین مفهوم جمله این می‌شود که باید مؤدبانه با آنها سخن بگویید، لحن کلام دوستانه باشد و محتوای آن منطقی و مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و

۱- سوره عنکبوت، آیه ۴۶ ..

ص: ۳۵۳

حرکات دست و چشم و ابرو که تکمیل کننده بیان است، در همین شیوه و روش انجام گیرد. اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و گفتگو، برتری جوی و تفوق طلبی نیست بلکه هدف این است که سخن در اعماق روح طرف نفوذ کند، و در برابر اسلام موضع صحیحی بگیرد؛ آنها باید بدانند روح اسلام روح مسالمت جویی است، و به مسلمانان توصیه می‌کند که با غیر مسلمین برخورد مسالمت آمیز داشته باشند.

البته همه این امور باید به گونه‌ای انجام گیرد که دلیل بر ضعف و ناتوانی نباشد، و از آن سوء استفاده نکنند. تنها یک گروه را از آنها استثناء می‌کند و می‌فرماید: «مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شده‌اند» *أَلَا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ* و این اشاره به کسانی است که حاضر به همزیستی مسالمت آمیز نبودند و از محبت و مدارا و نرمش، سوء استفاده می‌کردند، کسانی که حق عناد و دشمنی داشتند با اینکه نشانه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در کتب خود دیده بودند در کتمان آن می‌کوشیدند و خلاصه سرجنگ دارند نه سر صلح و دوستی و همزیستی آمیخته با احترام و محبت و به یقین چنین اشخاصی باید استثناء شوند.

در ادامه آیه چند جمله جالب دیگر در این زمینه آمده است، می‌فرماید: «به آنها بگویید: "ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما نازل شده، یا بر شما نازل گردیده است ایمان داریم، خدای ما و شما یکی است، و ما تنها در برابر او تسلیم هستیم»: *وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَالْهُنَا وَالْهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ*

در واقع این یک نمونه روشنی از «مجادله بالتی هی احسن» است، یعنی قرآن تنها به ذکر کلیات در این زمینه قناعت نکرده، بلکه آن را در ضمن مصداق‌های روشنی پیاده نموده است. در ضمن این جمله نشان می‌دهد که برای تحکیم پایه‌های همزیستی مسالمت آمیز باید روی جنبه‌های مشترک تکیه شود، ایمان به خدای یگانه و ایمان به همه

ص: ۳۵۴

کتب آسمانی و مانند آن.

ولی تأکید و پافشاری بر جهات مشترک مفهومش این نیست که مسلمانان تسلیم بدعت‌های آنها شوند و دست از آیین خود بردارند و شاید جمله «وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» اشاره لطیفی بر این معنی باشد.

در حدیث مبسوطی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که برای نشان دادن نمونه‌ای از «مجادله به احسن» فرمود: «به آخر سوره یاسین بنگرید، و ببینید چگونه از راه‌های مختلف و با منطق شیرین در عین حال محکم و مستدل، به منکران معاد پاسخ می‌گوید». (۱) مضمون این آیه، به شکل دیگری در سوره نحل نیز آمده است، آنجا که می‌فرماید: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ «با حکمت (دانش و منطق) و اندرز نیکو، به سوی پروردگارت دعوت کن؛ و با آنها (مخالفان) به طریقی که نیکوتر است، استدلال و مناظره نما». (۲) قابل توجه اینکه آیه فوق نخستین دستورها از دستورات مهم دهگانه اخلاقی است که در آن سوره در مورد برخورد صحیح با مخالفان آمده است.

در واقع جمله اول یعنی «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ» ناظر به استدلالات عقلی است، در برابر اندیشمندانی که اهل استدلال و اندیشه‌اند.

و تعبیر «وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، اشاره به بحث‌های عاطفی است برای کسانی که زیاد اهل استدلال نیستند، بلکه در گرو مسائل عاطفی قرار دارند، مخصوصاً توصیف «موعظه» به «حسنه بودن» اشاره به این است که خالی از هر گونه خشونت و برتری جویی و تحقیر طرف مقابل، و تحریک حسی لجاجت و مانند آن باشد، بدیهی است چنین موعظه‌ای است که در دل‌ها اثر می‌کند. و «مجادله بالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، از آن کسانی است که ذهن آنها قبلاً از مسائل نادرستی

۱- اقتباس از تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۱۶۳، ذیل آیه مورد بحث ..

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۵ ..

ص: ۳۵۵

انباشته شده و باید از طریق مناظره صحیح ذهن آنها را خالی کرد تا آماده پذیرش حق گردد.

دعوت به یک اصل اساسی مشترک

در چهارمین آیه، اهل کتاب را مخاطب ساخته و به پافشاری به موارد اشتراک که اصل توحید و شاخه‌های آن است، دعوت می‌کند، می‌فرماید: «بگو: ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را- جز خداوند یگانه- به خدایی نپذیرند.» **«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ (۱)»** و در پایان می‌افزاید: «هر گاه (از این دعوت)، سرپیچی کنند، بگویید: "گواه باشید که ما مسلمانیم" (و بر خط توحید پیش می‌رویم).

دعوت به سوی قدر مشترک، بهترین راه برای همزیستی دو مذهب مختلف است؛ چرا که غالباً نمی‌توان از یک گروه بخواهیم تمام عقاید را رها کند و تابع دیگری گردد، و اگر هم منطقی باشد، عملی نیست؛ پس بهتر این است که اگر پیروان ادیان دیگر، بعد از شنیدن دلایل مختلف به اسلام نگرودند آنها را در عقاید خاص خودشان رها کنیم و در قدر مشترک همکاری نماییم و بهترین قدر مشترک بین همه ادیان آسمانی همان «اصل توحید و یگانگی» خدا در ذات و صفات است. حتی طرفداران تثلیث- توجه داشته باشید که اعتقاد به خدایان سه گانه به تصریح دانشمندان مسیحی در عصر مسیح و قرن اول بعد از او وجود نداشت و بعداً به عللی پیدا

ص: ۳۵۶

شد- مسأله تثلیث را طوری تفسیر می‌کنند که با توحید و یگانگی خدا سازگار باشد و آن را «وحدت در تثلیث» می‌نامند، درست است که این یک تناقض آشکار محسوب می‌شود ولی دلیل بر آن است که آنها مایلند نسبت به اصل توحید و فادار بمانند. در واقع این دعوت به همزیستی مسالمت‌آمیز و تکیه بر جنبه‌های مشترک یکی از مصداق‌های روشن «مجادله بالّتی هی احسن» است که در آیه قبل آمده بود و به خوبی نشان می‌دهد که اسلام هرگز نمی‌خواهد با توسّل به زور پیروان مذاهب دیگر را به آیین اسلام بکشاند.

جالب اینکه: در سال هفتم هجرت- بعد از فتح حدیبیه- که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نامه‌هایی به سران حکومت‌های بزرگ جهان مانند: مقوقس زمامدار مصر و هرقل پادشاه روم و کسری پادشاه ایران، نوشت و آنها را به سوی اسلام دعوت نمود، در ذیل بسیاری از این نامه‌ها به آیه فوق اشاره فرمود؛ یعنی حدّ اقل بیاید در آن اصل مهمی که حلقه اتصال همه ادیان آسمانی است، «اصل توحید»، با یکدیگر همکاری و سپس همزیستی کنیم؛ این خود بهترین نشانه برای روح صلح‌طلبی اسلام و آمادگی برای همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان سایر ادیان آسمانی است، که ریشه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

در پنجمین و آخرین آیه، اشاره به اختلاف موضع‌گیری پیروان ادیان دیگر می‌کند و نسبت به هر کدام مناسب حالشان سخن می‌گوید، و می‌فرماید: «یهود و مشرکان را سرسخت‌ترین دشمن نسبت به مؤمنان می‌یابید، ولی آنها را که می‌گویند: "ما نصاری هستیم" نزدیک‌ترین دوست به مؤمنان می‌یابید» *لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى (۱)*

سپس دلیل محبت و دوستی گروه دوم را چنین ذکر می‌کند: «این به خاطر آن است که در میان آن قسّسین (افراد روحانی و تارک دنیا هستند و آنها تکبر نمی‌ورزند» *ذَلِكَ بِأَنَّ*

ص: ۳۵۷

مِنْهُمْ قَسِيسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنْهُمْ لَا يَشْتَكِرُونَ

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که اسلام نه تنها نسبت به کسانی که از در عداوت و دوشنی در نمی‌آیند، مخالفتی ندارد، بلکه آنها را به عنوان نزدیک ترین دوستان معرفی می‌کند و بزرگان آنها را به علم و دانش و ترک دنیا و ترک استکبار می‌ستاید و به این ترتیب با آغوش باز از آنها که از در دوستی در آیند استقبال می‌کند و برای بزرگانشان ارزش قائل می‌شود، و اگر موضع گیری اسلام در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر یهود و نصاری متفاوت بود به خاطر این نبود که دشمنی خاصی با یهود داشته باشند، بلکه به خاطر موضع گیری آنها، کارشکنی‌ها و عداوت‌ها و همکاریشان با مشرکان خونخوار عرب بود، و به همین دلیل در این آیه، این دو گروه (یهود و مشرکان) در کنار هم قرار داده شده‌اند، ولی با مسیحیان غالباً روابط بسیار حسنه داشته‌اند.

قابل توجه اینکه مسیحیان به خاطر اعتقاد به خدایان سه گانه (تثلیث) از نظر عقاید با مسلمانان، فاصله‌ای بیش از یهود داشتند که توحید را با صراحت مطرح می‌کردند؛ ولی چون در عمل، یهود بر خلاف نصاری غالباً راه عداوت و دشمنی را می‌پیمودند، اسلام نسبت به همزیستی مسالمت آمیز با مسیحیان، توجه بیشتری داشته است و متأسفانه امروز هم همین وضع ادامه دارد که یهود همه جا بر ضد اسلام و مسلمین کارشکنی می‌کند، در حالی که در میان مسیحیان، افراد یا دولت‌هایی هستند که با مسلمین روابط خوبی دارند.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که سعه صدر و بزرگواری اسلام، همزیستی و خوش رفتاری با مذاهب آسمانی دیگر را- به شرط اینکه از در صلح و صفا و دوستی و احترام متقابل در آیند- می‌پذیرد و مسلمانان را موظف می‌کند که با پیروان مذاهب آسمانی دیگر به روش نیکو برخورد کنند و در بحث‌ها نیز جانب منطق و ادب و انصاف را نگه دارند و از این راه دیگران را به سوی آیین اسلام راهنمایی کنند، نه از طریق

ص: ۳۵۸

خشونت و شدت و برخوردهای نامناسب.

همزیستی با پیروان مذاهب دیگر در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز نکات زیادی در این زمینه به چشم می‌خورد:

۱- در فرمان معروف به مالک اشتر می‌فرماید: «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللَّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبِيحًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَمَانْتَهُمَ صِنْفَانِ، أَمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»: «قلب خود را نسبت به ملت خویش، سرشار از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان درنده‌ای مباش که خوردن آنان را غنیمت بدانی؛ زیرا آنها دو گروه‌اند:

یا برادر دینی تواند یا انسانی همانند تو!» (۱) تعبیری از این گویاتر و رساتر درباره همزیستی محبت‌آمیز نسبت به غیرمسلمانان پیدا نمی‌شود و با توجه به اینکه علی علیه السلام در این فرمان این محبت و مدارا و رحمت و لطف را وظیفه رئیس حکومت اسلامی می‌شناسد، تکلیف افراد یک جامعه در مقابل یکدیگر کاملاً روشن می‌شود.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که: «علی علیه السلام با یک کافر ذمی همسفر بود، ذمی از آن حضرت پرسید: "شما عازم کجا هستید؟" فرمود: "کوفه"، هنگامی که آن مرد ذمی سر دو راهی از علی علیه السلام جدا شد، امیرمؤمنان نیز همراه او آمد، مرد ذمی گفت: "مگر نفرمودی که شما عازم کوفه هستی؟" فرمود: "آری چنین است،" عرض کرد: "پس چرا راه کوفه را رها کردی؟" فرمود: "دانسته این کار را کردم،" عرض کرد: "پس چرا با این که می‌دانستی چنین کردی؟" فرمود: "هذا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ أَنْ يُسْمِعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَارَقَهُ، وَكَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا!"

ص: ۳۵۹

"این از کمال حسن معاشرت است که انسان هنگامی که همسفرش از او جدا شد، کمی او را بدرقه کند، این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است."

مرد ذمی از روی تعجب پرسید: "راستی چنین است؟! امام فرمود: "آری، مرد ذمی گفت:

"بنابر این کسانی که از او پیروی می‌کنند به خاطر همین اعمال بزرگوارانه اوست، و من گواهی می‌دهم که به دین توام!" (۱) ۳- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا وَ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ فَأَنَا حَجِيجُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «هر کس بر غیر مسلمانی که پیمان (دوستی و همزیستی) با مسلمانان دارد ستم کند، یا به او بیش از توان و قدرتش تکلیف نماید در روز قیامت، من خودم طرف حساب او هستم، و حقّ او را مطالبه می‌کنم!» (۲) ۴- در حدیث دیگری که در کتاب خراج ابویوسف آمده است می‌خوانیم: «حکیم بن حزام مشاهده کرد که عیاض بن غنم جمعی از اهل ذمه را در آفتاب نگه داشته به خاطر اینکه جزیه خود را پرداخته بودند- و از این طریق می‌خواست آنها را تحت فشار قرار دهد- حکیم گفت: "ای عیاض! این چه کاری است می‌کنی؟ من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: "انَّ الَّذِيْنَ يُعَذَّبُوْنَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا يُعَذَّبُوْنَ فِي الْآخِرَةِ": "کسانی که مردم را در دنیا آزار می‌دهند خداوند آنها را در آخرت مجازات خواهد کرد." (۳) این مسأله به قدری در میان مسلمین معروف بود که از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کنند که: «یکی از فرماندارانش به نام علی بن ارطاة به او نوشت: "گروهی نزد ما هستند که خراجشان را بدون اینکه آنها را آزار دهند و ایذاء کنند نمی‌پردازند،" عمر بن عبدالعزیز به او نوشت: "راستی بسیار عجیب است که تو از من اجازه می‌خواهی انسانی را شکنجه کنی! گویی من سپر تو در مقابل عذاب الهی هستم و گویی اجازه و رضایت من تو را از عذاب الهی

۱- بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۳ ..

۲- فتوح البلدان بلاذری، صفحه ۱۶۷ ..

۳- الخراج، صفحه ۱۲۴ ..

ص: ۳۶۰

رهایی می بخشد- اگر چنین فکر می کنی سخت اشتباه کرده‌ای- هنگامی که نامه من به تو می رسد هر کس خراج خود را با میل خود پردازد مشکلی ندارد و الا او را سوگند بده- که توانایی ندارد و به همین سوگند قناعت کن "سپس افزود: "به خدا سوگند من روز قیامت خدا را در حالی ملاقات کنم که آنان جنایت کرده‌اند- و حق بیت المال را نپرداخته‌اند- نزد من محبوب تر است از این که خدا را ملاقات کنم در حالی که آنها را شکنجه یا آزار کرده باشم" (۱) همان گونه که ملاحظه می کنید در این حدیث روی عنوان «آزار و شکنجه انسان» تکیه شده و این نشان می دهد که خراج دهندگان گروهی از غیر مسلمانان بوده‌اند.

همین مضمون در حدیث دیگری با تکیه بر عنوان «ناس» (مردم) آمده است، سعید بن زید هنگامی که دید گروهی را برای دادن جزیه آزار می دهند گفت: «من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم: می فرمود: "مَنْ عَذَّبَ النَّاسَ عَذَّبَهُ اللَّهُ": "کسی که مردم را آزار می دهد، خدا او را آزار خواهد داد»." (۲) ۵- در نهج البلاغه تعبیر جالب دیگری در خطبه جهاد آمده است: «وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْثَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْآخِرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَرِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلَابَتَهَا وَرُعْنَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِرْجَاعِ وَالْأَسْتِرْحَامِ ... فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا اسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا»:

- هنگامی که به امام امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داند که غارت گران سپاه معاویه به شهر مرزی انبار ریخته و نماینده آن حضرت، حسان بن حسان را کشته و اموال مسلمانان و غیر مسلمانان را غارت کرده‌اند، مردم را به جهاد دعوت فرمود، و خطبه معروف جهاد را خواند، و در اثناء این خطبه چنین بیان کرد- «به من خبر داده‌اند که بعضی از مردان آن‌ها به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که معاهد بوده- و باید جان و مال و ناموسش در پناه اسلام

۱- همان مدرک، صفحه ۱۱۹ ..

۲- همان مدرک، صفحه ۱۲۴ و ۱۲۵ ..

ص: ۳۶۱

محفوظ بماند- وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره‌های آنان را از تنشان بیرون آورده، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع از خود، جز گریه و التماس کردن نداشته‌اند... اگر به خاطر این حادثه دردناک، مسلمانی از روی تأسف دق کند و بمیرد ملامت نخواهد شد، بلکه از نظر من شایسته سزاوار است» (۱) در اینجا امام علیه السلام زنان معاهد غیر مسلمان را هم‌تراز زنان مسلمان در لزوم دفاع از آنها قرار داده، و از غارت اموال آنان آن‌چنان ناراحت شده که می‌فرماید: «اگر کسی این خبر را بشنود و از اندوه و غصه بمیرد، جای سرزنش ندارد!»

تعبیری از این گویاتر درباره دفاع از حیثیت اهل ذمه و جان و مال و ناموس آنها پیدا نمی‌شود.

۶- در حدیثی آمده است که: «در عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، حضرت پیرمرد نابینائی را دید که در کوچه‌ها گدایی و تقاضای کمک از مردم می‌کند، تعجب کرد که چرا باید در کشور اسلام چنین صحنه‌ای دیده شود، هنگامی که از جریان سؤال فرمود، عرض کردند: "یا امیرالمؤمنین این یک فرد مسیحی است که مسلمانان از کمک کردن به او دریغ دارند،" علی علیه السلام ناراحت شد و فرمود: "اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّىٰ إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟ انْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ:"

"هنگامی که قوی و نیرومند بود از نیروی او استفاده کردید، امّا اکنون که پیر و ناتوان شده رهایش کردید-؟! این برخلاف انصاف و مروّت است!- سپس افزود: "از بیت المال مسلمین به او انفاق کنید" (و برای او حقوقی قرار دهید). (۲)

رفتار مسلمین با غیر اهل ذمه

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷ ..

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۹، باب ۱۹ از ابواب جهاد العدو ..

ص: ۳۶۲

گاه تصوّر می‌شود که غیر مسلمانان تنها به دو گروه تقسیم می‌شوند، «اهل ذمه» و «محرابین» یعنی گروهی با مسلمانان پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز دارند و گروهی در حال جنگ و نبرد هستند؛ بنابراین هر کس اهل ذمه نیست، محارب است و جان و مالش محترم نیست.

ولی غیر مسلمانان در حقیقت چهار گروه‌اند؛ زیرا غیر از دو گروه بالا، گروه سوّمی به عنوان «معاهد» (کسانی که عهد و پیمان با مسلمانان دارند هر چند در خارج محیط اسلامی زندگی کنند و صورت اقلیت نداشته باشند) و «مهادن» که نه جزء اقلیت‌ها است و نه «معاهد» است که پیمانی با مسلمین داشته باشد و نه در حال جنگ است، بلکه جداگانه از مسلمانان در کشور خود زندگی می‌کنند و هیچ‌گونه مزاحمتی با مسلمین ندارند.

در دنیای امروز این چهار گروه، مصادیق روشنی دارد:

۱- اقلیت‌هایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و مشمول قوانین آن کشوراند، و حکومت اسلامی متعهد است جان و مال و ناموس آنها را حفظ کند، و از حقوق آنها دفاع نماید؛ و آنها مالیاتی به حکومت‌های اسلامی می‌پردازند که همان مالیات را می‌توان به جای مالیات جزیه حساب کرد، زیرا جزیه چنانکه گفتیم از ماده جزاء به معنی چیزی است که حکومت اسلامی به عنوان هزینه و پاداش دفاع از آنها می‌گیرد، و اینها همان «اهل ذمه» هستند.

۲- کشورهای هستند مانند اسرائیل و آمریکا که در حال حاضر با مسلمین در حال جنگ‌اند، و از هیچ‌گونه کارشکنی بر ضد آنها کوتاهی نمی‌کنند، اینها کافران حربی هستند که ما هیچ‌گونه تعهدی در مقابل آنها نداریم.

۳- غیر مسلمانانی هستند که با ما مناسبات دوستی دارند، و سفیر با ما مبادله کرده‌اند، و گاه پیمان‌های تجاری و اقتصادی و فرهنگی با آنها داریم، یا از طریق سازمان‌های بین‌المللی در برابر یکدیگر تعهد‌هایی سپرده‌ایم؛ همه اینها مصداق «معاهد» هستند و باید

ص: ۳۶۳

طبق تعهداتی که با آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم - از طریق سازمان های بین المللی - داریم رفتار کنیم، و احترام متقابل را رعایت نماییم. (بسیاری از کشورهای اروپایی و آسیایی را می توان در این گروه نام برد).

۴- ممکن است کشورهایی باشند که نه در حال جنگ اند و نه پیمانی با ما دارند، نه سفیر با آنها مبادله کرده ایم، نه معاهده ای با آنها داریم؛ ولی نه آنان مزاحم ما هستند و نه ما مزاحم آنها، در برابر چنین کشورهایی نیز ما باید رعایت اصول انسانی و اخلاقی را داشته باشیم.

از آنچه در بالا گفته شد این نکته روشن شد که «اهل ذمه» تنها آن گروهی از اهل کتاب هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی می کنند، و احکام جزیه، یا عدم تظاهر به معاصی و گناهان کبیره و مانند آن از احکام ذمه مربوط به اینهاست و اما اهل کتاب که در کشورهای خودشان زندگی دارند مصداق اهل ذمه محسوب نمی شوند، هر چند با ما پیمان هایی داشته باشند، آنها مصداق «معاهد» و گاه «محارب» و گاه مصداق «مهادن» هستند.

(دقت کنید)

حکومت اسلامی و سازمان های اطلاعاتی

اشاره

اشاره

بی شک تجسس کردن در حالات خصوصی مردم و تفتیش درباره اسرار نهانی آنها کار مذموم و ناپسندی است؛ خداوند ستار العیوب است و بندگان او نیز باید چنین باشند؛ مگر در مورد کسانی که پرده دری کنند و شرم و حیا را کنار بگذارند و تظاهر به گناه نمایند که احترام آنها شکسته می شود، بلکه خودشان احترام خویش را شکسته اند.

قرآن مجید نیز با صراحت در سوره حجرات نسبت به این موضوع هشدار داده و می فرماید: یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اثمٌ وَّ لَا تَجَسَّسُوا وَّ لَا یُعْتَبَ بِعَعْضِکُمْ بَعْضًا: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است؛ و (هرگز در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند.» (۱) در اینجا اشاره به سه گناه بزرگ شده «گمان بد»، «تجسس» و «غیبت» و هر یک از این گناهان سه گانه در واقع مقدمه دیگری است؛ گمان بد بردن درباره اشخاص سبب می شود که درباره آنها، تجسس کنند، و تجسس سبب می شود که به عیوب و خطاهایی برخورد نمایند، و بعد از آگاهی بر خطا و عیوب مردم در غیبت یکدیگر می افتند، غیبتی که از

ص: ۳۶۵

بزرگترین گناهان و مایه کینه و عداوت و پراکندگی و بی‌اعتمادی است.

اصولاً از نظر اسلام آبروی هر کس مهم ترین سرمایه اوست، که از جهاتی از مال و جانش نیز مهم تر است، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَنَّ الدَّرْهَمَ يُصَيِّبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتِّ وَ ثَلَاثِينَ زَنْيَةً يَزْنِيهَا الرَّجُلُ، وَ أَرْبَى الرَّبَا عِزُّ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ»: «یک درهم که انسان از ربا به دست می‌آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا که مردی انجام دهد بالاتر است و از هر ربایی بالاتر (ضایع کردن) آبروی مسلمان است».^(۱) این یک واقعیت است که سرمایه اصلی هر کس را در جامعه، آبروی او تشکیل می‌دهد و مسائل دیگر همه تحت الشعاع آن است و بدون شک سوء ظن و تجسس و غیبت این سرمایه گران قدر را به مخاطره می‌افکند، یا به باد فنا می‌دهد.

ولی با این حال مواردی پیش می‌آید که اگر با حسن ظن با آن برخورد شود و اقدام به تجسس نکنند و اسرار نهانی آشکار نشود، خطراتی برای جامعه اسلامی به وجود می‌آید، خواه این خطر، توطئه‌ای باشد از سوی منافقان داخلی یا نقشه‌های شومی از سوی دشمنان خارج که به دست مزدورانشان در داخل انجام می‌گیرد.

در چنین مواردی باید حسن ظن را کنار گذاشت و با سوء ظن به مسائل نگریست و برای حفظ اهداف مهم تر و بالاتر به تجسس پرداخت و این همان فلسفه تشکیل دستگاه‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی است، فلسفه‌ای است معقول و منطقی و موافق عقل و شرع، هر چند دنیا پرستان و دولت‌های خودکامه و استکباری از آن سوء استفاده کرده و می‌کنند، ولی سوء استفاده آنها هرگز از منطقی بودن اصل موضوع نمی‌کاهد و ضروری بودنش را در جای خود که در بالا اشاره شد زیر سؤال نمی‌برد، کدام قانون مقدس است که

ص: ۳۶۶

از آن سوء استفاده نشده باشد؟!

کوتاه سخن اینکه: عدم تجسس در کارهای دیگران و زندگی خصوصی آنها یک اصل است، که باید حفظ شود، ولی تجسس در موارد خاصی یک استثناء است که آن هم باید با حفظ حدود و شرایطی به عنوان یک وظیفه الهی و اجتماعی دنبال گردد. و در واقع این استثناء از قانون اهم و مهم سرچشمه می گیرد و تحت عنوان ثانوی واقع می شود، حفظ آبروی افراد، بسیار مهم است، امّا حفظ موجودیت جامعه اسلامی و نظام حکومت و امتیت و آرامش، از آن مهم تر و لازم تر است، به همین دلیل در موارد خاصی، دومی فدای اولی می شود.

از آنچه در بالا گفته شد، روشن می شود که همیشه تجسس و تفتیش در حال دیگران نیاز به دلیل کافی دارد و اقدام خودسرانه در این مورد مجاز نیست.

آنچه گفته شد مربوط به تجسس در درون جامعه اسلامی است.

در بیرون جامعه اسلامی، مسأله روشن تر و آشکارتر است، مسلمانان همیشه باید از آنچه در ظاهر و باطن جوامع بیگانه می گذرد که ممکن است با سرنوشت مسلمین ارتباط داشته باشد با خبر باشند، و توطئه ها را در نطفه بشناسند و خفه کنند، و گرنه زمانی با خبر می شوند که از عهده خنثی کردن آن بر نمی آیند، یا باید بهای گزافی برای آن پردازند!

نوع دیگری از تجسس نیز در حکومت اسلامی - و همه حکومت های جهان - وجود دارد و آن تجسس در کار مأموران و کارگزاران حکومت اسلامی است تا اطمینان حاصل شود آنها وظایف خود را خوب انجام می دهند، اجحاف و تعدی بر مسلمین روا نمی دارند، و از مقام خود سوء استفاده نمی کنند.

به هر حال از آیات قرآن، استفاده می شود که مسأله تجسس و جاسوسی در آن اعصار نیز وجود داشته است و در برابر جاسوسی های دشمنان اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله دستگاه ضد جاسوسی داشته است، تا به وسیله آن تحرکات دشمن را در این زمینه خنثی کند.

ص: ۳۶۷

در آیه ۴۷ سوره توبه به مسلمانان هشدار می‌دهد که مراقب تحرکات جاسوسی منافقان باشند می‌فرماید: «اگر آنها همراه شما (و به سوی میدان جنگ تبوک) خارج می‌شدند، چیزی جز اضطراب و تردید به شما نمی‌افزوند، و به سرعت در میان شما به فتنه انگیزی می‌پرداختند و در میان شما جاسوسانی برای آنها وجود دارد، و خداوند نسبت بهظالمان آگاه است» لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَازِدُكُمْ اِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا لِخِلَالِكُمْ یَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَ فِیْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ (۱)

«سماع» ممکن است به معنی جاسوس باشد، یا کسی که حالت پذیرش و شنوایی او زیاد است، ولی احتمال اول با مورد آیه مناسب تر است.

این در حالی است که در چند آیه قبل از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که تلاش کند و منافقان را بشناسد، می‌فرماید: «خداوند تو را بخشید، چرا به آنها اجازه دادی که از شرکت در میدان جهاد خودداری کنند، چرا نگذاشتی آنها که راست می‌گویند از آنها که دروغ می‌گویند شناخته شوند؟» عَفَى اللَّهُ عَنْكَ لِمَ اذْنَتَ لَهُمْ حَتَّى یَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِیْنَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِیْنَ (۲)

داستان جاسوسی حاطب و ساره

از داستان حاطب بن ابی بلتعنه که در آستانه فتح مکه واقع شد نیز استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله دستگاه ضد جاسوسی نیرومندی داشت.

توضیح اینکه: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله آماده فتح مکه می‌شد و مقدمات آن را در مدینه فراهم می‌ساخت اصرار داشت تا اخبار به مکه منتقل نشود، در این میان یکی از مسلمانان به نام حاطب بن ابی بلتعنه که در جنگ بدر و بیعت رضوان شرکت کرده بود گرفتار یک

۱- «اوضعوا» از ماده «ایضاع» به معنی به سرعت حرکت کردن است، و در اینجا منظور آن است که منافقان به سرعت در میان مسلمانان ساده دل ایجاد فتنه و تفرقه و نفاق می‌کردند، سوره توبه، آیه ۴۷ ..

۲- سوره توبه، آیه ۴۳ ..

ص: ۳۶۸

وسوسه شیطانی شد و آن اینکه ممکن است مشرکان مکه مزاحم خانواده بی‌سرپرست او در مکه شوند، و او می‌خواست خدمتی به آنان کند تا نسبت به آنان مزاحمت ننمایند! زنی را به نام ساره که از اهل مکه بود و به مدینه آمد و می‌خواست باز گردد دید و گفت: «من نامه‌ای می‌نویسم، آن را به اهل مکه برسان»، و ده دینار- و به گفته بعضی ده درهم-، نیز به او داد و در نامه چنین نوشته بود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دارد به سوی شما آید، آماده دفاع باشید!»

پیامبر صلی الله علیه و آله از این جاسوسی زشت آگاه شد- گفته می‌شود که جبرئیل امین این ماجرا را به آن حضرت اطلاع داد- بلافاصله علی علیه السلام و عمار و زبیر و طلحه و مقداد و ابومرثه را دستور داد که سوار بر مرکب شوند، به سوی مکه حرکت کنند و فرمود در یکی از منزلگاه‌ها به زنی می‌رسید که حامل نامه‌ای از حاطب به مشرکین مکه است (نامه را از او بگیرد).

آنها حرکت کردند و در همان مکان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود به او رسیدند، او سوگند یاد کرد که هیچ نامه‌ای نزد او نیست! اثاث سفر او را به دقت تفتیش کردند و چیزی نیافتند، همگی تصمیم به بازگشت گرفتند جز علی علیه السلام که فرمود: «نه پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ گفته، و نه ما دروغ می‌گوییم»، شمشیر را کشید و فرمود: «نامه را بیرون بیاور و آلا گردنت را می‌زنم!» ساره ترسید و نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد، آنها نامه را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و حضرت به سراغ حاطب فرستاد، فرمود: «می‌دانی این نامه از کیست؟» عرض کرد: «بلی»، فرمود: «چه چیز موجب شد به این کار اقدام کنی؟!»

او عذری را که در بالا- گفتیم مطرح کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله- طبق مصالحی- عذرش را پذیرفت، ولی عمر برخواست و گفت: «ای رسول خدا اجازه بده گردن این منافق (جاسوس) را بزنم!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او از مجاهدان بدر است و خداوند نظر خاصی به آنها دارد.»

آیات آغاز سوره «ممتحنه» نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که از تکرار این گونه

ص: ۳۶۹

کارها به شدت پرهیزند، چرا که دنیا و آخرتشان را تباه می‌کند. (۱) در این ماجرا، جاسوسی برای دشمن بود، ولی دستگاه ضد جاسوسی پیامبر صلی الله علیه و آله - خواه از طریق اطلاع جبرئیل امین باشد یا از هر مبدأ دیگر - برنامه دشمن را خنثی کرد، به طوری که هیچ خبری از حرکت مسلمانان و ارتش اسلام به سوی مکه به آنها نرسید و اهل مکه در برابر ورود لشکر اسلام کاملاً غافل گیر شدند و همین سبب شد که بزرگ ترین پایگاه مشرکان تقریباً بدون خونریزی و جنگ به دست مسلمین بیفتد و این کار بسیار مهمی بود، در حالی که اگر آن زن جاسوس به هدف خود می‌رسید، شاید خون های زیادی ریخته می‌شد و این خود نشان می‌دهد که دستگاه های اطلاعاتی یا ضد اطلاعاتی تا چه اندازه می‌تواند در سرنوشت یک قوم و ملت اثر بگذارد.

ماجرای استخبار حذیفه

نمونه دیگر از کارهای اطلاعاتی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گرفت، ماجرای «حذیفه» در جنگ احزاب است. در بسیاری از تواریخ آمده است، که در یکی از شب های جنگ احزاب بعد از آنکه میان لشکر احزاب اختلاف افتاده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا کسی از شما هست که در این تاریکی به لشکرگاه دشمن برود تا خبری از آنها بیاورد؟ هر کس چنین کند رفیق من در بهشت خواهد بود.»

حذیفه یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: «هیچ کس به خاطر شدت خستگی و گرسنگی و وحشت از جا برنخاست، پیامبر صلی الله علیه و آله چشمش به من افتاد، و مرا صدا زد و فرمود: "برو خبری از آنها برای من بیاور، اما هیچ کار دیگری در آنجا، انجام نده تا باز گردی!"

۱- غالب مفسران این شأن نزول را در ذیل آیات ابتدایی سوره ممتحنه با تفاوت هایی آورده‌اند..

ص: ۳۷۰

او می گوید: «من به سوی لشکرگاه قریش آمدم، در حالی که طوفان سختی می وزید و همه چیز آنها را در هم می ریخت، ناگهان شیخ ابوسفیان را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می زند: "ای قریش!- سخن با شما دارم- هر کدام دقت کنید و کنار دستی خود را بشناسید که بیگانه‌ای در اینجا نباشد»، "حذیفه می گوید: «من پیشدستی کردم و فوراً به کسی که در کنارم بود گفتم: "تو کیستی؟" گفت: "من فلانی هستم،" گفتم: "بسیار خوب." (۱) سپس ابوسفیان گفت: "به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست، شترها و اسب های من از دست رفتند و یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند، و این باد و طوفان شدید چیزی برای ما باقی نگذاشت، برخیزید و حرکت کنید که من آماده حرکت، "سپس شتاب زده به سراغ مرکب خود رفت، من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم همین که خواستم تیر را رها کنم به یاد سخن پیامبر صلی الله علیه و آله افتادم که فرمود: "دست از پا خطا نکن و بر گرد و فقط خبری برای من بیاور؛" من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم." (۲) از آیات قرآن مجید استفاده می شود که داشتن دستگاه های اطلاعاتی در زمان انبیاء پیشین نیز معمول بوده و حتی از پرندگان نیز احیاناً استفاده می شده است، همان گونه که در داستان سلیمان و هدهد آمد که خبر مناطق دور دست را برای او می آورد؛ سپس پیام سلیمان را که سرفصل تازه‌ای در مناسبات حکومت او با یک کشور دیگر بود به آنجا می رسانید. (۳)

لزوم سازمان های اطلاعاتی در روایات اسلامی

این مسأله در روایات اسلامی و تواریخ بازتاب بسیار گسترده‌ای دارد و از مطالعه آنها به

۱- در سیره ابن هشام در نقل این ماجرا در پاورقی از شرح مواهب چنین نقل شده که: «حذیفه می گوید: "با دست خود دست کسی را که در طرف راستم بود گرفتم و گفتم تو کیستی؟" گفت: "معاویة بن ابی سفیانم!" سپس به دست کسی که در طرف چپم بود زدم و گفتم: "تو کیستی؟" گفت: "عمرو عاص هستم- "در آن روز معاویه و عمرو عاص هنوز در سپاه مشرکان بودند- (سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۲۴۳، چاپ دارالاحیاء التراث العربی) ..

۲- همان مدرک، شبیه همین معنی را با کمی تفاوت در جلد ۲۰، صفحه ۲۰۸ می خوانیم ..

۳- سوره نمل، آیه ۲۰-۲۶ (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۴۳۹ به بعد مراجعه کنید) ..

ص: ۳۷۱

خوبی می‌توان به این حقیقت پی برد که حکومت اسلامی نباید از این مسأله مهم غافل بماند و باید در دو بخش، فعالیت وسیع و حساب شده‌ای داشته باشد: از تحرکات نظامی و سیاسی و اقتصادی دشمن که به نحوی با سرنوشت مسلمانان ارتباط دارد آگاه باشد، و هم فعالیت های جاسوسی دشمنان را که می‌خواهند با عمال نفوذی خود اسرار محرمانه را برابیند به مقابله برخیزد؛ نمونه‌ای از این روایات و نقل های تاریخی را ذیلاً از نظر می‌گذاریم:

۱- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَاتَّهَمَ امِيرًا، بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ خَبْرَهُ»: «رسول خدا هنگامی که لشکری را می‌فرستاد و امیری بر آنها می‌گمشت که از جهتی ممکن بود مورد اتهام واقع شود همراه او یکی از افراد مورد اعتماد را می‌فرستاد تا اخبار و احوال او را به وی گزارش دهد».^(۱) ممکن است آن امیر از بعضی از جهات مورد اعتماد بوده ولی حساسیت موقعیت او ایجاب می‌کرده است که ناظر و بازرسی برای امور او وجود داشته باشد مبادا خدای ناکرده انحرافی پیدا کند که جبران آن مسلمین غیر ممکن باشد.

حدیث بالا- موافق چیزی است که در متن وسائل و قرب الاسناد- چاپ جدید-^(۲) آمده است، ولی در بعضی از کتب به جای «فَاتَّهَمَ»، «فَأَمَّهَمَ» ذکر شده که به معنی انتخاب کردن امامی برای آنهاست، ولی تعیین بازرس و جاسوس با «فَاتَّهَمَ» تناسب بیشتری دارد، و انتخاب چنین فردی ممکن است به خاطر امتیازاتی بوده که در غیر او وجود نداشته است.

(دَقَّتْ كُنَيْد)

۲- در حدیث دیگری درباره سِرِّیِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بن جحش (سِرِّیِّهِ جَنْجَكْ هَائِي) بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً در آن حضور نداشته است) می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله عبدالله را با گروهی از مهاجران اعزام فرمود، و نامه‌ای نوشت و به دست او داد و فرمود: «نامه را نگاه نکن تا دو

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۴ ..

۲- چاپ مؤسسه آل البيت ..

ص: ۳۷۲

روز راه طی کنید سپس نامه را بکشاید و آنچه در آن است عمل نمایید» عبدالله چنین کرد.

بعد از دو روز که نامه را گشود دید در آن دستور داده شده است هنگامی که نامه مرا دیدی به راه خود ادامه ده تا به نخلی که در میان مکه و طائف است برسی، در آنجا در کمین قریش باش و اخبارشان را جمع آوری کن و برای من بیاور- این داستان مفصّل است و در ذیل آن آمده که عبدالله در آنجا با جمعی از قریش درگیر شد و آنها را در هم شکست و با غنائم قابل ملاحظه و دو اسیر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت. (۱) منظور در اینجا آن بخش از ماجرا است که اشاره به کار اطلاعاتی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

۳- بعد از داستان جنگ بدر هنگامی که ابوسفیان و همراهانش می‌خواستند به مکه بازگردند فریاد زد و گفت: «وعده گاه ما و شما همین سرزمین بدر در سال آینده است.» پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از یارانش فرمود: «بگو: "آری این وعد گاه ما و شماست!"»!

سپس از آنجا کوچ کردند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «به دنبال آنها حرکت کن و بین چه می‌کنند و کجا می‌خواهند بروند، اگر اسب‌ها را رها کرده و سوار بر شتر شده‌اند عازم مکه‌اند، و اگر سوار بر اسب شده‌اند و شترها را همراه می‌برند قصد مدینه دارند قسم به خدایی که جان من به دست او است اگر قصد حمله به مدینه را داشته باشند به سوی آنها می‌روم و با آنها پیکار می‌کنم!»

علی علیه السلام مخفیانه به دنبال آنها رفت دید اسب‌ها را رها کرده و سوار بر شتر شده و به سوی مکه می‌روند. (۲) این کار اطلاعاتی پیامبر صلی الله علیه و آله که توسط علی علیه السلام انجام شد کاری بود بسیار حساس که در سرنوشت مسلمانان بسیار مؤثر بود و از اینکه غافلگیر شوند آنها را رهایی می‌بخشید.

۴- در داستان جنگ احد نیز می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه لشکر قریش وارد

۱- سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۵۲ و کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۱۱۳ ..

۲- سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۱۰۰ ..

ص: ۳۷۳

احد شوند دو مأمور اطلاعاتی فرستاد که کم و کیف لشکر قریش را از وسط راه برای او خبر بیاورند، و نیز هنگامی که وارد احد شدند و منزل گرفتند حباب بن منذر را مخفیانه به سراغ آنها فرستاد که وارد لشکرگاه آنها شود و نگاه کند و جمعیت آنها را تخمین بزند و از کم و کیف آنها خبر بیاورد، و فرمود: «هنگامی که برای من خبری می‌آوری آشکار در میان مسلمانان بازگو مکن! مگر آنکه تعداد آنها را کم بینی»- ولی چون جمعیت دشمن زیاد بود- او مخفیانه خبر را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد. (۱) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که مأموران اطلاعاتی پیامبر صلی الله علیه و آله از زمانی که دشمن حرکت می‌کرد تا به میدان نبرد وارد می‌شد، لشکر آنها را تحت نظر داشتند.

۵- نامه‌های نهج البلاغه به خوبی نشان می‌دهد که دستگاه اطلاعاتی علی علیه السلام مسائل را در سراسر کشور اسلامی تحت نظر داشتند، از جمله در فرمان معروف مالک اشتر در مورد نظارت بازرسان مخفی بر چگونگی کار عمال و کارگزاران دولت می‌خوانیم: «وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهِدَكَ فِي السَّرِّ لِأُمُورِهِمْ حِدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى الْأَسْرِيَعَمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ»: «مأموران مخفی را از میان افراد راستگو و باوفا برای بررسی وضع کارگزاران حکومت مبعوث کن، و اعمال آنان را زیر نظر بگیر، زیرا بارسی مداوم و پنهانی سبب می‌شود که آنها به امانت داری و مدارا کردن به زیر دستان ترغیب شوند!» البته این یکی از بخش‌های کار مأموران اطلاعاتی است که نسبت به داخل حکومت و کارگزاران دولت، کار اطلاعاتی انجام می‌دهند.

۶- آن حضرت در نامه دیگری که فرماندار مکه قثم بن عباس برادر عبدالله بن عباس می‌نویسد: «أَمَا بَعِيدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ (۲) كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمَوْسِمِ أَنْاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمِّيِّ الْقُلُوبِ الصُّمِّ الْأَسِمَاعِ الْكُمِّهِ الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ يُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَتِهِ الْخَالِقِ ... فَأَقِمَّ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ»: «مأمور مخفی

۱- مغازی واقدی، جلد ۲، صفحه ۲۰۶ و ۲۰۷ ..

۲- شام و پایتخت آن، دمشق که در طرف غرب- یا شمال غربی- کوفه که مرکز حکومت علی علیه السلام بود، قرار دارد ..

ص: ۳۷۴

اطلاعاتی من در مغرب (شام) برایم نوشته است که گروهی از مردم- از سوی معاویه به سوی حج گسیل شده‌اند، گروهی کوردل و ناشنوا و کور دیده که حق را با باطل مشوب می‌سازند، و در طریق نافرمانی خالق، اطاعت مخلوق می‌کنند... با توجه به این معنی مراقب مسئولیت خویش باش و به وظایف خود قیام کن، قیام انسان دوراندیش و نیرومند! (۱) به نظر می‌رسد که توطئه‌ای از سوی معاویه برای فریفتن قثم بن عباس و دعوت او به خیانت نسبت به امام علیه السلام و ایجاد نابسامانی در امور حجاج در کار بود که مأموران اطلاعاتی علی علیه السلام در دستگاه معاویه این خبر را به سرعت به آن حضرت رساندند و حضرت نیز برای خنثی کردن این توطئه به سرعت دست به کار شد.

در اینجا سخن از مأموران مخفی به میان آمده که در قلب تشکیلات دشمن نفوذ کرده‌اند و خبرهای کاملاً مخفیانه آنها را گزارش می‌داده‌اند!

۷- در نامه معروف عثمان بن حنیف می‌خوانیم: «أَمَّا بَعِيدُ يَا بَنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصِيرَةِ دَعَاكَ إِلَى مِيَاذِبِهِ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ»:

«امّا بعد، ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل بصره تو را به خوان میهمانیش دعوت کرده، و تو به سرعت به سوی آن شتافته‌ای، در حالی که طعام های رنگارنگ و ظرف های بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می‌شد...» (۲) از این نامه به خوبی استفاده می‌شود که نه تنها مسائل سیاسی و نظامی از طریق عیون مخفی به امام علیه السلام گزارش می‌شده، مسائل اخلاقی که در شأن کارگزاران حکومت نبود و با اصول تعلیمات اسلام مخصوصاً در ارتباط با زهدگرایی هماهنگ نبوده است نیز گزارش می‌شده، و جزئیات حرکات کارگزاران از دیده تیزبین مأموران اطلاعاتی امام علیه السلام پنهان

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۳ ..

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۵ ..

ص: ۳۷۵

نمی مانده است.

شبهه همین معنی در نامه دیگری از امام علیه السلام درباره مندربن جارود والی استخر دیده می شود، در این نامه چنین می فرماید: «شایستگی پدرت مرا نسبت به تو گرفتار خوشبینی ساخت، و گمان کردم تو هم در طریق هدایت پدر، گام بر می داری و همان راه او را می پیمایی! «فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُزِّقِيَ إِلَيْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِياداً وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عِتَاداً، تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ وَ تَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِيَّتِكَ»؛ «ناگهان به من خبر دادند که تو در پیروی از هوا و هوس فرو گذار نمی کنی و برای آخرت چیزی باقی نمی گذاری! دنیای خود را با ویرانی آخرت آباد می سازی، و پیوند خود را با خویشاوندانت به قیمت قطع دین خود برقرار می کنی!»^(۱) از روایات استفاده می شود که او خیانت در بیت المال کرده و چهار صد هزار درهم را به نفع خود و بستگانش اختلاس نمود! امام علیه السلام او را از آنجا عزل کرد و مدتی در زندان انداخت.^(۲) در اینجا نیز می بینیم مأموران خبر رسانی، خیانت پنهانی یک فرماندار را کشف کرده و به امام علیه السلام گزارش می دهند و امام علیه السلام در برابر آن عکس العمل شدید نشان می دهد.

۸- در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که بعد از شهادت پدرش علی علیه السلام و بیعت کردن مردم با آن حضرت، معاویه دو جاسوس فرستاد: یکی به سوی بصره، و دیگری به سوی کوفه که اخبار این دو شهر را دقیقاً برای او بنویسند و برای برهم زدن امر خلافت امام حسن مجتبی علیه السلام با استفاده از منافقان آنچه در تلاش دارند مضایقه نکنند؛ ولی دستگاه ضد جاسوسی امام حسن علیه السلام این موضوع را کشف کردند، جاسوسی که به کوفه رفته بود دستگیر و اعدام شد، و نامه‌ای - با ذکر مشخصات - به بصره فرستاده و نفر دوم را نیز دستگیر کردند و به مجازات رساندند، سپس نامه‌ای به معاویه مرقوم فرمود که تو

۱- نهج البلاغه، نامه ۷۱ ..

۲- سفینه البحار، ماده «نذر» ..

ص: ۳۷۶

جاسوس‌ها می‌فرستی و فتنه‌ها بر می‌انگیزی گویا اراده جنگ داری؛ اگر چنین است من نیز مهیا هستم. (۱) ۹- بعد از جنگ صفین گروهی از قبيله بنی ناجیه به سرکردگی فریث بن راشد اعلام مخالفت با امام علیه السلام کردند، امام علیه السلام فرمود: «نزد من بیا تا تو را نسبت به مسائل توجیه کنم»، او خدمت امام نیامد و به اتفاق گروهی از یارانش فرار کرد، و در وسط راه به یکی از یاران وفادار امام علیه السلام برخورد کردند و او را کشتند در صورتی که یک نفر یهودی را به عنوان ذمی بودن آزاد کردند، امام علیه السلام نامه‌ای به تمام فرمانداران و کارگزاران خود در آن منطقه نوشت که مضمونش این بود: «گروهی از مردان اینجا که گناهی به گردن داشتند گریخته‌اند و گمان می‌کنم به سوی بصره رفته‌اند، شما در جستجوی آنها باشید و جاسوس‌هایی در هر ناحیه در سرزمین خودتان بگمارید و هر خبری از آنها دریافت داشتید برای من بفرستید»:

«وَاجْعَلْ عَلَيْهِمُ الْعُقُوبَ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ مِنْ أَرْضِكَ ثُمَّ اكْتُبْ إِلَيَّ بِمَا يَنْتَهِي إِلَيْكَ عَنْهُمْ». (۲) فف

از مجموع روایات بالا- و روایات و تواریخ دیگری که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد به روشنی استفاده می‌شود که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام دستگاه‌های اطلاعاتی به طور فعال کار می‌کردند، هم در جهت کشف توطئه‌های دشمنان، و هم خنثی کردن دستگاه‌های جاسوسی مخالفان، و هم بررسی دقیق اعمال کارگزاران دولت، و نیز برای کشف توطئه‌های منافقان در داخل کشور اسلامی، تلاش و کوشش گسترده‌ای داشتند.

البته در عصر و زمان ما مسائل «اطلاعاتی» و «جاسوسی» و «ضد جاسوسی»- همانند همه چیز دیگر- تغییر و دگرگونی فاحشی پیدا کرده و بسیار گسترده و پیچیده‌تر شده و از تکنولوژی پیشرفته زمان نیز برای این کار بهره‌گیری وسیعی می‌شود.

۱- بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۴۵، حدیث ۵ ..

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۱۳۰ ..

ص: ۳۷۷

بی شک حکومت اسلامی نمی‌تواند به طرق ساده قدیمی برای رسیدن به مقاصد اطلاعاتی و ضد جاسوسی قناعت کند؛ بلکه باید مجهز به تمام وسایل پیشرفته شود تا هیچ توطئه‌ای از توطئه‌های دشمنان مخفی نماند و نظارت دقیق و کامل نیز بر وضع کارگزاران حکومت و فعالیت احزاب و گروه‌ها برای برقراری نظم و امنیت و جلوگیری از مفساد صورت گیرد.

حکومت اسلامی باید از تکنولوژی‌های پیشرفته و تمام وسایل اطلاعاتی در این زمینه کمک بگیرد و تنها به وسایل قدیمی گذشته بسنده ننماید.

درست است که این کار سرمایه‌گذاری وسیعی را می‌طلبد؛ ولی با توجه به اینکه گاه سرمایه‌های کمی در این راه سبب پیشگیری از سرمایه‌گذاری‌های کلان در زمینه‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی یا سبب پیشگیری از ضایعات وسیع می‌شود هر گونه سرمایه‌گذاری در این راه مقرون به صرفه است.

مثلاً اگر دستگاه‌های اطلاعاتی یک بمب‌گذاری شمن را به موقع کشف و خنثی کنند چه بسا جلو ضایعات انسانی و اقتصادی زیادی را می‌گیرد، و از آن مهم‌تر آنکه توطئه‌های خطرناک نظامی دشمن را کشف و خنثی می‌نماید که جلو ضایعات بیشتر و گسترده‌تر و وسیع‌تری را می‌گیرد.

استراق سمع

بی‌شک کنترل مکالمات تلفنی اشخاص و تجسس در محتوای آنها جهت آگاهی بر اسرار مردم یکی از مصادیق روشن آیه شریفه سوره حجرات دائر بر حرام بودن «تجسس» است، و روایات اسلامی نیز آن را شامل می‌شود.

حدیثی داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَتَّبِعُوا عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثْرَاتِ

ص: ۳۷۸

الْمُسْلِمِينَ تَتَّبِعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبِعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَفْضَحْهُ»:

«لغزش های مسلمین را جستجو نکنید؛ چرا که هر کس جستجوی لغزش های مسلمین کند خداوند لغزش های او را جستجو می کند و هر کس خداوند لغزش هایش را جستجو کند رسوایش می سازد!»

جالب اینکه در صدر این حدیث مخاطبین چنین ذکر شده اند: «يَا مَعْشَرَ مَنْ اسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُسْلِمْ بِقَلْبِهِ»: «ای کسانی که به زبان ایمان آورده اید و با قلب خود اسلام خود را نپذیرفته اید!» (۱) در اصول کافی در باب من طلب عشرات المسلمین و عوراتهم که حدیث بالا از آن نقل شد احادیث متعدّد و تکان دهنده ای ذکر شده است.

حرام بودن این مطلب در میان مسلمین تا آن حد روشن بود که وقتی در زمان عمر شبی از شب ها خود او در مدینه کوچه ها را سرکشی می کرد، ناگاه صدای مردی را که مشغول آواز خوانی بود از منزلی شنید از دیوار بالا رفت و صدا زد: «ای دشمن خدا تو در اینجا بساط معصیت گسترده ای! و گمان می کنی خداوند پرده بر کار تو خواهد افکند؟!»

آن مرد گفت: «ای خلیفه عجله مکن! اگر من یک گناه کرده ام تو سه گناه کرده ای!»

خداوند فرمود: لَا تَجَسَّسُوا: «تجسس نکنید» (۲) تو تجسس کردی!

خداوند فرموده: وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا «و همیشه از در خانه وارد شوید» (۳) تو از دیوار بدون اجازه وارد شدی!

خداوند فرمود: لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْأَلُوا بِأَسْمَائِهَا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا: «در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و سلام کنید بر اهل آن خانه» (۴) و (تو این کار را نکردی!)

۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۵، حدیث ۴ ..

۲- سوره حجرات، آیه ۱۲ ..

۳- سوره بقره، آیه ۱۸۹ ..

۴- سوره نور، آیه ۲۷ ..

ص: ۳۷۹

(عمر شرمنده شد) گفت: «اگر تو را ببخشم دست از کارت بر می‌داری؟» گفت: «آری»، او را بخشید و خارج شد! (۱) به هر حال جای تردید نیست که استراق سمع به معنی کنترل مکالمات مردم، خواه ملکات عادی باشد یا تلفنی و همچنین تجسس در نامه‌ها و مکاتبات خصوصی، همه از مصادیق روشن تجسس حرام است.

ولی گاه ضرورت‌هایی ایجاد می‌کند که حکومت اسلامی در پاره‌ای از موارد این کار را مرتکب شود و آن در جایی است که بیم توطئه‌هایی بر ضد اسلام و مسلمین و به خطر افتادن نفوس و اموال قابل ملاحظه‌ای وجود داشته باشد، در چنین مواردی چاره‌ای جز استراق سمع و تفتیش در کارها نیست، درست همانگونه که برای کشف مواد مخدر و یا اموری همانند آن، وسایل و یا اشخاص را در گلوگاه‌های شهرها تفتیش می‌کنند!

در واقع این مسأله یکی از شاخه‌های مسأله تراحم واجبات یا تراحم واجب و حرام است و باید با در نظر گرفتن مرجحات و مسأله اهم و مهم با آن رفتار شود.

به تعبیر روشن تر: تجسس در کار مسلمانان حرام است، ولی حفظ نفوس و نظام جامعه اسلامی و در هم شکستن توطئه دشمنان از آن مهم تر می‌باشد؛ بنابراین در جایی که بیم به خطر افتادن این گونه امور می‌رود مسأله استراق سمع و تجسس برای پیشگیری از این گونه خطرات مجاز می‌شود.

آزار بدنی برای کشف اطلاعات!

بی شک آزار هیچ انسانی بی دلیل جایز نیست و در بحث‌های گذشته نیز گفتیم که نمی‌توان کسی را برای گرفتن اقرار تحت فشار قرارداد و هر گونه اقرار که از طریق تهدید و

ص: ۳۸۰

ضرب و شکنجه گرفته شود بی اعتبار است و هیچ ارزش شرعی و قانونی ندارد.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَقْرَبَ عِنْدَ تَجْرِيدِ أَوْ تَخْوِيفِ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَهْدِيدِ فَلَا حَيْدَ عَلَيْهِ»: «کسی که هنگام برهنه کردن او یا ترساندن یا حبس و تهدید اقرار کند حدی بر او نیست!»^(۱) ولی اگر متهم غیر از گناهی که متهم به آن شده و ثابت نگردیده گناه واضح دیگری مرتکب شده باشد، می‌توان او را به خاطر آن تعزیر کرد؛ مثل اینکه سارق را به هنگام ورود در خانه دیگری دستگیر کنند در حالی که سرقت او ثابت نشده باشد؛ حال اگر او را به خاطر ورود بدون اجازه در خانه دیگری تعزیر نمایند و او به گمان اینکه تحت فشار قرار گرفته اعترافاتی کند و از قراین صدق آن اعترافات ثابت شود- مثل اینکه اجناس مسروقه را با نشانی‌هایی که او داده است پیدا کنند- این اعتراف می‌تواند دارای ارزش باشد؛ چرا که قرائن قطعی نشان داده که اعترافی است مطابق به واقع و مقرون به صحت.

در مورد جاسوسان بیگانه نیز می‌توان از این طریق استفاده کرد؛ حتی اگر کار قطعی خلافی انجام نگرفته باشد ولی حاکم شرع یقین یا ظن قوی دارد که نزد او اطلاعات بسیار مهمی است که در سرنوشت کشور اسلام و مسلمین دخالت دارد، در چنین حالی می‌توان او را تحت فشار قرار داد؛ ولی فشارهایی که ضد انسانی نباشد.

در داستان حاطب بن ابی بلتعنه که قبلاً اشاره شد خواندیم که وقتی ساره آن زن جاسوس حاضر نشد نامه‌ای را که با خود برای اهل مکه داشت تسلیم علی علیه السلام کند و قویاً آن را انکار می‌کرد آن حضرت شمشیر به روی او کشید و او را سخت ترسانید که اگر نامه را ندهی تو را به قتل می‌رسانم، او هم ترسید و نامه را از لابلای موهایش بیرون آورد و تسلیم کرد؛ این اعتراف از طریق فشار روحی به دست آمد و مقرون به صحت بود.

معلوم است این گونه فشارها در این گونه موارد نه بر خلاف عقل است و نه برخلاف

۱- وسایل، جلد ۱۸، حدیث ۲، باب ۷ از ابواب حد السرقة ..

ص: ۳۸۱

شرع؛ چرا که اهمیت مسأله در حدی است که این مقدار فشار را تجویز می‌کند و در همان داستان اگر خبر آمادگی پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه به مشرکان قریش می‌رسید بی شک خونریزی وسیعی در آن شهر به راه می‌افتاد، بی آنکه نتیجه جنگ تغییر کند.

در داستان قضاوت های علی علیه السلام نیز موارد متعددی می‌یابیم که در بعضی از موارد که مسأله مهمی مطرح بوده و مجرمان حاضر به اقرار نبوده‌اند، امام با فشارهایی شبیه آنچه در بالا آمد مطلب را کشف می‌فرمود؛ مثلاً در داستان معروف دو نفر که با هم دعوا داشتند و هر یکی ادعا می‌کرد او آقااست و دیگری غلام او است، امام فرمود: «دو سوراخ در دیوار ایجاد کنند و هر کدام از آنها سر خود را در یکی از آن سوراخ نمایند» و علی علیه السلام فرمود: «ای قنبر شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیاور و آن را در دست بگیر و گردن غلام را بزن!»

آن کس که واقعاً غلام بود ناگهان متوحش شد و سر خود را بیرون کشید، علی علیه السلام به او فرمود: «مگر تو نگفتی که غلام نیستی و مولا هستی؟!» او چاره‌ای جز اقرار و اعتراف به حق ندید. (۱) شک نیست که این فشار سبب ناراحتی غلام شد؛ ولی برای کشف یک واقعیت مهم حقوقی این مقدار فشار مجاز است، در مسائل اطلاعاتی نیز مطلب همین گونه است، بلکه از آن برتر و بالاتر می‌باشد.

به تعبیر دیگر قانون اهم و مهم و تراحم واجبات و محرمات این فشار و مانند آن را در این گونه مسائل مجاز می‌شمرد. ولی هرگز نباید با این بهانه اجازه داد که از این قانون سوء استفاده شود و افراد متهم را تحت فشارهای شدید و شکنجه‌های طاقت فرسا قرار دهند و یا با کمترین سوء ظن استفاده از این استثنا را برای خود مباح شمرند. نباید فراموش کرد این یک استثناء است، و جز در موارد ضرورت آن هم با رعایت جهات

۱- وسایل، جلد ۱۸، باب ۲۱ از ابواب کیفیت الحکم، حدیث ۴، صفحه ۲۰۸ ..

ص: ۳۸۲

انسانی در کم و کیف آن نباید مورد استفاده قرار گیرد.

از اینجا نکته دیگری را نیز می‌توان روشن ساخت و آن اینکه گاه مأموران اطلاعاتی برای به دست آوردن خبرهای حساس و سرنوشت ساز مجبوراند به رنگ دشمن در آیند و در میان آنها نفوذ کنند، در چنین شرایطی گاه ناچار به ارتکاب بعضی از گناهان می‌شوند، فرضاً غذای حرامی را می‌خورند، یا سخنانی ظاهراً بر ضد اسلام و مقدّسات آن می‌گویند برای اینکه بتوانند کسب خبر کنند.

این مسأله نیز مشمول همان قاعده تراحم واجب و حرام و اهم و مهم است که هر گاه هدف بالاتر و مهم تر از گناهی که انجام می‌شود باشد آن گناه برای رسیدن به آن هدف مجاز می‌شود.

سؤال: آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند؟

ممکن است گفته شود: آیا این سخن یادآور تعبیر معروف گروهی از سردمداران مکتب های مادی و الحادی نیست که می‌گویند: «الغایاتُ تُبرِّرُ الوَسائِلَ»: «هدف وسیله را توجیه می‌کند؟»

در پاسخ این سؤال فقط باید به یک نکته توجه کرد و آن این که آنها که دم از این سخن می‌زنند هیچ قید و شرطی برای آن قائل نیستند؛ یعنی می‌گویند: «برای رسیدن به هدف - بدون استثناء- استفاده از هر وسیله‌ای - بدون استثناء- مجاز است؛ به همین دلیل گاه برای حفظ منافع اقتصادی خود جنگ های خونینی به راه می‌اندازند که هزاران بی گناه در آن کشته می‌شوند تنها به این منظور که کمترین آسیبی به منافع نامشروع آنها نرسد.

ولی طرفداران مکتب های الهی این عمومیت را در هر دو شاخه اش انکار می‌کنند؛ یعنی نه هر هدفی را کافی می‌دانند و نه هر وسیله‌ای را مجاز می‌شمارند؛ بلکه دقیقاً آن را

ص: ۳۸۳

تحت قانون اهم و مهم قرار می‌دهند آن هم اهمیت در ترازوی عقل و شرع نه اهمیت از نظر منافع شخصی و هوا و هوس های شیطانی.

قانون اهم و مهم چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند؛ مثلاً برای نجات شخصی که تریاک خورده و دارد به خواب می‌رود، از خوابی که مرگ از او در آن است، سیلی های آبدار به صورت او می‌نوازند و بیدارش می‌کنند و از آن فراتر برای نجات یک کشور و نجات آن از چنگال یک دشمن خطرناک ممکن است هزینه‌های جنگی را به زور از مردم بگیرند، یا برای مبارزه با یک بیماری خطرناک چند روی همه مردم را در خانه‌ها زندانی کنند تا همه را به زور مایه کوبی کنند.

آنچه طرفداران مکتب انبیاء می‌گویند اینها و مانند این هاست در حالی که پیروان مکتب های مادی و الحادی هیچ قید و شرطی برای این مطلب قائل نیستند، و برای رسیدن به هر هدفی هر وسیله را مجاز می‌دانند.

در اینجا «جلد دهم پیام قرآن» که پیرامون «حکومت و ولایت» سخن می‌گوید پایان می‌یابد و به این ترتیب «دوره کامل معارف و عقاید اسلامی از دیدگاه قرآن و بر اساس تفسیر موضوعی در ده مجلد پایان می‌گیرد»، خدا را بر این توفیقی که شامل حال این بندگان ضعیف کرد که این مهم را به انجام برسانند شکر و سپاس می‌گوییم.

خداوند! این خدمت ناچیز را از همه ما بپذیر و آن را ذخیره روز جزای ما قرار ده و همه کسانی را که می‌خواهند از معارف و عقاید اسلام از دیدگاه قرآن آگاهی یابند از آن بهره‌مند ساز.

پایان جلد دهم

به تاریخ ۷ مرداد ماه سال ۱۳۷۴

مطابق آخر ماه صفر روز شهادت امام علی بن موسی الرضا

علیه آلاف التحية و الثناء سال ۱۴۱۶

درباره مرکز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

